

فهرست تفصیلی مطالب و مندرجات

* مقدمه مؤلف ۹

بخش نخست: سرزمین، آب و هوای خوزستان

فصل اول - پیدایش و موقعیت جغرافیایی خوزستان

۱ - چگونگی پیدایش سرزمین خوزستان و عوامل بوجود آورنده آن ۱۳

۲ - موقعیت، حدود، وسعت و ناهمواریهای استان خوزستان ۱۸

۳ - آب و هوا ۲۰

۴ - فشار و باد ۲۲

۵ - رطوبت هوا و باران ۲۶

فصل دوم - منابع طبیعی استان خوزستان

۱ - پوشش گیاهی ۲۸

۲ - زندگی جانوران ۳۵

فصل سوم - رودهای مهم خوزستان

۱ - کرخه ۳۹

۲ - کارون ۴۶

۳ - مارون (جزّاحی) ۵۵

۴ - اروندرود ۵۸

فصل چهارم - ترکیبات عمده خاک و عوامل مؤثر در تشکیل و تخریب آن

۱ - ترکیبات عمده خاک خوزستان ۶۵

۲ - کشاورزی استان خوزستان ۶۹

بخش دوم: رویدادهای اجتماعی - سیاسی خوزستان - قبل و بعد از اسلام

فصل اول - خوزستان قبل و بعد از اسلام

۱ - نامگذاری خوزستان در تاریخ ۷۴

۲ - خوزستان قبل از اسلام ۷۷

۳ - خوزستان پس از سقوط بدست مسلمانان ۸۳

جغرافیای تاریخی خوزستان

تألیف:

حاج کاظم پورکاظم (چلداوی)

بخش چهارم: معرفی الفبائی شهرهای استان خوزستان

فصل اول - حرف "آ"

الف: اهواز و توابع ۱۷۳

ب: آبادان و توابع ۱۸۹

ج: ایذه و توابع ۱۹۹

د: آغاجاری و توابع ۲۱۳

ه: اندیمشک و توابع ۲۱۹

فصل دوم - حرف "ب"

الف - بهبهان ۲۲۳

ب - بندرماهشهر ۲۳۷

ج - بندرخرمشهر ۲۵۱

فصل سوم - حرف "د" و "ر"

الف - دزفول ۲۶۷

ب - دشت آزادگان ۲۷۷

ج - رامهرمز ۳۰۱

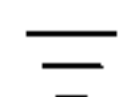
فصل چهارم - حرف "ش" و "م"

الف - شادگان ۳۱۱

ب - شوش ۳۱۵

ج - شوشتر ۳۲۵

د - مسجدسلیمان ۳۴۱



۴ - نهضت‌های ایرانیان در نیمه قرن ۱۵ میلادی ۹۰

۵ - خوزستان پس از قرن دهم هج ۹۵

۶ - خوزستان پس از قرن سیزدهم هج ۹۶

۷ - جهاد عشایری قبایل عرب خوزستان ۹۹

فصل دوم - نگاهی گذرابه‌اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر قاجار، شیوخ و جهاد عشایری

۱ - خوزستان در عهد آل جابر ۱۰۸

۲ - تاریخ بنی‌کعب ۱۱۰

۳ - شیخ خزعل ۱۱۳

۴ - دوره قاجاریه (احمد شاه) ۱۱۶

بخش سوم: ۱ - جمعیت، ۲ - معیشت، ۳ - مذهب، ۴ - اقلیتها، ۵ - خط و زبان

فصل اول - نژاد و دین

۱ - ترکیب نژادی جمعیت مردم خوزستان ۱۲۲

۲ - معیشت مردم خوزستان ۱۲۷

۳ و ۴ - دین و اقلیت‌های مذهبی ۱۲۸

۵ - خط و زبان ۱۳۱

فصل دوم - ایلات و قبایل در خوزستان

۱ - ایلات بختیاری ۱۳۴

۲ - قبایل و عشایر عرب ۱۴۳

فصل سوم - جمعیت استان خوزستان در آمارگیری سال ۱۳۷۰ شمسی

۱ - جمعیت و خانوار ۱۶۱

۲ - شهرنشینی ۱۶۳

۳ - پراکندگی جمعیت ۱۶۵

۴ - سواد و آموزش فرهنگی ۱۶۵

۵ - اشتغال و بیکاری ۱۶۷

۶ - اطلاعات مربوط به طرح سرشماری جاری جمعیت، سال ۱۳۷۰ ه. ش

استان خوزستان ۱۷۰

سرزمین، آب و هوای خوزستان

پیدایش و موقعیت جغرافیائی خوزستان

۱ - چگونگی پیدایش سرزمین خوزستان و عوامل بوجود آورنده آن

زمین شناسان تاریخ پیدایش سرزمین خوزستان را به دوران سوم و چهارم زمین شناسی نسبت می دهند. آنها برای باورند که در دوران دوم، کشورهای ایران و عربستان بصورت دریایی بزرگ بوده که باقیانوس هند ارتباط داشته اند. خشکیهای این مناطق به تعدادی جزایر کوچک و بزرگ منحصرمی شده، و بر اثر عوامل طبیعی همچون آتشفشانها، از زیر آب بیرون آمده اند. جزایر مزبور جایی واقع شده بوده اند که هم اکنون کوههای دماوند، الوند، زردکوه و دنا (دینار) واقع شده اند.^۱

در دوران سوم، چین خوردگیهایی در زمینهای منطقه خاورمیانه فعلی به وجود آمد و در نتیجه آن خاک ایران و عربستان به صورت فلات درآمد و در خلیج فارس فرورفتگی ایجاد شد. بعضی احتمال می دهند که پیدایش کوههای خوزستان مربوط به دوران سوم است و جلگه ها و درّه های فعلی این سرزمین، در دوران سوم به صورت دریاچه هایی بوده، که بر اثر چین خوردگیهای مزبور، از آن دریای بزرگ برجای مانده اند. معادن نمک، گچ، گِل رُس و بقایای جانوران - که احتمالاً به صورت نفت درآمدند - آثاری از آن دوران است.^۲

چگونگی پیدایش این سرزمین یکی از نوترین قسمتهایی است که از قرنهای پیش

۱ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، نگارش عباس میریان، ص ۲۰.

۲ - نگاهی به خوزستان، نوشته ایرج افشار سیستانی، ص ۱۹.

تاکنون، از خلیج فارس به خاک خوزستان پیوسته است، زیرا قبل از دوهزار سال پیش، در زیر آب پنهان مانده بود.

فرسایش آبی باعث ایجاد بریدگی کوهها و وجود دره‌های ژرف و جلگه‌های رسوبی گردید. همچنین جریانهای آبی باعث گردید که دریاچه‌هایی که بعد از دوران سوم زمین‌شناسی خشک شده بودند، به اراضی حاصل‌خیزی تبدیل شوند.

دشت‌های وسیع خوزستان مساحت فراوانی از این منطقه را تاپای کوه‌ها تشکیل داده؛ به طوری که از کوه‌های این منطقه، زمینهای جدیدتری به وجود آمده است، این دشت‌ها در زیر دریاچه‌ها قرار داشته که بر اثر چین‌خوردگی‌ها و فرورفتگی‌های دوران سوم آن شیب از طرف شمال و مشرق به طرف جنوب و غرب کشیده شد و این سرایشی تادوران چهارم در زیر آب قرار داشته که در دوره میوسن - Miocene - بوده که خلیج فارس تا دامنه کوه‌های این منطقه و نزدیکی‌های موصل پیش رفته بود^۱

طبق تحقیقات و بررسی‌های به عمل آمده در کتابهای تاریخی در مورد بخشی از جنوب این استان، مشاهده می‌گردد که در دوران گذشته قسمت اعظم خوزستان، تادامنه کوه‌ها، در زیر آبهای خلیج فارس قرار داشته و رسوبات رودخانه‌های کارون، کرخه، بهمن شیر، هندیان و جراحی از خوزستان، ودجله و فرات توسط اروندرود، از عراق، باعث پرکردن این گودها شده است که در نتیجه بر مساحت خاک افزوده‌اند. فواید رودهای مذکور از زمانهای قدیم برای پژوهشگران محسوس بوده است. از کتاب تاریخ جغرافیایی مرحوم سید نورالدین شوشتری در این مورد چنین نقل شده است:

«اراضی پست خوزستان و بین‌النهرین در ازمنه قدیم، قسمت شمال و شمال شرقی خلیج فارس را تشکیل می‌داده ولی در مدت زمانی به وسیله رسوبات فراوانی که رودخانه‌های دز و کرخه و دجله و فرات دائماً از کوهستانهای مرتفع ایران و ارمنستان با خود می‌آوردند برگشته و بتدریج زمین‌های امروزی این نواحی را تشکیل داده است. البته بادهایی که از

عربستان به سوی خوزستان می‌وزد همیشه مقداری خاک و شن همراه می‌آورد و در مناطق پست خوزستان می‌گذارد. این نوع بادها تا به حال جریان دارند^۱.

یسی از زمین شناسان به نام «رالسنین»، در حدود یک قرن پیش، حدس زده است که پیشرفت خشکی در مصب رودخانه‌ها به طرف دریا، در هر سی سال یک میل بوده، ولی امروزه در هر هفتاد سال، یک میل پیشروی خشکی به وسیله رسوباتی که آب با خود به همراه می‌آورد، و یابادها مقداری خاک و شن بر این قسمت می‌ریزند، صورت می‌گیرد. بنابراین چنین نظر داده شده است که این پیشرفت در طول یک سال در حدود ۱۰ متر صورت می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که علت این‌کندی در پرکردن آبها، به وسیله رسوبات رودخانه‌ها، این باشد که به تدریج که به سوی دریای پیش می‌رویم عمق آب بیشتر می‌شود. بنابراین زمان بیشتری لازم است تا رسوبات بتوانند در مقایسه با گذشته، در دریا پیشروی کنند.

خوزستان به جهت برخورداری از الطاف الهی، محل عبور سه رودخانه بزرگ، برکت آور و مهم کارون، کرخه و دز و همچنین رودهای جراحی (مارون) و خیرآباد است. این رودها در طول تاریخ خاکهای رسوبی را به مناطق جنوبی و غربی استان منتقل کرده و اراضی حاصل‌خیز و قابل کشت را تشکیل داده‌اند.

کرخه تا قبل از انحراف مسیر، اراضی جنوب غرب اهواز را تا اروندرود پر کرده بود. پس از آن نیز رسوبات خود را در باتلاقهای غرب شهرستان دشت آزادگان ریخته و آنها را به تدریج از زیر آب بیرون آورد. در اثر همین رسوبات بود که در صدساله اخیر مردم بستان و حویزه به کشت و زرع شلتوک مبادرت کرده‌اند. رود کرخه به همراه رسوبات خود، توانسته است قسمتهای وسیعی از هورالعظیم (هور الحویزه) را بتدریج پر نموده و آن را به زمینهایی مستعد برای کاشت مزارع برنج تبدیل نماید. رود کارون نیز درد و مصب خود (اروندرود و شرق آبادان) رسوبات خود را به خلیج فارس می‌ریزد. رودهای جراحی و

خیرآباد هم شعباتی از خود را وارد خلیج مزبور می نمایند.

بارنس، تخمین زده است که آب اروندرود سالیانه ۲۵۶۰۰ میلیون پای مکعب رسوبات با خود حمل نموده و در دهانه خلیج فارس خالی می کند. از طرف دیگر به واسطه نزدیک بودن سرچشمه های کارون و مارون تخمین زده است که کارون سالیانه سه برابر شط العرب رسوبات حمل می کند. او چنین پنداشته است که رودهای دجله و فرات هر سال از مناطقی که از آن مسیرهای گذرند؛ حدود ۲۵۶۰۰ میلیون متر مکعب رسوبات، به همراه می برند و در مصب خالی می نمایند. به عقیده او، رودهای قسمت جنوب غربی خوزستان، حدود هشتاد هزار پای مکعب، رسوبات با خود آورده و به خلیج فارس می ریزند.^۱

بنابر آن چه که از دایرة المعارف بریتانیکا در کتابها نقل شده، علاوه بر رسوبات رودخانه ها و شنهایی که همراه باها از شبه جزیره عربستان به خوزستان می آیند، آخرین حرکتی که خلیج فارس در معرض آن قرار داشته و دارد، عبارت از بالا آمدن تدریجی آن است. به طوری که زلزله در خلیج فارس متواتر و گاهی بسیار شدید می باشد.

رابرت. م. آدامس R.M. Adams، ضمن مقاله ای تحت عنوان «کشاورزی و زندگی شهری قدیمی در ایران جنوب غربی» می نویسد: «خوزستان از نظر زمین شناسی ادامه ای از جلگه آبرفتی عظیم بین النهرین است که تا جنوب غرب ایران گسترش دارد». قبلاً جلگه بین النهرین به عنوان یک فرورفتگی قشر زمین توجیه می شد و با خاکهای آبرفتی ای که از کوه های شمال و شرق می آمد، پر شده و فرض می شد که خلیج فارس به طور منظم در مقابل دلتاهای رودخانه ها که در حال گسترش بوده اند؛ عقب نشسته است. بر طبق یک نظریه جدیدتر که به واسطه شواهد اطمینان بخش زیادی، که حاکی از بالا آمدن ها و نشست های زمین شناسی محلی می باشد، ثابت شده است که همه این حوضه، یک فرورفتگی عظیم، پیچیده و غیر ثابت قشری است که احتمالاً به همان سرعتی که از رسوبات آبرفتی پر شده، نشست کرده است.

۱- نگاهي به خوزستان، تألیف ایرج افشار سیستانی، ص ۲۰ (به نقل از دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران)

شواهد موجود در سفرنامه های جهانگردان آشوری و یونانی مخصوصاً نثارکوس، امیرالبحر نیروی دریائی اسکندر در مراجعت از هندوستان، مؤید این ادعاست که در هزاره اول قبل از میلاد، مردابهای باتلاقی و قابل کشتیرانی، و باتلاقیهای تابع جذرو مد و شاید حتی دریا های باز، خیلی بیشتر از حد فعلی خود، به طرف شمال گسترش داشته اند. که گزارش های مربوط به توپوگرافی منطقه در آن زمان، تا حدی ضد و نقیض و مغشوش می نماید. مثلاً اینکه دهانه رود کارون بیش از ۲۷ کیلومتر از اهواز قدیم، فاصله نداشته و آبادی مزبور در کنار دریاچه ای داخلی و بزرگ واقع شده بوده، که آن هم به نوبه خود با دریا مربوط بوده است.^۱

از طرف دیگر آثار سناجریب که متجاوز از ۶۰۰ سال پیش از اسکندر برای سرکوبی عیلامیان، از دجله به این سرزمین سرازیر شد؛ نشان می دهد که سواحل شمال، شمال شرقی و شمال غربی خلیج فارس نقاط ذیل بوده اند: بندر دیلم ده میل جنوب غربی اهواز و چهل میل جنوب غربی شوش و ده میل غرب قرنه، ۲۵ میل غرب شهر بصره و ۲۵ میل مغرب شهر کویت. به عبارت دیگر در آن زمان کلیه نقاط بین این حدود زیر آبهای شور خلیج فارس مستور بوده است.^۲

به علاوه در اکتشافات باستان شناسی جلگه پائین تر - اگرچه هنوز محدود و نامنظم است - تاکنون نشانه ای از آثاری که حاکی از اشغال وسیع آن منطقه در زمانهای پیش از میلاد مسیح باشد؛ بدست نیامده است. این منطقه (جلگه های جنوبی خوزستان) فقط در دوران ساسانی و اسلامی کانون مهمی برای سکونت و کشاورزی گردیده بود.^۳ این بطوطه که در سال ۷۲۵ هجری پس از ادای فریضه حج، از ایران و عراق دیدن کرده بود درباره پیشرفتگی

۱ - نگاهي به خوزستان، ایرج افشار سیستانی، ص ۲۰.

۲ - جغرافیای تاریخی خوزستان، نگارش آقای عباس میریان، ص ۲۲ (به نقل از مقاله آقای دشتی).

۳ - نگاهي به خوزستان، ایرج افشار سیستانی، ص ۲۱ به نقل از پیرامون آب و هوای باستانی فلات ایران،

آبهای خلیج فارس به سوی بصره می‌نویسد:

«خلیج بصره که در حدود ده میل از دریای فارس پیشرفتگی پیدا کرده آب شور دارد و در موقع مد، آب شور دریا بر آب شیرین رودخانه غلبه می‌یابد.»

از این گفته ابن بطوطه متوجه می‌شویم که تا آن زمان بقایای دریای فارس تا نزدیکی بصره امتداد داشته است. وی درباره موقعیت تکیه خضر والیاس (ع) نسبت به دریا می‌افزاید: «عبادان تا ساحل دریاسه میل فاصله دارد. در ساحل دریاتکیه‌ای وجود دارد که آن را به خضر والیاس (ع) نسبت می‌دهند...»

از اینجائیز معلوم می‌شود که در زمان بازدید ابن بطوطه آবাদان در ساحل دریا بوده است. از این گفته مشخص می‌شود که راه آب فعلی بصره تا خلیج فارس، یعنی اروندرود، به صورت یک خور یا پیشرفتگی آب خلیج در خشکی بوده است. وی درباره مسافرت از بصره به ابله و آবাদان می‌نویسد:

«از ابله وارد خوری شدیم که از خلیج فارس منشعب می‌شود.»^۱

۲ - موقعیت، حدود و وسعت استان خوزستان

استان پربرکت، حاصل خیز و آبرفتی خوزستان، بین ۲۹ درجه و ۵۸ دقیقه، تا ۳۲ درجه و ۵۸ دقیقه عرض شمالی از خط استوا، و ۴۷ درجه و ۴۱ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۳۹ دقیقه طول شرقی، از نصف النهار گرینویچ واقع شده، مساحت آن بالغ بر ۶۷۲۸۲ کیلومتر مربع بوده که در بعضی کتابها ۶۴۶۶۴ کیلومتر مربع درج شده است. این استان، در روی نقشه در قسمت جنوب غربی کشور جمهوری اسلامی ایران، واقع شده است.

خوزستان از شمال به لرستان، از غرب به ایلام و جمهوری عراق، از جنوب به خلیج فارس، از شرق و جنوب شرقی به استانهای چهارمحال و بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد محدود می‌گردد.

در کتاب «اشکال العالم» که در نیمه دوم قرن چهارم هجری به وسیله ابوالقاسم ابن احمد جیهانی تحریر یافته، درباره حدود خوزستان می‌خوانیم:

«شرقی حدود خوزستان، فارس و اصفهان است و میان آن و حد اصفهان، جوی طاب است و آن حدی تا مهرویان، پس می‌گردد میان دورق و مهرویان تادریا. و غربی آن روستای واسط است و دورالراسبی. شمالی حد، صیمره و لورتا حدود جبال. و حد خوزستان از آن چه نزدیک فارس و اصفهان است، بر خط مستقیم است. مگر آنکه دیوار جنوبی آن از نزدیک بیان و روستای واسط بر شکل کروی می‌شود. و در ربعی از آنکه مقابل اوست تنگتر می‌گردد. و در حد جنوبی از عبادان بردریا تا فارس، گوژیست در گوشه آن، این جنوبی می‌رسد تا خیلی از دریا. پس دجله پس می‌گردد و از پس مفتوح و مدار بر روستای واسط می‌رسد از آنجا که ابتدا کرده آمده است»^۱.

ناهمواریهای خوزستان

از لحاظ پستی و بلندی، استان خوزستان را می‌توان به دو بخش کوهستانی و جلگه‌ای تقسیم کرد:

۱ - منطقه جبللی شمال و شرق

این کوهها جزئی از بخش جنوبی زاگرس غربی هستند که ارتفاعات آن رفته رفته به سمت جلگه کاهش یافته و توسط رودخانه قطع می‌شود. امتداد این چین خوردگی‌ها به طرف جنوب متمایل می‌شود. بعضی از کوههای این منطقه برف‌گیر می‌باشند. از آن جمله: کوه چال، کوه سیاه، ماما زاد، آب‌بندان، ساویش، زردکوه و کوه چو. دریای کوههای زاگرس، که به سواحل خلیج فارس نزدیک‌اند؛ مقادیر زیادی از سنگهای آهکی و نمکی وجود دارد. و به همین علت است که آب اغلب رودخانه‌هایی که از آن مسیرها می‌گذرند

۱- سفرنامه ابن بطوطه، جلد اول، ترجمه دکتر محمد علی موحد، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.

۱- اشکال العالم، ابوالقاسم ابن احمد جیهانی ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، ص ۱۰۳.

شور و سنگین بوده و در نتیجه باعث می‌گردد تا زمینهای مجاور را شوره زار و بایر سازد. اما ارتفاعات بلندتر، از سنگهای آهکی ترکیب یافته و دارای دامنه‌های پرشیب و دره‌های عمیق است. منطقه کوهپایه‌ای زاگرس، که جنوبی‌ترین طاق‌دیسهای زاگرس به شمار می‌رود، اغلب در زیر سوبات جلگه بین‌النهرین، واقع در عراق، ویا آبهای خلیج فارس دفن شده است.

۲ - جلگه جنوبی و غربی خوزستان

این جلگه بر سطح فرسایشی رسوبات جوان دوران سوم گسترش یافته است. هنوز هم تپه‌هایی از ساختار گذشته آن در اطراف شهر اهواز مشاهده می‌گردد. قسمت اعظم این جلگه از آبرفت‌های رودهای کارون، کرخه و جراحی به وسعت ۴۱ هزار کیلومتر مربع، تشکیل یافته است. این جلگه با شیب ملایمی به سوی جنوب، تا سواحل خلیج فارس امتداد دارد که شمالی‌ترین نقطه آن حوالی دزفول است. قسمت جنوبی آن در دشتهای بسیار پست و مسطحی که از تأثیر جزر و مد دریا به وجود آمده، تشکیل یافته که خاک این قسمت هم فوق‌العاده شور است.

خوزستان را می‌توان به جهت داشتن خاکهای مختلف به سه دسته زیر تقسیم کرد:

- ۱ - خاک‌های درشت دانه نواحی مرتفع، که در لابلاهای دره‌ها قرار دارد و برای کشت دیم مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- ۲ - خاکهای ریزدانه (آبرفتی) که برای انواع کشاورزی مساعد است.
- ۳ - خاکهای شور و قلیایی جنوب جلگه خوزستان، که برای کشاورزی مناسب نمی‌باشند.

۳ - آب و هوا

باتوجه به پستی و بلندی این استان، می‌توان انواع آب و هوای زیر را برای آن قائل شد:

- ۱ - مناطق مرتفع کوهستانی - که در زمستان سرد و در تابستان آب و هوای معتدلی دارند.
- ۲ - نواحی کوهپایه‌ای - که دارای آب و هوای نیمه‌بیابانی هستند.

۳ - ناحیه پست جلگه‌ای - که در این نواحی هرچه از کوههای شمالی به سمت جنوب و شرق حرکت کنیم، آب و هوای نیمه‌بیابانی به بیابانی کناره‌ای مبدل می‌شود. زمستانهای این ناحیه عموماً کوتاه و تابستانها طولانی و گرم است. با مطالعه آمار حاصل از ایستگاههای هواشناسی نتیجه می‌گیریم که خوزستان از مناطق بسیار گرم جهان است. این امر در حالی است که مناطق هم‌عرض این منطقه از جهت گرمانظیر آن نیستند. چنانچه متوسط گرمای آن بین ۲۴ تا ۲۸ درجه سانتیگراد، با این مناطق اختلاف دارد. (گرمای متوسط سالانه تهران ۱۷ درجه سانتیگراد است). در این ناحیه تیر و مرداد گرمترین و دی و بهمن خنک‌ترین ماههای سال است به هر حال مقدار گرمای در این ماهها (تیر و مرداد)، به قدری زیاد است که نظیر آن را در هیچ جای دیگر کشور نمی‌توان دید^۱. حداکثر و حداقل گرمای به طور مطلق، یعنی حدی که از آن بالاتر دیده نشده است چنین می‌باشد:

در پاره‌ای از شهرهای خوزستان مثل اهواز، آبادان و دزفول حداکثر مطلق گرمای ترتیب ۵۰، ۴۹ و ۵۰ درجه است. حداقل مطلق در شهرهای مذکور به ترتیب ۱-، ۲+ و ۱- است.

در خوزستان مقدار بارندگی بسیار کم است. میانگین بارندگی در طی ۱۵ سال، از ۲۰۵ میلیمتر در اهواز تجاوز نکرده است. در مناطق کوهستانی نزولات آسمانی بیشتر به صورت برف، و در نواحی کوهپایه‌ای و جلگه‌ای به صورت باران است. البته در شهرهای شمالی گاهی هم به طور اتفاقی برف می‌بارد. مرحوم سید عبدالله جزایری در تذکره شوشتر که به سال ۱۱۶۵ هجری قمری تحریر یافته است؛ می‌نویسد:

«... و برف بسیار نادر است و در مدّت العمر راقم حروف که از پنجاه سال متجاوز است یک دفعه برف باریده و الحال به عنوان تاریخ مذکور می‌شود و باران در سنوات مختلف است»^۲.

۱ - نگاهی به خوزستان، ایرج افشار سیستانی، ص ۳۱ به نقل از سمینار خلیج فارس، جلد اول.

۲ - تذکره شوشتر، تألیف سید عبداللّه بن سید نورالدین بن سید نعمت‌الله جزایری، تاریخ کتابت، ۱۳۲۸ شمسی، ناشر: کتاب‌فروشی صافی اهواز، ص ۱۵.

به طور مشخص درجه حرارت استان خوزستان جنبه ببری دارد و تعداد روزهای یخبندان بسیار اندک است. چنانچه میانگین روزهای یخبندان، در طی ۱۵ سال اندازه گیری شده و در شهرهای آبادان ۱/۷، اهواز ۲/۶، دزفول ۴/۲ روز در سال تجاوز نکرده است. از اینجا مشخص می گردد که هر چه از جنوب به شمال خوزستان پیش رویم تعداد روزهای یخبندان سال، بیشتر می گردد. به نظر می رسد که تعداد روزهای یخبندان سال، در شهرهای مسجد سلیمان و ایذه باید بیشتر از دزفول باشد.

جدول زیر وضع جوئی شهرهای خوزستان را در سال ۱۳۵۵ نشان می دهد:^۱

| شهر | ارتفاع از سطح دریا | حداکثر حرارت (سانتیگراد) | | |
|-------------|--------------------|--------------------------|------------|-------------------------|
| | | حداکثر مطلق | حداقل مطلق | متوسط درجه حرارت در سال |
| اهواز | ۱۸ | ۵۰ | ۰ | ۲۵/۳ |
| خرمشهر | ۵ | ۳۶ | ۳/۵ | ۲۴ |
| آبادان | ۱۱ | ۴۸/۸ | ۰ | ۲۴/۵ |
| بندرماهشهر | ۳ | - | - | ۲۴/۸ |
| بهبهان | ۳۰۰ | - | - | - |
| رامهرمز | ۲۰۰ | ۴۹ | -۳ | ۲۳/۷ |
| مسجد سلیمان | ۳۶۲ | ۵۰/۵ | -۱ | ۲۵ |
| شوشتر | ۱۵۰ | ۵۴ | ۱ | ۲۵/۹ |
| دزفول | ۱۴۳ | ۵۰/۵ | -۳/۴ | ۲۴/۱ |
| اندیمشک | ۸۵ | ۵۰/۵ | ۰/۵ | ۲۵/۵ |
| شوش | ۱۱۲ | ۵۰/۵ | -۱ | ۲۴/۲ |
| سوسنگرد | ۱۳۰ | ۴۸ | -۶/۵ | ۲۱/۲ |

۴ - فشار و باد

فشار هوا، را خاصیتی دانسته اند که با تغییر درجه حرارت تفاوت می یابد. به این معنی

که اگر درجه حرارت هوای مجاور افزایش یابد؛ فشار آن کمتر و وزن آن سبکتر می شود و چنین هوایی به بالا صعود می کند و به محض این که چنین حالتی بروز کند؛ هوای خنک و سنگین مجاور، سعی دارد تا جای هوای بالا رفته، را بگیرد. و بدین ترتیب باد بوجود می آید. که شدت وزش آن بستگی به اختلافات گرمایی یا اختلاف فشاری دارد که در توده هوای مجاور حکم فرما است.^۱

بادهای منطقه رامی توان به سه دسته مشخص تقسیم کرد:

۱ - بادهای منظم - بادهایی هستند که در اثر تغییرات فشار هوا، در فصول مختلف سال به وجود می آیند و معمولاً شدید نبوده، مگر این که عامل جوی دیگری موجب تشدید آنها گردد. در زمستان این بادهای، که هوای مجاور آبهای خلیج فارس از مجاورت با فلاتهای ایران و عربستان گرم تر است، از شمال و جنوب به طرف داخل خلیج فارس و خوزستان می وزد و در داخل از شمال غربی به جنوب شرقی به موازات ساحل به حرکت خود ادامه می دهد. همین که هسته های کم فشار مدیترانه ای به خلیج فارس می رسد، این نظم و ترتیب را به هم زده تغییر فراوانی در جهت بادهای مجاور بوجود می آورد. بدین معنی که بابتش آمدن هریک از این مراکز کم فشار، بادهای جنوب شرقی به طرف آن کشیده می شوند و باز شمال غربی و جنوب غربی آن را بدرقه می کنند. این بادهای در نواحی مختلف به نامهای مختلفی مشهورند که خود، بادهای محلی را به وجود می آورند.

۲ - بادهای محلی - بادهایی است که در هر ناحیه به نام خاصی معروف شده است.

تعداد این بادهای زیاد و معروفترین آنها عبارتند از:

الف: باد شمال - ب: باد نشی - ج: باد شرعی - د: باد سموم - ه: باد سام.

۳ - طوفانها و بادهای شدید^۲ - خوزستان با این که در منطقه معتدله واقع است و جنوبی ترین نقطه آن ۸ درجه از مدار رأس السرطان بالاتر است، ولی از زمانهای قدیم

۱ - نگاهی به خوزستان، تألیف ایرج افشار سیستانی، ص ۳۳.

۲ - منبع پیشین، ص ۳۶.

به گرمی هوا معروف بوده است، به طوری که جغرافیانویس قرن چهارم مقدسی آن را از اقالیم حارّه معرفی می‌کند. جیهانی نویسنده کتاب اشکال العالم وقتی از صفات مردم خوزستان در آن روزگار سخن می‌گوید، آن صفات را از جمله صفات کسانی می‌داند که در مناطق گرمسیر سکونت دارند.^۱

از نوشته سید عبدالله جزایری در تذکره شوشتر نیز همین مفهوم درباره گرمی هوا در شوشتر استنباط می‌گردد:

«... و هوای آنجا حار و رطب است که در هر دو کیفیت موافق مزاج روح حیوانی است و رطوبت آن به اعتدال است، لیکن در بعضی سنوات حرارت آن در فصل تموز بحد افراط می‌رسد^۲...»

شدت گرمادر خوزستان شبیه به گرمای کشورهای همسایه غرب و جنوب آن (عراق و عربستان) و نیز کشورهای افریقایی است. علت این گرمی زیاد، شدت گرمای دشتهای وسیع و شنزارهای عربستان، و همچنین مجاورت با خلیج فارس و پست بودن و نداشتن ارتفاعات در قسمت جنوبی آن است که موجب ورود بدون مانع گرمای فوق العاده به داخل آن می‌گردد. به علاوه در تابستان، به دلیل رطوبت زیاد هوای آن، به هنگام وزش باد قبله - شرجی - که به شدت گرمای آن می‌افزاید - تنفس طاقت فرسا می‌گردد. وجود کوهها در قسمت شمالی خوزستان، باعث شده است تا از عبور بادهای گرم به داخل مناطق همجوار این استان جلوگیری شود. این امر سبب شده است تا آب و هوای جنوب و شمال خوزستان با هم تفاوت داشته باشد. هوای جنوب و جنوب غربی خوزستان، بسیار گرم است به طوری که گاهی درجه حرارت آن به ۴۵ درجه می‌رسد و هوای نواحی شمالی، یعنی دزفول، شوشتر، مسجد سلیمان و رامهرمز نسبت به شهرهای جنوبی خنک تر می‌شود. باد شمال یا باد شمال غربی - که در مدت ۹ ماه از سال می‌وزد - تقریباً در همه جا به باد

شمال معروف است اگرچه جهت وزش آن از سمت مغرب و جنوب غربی باشد. در زمستان باد شمال به بادی اطلاق می‌شود که در دنباله هسته‌های کم فشار می‌وزد و اغلب اوقات طوفانهای ناگهانی و خطرناک رابه وجود می‌آورد. این باد در فصل بهار بسیار ملایم و دوست داشتنی (لطیف) است و در میان دامداران قدیم عرب، به «ریع الزبد» معروف است. وزش این باد خنک، باعث می‌شود تا کوره‌ها در داخل مشک از دوغ جدا شده و جمع گردند. در تابستان بهترین نمونه آن، باد شمال چهل روزه است که از اواسط خرداد تا اواخر تیر، بانظم و شدت خاصی می‌وزد و در نواحی شمال خلیج فارس، گرد و خاک فراوانی را که از صحراهای کشورهای سوریه و عراق به همراه می‌آورد، جایگزین می‌کند. اما به هر حال، ساکنان این نواحی این باد رابه باد شرجی ترجیح می‌دهند و می‌گویند این باد مخصوصاً در شبها خنک و مطبوع است و بر عکس شرجی، پس از شدت گرمای روزانه، در هنگام غروب آفتاب، به تدریج از شدت خود می‌کاهد و روبه سکون می‌رود. اعراب خوزستان زبان حال باد شمال را در ضرب المثلی در مورد افرادی که پس از عصبانیت زود پشیمان شده و ساکت می‌شوند؛ چنین بیان می‌دارند: «أزید رعداً و اکل اهلی زید»^۱. یعنی چون رعد غرش کنان می‌آیم، ولی مردمی را که به آنها می‌وزم اجازه می‌دهم تا به تهیه شام بپردازند. مقصود این است که این باد شدید (شمال) هنگام غروب آرام می‌شود و به چادر نشینان دامدار، اجازه می‌دهد تا برای خود غذا پخته، و ماستها را دوغ کرده و از کوره آنها در شام بهره ببرند.

اما باد شرجی یعنی بادی که موجب اختلال در تنفس می‌گردد، بر عکس باد شمال، در هنگام غروب آفتاب، سکون و سکوت نمی‌کند لهذا از پخت و پز و برپا داشتن آتش توسط مردم چادر نشین قدیمی، ممانعت می‌کند. در ضرب المثلی آورده‌اند: «أزبر زبر و اکل اهلی تمر» یعنی همه چیز رابه شدت از جای خود بر می‌اندازم و به کسانی که می‌وزم به ناچار شامشان را، خرمای دهیم. از این ضرب المثل در مورد کسانی که در هنگام غضب دست از پانمی شناسند

۱- ضرب المثل دیگری درباره باد شمال گفته‌اند که همین مفهوم را دربردارد و آن اینک: «انفخ نفیح و اوکل

اهلی طبیخ.

۱- اشکال العالم، تألیف ابوالقاسم ابن احمد جیهانی، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، ص ۱۰۵.

۲- تذکره شوشتر، ص ۱۴.

و دیر راضی و ساکت می شوند، استفاده می کنند.

باید دانست که مقصود از باد شرجی همان باد جنوبی است که از طرف دریابرمی خیزد و بسیار گرم و طاقت فرسا است. همان طوری که اشاره شد، گفته اند که این بادهای از ریگزارهای جنوب عربستان می آمده و با عبور از دریا در نواحی جنوب و جنوب غربی خوزستان پراکنده می شوند^۱.

۵ - رطوبت هوا و باران

به مقدار بخار آبی که همواره در هوای مجاور زمین وجود دارد رطوبت هوا گفته می شود. رطوبت هوا از دو نظر دارای اهمیت است:

۱ - باعث باران می شود.

۲ - مقدار آن در سلامت و تندرستی جسم آدمی تأثیر به سزایی دارد.

هوایی که در مجاورت زمین قرار دارد، می تواند مقدار معینی از رطوبت را در هر درجه حرارتی در خود نگاه دارد. احياناً اگر تغییری در رطوبت یا گرما روی دهد، بخار آب تقطیر شده، به صورت ابر یا باران در خواهد آمد. در چنین حالتی رطوبت هوا در سرحد اشباع است. رطوبت موجود در هوا را در هر زمان، با مقدار رطوبتی که هوا در همان زمان می تواند در خود نگاه دارد تا به حد اشباع برسد؛ مقایسه می کنند. و از آن به رطوبت نسبی، که بر حسب چند درصد محاسبه می شود، یاد می کنند. در خوزستان بر اثر بادهای شمالی که از داخل می وزد رطوبت نسبی هوا در میانه روز کاهش می یابد و در مواقعی که به طور اتفاقی از جنوب باد شروع به وزیدن می کند، این رطوبت به سرعت بالا می رود.

رطوبت نسبی شهرهای اهواز، آبادان و دزفول در ساعت ۶^۱ صبح به ترتیب ۶۲، ۶۴، ۶۷ درجه سانتیگراد می باشد. ولی همین رطوبت نسبی در ساعت ۱۲^۱ در نقاط مذکور به

۱ - در نوشتن این قسمت از کتابهای نگاهی به خوزستان و جغرافیای تاریخی خوزستان، نوشته ایرج افشار و

۳۲ درجه در اهواز و ۳۳ درجه در آبادان تنزل می یابد. علت این کاهش درجه رطوبت نسبی را، وزش بادهای شمالی می دانند. اما در برخی از این مناطق توأم شدن حداکثر درجه حرارت (۵۰ درجه) با رطوبت نسبی بیش از ۵۰ درصد، به طور محسوس غیر قابل تحمل و واقعاً طاقت فرسا است. در خوزستان مقدار باران کم، و در حدود ۲۰ سانتیمتر است ولی باید دانست که نظم و ترتیبی در میزان بارندگی وجود ندارد. به طوری که در بعضی از سالها مقدار آن به ۵۰ سانتیمتر هم می رسد. ریزش باران در ماههای سرد سال و معمولاً از مهر تا اردیبهشت صورت می گیرد. ولی تعداد روزهایی که باران می بارد، بسیار کم و گاهی از ۴ تا ۵ روز در سال تجاوز نمی کند و در طول این مدت بارانهای شدید و سیل آسا خسارات فراوانی به همراه می آورند. با این که باران این ناحیه از سایر مناطق جنوبی بیشتر است، اما به طور کلی جلگه خوزستان از نظر آب و هوا تابع مقتضیات فلات داخلی ایران است. به همین جهت اختلاف گرمای شب و روز و فصول گرم و سرد آن بیشتر از سایر نواحی آن است و معمولاً بین ۲۵ تا ۳۰ درجه سانتیگراد است.

جدول زیر میزان بارندگی و درصد رطوبت نسبی شهرهای خوزستان را نشان می دهد.

| شهر | میزان بارندگی سالانه (میلیمتر) | رطوبت نسبی ساعت ۶/۳۰ | درصد | تعداد روزهای یخبندان |
|-------------|-----------------------------------|-------------------------|------|-------------------------|
| اهواز | ۱۸۵/۵ | ۶۲ | ۳۲ | ۳ |
| خرمشهر | ۱۶۵/۱ | ۶۸ | ۴۰ | - |
| آبادان | ۱۴۸/۹ | ۶۴ | ۳۲ | ۱ |
| بندرماهشهر | ۱۹۵/۸ | ۶۵ | ۴۰ | - |
| رامهرمز | ۳۲۱ | ۶۷ | ۴۶ | ۲ |
| مسجد سلیمان | ۲۹۸/۴ | ۴۴ | ۲۶ | ۲ |
| شوشتر | ۳۴۳ | ۵۲ | ۳۴ | - |
| دزفول | ۳۹۲/۷ | ۶۷ | ۳۳ | ۶ |
| اندیمشک | ۲۸۳ | ۵۲ | ۲۹ | - |
| شوش | ۲۲۵ | ۶۱ | ۳۰ | ۴ |
| سوسنگرد | ۲۱۷/۷ | ۷۵ | ۴۱ | ۲۹ |

مأخذ: نگاهی به خوزستان تألیف ایرج افشار، به نقل از سازمان هواشناسی کل کشور

به طوری که هنوز هم داستان کشته شدن شیرموذی در جنگلهای اطراف سوسنگرد فعلی، توسط شترداران طایفه خفاجه، در باورهای مردم، از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. تاریخ تقریبی این واقعه رابه سال ۱۱۱۷ هجری قمری تخمین می زنند.

متأسفانه به مرور زمان به علل گوناگون مانند ازدیاد جمعیت، وبه زیرکشت رفتن اراضی جنگلی و همچنین عدم حمایت دولتهای گذشته، این جنگلها از بین رفتند. مسئله انهدام پوشش گیاهی تنها خاص خوزستان نیست. بلکه این عارضه متوجه کل پوشش گیاهی و محیط زیست کشور ما گردیده است. تا سال ۱۳۳۴ شمسی گله های آهو در جنوب حویزه و شمال سوسنگرد به فراوانی دیده می شده است که هم اکنون اثری از آنها نیست.

بنابه تحقیقات به عمل آمده^۱ میزان فرسایش خاک در کشور ما از مرز ۱/۵ میلیارد تن، یعنی معادل نابودی چهارصد هزار هکتار اراضی حاصل خیز در سال، تجاوز کرده است. به این صورت، خاک زنده و قابل استفاده ای که ایجاد آن قرنهابه طول می انجامد، خیلی ساده و براحتی در اثر بی مبالاتی و استفاده نادرست و سهل انگاری سازمانهای مسئول نسبت به برنامه ریزی و حفظ و نگهداری آن، و همچنین در اثر نابودی پوشش گیاهی، از دسترس کشاورزان کشور خارج شده و به دریا، دریاچه و رودخانه ها می ریزد که یکی از نتایج سوء آن، به سرعت پر شدن سدهای بزرگ کشور مثل سفیدرود، لتیان، گرگان و شهید عباسپور است تا به حدی که گفته می شود بهره برداری از بعضی از این سدها دیگر نمی تواند اقتصادی باشد.

در صورتی که روند فعلی ادامه پیدا کند، در ۲۰ سال آینده میزان فرسایش خاک کشور به ۲/۵ میلیارد تن بالغ خواهد شد که نتیجتاً هر سال در حدود یک میلیون و دویست هزار هکتار از اراضی حاصل خیز ما از بین خواهد رفت. با این حساب در ۲۰ سال آینده بادر نظر گرفتن رشد فعلی جمعیت و سرعت مهاجرت به شهرها، کشور ایران دارای ۱۰۰ میلیون شهرنشین خواهد بود که بخش اعظم غذای مورد نیازشان باید از خارج تأمین گردد. مسلماً



منابع طبیعی استان خوزستان ۱ - پوشش گیاهی

استان خوزستان با توجه به درجه گرما و میزان رطوبت موجود در هوای آن، از لحاظ پوشش گیاهی (طبیعی) به ۳ منطقه کلی تقسیم می شود که انواع غالب و مشخصی از پوشش گیاهی منطقه را تشکیل می دهند.

این استان تحت تأثیر محیط جغرافیایی گرم و مرطوب، از پوشش گیاهی استپی و خاردار پوشیده شده است.

خوزستان در گذشته دارای پوشش جنگلی انبوه تری بوده است. لردکرزن از زبان سیاحان نقل کرده است:

«پنجاه سال پیش سیاحان نوشته اند که کرانه های کارون، بین خرمشهر و اهواز، کاملاً با درختان تبریزی و گز و انواع دیگری مُشَجَّر بوده و قسمت عمده آن از بین رفته است»^۱.

تایک قرن پیش، بنابه گفته افراد کهنسال و معمرین این استان، خوزستان دارای پوشش جنگلی بسیار خوبی بوده که این پوشش به ویژه، در ساحل رودخانه های کرخه و کارون و شعبات آنها وجود داشته است. انواع و اقسام حیوانات جنگلی از جمله شیر، در این جنگلها به سر می برده اند.

۱- ایران وقضیه ایران، لردکرزن، جلد دوم، ص ۲۰-۴۱۹.

چنین روند فاجعه آمیزی که منجر به انهدام بخشهای وسیعی از کشاورزی کشور و پرشدن سدهای عمده گشته، و تولید آب و برق رابه کمترین مقدار تنزل می دهد، انبوه جمعیت کشور را درگیر مشکلات عظیم نیازهای اولیه نموده و آنها را به کمکهای غذایی کشورهای دیگر محتاج خواهد کرد. اگر اتیوپی با یک میلیون گرسنه دچار قحطی شد، کشور ما با حدود ۱۰۰ میلیون گرسنه باید به استقبال بزرگترین قحطی در تاریخ کشور برود و این سرنوشت محتومی است که در صورت عدم توجه و چاره اندیشی سازمانهای دولتی و مسئول، گریبانگیر ما خواهد شد.

بدون شک بارزترین معضل زیست محیطی کشور ما، در حال حاضر انهدام پوشش گیاهی است که باروند روبه افزایشی ادامه دارد. انهدام پوشش گیاهی کلیه تلاشهایی را که برای حفظ آب و خاک صورت می گیرد به هدر می دهد. مهمتر از همه وابستگی کشور رابه منابع غذایی کشورهای غنی تشدید کرده و به ساختار اقتصادی لطمات جبران ناپذیری وارد می آورد. امروزه تخریب پوشش گیاهی تمامی عرصه های محیط طبیعی کشور را - به گونه ای که در تاریخ مابقی سابقه بوده - دربر گرفته است. به طوری که حتی در مناطق تحت نفوذ مدیریت سازمان حفاظت محیط زیست هم، به ندرت نمونه ای رامی توان یافت که منابع زنده گیاهی و جانوری آن، در معرض تخریب و انهدام قرار نگر گرفته باشد. از این نظر باید گفته شود، امروزه کلیه فعالیت های اقتصادی و اجتماعی که به نحوی در رابطه با محیط زیست هستند می بایست در مسیری هدایت شوند که استمرار توسعه اقتصادی کشور در حدی مطلوب، برای نسل حاضر و نسلهای آتی تضمین گردد. متأسفانه باید پذیرفت که عملکرد کنونی بخشهای اجرایی مربوطه، در خور چنین مضمونی نبوده و حتی می توان گفت ضعفهای ساختاری موجب شده است سازمانهای حفاظت محیط زیست، خود به عامل بازدارنده ای در امر تحقق اهداف زیست محیطی، مبدل شوند. سردرگمی در سازمان محیط زیست موجب شده است که همه نیروها و مراکز سازمانهایی که به نحوی می توانند در امر پاکسازی محیط زیست و یا حفظ منابع طبیعی مشارکت داشته باشند؛ عملاً "مُتَفَعِّل" گردند. زیرا این مراکز هیچ گونه

راهنما و تشکل جمعی نداشته و ابداً اعتقاد و اطمینانی به فعالیت در زمینه حفظ محیط زیست ندارند. بدون شک، چنانچه برای حفظ محیط زیست کشور، از هم اکنون اقدامات عاجل و ضروری صورت نگیرد، میزان خسارتهای وارده، به حدی خواهد رسید که جبران آن مشکل و حتی غیر ممکن خواهد بود. لذا لازم است امر حفاظت از محیط زیست هر چه زودتر در دستور کار عالی ترین سطوح اجرایی کشور قرار گرفته و در مورد عملکرد نهادهای ذیربط بازمینی و دگرگونی اساسی صورت گیرد. برنامه ریزی مدون، اعمال سیاستهای اجرایی زیست محیطی، دعوت از متخصصین علاقمند و کارشناسان مطلع و اهل فن، از جمله این اقدامات اساسی هستند که در این زمینه می بایست با اولویت لازم تحت بررسی قرار گیرند.

ذکر این نکته ضروری است که با وجود همه معضلاتی که دامنگیر محیط طبیعی کشور ما شده است، اما وسعت کشور ما تابدان پایه است که هنوز هم منابع تولیدی عظیمی وجود دارند که مورد بهره برداری قرار نگر گرفته اند و در صورت برنامه ریزی و مدیریت صحیح برای استفاده از این منابع، "خودکفائی اقتصادی" به هیچ وجه دور از دسترس نخواهد بود. همان گونه که ذکر شد توجه جدی تر به نقش محیطهای طبیعی، در حیات اجتماعی و اقتصادی مردم ما زمینه مناسب برای حفظ و بهره وری شایسته از امکانات گسترده سرزمین ایران را فراهم می کند^۱.

منابع طبیعی جنگلی خوزستان

مهمترین این منابع عبارتند از:

الف: جنگلها، درختچه ها و درختان

- ۱- در دامنه کوههای سولک و رزگه (در مسیر بهبهان و کهگیلویه) جنگل بزرگی از درختان بلوط، بادام جنگلی وین و غیره گسترده شده است.

۱- روزنامه همشهری، مقاله: «...به حمایت از محیط زیست کشور برخیزیم»، نوشته مهندس رضا خلیلی.

۲ - درکرانه‌های رودکرخه جنگل وجود دارد و در دو سوی رودخانه مذکور درختان بزرگ و در همی است که بهترین وسیله، جهت سوخت می‌باشند. غالباً این درختان از گز (زور) و بید است. بعضی از درختان سدر هم در منطقه جنوب أم‌الدیس تا کرخه وجود دارد. سرتاسر مسیر رودخانه دوبریج پوشیده از درختان جنگلی گز است.

۳ - ناحیه خر مشهر از جیزیه تا بند قیر، بابت‌های کوتاه و بیشه‌های گز و بید مجنون پوشیده شده است.

۴ - گنار که از گیاهان خاص منطقه می‌باشد، درختانی پررشد، بابرگهای ریزوانبوه است که از میوه و برگ و چوب آن استفاده می‌شود. این درخت در شهرهای دزفول، شوش، شوشتر، دشت آزادگان، به‌وفور مشاهده می‌گردد. نزد مردم خوزستان، درخت کنار دارای حرمت زیادی بوده به طوری که مردم عرب، بدان لقب علویه می‌دهند و معتقدند که بریدن آن مستوجب رسیدن زیان به کسی است که مرتکب این عمل می‌شود. اما اگر در جایی قرار گرفته باشد که بریدن آن ضروری باشد، مثلاً وقتی که می‌خواهند در جای آن ساختمان کنند، قبل از بریدن، باید مرغ، بره و امثال آن را ذبح نموده و صدقه دهند. از برگهای آن برای حمام و حتی در غسل اموات استفاده می‌کنند برخی عقیده دارند که آن از درختان بهشت است. چوب آن بسیار محکم بوده و تا چندی پیش، از آن در ساختن قایق استفاده می‌کردند.

۵ - درختان کهور، پده، خرزهره، استبرق، انواع کالیپتوس نیز در خوزستان یافت می‌شود.^۱

ب) گیاهان طبیعی^۲

گیاهان خوزستان اعم از بوته‌ها و درختچه‌ها و درختان، متعلق به یک خانواده گیاهی نبوده و می‌توان در مجموع، چند خانواده گیاهی را در این ناحیه دید. اما در میان گیاهان یک دسته مشخصی از اینها، گیاه خاص این منطقه وجود دارد که گروه درختان ابریشمی

۱ - با استفاده از کتاب نگاه‌های به خوزستان، آقای ایرج افشار، ص ۵۳-۵۴.

۲ - همان منبع به اختصار، به علاوه تحقیقات محلی.

شاخص آن است. پوشش گیاهی طبیعی منطقه تحت تأثیر شرایط آب و هوایی گرم و رطوبت نسبتاً زیاد و کمبود بارندگی دارای برگهای نازک و انبوه است. با این حال در فصل تابستان به علت شدت درجه گرما، و بالا بودن درجه حرارت از رشد گیاه کاسته می‌شود. اصولاً طی دوره رشد گیاهی برای گیاهان طبیعی و زراعی در این منطقه یکسان نبوده و با هم فرق دارند. نفوذ ناپذیری و ریزبافتی و نمک‌زایی خاک و عوامل دیگر موجب پیدایش گیاهان خاص این منطقه شده است.

حنا، بید، سوفیر به ندرت در نخلستانها یا برکنار نهرهای فرعی می‌رویند. چند نوع از درختان خانواده بید در این منطقه وجود دارد که بیشتر به صورت درختچه می‌باشند.

از میان گیاهان بوته‌ای این منطقه می‌توان از طرطیر Tartir یا "گاگله" نام برد که بیشتر در مناطق نمک‌زار می‌روید. این نوع گیاه در جاهای مختلفی از استان خوزستان در فصل بهار دیده می‌شود. بعضی از مردم خوزستان این گیاه را به عنوان سبزی مورد استفاده قرار می‌دهند. خوردن آن همراه با کره، دوغ و نان برنج بسیار خوشمزه و لذیذ است. طول این گیاه در صورتی که چیده نشود، در اواخر عمر به یک متر هم می‌رسد. در ضمن نوعی گیاه هم شبیه به طرطیر، «طَحْمَه» نامیده می‌شود که بوته آن گاهی به دو متر می‌رسد ولی خوردنی نبوده و عمر آن طولانی‌تر است. از آن برای هیزم استفاده می‌کنند. از سبزیهایی که در داخل بوته‌های طحمه و برکناره نهرهای فرعی سبز می‌شود، کاهوی وحشی یا "خس‌الگاع" و مُریر است که با وجود تشابه با کاهو، از آن بسیار تلخ‌تر است. هندباء از سبزیهای طبیعی دیگر است که آن هم تلخ می‌باشد. کاهوی وحشی شیرین و مایل به تلخی و مریر و هندباء تلخ می‌باشند. بعضی معتقدند که خوردن این دو سبزی برای کسانی که بیماری دیابت یا قند دارند، بسیار مفید است. همچنین بر این باورند که خوردن این دو، برای زنان شیرده موجب افزایش شیر آنها می‌گردد.

از سبزیهای دیگری می‌توان رچیجه و سمنه، صرمگ و پنیرک یا توله را نام برد که هر سه را به صورت پخته می‌خورند.

از گیاهان این منطقه می‌توان از شموط Shamout و صفصاف Sofsaf نام برد که اولی دارای ساقه‌های خاردار و برگهای ریز و میوه‌ای چوبی است که در درون این میوه، دانه‌های ریزی شبیه به شاهدانه وجود دارد. صفصاف گیاهی است از خانواده ابریشم که درختچه و درختان آن در جنوب غرب ایران زیاد دیده می‌شود. از این گیاه در بعضی از نقاط، نهال تهیه کرده و در شهرها به فروش می‌رسانند. درخت صفصاف تنومند بوده و دارای گل‌های خوشه‌ای زرد رنگ و میوه‌ای شبیه لوییا می‌باشد که در داخل آن دانه‌هایی به شکل عدس و به همان رنگ وجود دارد. از دیگر گیاهان خانواده ابریشمی خرنوب Kharnob دریایی یا به قول محلی‌ها شوک بحراست که میوه آن به همان شکل میوه صفصاف و نظیر لوییا بند بند می‌باشد. اختلاف آن با صفصاف در شکل گل آن است. صفصاف دارای گل خوشه‌ای و خرنوب دریایی گل‌های گرد و تک‌تک دارد. این هر دو درخت از خانواده درخت آقاقیا هستند.

شفلح (Shafallah) که بعضی به آن کُبرهم می‌گویند، یکی دیگر از گیاهان این منطقه است. این گیاه دارای برگهای ریز و نرم و گل‌های سفیدی است معمولاً هنگام طلوع آفتاب غنچه باز می‌کند. میوه این درخت ارزش طبی داشته و از آن برای درمان بیماری رماتیسم استفاده می‌کنند. میوه‌های آن را هنگام طلوع آفتاب می‌چینند و در هاون می‌کوبند و بر پاهای بیمار رماتیسمی با پارچه می‌بندند. این گیاه خاردار بوده و دارای برگهای ریز و تقریباً پررشد و میوه‌ای شبیه گرد و با خالهای سیاه است که در اواخر تابستان و اوایل پاییز به حد وفور وجود دارد. در فصل زمستان به میزان کمی شفلح میوه‌دار پیدا می‌شود. از گیاهان دیگر خوزستان "پرین جی دوا" می‌باشد که زمانی مصرف طبی داشته است. از انواع بوته‌های خاردار - که به وفور یافت می‌شود - خار (عاقول)، بسه و شوک یا خرنوب معمولی است.

ج) مراتع و چراگاهها

خوزستان در زمستان موقتاً به صورت استپهای سرسبز و مراتع گرانبایی برای احشام

در می‌آید. مراتع آن غالباً قشلاقی و مقداری از آنها، چراگاه زمستانی ایل بختیاری است. علاوه بر چرای بی‌رویه، خطر عمده‌ای که مراتع را تهدید می‌کند؛ تبدیل آنها به زمینهای زراعی است. معمولاً روستاییان پس از یکی دو کشت در زمین، به جای تقویت آن، زمین تازه‌ای را شخم می‌زنند و به زراعت اختصاص می‌دهند، چون عموماً مراتع مرغوب برای این منظور، کیفیت مناسب‌تری را دارا می‌باشند. از این رو مراتع بیشتر جهت کشت و شخم در نظر گرفته شده و در نتیجه میزان آنها تقلیل می‌یابد. برای نمونه باید از مراتع چراگاهی بزرگ غرب خوزستان، مثل شهرستان دشت آزادگان فعلی نام برد که در عصر قاجار دارای چراگاههای بسیار مهمی بوده و حتی دامداران عراقی، به ویژه در فصل بهار، جهت چرای اغنام خود بدانجا می‌آمدند. سفرنامه خوزستان نوشته نجم‌الملک به این موضوع اشاره نموده و قبایل متفج و بنی لام را نام برده است. آنها در مقابل استفاده از مراتع مبالغی پول به حکام حویزه پرداخت می‌کردند. از بین رفتن چراگاهها باعث از بین رفتن حیات وحش در منطقه مذکور شده است، همچنانکه از آن همه آهو و گوزن دیگر خبری نیست.

۲ - زندگی جانوران

حیات جانوری رامی‌توان به دو گروه زیر تقسیم نمود:

۱ - ماهیها (آبزیان) ۲ - حیوانات شکاری

۱ - ماهیها (آبزیان)

در رودخانه‌ها، باتلاقها و آبهای خلیج فارس، بالغ بر ۲۰۰ نوع ماهی یافت می‌شود. در رودخانه‌های آب شیرین خوزستان، ماهیهای با کیفیت گوشتی و پروتئینی بسیار بالایی زیست می‌کنند. مهمترین این ماهیها عبارتند از:

۱ - بنی ۲ - قطان ۳ - شبوط (شیربُط) ۴ - شلیج ۵ - جمری و

روستاییان و مردم شهرهای ساحلی رودخانه‌های کرخه، دز، کارون، جراحی، دوبریج، هندیان، بندرامام خمینی، آبدیز، بهمن‌شیر، اروندرود و باتلاقهایی که به آنها متصل است؛

مانند هورالعظیم و هورشادگان، از گوشت ماهیهایی که در این رودخانه‌ها زندگی می‌کنند، بهره‌مند می‌شوند.

در خلیج فارس نیز انواع ماهیهای خوراکی و غیر خوراکی به سر می‌برند که نه تنها می‌توانند کمبود گوشت کشور را جبران کنند، بلکه اگر به صورت علمی، اصولی و صنعتی از آنها صید شود، می‌توان مقادیر قابل توجهی از آنها را به خارج از کشور صادر نمود. از جمله ماهیانی که در خلیج فارس زیست می‌کنند، می‌توان از:

- ۱- سنگسر ۲- زبیدی ۳- قوازرده ۴- حلوا ۵- قباد ۶- شوریده ۷- راشکو
- ۸- ساردین ۹- لقمه ۱۰- هاوور ۱۱- حمور ۱۲- میگو ۱۳- شانک ۱۴- کوشک
- ۱۵- بمبک و سگ ماهی ۱۶- اژه ماهی ۱۷- عروس ناخدا ۱۸- سرخو و... نام برد.

۲- حیوانات شکاری:

خوزستان با توجه به موقعیت جغرافیایی، و بخصوص وفور آب و مرتع، از روزگاران بسیار قدیم محل زیست انواع مختلف جانوران شکاری بوده است. متأسفانه با زین رفتن جنگلها، علفزارها و همچنین صید بی‌رویه و عدم حمایت از این جانوران، به تدریج نسل آنها یامنقرض شده، و یا مجبور به مهاجرت به مناطق دیگری شده‌اند. مثلاً گله‌های آهو در مناطقی مانند ام‌الدیس، دشت عباس، جفیر و... می‌زیسته‌اند. به طوری که حتی تا سی سال پیش هم جمعیت آنها به قدری بود که در فصل زایمان (بهار) به راحتی می‌شد آنها را با دست گرفت. متأسفانه سیاست دولت طاغوت به شکلی بود که موجب نابودی نسل آنها گردید.

گروه‌های مختلف ایرانی و خارجی مسلح (شکارچیان) با اجازه دولت به مناطق فوق‌الذکر می‌آمدند و با زدن چادر و اقامت به نابودی نسل این جانوران می‌پرداختند در کتابهای ایران و قضیه ایران، جغرافیای کیهان و جغرافیای نظامی تألیف سرتیپ رزم‌آرا به این واقعیت، هم اشاره‌ای شده است. اکنون انواع مختلف مرغابی، مرغ نوک دراز، مرغ سقا و نظایر آن در رودخانه‌ها و محللهایی که آب در آنها جمع می‌شود، (مردابها و باتلاقها) و آبها زندگی

می‌کنند. مهم‌ترین مناطقی که پرندگان مهاجر مانند خضیری، اُمسک، ایشور، و نظایر آن، در فصل زمستان (به آن محلها روی می‌آورند) عبارتند از شهرهای ایذه، دشت آزادگان و باتلاقهای شادگان و حوالی آنها و...

بعضی از پرندگان بومی همچون کبک، دائماً در محل دیده می‌شوند. کبک در مناطق جنگلی به وفور یافت می‌شود. البته بعضی از حیوانات مضر و حرام گوشت مانند خوک، روباه، شغال، کفتار و گرگ هم در اکثر نقاط، به ویژه در مناطق کوهستانی و جنگلی و نیزارهای این استان یافت می‌شود. بیم آن می‌رود چنانچه سازمان حفاظت محیط زیست برای حمایت از پرندگان بومی و آهوها، تصمیم قاطعی اتخاذ نکنند، در آینده نه چندان دوری نسل آنها به کلی ریشه کن شود. متأسفانه در سالهای اخیر بویژه در فصل مهاجرت پرندگان و تخمگذاری ماهیان، افراد سودجو و منفعت طلب، بابه کاربرد انواع سموم و صید بی‌رویه پرندگان و حیوانات، اقدام به نابودی این ثروت طبیعی و ملی کشور می‌نمایند.

در کتاب نزهت القلوب نوشته حمدالله مستوفی که به اهتمام گای لیسترنج ترجمه و تصحیح شده است، در صفحه ۱۱۰ درباره شکارگاههای شهر شوشتر می‌خوانیم:

«شکارگاههای بسیار دارد و در رساله ملک شاهی گوید چهار شکارگاه است بزرگ یک رخس آباد پانزده فرسنگ در دوازده فرسنگ. دوم دورق و هذویان (احتمالاً هندویان) بیست فرسنگ در ده فرسنگ. سیم مشهدکافی ده فرسنگ در شش فرسنگ. چهارم حویزه ۲۰ فرسنگ در دوازده فرسنگ.»

شرق به سمت جنوب غربی جریان یافته و پس از مشروب ساختن خوزستان به طور مستقیم یا غیرمستقیم به خلیج فارس می‌ریزند.

مهمترین رودهای خوزستان عبارتند از:

۱- کرخه، ۲- کارون، ۳- دز- مارون، ۴- خیرآباد. در زیر در مورد هر یک از این رودها، توضیحی اجمالی داده خواهد شد:

۱- کرخه

این رود در طول تاریخ خود به نامهای مختلفی خوانده شده است از جمله آنها "چرخه" که نام یکی از شهرهای دولت عیلام بوده است. همچنین به "گاماساب" یا "گاماسارود" که به معنی گاو میش آب (رود بزرگ) است، هم خوانده می‌شد. در ادوار اسلامی و تا قرن دهم هجری، به نامهای مختلفی مانند نهرالسوس (شوش)، دجله عمیاء (دجله کور) و ... خوانده می‌شد. رود کرخه از دامنه‌های جنوبی الوند سرچشمه گرفته، از دشت اسدآباد و نهاوند در حوالی کنگاور گذشته، پس از ملحق شدن رود دینار به آن از پای بیستون عبور می‌کند. این رود پیش از رسیدن به بیستون، به طرف جنوب منحرف شده، و از دره‌های کوچکی گذشته و بعد از پیوستن سیاه‌آب (قره‌سو) از شرق استان کرمانشاه به آن، به سیروان ریخته وارد، استان لرستان می‌گردد. رود مزبور در لرستان به سیمره معروف است.

سرپرسی سایکس در این رابطه می‌نویسد:

«اکنون به ذکر رودی که شهر شوش پایتخت ایلام در ساحل یساران واقع بوده می‌پردازیم. قدیماً اسم آن اوکنو و در نزد یونانیها موسوم به کواسیس بوده و از کوه نهاوند جاری شده و در آنجا که نزدیک تخته سنگ کتیبه‌های بیستون است و گاماساب نام دارد، حرکت آن بسیار سریع و از میان تنگه‌های لرستان عبور می‌کند. به اسم کرخه موسوم نمی‌شود مگر آنکه وارد جلگه گردد و این تسمیه هم از جهت اسم شهر است که در ساحل راست آن واقع است در ایام قدیم وارد خلیج فارس می‌گردید. لیکن امروز آب آن در باتلاقهای حویزه فرو می‌ریزد»^۱.



رودهای مهم خوزستان

اهمیت، عظمت، آبادانی، هستی و اقتدار استان زرخیز خوزستان، در طول قرون متمادی مدیون وجود رودخانه‌های متعددی می‌باشد که در آن جاری است. کارون، پرآب‌ترین، و کرخه، طولانی‌ترین رودهای ایران می‌باشند که در این استان قرار دارند. جاری بودن رودهای مهم در این استان، باعث گردیده تا این منطقه حاصلخیز در طی قرنهای متمادی مورد توجه دولت‌ها و مردم قرار گیرد.

تا پیش از تهاجم و استیلای اعراب بر این استان، شهرهای زیادی در آن وجود داشته است که نام آنها در کتابهای تاریخ و جغرافیا، ثبت است. از آن جمله:

سوق الاربعاء، سوق البحر و حصن مهدی، که در کناره‌های نهر سدره و نهر سابله درینج فرسخی مشرق خرمشهر واقع بوده، مناظر کبری و مناظر صغری بین اهواز و حویزه در قسمت غرب به سمت خرمشهر، بصنا، متوث، و قرقوب در دشت آزادگان و بخش نوار مرزی ایران با عراق، عسکر مکرم در کنار رود دزفول و مسرقان در ساحل نهر مسرقان (گرگر) و.

رودهای خوزستان به ویژه در فصل طغیان، رسوبات فراوانی همراه آورده و موجب حاصلخیزی اراضی می‌گردند. رسوبات مذکور در طول دوره‌های مختلف تاریخی به تدریج گودالها و باتلاقها و قسمتی از دریا را پر کرده و آنها را به اراضی قابل کشت مبدل ساخته‌اند. این رودها از کوههای بختیاری، لرستان و فارس سرچشمه گرفته و از شمال و

رود کرخه همان طوری که ذکر شد، از دره‌های عریض و عمیقی می‌گذرد که در جنوب غربی آن، ارتفاعات کبیرکوه قرار دارند. این رود پس از ورود به خوزستان، به کرخه مشهور می‌گردد. سرانجام وارد سرزمینهایی می‌شود که به مرور زمان به وسیله رسوبات همین رود تشکیل شده‌اند. این رود در طول مسیر حرکت خود از شمال به جنوب، به طرف غرب تغییر جهت داده و وارد اراضی شهرستانی می‌شود که امروزه به دشت آزادگان مشهور است. (دشت میشان)^۱

در گذشته، رود کرخه به کارون که در قسمت عریض آن به سدره مشهور بود، می‌ریخته است. پایین‌تر از آن محل، التقای نهر دورق است. بنابر آنچه در کتب بلدانیون قدما آمده، بر نهر کرخه یا نزدیک آن شهرهایی قرار داشته‌است. که این شهرها در غرب یا شرق آن قرار داشته‌اند. بعضی از آنها در پایین‌تر از شهر شوش واقع بودند. آنها شهرهایی بودند که در قرون وسطی دارای عظمت و شکوه زاید الوصفی بودند که متأسفانه امروزه هیچگونه اثری از آنها، حتی بر روی نقشه‌های جغرافیایی هم، وجود ندارد. از مهم‌ترین این شهرها "بصنا" بود که بنابر نوشته کی‌لیسترنج یک مرحله با جنوب شوش فاصله داشت. او احتمال داده بود که آن شهر بر شعبه‌ای از رود کرخه ساخته شده بود که به آن دجیل بصنا می‌گفتند. این شهر از مراکز تجاری عظیمی به شمار می‌رفت. در آن لباسهایی تهیه می‌شد که به بلاد دیگر صادر می‌گردید و نوعی از انماط یا بساطها هم در این شهر به عمل می‌آمد. از پشم حاصل از دامها هم، جهت نخ‌ریسی استفاده می‌کردند. در این شهر دو قلعه مستحکم، و جامع زیبایی از جانب رود کرخه بر سر در آن واقع بود که فاصله آن تا نهر به اندازه انداختن تیر کمانی بود. بنابر گفته مقدسی هفت آسیاب در نهر دجیل بصنا ساخته شده بود. در نزدیکی بصنا و به فاصله یک مرحله (منزل) با شوش شهریروت یا بیروود قرار داشت، که احتمالاً در غرب رود کرخه واقع بوده است. یاقوت حموی این شهر را در قرن

هفتم هجری دیده است. به گفته مقدسی شهری است بزرگ، دارای نخلهای فراوان، که به دلیل رواج تجارت در آن، به بصره کوچک معروف بوده است.

از جمله شهرهایی که بر ساحل کرخه قرار داشت، شهر متوت یا متوت بود که دارای قلعه مستحکمی بود که حدود نه فرسخ با شوش فاصله داشت. این شهر بین شوش، اهواز و قرقوب واقع بود. در شهر مزبور، پارچه‌های مطرزی معروف به سوسنجر، بافته می‌شد. قرقوب شهری بوده که شوکت بسیار داشته و در بین شوش و طیب عراق واقع بوده است. که فاصله آن با شوش یک مرحله (منزل) و بابصنا دو مرحله بوده است. در این منطقه شهر دیگری بوده که تاکنون نامش مشخص نشده است. احتمالاً موضع آن در شمال قرقوب بوده است و آن دورراسبی می‌باشد. بنابر توصیف یاقوت، بین طیب و جندی شاپور بوده است و ابوالحسین علی بن احمد راسبی در آن متولد شده و زندگی کرده بوده است. وی در سال ۳۰۱ هجری (۹۱۳ میلادی) وفات یافت. راسبی در زمان خلافت مقتدر خلیفه عباسی، ولایت منطقه میان واسط تا شهر زور را به عهده داشته است. او به واسطه ثروت زیادی که داشت، اشتهار یافت و اموال زیادی را از خود به جای گذاشت. از شهرهای دیگر که در پایین رود کرخه ساخته شده بود، شهر حویزه است. که مستوفی در توصیف آن گفته بود: «من از هرمُدن خوزستان یکتر فیها القمح والقطن و قصب السكر». در آن زمان صائیان در این شهر می‌زیسته‌اند. شهر تیرایا تیرین بر ساحل نهر، یا ترعه‌ای به همین نام، که ظاهراً از شعب راست و اسفل رود کرخه در سرزمین حویزه واقع بود، قرار داشت. فاصله محل آن، یک منزل در غرب اهواز و بر سر راه واسط قرار داشت. در آن شهر لباسهایی مشابه آن چه که در بغداد وجود داشته تهیه می‌شد و به بغداد حمل می‌گردید.^۱

در کتاب سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان آمده است:

۱ - به صفحات ۲۷۴ - ۲۷۶ بلدان الخلافة الشرقیه، نوشته کی‌لیسترنج، ترجمه بشیر فرنیسیس و کورکیس

عواد، ۱۳۷۳ هـ بغداد، مراجعه کنید.

مطبوعاتی علی اکبر علی، ص ۴۹ - ۵۰.

۱ - این شهرستان قبلاً به نام دست میسان، حویزه و بنی طرف خوانده می‌شده است.

«به طوری که «آسمانی» از مورخین سریانی نقل می‌کند، «کرخه‌لدان» یکی از شهرهای آسقف‌نشین «هوزیتز» در قلمرو «عیلام» بوده است. در معجم البلدان از این شهر به نام «کرخه خوزستان» نام برده شده است. مسلم است که خرابه‌های ایوان‌کرخه، همان بقایای شهر ساسانی کرخه، و (کرخه‌لدان) است که در زمان سلطه مسیحیت، آسقف‌نشین این منطقه بوده است.^۱»

رود کرخه همان طوری که ذکر گردید، تا قبل از سال ۱۸۳۷ میلادی به سوی حویزه جریان داشته است. و بنا بر نوشته‌های گذشتگان، به نهر کارون ملحق می‌شده است. اما در همین سال سد کرخه در ناحیه حمیدیه فعلی شکسته شد و این رودخانه به سوی سوسنگرد انحراف یافت. از آن تاریخ به بعد شهر حویزه اعتبار و ارزش خود را از دست داد و به مرور زمان خالی از سکنه شد. این رودخانه نیز پس از تغییر مسیر، به شاخه‌های متعددی انشعاب یافت که در بین این کانالها، مردابهای وسیعی به وجود آمد. این رود، در ابتدای شمال شرق سوسنگرد به دو شعبه بزرگ تقسیم می‌شود. یک شعبه آن به طرف بستان رفته و هوفل نامیده می‌شود. این شعبه قبل از رسیدن به شهرستان در مقابل قریه صالح عیبات، نهر سابله جدید از آن منشعب می‌شود.^۲ این شاخه پس از مشروب ساختن اراضی روستاهای قدرت آباد، فیروز آباد، و میهن آباد، به دو شعبه منقسم می‌شود یکی به طرف جنوب روانه شده که به «تیل» معروف است. اما دومی که در حقیقت اصل نهر و شعبه بزرگ آن است، به سمت غرب متوجه می‌شود و در بالای قریه دفار، به دو قسمت تقسیم می‌شود: یکی به طرف دفار در جنوب روانه می‌شود و دیگری به سوی روستاهای ام‌جلیعه (قلعه) و کصر و سرهنگیه پیش می‌رود و سرانجام به هورالعظیم می‌پیوندد.

اما شاخه اصلی هوفل، پس از گذشتن از کنار روستای فنیخی جدید، به طرف بستان رفته و در غرب آن دو شعبه می‌شود. شعبه جنوب غربی آن به طرف رمیم، سعیدیه و... می‌رود

۱ - سیری در قلمرو بختیاری، نوشته سراوستن لایارد، ترجمه مهتاب امیری، ص ۱۶۰.

۲ - این نهر را الهالی سابله، پس از کور شدن نهر آنها از جانب سوسنگرد حفر کرده‌اند.

و در انتهابه باتلاق معروف هورالعظیم می‌ریزد. شعبه دوم به جانب روستاهای ابوچلاج، خرابه و... پیش می‌رود و در نهایت، پس از مشروب ساختن اراضی زراعی به همان باتلاق ملحق می‌گردد.

شعبه دوم اصلی کرخه (مالکیه) از وسط شهر سوسنگرد - که تا قبل از جنگ تحمیلی شهری کوچک و زیبا بود - می‌گذرد و به مالکیه مشهور است. این رود پس از گذر از قریه دغاغله به نام شط نیسان و شط شرفه موسوم می‌گردد. بعد از آن به دو قسمت تقسیم می‌شود. شاخه‌ای به طرف آبادی رفیع رفته و به همین نام موسوم می‌شود. رفیع و حوالی غربی آن تا هورالعظیم محل سکونت قبیله سواری بیت نصر است. این شعبه پس از مشروب ساختن مزارع منطقه به هورالعظیم متصل می‌گردد.

شعبه دوم منشعب از شط نیسان، به سوی شمال غرب رفته و پس از چند کیلومتری، خود نیز به دو شاخه عمه و مچریه تقسیم می‌شود. بر سر نهر عمه روستاهای عمی (کور)، برص و برگه قرار دارند که محل سکونت طوایف دبات و گراف (قراف) از تیره بیت عواجه سواری هستند. بر سواحل نهر مچری اغلب عشایر تیره عواجه قبیله سواری سکونت دارند. دکتر ربیع بدیعی در جلد اول جغرافیای مفضل ایران درباره رود کرخه یا گاماساب می‌نویسد:

«گاماساب از حوالی کوه الوند در همدان سرچشمه می‌گیرد و پس از دریافت شعباتی از ملایر، تویسرکان و نهاوند از یک بستر باریک کوهستانی می‌گذرد. در قریه بیستون از پای بیستون عبور کرده به کرمانشاه می‌رسد و با دریافت شعباتی چند، مانند ماهی دشت، هلیلان و کردند وارد لرستان می‌شود. در لرستان در یک بستر تنگ و عمیقی دریای کبیر کوه، به جریان خود ادامه می‌دهد. پس از دریافت شعباتی چون کشکان، زال، غزال رود از بخشهای چغلوندی، هرو، خرّم آباد و مناطقی از نواحی گرمسیری لرستان، در مسیر خود به درّه عمیق و بستر تنگ وارد می‌شود و در پل تنگ آبشاری به ارتفاع ۴۳ متر و عرض ۳ متر تشکیل می‌دهد.^۱»

۱ - جغرافیای مفضل ایران، جلد ۱، تألیف دکتر ربیع بدیعی، ص ۱۵۲.

رود مذکور بنا بر محفوظات سینه به سینه اهالی منطقه، تا حدود سال ۱۸۳۷ میلادی از حمیدیه به طرف جنوب متوجه می شده است که شعبه‌ای از آن به طرف غرب (حویزه) سرازیر می گردید. در فاصله فوق، شعبات زیادی از آن جدا می شد که مهمترین آنها یکی نهر ابودبون، محل سکونت و کشاورزی اجداد بنی طرف، و دیگری نهر لای بود که به نام شخص مولا لایبی بن یوسف بن محمد بن نورالدین بن محمد بن قتاده بن عبدالله بن ادریس بن عبدالله بن حسن مثنی بن امام مجتبی، حضرت حسن بن علی بن ابیطالب (ع) نامگذاری شده است.

رود کرخه پس از شکسته شدن سد در تاریخ مذکور، طغیان ناگهانی آب در شب - به طرف غرب جریان یافت. این حادثه موجب تشتت و پراکندگی طوایف ساکن در اطراف حویزه و انتقال آنها به ساحل نهر جدید (که به شط الفلت نامیده شد)، گردید.

پیرامون تعمیر و بستن مجدد سد کرخه در کتاب سیری در قلمرو بختیاری و... می خوانیم: «معمد در آغاز بهار سال ۱۸۴۲ میلادی کوشید تا دوباره سد را تعمیر کند. لیکن به علت طغیان و بالا آمدن سطح رودخانه موفق به انجام این کار نشد.»^۱

از نوشته‌های مورخین و جغرافیایان نویسان اسلامی مستفاد می شود که حویزه قبلاً به نامهای نهر تیری یا تیر او نیز تیرین معروف بوده است که نام آن از اسم همان رودخانه گرفته شده است. این رود، پس از شکست سد و خشک شدن به نام کرخه العمیاء یا کرخه کور نامگذاری شد که هنوز هم آثار آن در بعضی مناطق به خوبی مشخص و آشکار است. پس از پیروزی ارتش اسلام بر بعثیان صدامی، آن محل به کرخه نور تغییر نام یافت.

بنا بر یادداشتهای سراوستن لایارد در صفحه ۱۹۵ کتاب سیری در قلمرو بختیاری حویزه در دوره ساسانیان و قرون اولیه اسلامی شهری بوده است به نام «نهر تیری». وی از یاقوت نقل می کند که: «تیری را بهمن پسر اسفندیار حفر کرده است.» مقدسی مسافت

۱ - سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، از سراوستن هنری لایارد و... ترجمه و حواشی

بین تیری و اهواز را به فاصله یک منزل دانسته است. از نوشته حمدالله مستوفی قزوینی، درباره رود کارون متوجه می شویم که کرخه پس از الحاق به آن رود به شط العرب می ریزد.^۱ منبع مذکور می افزاید: «آب کرخه که آن را سوس خوانند، از کوه الوند همدان بر می خیزد و با آبهای دینور و گولکو و سیلاخور و خرما باد و کژکی جمع شده، بر ولایت حویزه می گذرد و با آبهای دز فول و تستر (شوشتر) جمع شده، به شط العرب می ریزد. طول این رود تا شط العرب ۱۲۰ فرسنگ است.»^۲

رود کرخه تا حمیدیه در مسیری واحد حرکت می کند اما در ده کیلومتری آن شهر، در کوت الهواشم، مسیر قدیم و جدید کرخه ملاحظه می شود. مسیر قدیمی کرخه که به کرخه کور موسوم است، به طرف جنوب دوری زده و در طرف شرق حویزه دوباره به مسیر فعلی متصل می شود. مسیر قدیمی در حال حاضر خشک و به صورت بریدگی کوچکی بیش نیست که در هنگام بارندگی وسیل، احتمال دارد عبور از جلگه را مختل و قطع سازد. در جرگه سید علی جدید، که در جنوب نهر قلیت و روبه روی قریه شاکریه قرار دارد، نهرهایی برای سیراب کردن مزارع از آن کشیده شده بود. در گذشته قبیله بنی طرف از این محل تا قریه ابو حمیضه فعلی، اسکان یافته بودند.

«این رودخانه در مسیر خود دارای عمقهای متفاوتی است. عرض آن در نقاط وسیع چهار صد متر و در سایر نقاط صد متر است. مقدار آب آن نوسان داشته، به طوری که در اردیبهشت ماه حداکثر و در مهر ماه به حداقل می رسد. متوسط آب دهی آن در ثانیه، ۳۴ متر مکعب می باشد. بر روی آن سدی در خوزستان، به نام کرخه، بسته شده است که از جهت عمران و آبادی خوزستان، حائز اهمیت فراوان است.»^۳

سد کرخه در بالای شهر حمیدیه واقع است و از آن کانالهایی در دو طرف راست و چپ

۱ - نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، به اهتمام و تصحیح کی لیسترنج، چاپ اول، ص ۲۱۵.

۲ - همان منبع، ص ۲۱۸.

۳ - جغرافیای مفصل ایران، تألیف دکتر ربیع بدیعی، جلد ۱، ص ۲۷۹ - ۲۹۱.

رودخانه کشیده شده است که اولی موجب احیای کشاورزی و عمران روستایی از روستاهای جلیزی و صگور و نیز اراضی موسوم به سازمان سد کرخه گردیده است. آب کانال دو می پس از عبور از حمیدیه به سمت جنوب جریان یافته، و به داخل کرخه کور می ریزد و به شهر حویزه سرازیر می گردد. با کشیدن این کانال که در اثر فعالیتها و زحمات مرحوم مولا عبدالله مولائی تحقق یافت، حویزه مجدداً رونق از دست رفته خود را بازیافت و اراضی غیر قابل کشت آن تبدیل به مزارع و کشتزارهای گندم و باغهای صیفی کاری گردید

۲- کارون و تاریخچه آن

سرچشمه اصلی کارون، از زردکوه بختیاری است که شعباتی در طول مسیر، به آن می پیوندد و به طرف استان خوزستان سرازیر می شود. این رود پر آب و حیات بخش در شمال شهر تاریخی شوشتر به دو شعبه منقسم شده که این شهر را به شکل جزیره ای در میان می گیرند. سپس در جنوب آن در محلی موسوم به بند قیر، هر دو شعبه مجدداً به هم پیوسته، و به راه خود ادامه می دهند.

کارون پس از ورود به اهواز از این شهر گذشته و به سمت جنوب پیش می رود. در خرمشهر به دو قسمت تقسیم می شود که شاخه ای از آن به نام بهمن شیر، از آبادان گذشته، در شرق آن شهر، وارد خلیج فارس می گردد. شاخه دو م کارون که به نظر می رسد همان شاخه اصلی است به اروندرود می پیوندد.

به نقل از جغرافیای مفصل ایران، تألیف دکتر بدیعی:

«کارون به طول ۸۵۰ کیلومتر و عرض متفاوت، از دره های تنگ و عمیق در سرچشمه تا بستر پهن و گسترده، در مصب از بزرگترین و طویل ترین رودهای ایران است. سرچشمه آن از ارتفاعات زردکوه بختیاری در جبال زاگرس، (مغرب اصفهان) می باشد. در سال ۱۳۳۲ شمسی، جهت انتقال قسمتی از آب کارون به زاینده رود تونلی به طول ۲۸۴۱ متر، به ظرفیت ۳۰ متر مکعب در ثانیه، بین سرچشمه کارون و زاینده رود، بسته شده است. این تونل می تواند در فصل خشکی و کم آبی، بالغ بر ۲۲ متر مکعب آب در ثانیه به زاینده رود برساند.»

کارون در طول مسیر خود به سمت غرب، از تنگه ها و دره های عمیق و بسترهای پریچ و خم کوهستانی می گذرد و در طول مسیر شعبات چندی، از جمله «خرسان» به آن وارد می شود و در سی کیلومتری شمال شوشتر، این رود قوسی زده و به سوی جنوب تغییر جهت می دهد. این رود در شمال شهر شوشتر به دو شعبه تقسیم شده، یکی به نام «گرگر» و دیگری «شطیط» که در شرق و غرب شهر، به سوی جنوب جریان می یابند، ولی این دو شعبه در جنوب شوشتر در محلی به نام بند قیر از نوبه هم ملحق می شوند. در رودخانه ای است که از کوه های لرستان سرچشمه می گیرد و پس از مشروب ساختن دز فول، به شاخه شطیط وارد شده و از طریق آن در حوالی بند قیر به کارون ملحق می شود. روی این رودخانه در شمال دز فول سدی مخزنی به نام سد دز، به ارتفاع ۲۰۳ متر برای آبیاری جلگه خوزستان بسته شده است که می تواند ۳/۳ میلیارد متر مکعب آب را در پشت سد، مهار نماید. رود کارون از بند قیر جریان خود را به سوی جنوب ادامه داده، به جلگه خوزستان می رسد. در خوزستان از وسط جلگه و از شهرهای پر جمعیتی چون اهواز گذشته، در حوالی خرمشهر به دو شاخه تقسیم می شود. یک شاخه آن، همان طوری که در بالا گفته شد، بهمن شیر نام دارد و مستقیماً به خلیج فارس می ریزد. در حالی که دومی ادامه کارون است و به اروندرود می ریزد. جزیره آبادان بین این دو شاخه و خلیج فارس قرار دارد و دو خلیج خور موسی و خور بهمن شیر، از پدیده هایی هستند که بر اثر جریان شعبات دو گانه کارون به سوی خلیج فارس، به وجود آمده اند.

میزان متوسط آب دهی رود کارون حدود ۶۲۸ متر مکعب در ثانیه می باشد. پهنای کارون در طول مسیر، متفاوت است. از سرچشمه تا شوشتر، دارای کلیه نشانه های رودهای کوهستانی است. بدین معنی که از میان کوه های بلند و از تنگه های عمیق و بستری پریچ و خم می گذرد ولی در محلی که این رود با دز متصل می شود، پهنای کارون ۲۵۰ تا ۳۰۰ متر می باشد و در جنوب اهواز، پهنای آن به ۴۰۰ متر می رسد و این عرض در حوالی خرمشهر به ۳۵۰ تا ۴۰۰ متر تا ۹۰۰ متر افزایش می یابد.

بهره برداری از آب، به علت گودی بستر کارون (۱۰ تا ۱۵ متر پایین تر از سطح جلگه)

تنها از راه ایجاد سد، و استفاده از وسایل مکانیکی امکان پذیر است. از این رو در سالهای اخیر سدی بر روی آن احداث شده است که آب آن به مصرف کشاورزی می‌رسد. این رودخانه در قسمت انتهایی خود از ساحل تا حوالی اهواز قابل کشتیرانی است و عمق آن در نزدیکی اهواز در مواقع پرآبی حدود ۴ متر و در اوقات کم آبی ۲ متر و در بعضی نقاط یک متر می‌باشد. از این رو کشتیهای با ظرفیت متوسط می‌توانند تا ۲۶ کیلومتری شمال خرمشهر حرکت کنند ولی از آن پس این رود فقط برای کشتیهای رودخانه‌ای مناسب می‌باشد.

مناسب‌ترین موقع برای کشتیرانی در کارون، از دی ماه تا خردادماه (دسامبر تا ژوئن) می‌باشد که سطح آب بالاست. پایین‌ترین سطح آب از ماه مرداد تا هنگام شروع بارانهای پاییزی است. در خلیج فارس دوبار مد در شبانه روز صورت می‌گیرد. در این هنگام است که کشتیهای اقیانوس‌پیما تا خرمشهر پیش می‌روند.^۱

حمدلله مستوفی در *نزهة القلوب* کارون را دجیل خوانده و پیرامون آن چنین می‌نویسد: «آب دجیل تستر (شوشتر) از کوه زرد و دیگر جبال لُربزرگ بر می‌خیزد و بعد از سی و چند فرسنگ به تستر می‌رسد و چون قریب المسافه است، هنوز سرد می‌باشد و هاضم تمام چنانکه در آن گرما، اهل آن دیار اعتماد بر هضم آن مأكولات غلیظ خورند و هضم شود و در زیر تستر بر آن آب شاپور ذوالاکتاف شادروانی ساخته است و آب را مثالثه کرده و به گرد تستر در آورده، چهار دانگ در مُراول در غرب شهر روان است و دودانگ در ممر مجدد در شرقی شهر، جاری است و در حدود لشکر، هر دو با هم پیوسته با آب دز فول و کرخه به شط العرب می‌ریزد. طول این رود ۸۰ فرسنگ باشد، آب دز فول که آن را نهر جندی شاپور گفته‌اند، از کوه‌های لُربزرگ بر می‌خیزد و بر جندی شاپور و دز فول می‌گذرد و به حدود مسرقان با آب تستر جمع شده، داخل شط العرب می‌شود. طول این رود ۶۰ فرسنگ است.^۲»

۱ - در نوشتن این قسمت از *تاریخ مفصل ایران*، نوشته دکتر ربیع بدیمی، از صص ۱۶۰ - ۱۶۱ استفاده شده است.

۲ - *نزهة القلوب*، حمدلله مستوفی، به اهتمام و تصحیح کی‌لسترنج، چاپ اول صص ۲۱۵.

سرپرسی سایکس در کتابش به نام «تاریخ ایران» درباره نام قدیمی و سرچشمه رود کارون می‌نویسد:

«قدیماً اولادی نام داشته، یونانیها اولیثوس تلفظ می‌کردند و نثارکوس Nearchus آن را «پازی تیگریز» یا «دجله کوچک» می‌خوانده، اعراب دجیل می‌نامیدند و امروزه کارون معروف است. در حدود چهار هزار قبل از میلاد، در نقطه نزدیک اهواز جدید وارد خلیج فارس می‌شده است و در آن نقطه جزیره‌ای در خلیج فارس موجود بود که اکنون به صورت رشته کوه سنگی مرتفعی باقی می‌باشد.»

در قلب ولایت بختیاری رشته کوه بلندی است که از یک جانب آن، زاینده رود جاری می‌شود و به سمت مشرق، یعنی اصفهان می‌رود و از دامنه جنوبی آن کارون منشعب می‌شود. از طرف سرچشمه، آب کارون با سرعت فوق العاده‌ای حرکت می‌کند، چنان که قبل از رسیدن به شوشتر ۹ هزار پا انقباض می‌یابد. این رود در طول مسیر خود از یکی از باشکوه‌ترین مناظر طبیعی عبور می‌کند. تنگه‌های ناهموار کوهستان غالباً ممکن الوصول نیستند و از بلندی آنها رود مزبور به عمق چندین هزار پا، همچون نواری طویل به نظر می‌رسد. در یک نقطه به قدری کم عرض است که فردی چابک، براحتی می‌تواند از روی آن بجهد. مسیر حرکت و جریان رودخانه پیوسته تغییر می‌کند. به طوری که گاهی از اوقات با مجرای سابق خود موازی می‌شود. پیچ و خمهای این رود بین سرچشمه و شوشتر، در حدود ۲۵۰ میل است. در صورتی که طول مسافت مستقیم آن حدود ۱۰۰ این مقدار می‌باشد. کارون با شعبه مصنوعی آن، که آب‌گر خوانده می‌شود، از چندین میل پایین تر از شوشتر، جایی که کوهستان خاتمه می‌یابد، برای کشتیرانی مناسب است. در این محل ساحلها بسیار مرتفع و مجرای آنها تنگ است و قبل از ملحق شدن آبدیز به آن چندان جلوه‌ای ندارد، زمینها در همه جا خالی از درخت است و ساکنان آن چادر نشین و دارای فرهنگی ابتدایی هستند. قسمت قابل کشتیرانی رود، به واسطه سد طبیعی اهواز به دو قسمت منقسم می‌شود که در آنجا کشتیها جهت ادامه مسیر، معاوضه می‌گردند. قسمت انتهایی رود، جلوه‌ای نداشته و کج و معوج است تا این که به نخلستانها می‌رسد و تقریباً دو میل بالای خرمشهر،

نهرکهنه‌ای موسوم به مشیراست که مستقیماً مرتبط به خلیج فارس است که قبلاً قابل کشتیرانی بوده است.

نهری که امروز کارون رابه شط العرب متصل می‌کند و موسوم به حفاراست، ظاهراً نهری مصنوعی است. در حال حاضر کارون وارد رود با عظمت اروندرود می‌گردد و مقدار معتناهی بر آب آن رود می‌افزاید. آن جایی که به شط متصل می‌شود، عرض آن قریب نصف میل است.^۱

همچنین ژنرال سرپرسی سایکس، در نتیجه‌گیری خود درباره رودهای کرخه و کارون و مصب آنها می‌افزاید:

«بنابر آنچه مسطور شد، در اوایل عهد تاریخ، رودهای سابق‌الذکر آبهای مهمی بوده که همه مستقلاً داخل خلیج فارس می‌شدند. هر یک دلتای جداگانه‌ای تشکیل می‌داده و کرورها خروار خاک می‌آورده است. به این سبب، وهم به واسطه این که آن زمان مجرای نهرها کوتاه‌تر بوده و تشکیل خاک سریع‌تر از آن که اوضاع امروزه مقتضی است؛ صورت می‌گرفته است و احتمال دارد که بارندگی در تلال هم زیادتر از حالیه می‌شده و بنابراین مقدار آب گل‌آلودی که به کنار دریا می‌رسید، زیادتر بوده است.^۲»

درباره رود کارون، در کتاب سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان نوشته سراسستن لایارد و... می‌خوانیم:

«رود خانه کارون، از میان یک رشته ارتفاعات و از درون معبری تنگ و صعب العبور جریان دارد، و در حدود دو میل که وارد دشت می‌شود به دو شاخه کارون و گرگر، منشعب می‌شود. آب گرگر یک کانال مصنوعی است و در یک نقطه‌ای به وسیله یک سد یا «بند» بسیار مستحکمی از بستر اصلی جدا می‌شود. این بند دارای شش دهنه تنگ، جهت جریان آب است، و در فصلهای تابستان و پاییز کاملاً خشک می‌گردد. این بند، در زمان «محمد علی

۱ - تاریخ ایران، جلد ۱، سرپرسی سایکس. ترجمه فخر داعی گیلانی.

۲ - همان منبع، صص ۵۰ - ۵۱.

میرزا» تعمیر و بازسازی شده است و بعد از آن به نام شاهزاده، شهرت پیدا کرده است. این سد قبلاً «بند قیصر» نامیده می‌شد. کمی دورتر از سد، کانالی جهت عبور آب از درون صخره بسیار مرتفعی حفر کرده‌اند. با این که کندن این کانال، در درون این گونه صخره‌های سنگ ریگ، چندان مشکلی بوجود نمی‌آورد، ولی روی هم رفته حفارین کانال در نوع خود یک شاهکار، و در عین حال کاری عظیم و درخور توجه است.^۱»

کی لیسترنج در کتاب بلدان الخلافة الشرقية درباره اسارت قیصر روم به دست شاپور اول دومین پادشاه ساسانی، و ساختن سد عظیم شوشتر به نقل قول از مورخین ایرانی می‌نویسد: «در سال ۲۶۰ میلادی، والریان Valerian قیصر روم به دست شاپور، (شاپور اول) دومین پادشاه دولت ساسانی، اسیر گردید. و در مدت هفت سال اسارت خود، بنابر آن چه مورخان فارس می‌گویند، بنای شادروان عظیم را که دجیل را در پایین شوشتر قطع می‌کرد، ساخت. عربها این سد را از عجایب ابنیه می‌شمردند و تا به امروز آثار آن باقی است...»^۲. او همچنین می‌افزاید:

«و شادروان بزرگ بنابر آن چه بیان داشتیم، در شوشتر ساخته شد تا آب رودخانه رابه شهر برگرداند و آب آن را به وسیله قناتی از دجیل به بالای آن، برای آبیاری ناحیه شرقی منتقل نماید. به این قنات امروزه گرگر گفته می‌شود و در قرون وسطی به نام مسرقان یا مشرقان شناخته می‌شد. و بنابر روایت ابن مهلهل، جهانگرد قرن چهارم هجری، (قرن دهم میلادی) که یاقوت از زبان او نقل کرده، آب مسرقان سفید و آب دجیل سرخ بوده است. که بار دیگر به نهر دجیل ملحق می‌شده و آن چه از این نهر در پایین شوشتر واقع است، امروزه شطیط خوانده می‌شود» و آن در فاصله ۲۵ میلی شوشتر، در موضعی نزدیک به

۱ - سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، نوشته سراسستن لایارد و...، ترجمه و حواشی مهرباب

امیری، صص ۷۰.

۲ - بلدان الخلافة الشرقية، تألیف کی لیسترنج، ترجمه بشیر فرنیسیس، و کورکیس عوادبه عربی، مؤلف آن را

به فارسی برگردانده است. به صص ۲۷۰. کتاب مراجعه فرمایید.

بند قیر می باشد^۱».

در کتاب اشکال العالم تألیف جیهانی، ترجمه علی بن عبدالسلام در نیمه قرن دوم هجری، درباره شعبه های رود کارون (نهر شوشتر) آمده است:

«و آن جویی است که شاپور ملک بدرتستر شادروان برای جوی بنا کرده است تا بلند گردد و آب آن به زمین تستر رسد، برای آن که زمین تستر بر جای بلندتر از زمین است. و این جوی می رود از پس عسکر مکرم براهواز، تا به حصن مهدی، پس به دریای می ریزد. و از ناحیه تستر جوی مسرقان می رود تا به عسکر مکرم رسد و به اهواز پیوندد و آخر آن از اهواز نگذرد. و به عسکر مکرم پلی است بر این جوی، نزدیک بیست کشتی، که در زیر آن کشتیهای بزرگ بگذرد.»

ابن حوقل و اصطخری از جغرافیایان نویسان اسلامی، مطالبی شبیه حدود العالم بیان داشته اند. آنان آب گرگر را مسرقان یا مشرقان می خواندند و امتداد آن را در گذشته بیش از امروز می دانسته اند.

عباس میریان در جغرافیای تاریخی خوزستان پیرامون سد شادروان شوشتر، راه و مسیر و مصب کارون چنین نگاه داشته است:

«به دستور شاپور سد شادروان ایجاد گردید تا بر زمینهای نواحی شوشتر مسلط گردد. این رود از عسکر مکرم به اهواز رسیده، و از آنجا گذشته و در جنوب این شهر به رودخانه سدره (سلمانه) می رسد و آن گاه به حصن مهدی و رودخانه سابل (مارد) از سرزمین شادگان گذشته و به دریای فارس سرازیر می گردد^۲».

همین منبع به نقل از اصطخری درباره رود مسرقان (گرگر) می افزاید:

«در همه خوزستان هیچ جایی آبادتر از مسرقان (گرگر) نیست و آبهای خوزستان از اهواز و سرزمین دورق (شادگان) و شوشتر و آنچه رودخانه در آن سرزمین جاری می باشد،

در کنار حصن مهدی به رودخانه سدره که رود بزرگی است، می ریزد، آن گاه به خلیج فارس ملحق می شود.»

از آن جایی که دریایی جز خلیج فارس در خوزستان نیست، بنابراین از این جهت متوجه می شویم که اگر نظر نویسنده، عصر جدید است، مسرقان به کارون ملحق می شود. اما اوزمانهای دور را در نظر داشته است. زیرا در آن زمانها خلیج فارس وسیع تر از این بوده است که هم اکنون می بینیم. ولی این خلیج به تدریج در اثر رسوبات رودخانه ها پر شده است.

مرحوم سید عبدالله جزایری (رض) در تذکره شوشتر درباره تخریب پل آن شهر به دستور حجاج بن یوسف ثقفی و علت اقدام او به این کار می نویسد:

«القصة، پل قیصر به حال خود برجا بود تا زمان دولت بنی امیه که شیب خارجی خروج نمود، شوشتر را پایتخت ساخت و حجاج بن یوسف ثقفی که از جانب عبدالملک بن مروان بن الحکم والی عراقین و خراسان بود و مدتهای مدید در رفع او کوشید و فایده نبخشید و شیب همه روزه با سپاه خود از شهر بیرون می رفت و با عساکر حجاج محاربه می نمود. روزی وقت خفتن به شهر مراجعت می کرد، اتفاقاً آب سیل طغیان نموده و شیب به کنار پل اسب می راند و به تماشای آب مشغول بود و شخصی سوار مادیان پیشاپیش می رفت و اسب شیب نریان بود. چون به مادیان نزدیک شد، میل کشید. شیب به دهن آن زده خود با اسب به رودخانه پریدند و غرقه سیلاب فنا گردیدند. روز دیگر حجاج داخل ولایت شد و مردم را برجا دادن شیب معاتب ساخت و ایشان معذرت خواستند که ما را از آمدن شیب خبری نبود و در شب تاریک دفعتاً خود با سپاه از راه پل داخل شد و ما بندگان را قدرت بیرون کردن او نبود. حجاج این معذرت را قبول و از مؤاخذه ایشان درگذشت و فرمود که پل را خراب کنند و مردم به دستور قدیم، به کشتی عبور نمایند تا دیگر احدی ناگاه داخل ولایت نشود و از آن قرار معمول گردید تا فتحعلی خان آن را تجدید نمود^۱».

۱ - بلدان الخلافة الشریفة، کی لیسترنج، ترجمه فرنسیس و کورکیس عواد، ص ۲۷۰.

۲ - جغرافیای تاریخی خوزستان - عباس میریان ص ۱۰۷.

۱ - تذکره شوشتر، تألیف مرحوم سید عبداللّه بن سید نورالدین بن سید نعمت اللّه جزایری، ص ص ۱۱-۱۲.

۳ - مارون (جرّاحی)

نام اصلی و قدیمی این رودخانه، «تاب» است. سرچشمه آن از کوه نیل بوده و پس از گذشتن از لوداب، به نام مارون خوانده می‌شود. از آن پس رودهای کوچکتر دیگری به آن می‌پیوندند. این رود از شمال وارد دشت بهبهان می‌شود و از ناحیه شمال غرب این شهر گذشته، در نزدیکی «چم هاشم»، شعبه دیگری از شمال، به نام رود «اعلاء» با شعبه آن، «رود زرد» که از رامهرمز می‌آید، به آن می‌ریزد. بعد از آن، رود مارون رابه نام جرّاحی می‌خوانند. جرّاحی با عبور از رامشیر، در شادگان به چند شاخه تقسیم می‌شود. از جمله آنها، یک شاخه وارد کارون و دیگری به خور دورق می‌پیوندد. سرانجام رود جرّاحی در بندرامام خمینی به خلیج فارس وارد می‌شود. بر روی این رود در رامشیر، بخش شهرستان رامهرمز، پل بزرگی زده شده است که علاوه بر ایجاد ارتباط، مشکلات ناشی از طغیان آب رودخانه مزبور را از بین برده است.

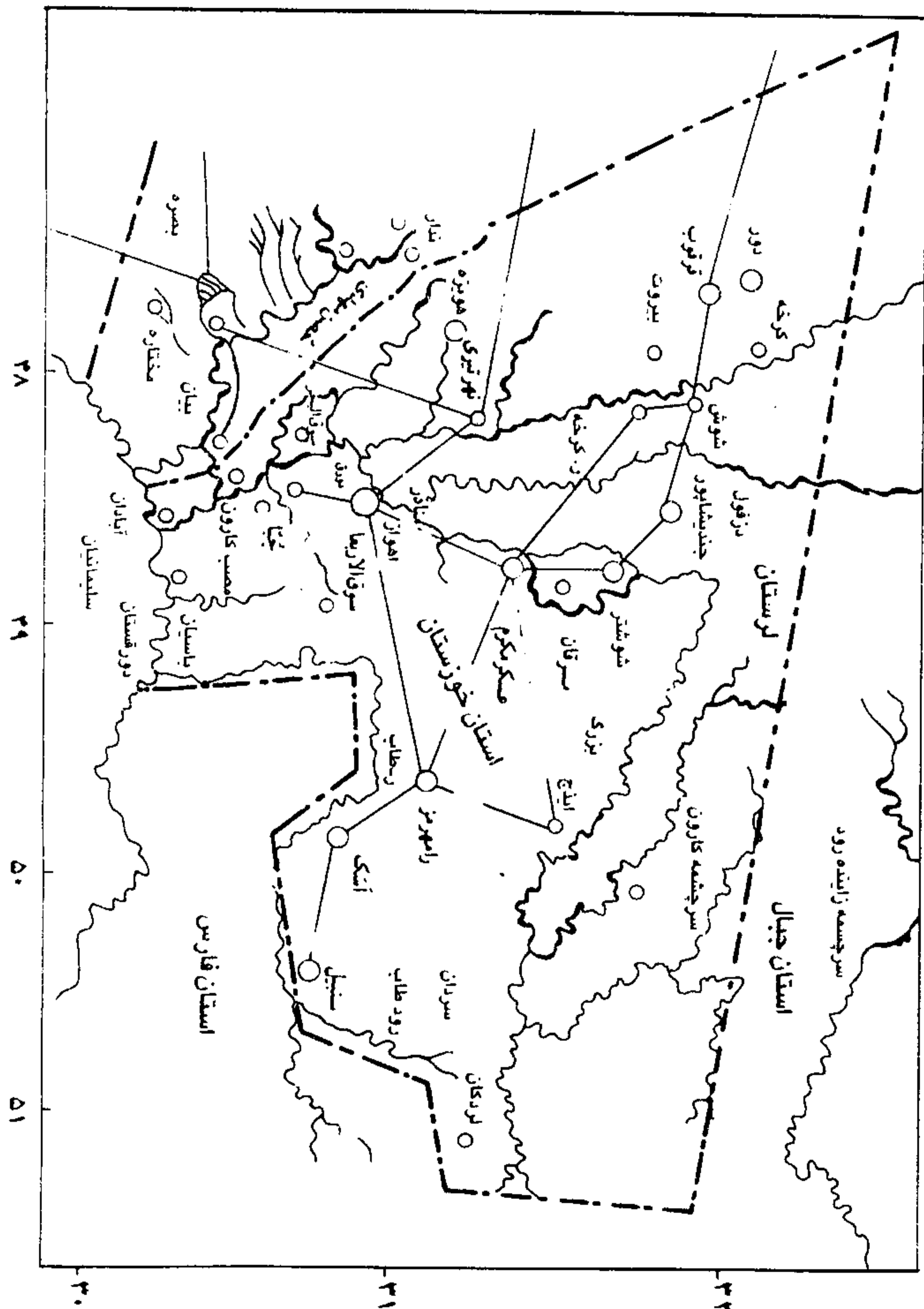
همان طوری که در بالا گفته شد، رود مارون یا جرّاحی، همان رود تاب است که ابوالفداء در سفرنامه خود به نقل بیتی از شاعری عرب، درباره آن می‌گوید:

ما طاب لی قسط و عیسی الأعلیٰ نهر الطاب^۱.

یعنی زندگی به من جز در کنار رود تاب یا جرّاحی خوش نگذشت. نام جرّاحی، شعبات و اسامی مختلف آن، در کتابهای جغرافیایی از جمله حدود العالم جیهانی، صورة الارض ابن حوقل، معجم البلدان یا قوت حموی، فارس نامه ناصری، بلدان الخلافة الشرقیة و امثال آنها آمده است:

۱ - در بلدان الخلافة الشرقیة در صفحه ۳۰۴ می‌خوانیم:

«اما کورة ارجان فهی ابعده کور فارس الخمس غربا. و قصبتها مدینه ارجان فی اقصى حدّها الغربی علی نهر طاب. و نهر طاب یؤلف فی هذا الجانب الحد الفاصل بین اقلیمی فارس و خوزستان.»



نقشه آبادی و شهرهای خوزستان تا نیمه قرن پنجم هجری
اقتباس از کتاب سرزمین خلافت‌های شرقی ترجمه محمود عرفان

۱ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، تألیف عباس میریان، ص ۳۰.

از این جا متوجه می شویم که رودتاب از شهر ارجان می گذشته است که آن سرحد بین دو اقلیم فارس و خوزستان بوده است. همین منبع در ص. ۳۰۶ می نویسد: «والنهر الذی سماه البلدان العرب نهر طاب، يقال له اليوم جراحیه و جراحی أونهرکردستان. اما الاسم "طاب" فانه انتقل اليوم الى انهار خیر آباد وهی روافد نهر هندیان اونهر زهره الذی یصب فی الخلیج الفارسی عند هندیان و هو غیر نهر طاب».

از این جا معلوم می شود که نام نهر طاب به جراحیه و جراحی تغییر یافته، سپس نام آن به نهرهای خیر آباد منتقل شده است. و آنها شعبه هایی از رود هندیان یا نهر زهره هستند که در هندیان به خلیج فارس می ریزند که غیر از نهر طاب هستند.

به نقل از اصطخری و مقدسی: «مخرج طاب در قرون وسطی، از کوههای جنوب غربی اصفهان، از نزدیک برج مقابل سمیرم بوده، و به ناحیه ای به نام «سردن» در خوزستان سرازیر می شود. نهر میسن به نهر طاب از سمت چپ ملحق می شود. قریه میسن در محل اجتماع این دو واقع بوده و پس از آن جریان آب آنها به صورت متحد به ارجان متوجه می شود».

۲ - عباس میریان به نقل از حدود العالم می نویسد که: شیرین، تاب، یراحی، جراحی، سلطان آباد از نو به شیرین گشت، از ناحیه باذرنج گشوده شده، از سرزمین فارس در کنار مغرب شهر توج گذشته و به خلیج فارس سرازیر می شود^۱.

همچنین به نقل از معجم البلدان در جلد ششم آورده است:

«رودخانه طاب از بزرگترین رودهای فارس است که منبع آن کوههای اصفهان، و در کنار برج شاپور گذشته تا به آب میسن (میشان) سرازیر می گردد، آن هم در نواحی اصفهان از منطقه سردن پس از مسافتی طی راه از دروازه ارجان زیر پل دلگان عبور کرده و روستای ری

شهر را آبیاری می کند»^۱.

به نقل از فارس نامه ناصری در صفحه ۳۲۴ منبع فوق می خوانیم:

«رودخانه جایزون، و رامهرمز، آبش شیرین و گوارا است و رودخانه ارش و رود طاب در نزدیکی جایزون قدیمی (خابران) به هم پیوسته، آنگاه به نام رودخانه جایزون خوانده شده و از سلطان آباد و رامهرمز، تا نزدیک قلعه شیخ رامهرمز، به نام جایزون معروف است»^۲.

در کتاب سیری در قلمرو و بختیاری و عشایر بومی خوزستان درباره جراحی می خوانیم:

۱ - «شهر ساسانی «ارجان» آن سوی رودخانه کردستان (جراحی) در شرق بهبهان قرار دارد. بقایای پل معروف «دک کان» یا «یکان» هنوز در کنار رودخانه به چشم می خورد. پیکره های تنگ صولک احتمالاً آثار آتشکده بزرگی است که «مارین» از قول «جهان نامه» به آن اشاره کرده و گفته است که در محدوده خوزستان و فارس قرار دارد».

۲ - «... در منجیق هیچ نوع آثاری مربوط به دوران ماقبل ساسانیان دیده نمی شود و تنها آن طرف آب علا، در کنار چپ یکی از شاخه های بزرگ (جراحی) چند آثار تاریخی و تپه های کوچک به نام «سلیشه» به جای مانده است».

۳ - «رشته تپه های زیتون به وسیله رودخانه جراحی قطع می شوند ... آن سوی رشته بلندیهای زیتون، دشت حاصلخیز رامهرمز در امتداد یک سلسله برآمدگیهای کم ارتفاع به کارون منتهی می شود».

۴ - «جراحی پس از آنکه به دشت سرازیر می شود، در حدود چهار مایل در شمال شرقی بهبهان در نزدیکی خرابه های یک شهر قدیمی ساسانی به نام ارجان، به مسیر خود ادامه می دهد. خرابه های یک پل و بقایای چند ساختمان بزرگ نیز در کنار ساحل به جای مانده است. در گوشه و کنار این محوطه، مقدار زیادی پاره آجر پراکنده به چشم می خورد. خرابه های شهر قدیمی رامهرمز تقریباً در فاصله سه مایلی رودخانه قرار دارد. در این مکان

۱ - بلدان الخلافة الشرقية، نوشته کی لیسترنج، ناقلین به عربی، بشیر فرنسیس و کورکیس عواد ص ص

۳۰۴ - ۳۰۶.

۲ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، تألیف عباس میریان، ص ۳۰.

۱ - همان پاورقی قبل.

۲ - همان پاورقی قبل.

آثار یک کانال بزرگ که آب را از رودخانه به دشتهای اطراف می‌رسانده، باقی مانده است.^۱

۵ - "جراحی از درون کوهستانهای شمال شرقی بهبهان سرچشمه می‌گیرد و بدون این که وارد شهر شود، در میان دشت راه خود را کج کرده و در فاصله چهار کیلومتری بهبهان به مسیر خود ادامه می‌دهد. کانالی از رودخانه منشعب می‌شود و خندق دور قلعه را پر آب می‌کند. این رودخانه در مصب خود با «آب علا»، به رودخانه «کردستان» تغییر نام می‌دهد، و پس از عبور از میان یک رشته تپه‌های تنگ و کم ارتفاع شنی، وارد دشت رامهرمز می‌شود، و در نقطه‌ای در زیر دهکده «قلعه شیخ»، بانهر بزرگی به نام «رامز» که متشکل از «آب علا» و «آب زرد» است تلاقی می‌کند."

۴ - اروندرود

این رود حدود یک صد (۱۰۰) کیلومتر طول دارد. سرچشمه آن از خاک عراق و از به هم پیوستن رودهای دجله و فرات و کرخه آغاز می‌گردد.^۱

آب سه رود مذکور به سوی خرمشهر سرازیر شده و پس از پیوستن به آب کارون به حرکت خود ادامه می‌دهد و در مصب معروف خود، در غرب جزیره آبادان، به خلیج فارس می‌ریزد. در حدود نیمی از طول این رود، مرز بین دو کشور ایران و عراق را تشکیل می‌دهد. عرض آن بین پانصد تا هزار متر، و عمق آن بین ۹ تا ۱۵ متر متغیر است. باتوجه به این که این رود از الحاق چهار رود بزرگ و پر آب منطقه (دجله، فرات، کرخه و کارون) تشکیل یافته، لذا می‌توان گفت که این رود از پر آب‌ترین رودهایی است که به خلیج فارس می‌ریزند.

از نوشته ابن بطوطه، در جلد اول سفرنامه اش مستفاد می‌شود که این رود، در عصری به شکل خور بوده است. به نظر می‌رسد که به مرور زمان، در اثر رسوبات رودهای تشکیل دهنده آن به تدریج پر شده و باریکه فعلی آن باقی مانده است. اگر این رود به طور مرتب لای رومی نشود، احتمال این که دیگر برای کشتیرانی قابل استفاده نباشد، وجود دارد.

۱ - مصب شعبات مختلف رود کرخه در باتلاق معروف هورالعظیم یا هور الحویزه است و که قبل از آن که به دجله بپیوندد، در باتلاقهای شرق دجله جریان می‌یابد.

ابن بطوطه در طی سفر خود، از بصره و ابله به آبادان می‌نویسد:

«از ابله وارد خوری شدیم که از خلیج فارس منشعب می‌شود.» همچنین از نوشته او بر می‌آید که مصب اروندرود جزاین بوده است که هم‌اکنون است، زیرا به گفته او، فاصله آبادان تا ساحل، فقط ۳ میل بود. متن مزبور چنین است:

«عبادان قریه بزرگی است که در زمین شوری واقع شده و فاقد عمران و آبادی می‌باشد ... و فاصله آن تا ساحل دریا سه میل است»^۱.

مبدأ اروندرود (شط العرب) نقطه اتصال دورود دجله و فرات، در مقابل «قرنه» است و این مسئله در کتب تاریخی و جغرافیایی مورد اتفاق صاحب نظران است. نظراتی مبنی بر این که تاپیش از اسلام، رودهای تشکیل دهنده اروندرود هر کدام مستقلاً وارد خلیج فارس می‌شده‌اند وجود دارد از جمله:

«و کتب تاریخی و جغرافیایی قرون اسلامی مانند ابوالفداء، معجم البلدان، مقدسی، حافظ ابرو، ابن حوقل، ابن رسته و ابن خرداد به تقریباً متفق القول هستند که انتهای به هم پیوستگی دجله و فرات، در مقابل قرنه است و آنجا اول رودخانه اروندرود (شط العرب)، می‌باشد که به طرف خلیج فارس جاری است. و نیز گفته‌اند که تا قرون اولیه اسلامی این سه رودخانه (دجله، فرات، کرخه) هر یک جداگانه به خلیج فارس سرازیر می‌گشته‌اند»^۲.

از تحقیق و بررسی در کتب تاریخی مستفاد می‌شود که رودخانه‌های مذکور زمانی در سرزمینهای دیگری جریان داشته‌اند. بلدان الخلافة الشرقيه می‌نویسد:

«بنابر ذکر باقوت، دجله زمانی پایین تر از واسط جاری بود و پس از انفصال از آن، به پنج شعبه تقسیم می‌شود و اسامی آنها را یاد نموده و گفته است که در بطایح می‌ریزد. اسامی پنج شعبه دجله بنابر معجم البلدان (۲: ۵۵۳) عبارت از: ساسی، غراف، دقله، نهر جعفر و

۱ - سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد -، جلد اول، ص ۱۹۹.

۲ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، تألیف عباس میریان، ص ۴۷.

نهر میسان است^۱»

همین منبع در صفحه ۶۲ به نقل از ابن رسته در اواخر قرن سوم هجری، (قرن ۹ میلادی) می نویسد:

«اما آبهای دجله... راه خود را بین احوار متصل به نهر آبی اسد، باز کرده و در آبهای بطایح که از این نهر است متوجه فیض بصره می شود»^۲.

آب دجله و فرات بنا بر آن چه از کتب تاریخی مستفاد می گردد، در محل تجمع آب رودهایی که مجموعه آنها را فیض می خواندند، وارد می شد و از آنجا از طریق نهر ابله به خلیج فارس می ریخت. بصره در سال ۱۷ هجری (۶۳۸ میلادی) در زمان خلیفه دوم بنا گردید. فاصله این شهر تا فیض آب دجله، در خط مستقیم، دوازده مایل بوده است و نهر از دجله به سوی بصره راه می گشود: نهر معقل که انگلیسی ها نام آن را به "مارکیل" تحریف کرده بودند و کشتیهای سرازیر شده از بغداد، از قسمت شمال شرقی وارد آن می شدند. دیگری نهر ابله بود که کشتیها از طریق آن از بصره به طرف جنوب شرقی خارج شده، وارد خلیج فارس در نزدیک آبادان می شدند. در هر حال می توان گفت که بصره زمانی در امتداد نهر متصل کننده بین دو نهر معقل و ابله قرار داشته است.

به نقل از "ابن سراپون"، از نهرهایی که در شرق فیض دجله قرار داشت، نهر ریان بوده است که دو شهر مفتوح و دسکره، که امروز آثاری از آنها نیست - در کنار آن ساخته شده بودند. اولی دارای اعتبار و شأن بسیاری بود و به طوری که فیض آب دجله را به نام آن فیض مفتوح، می خواندند. در قسمت انتهایی آن، شهر بیان واقع شده بود که فاصله اش تا ابله، حدود پنج فرسخ بوده است. که در جای آن هم اکنون شهر خرمشهر، بر نهر حقار واقع شده است. همین نهر است که آب دجله را به کارون متصل می کند. یاقوت نام جزیره بزرگی را که بین دو فیض دجله و کارون واقع شده بود، رودان نهاد و به گفته مقدسی:

« زمین آن سبخ و بر زاویه ای از آن شهر آبادان و در گوشه دیگرش در کنار مصب کارون، سلیمانیان واقع بود^۱»

باید گفت که رود کرخه به رود کارون متصل می شد. بنا به نوشته کی لیسترنج:

«ویأتی نهر کرخه من الغرب فیصب فی دجیل (کارون) تحت الاهواز و ربما فی اسفل مجراه العریض... و هو المعروف به نهر السدره»^۲.

بنابر آنچه که درباره رودهای دجله، فرات و کرخه ذکر گردید، نتیجه می گیریم که این رودها به طور مستقیم به اروندرود وارد نمی شدند. بلکه در ابتدا، به مجموعه ای از آبهایی که مورخین آنها را فیض می نامند، متصل می شدند. این موضوع درباره دجله و فرات صادق است. در حالی که کرخه در عریض ترین قسمت کارون و در جنوب اهواز، به این رود ملحق می شد ولی پس از انحراف این رودخانه، به سمت غرب، مصب آن نیز تغییر یافت و آن رود در حال حاضر به هورالعظیم می ریزد که سرانجام آب آن به اروندرود می پیوندد.

بنابراین اروندرود، (شط العرب) از آب چهار رود ایران و عراق تشکیل یافته که قابل کشتیرانی است. بر طبق قانون حقوق بین الملل، تمامی رودهایی که به دریای آزاد می ریزند و قابل کشتیرانی می باشند و از خاک بیش از یک کشور می گذرند، بین کشورهای مربوطه مشترک است. این قانون در مورد رودهای دانوب، الب، ادر، راین، کنگو، نیجر، آمازون و نظایر آنها صادق است. باراول کنگره وین، این موضوع را در معاهدات بین المللی بیان کرده است. در این کنگره دولتهای فاتح، اصل حق کشتیرانی در رودهای بین المللی را به رسمیت شناخته اند. در پیمان صلح ۱۸۵۶ پاریس، و نیز در پیمانهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰، این اصل مورد تأیید قرار گرفت. در کنفرانس بارسالون این معاهده توسط کنفراسی که به دعوت جامعه بین الملل تشکیل شده بود؛ به تصویب رسید. در این معاهده در مورد تقسیم رودهایی که بین دو کشور جریان دارند، خط تالوگ در نظر گرفته شد. متأسفانه در زمان استعمار عراق

۱ - بلدان الخلافة الشرقية، تألیف کی لیسترنج، ترجمه بشیر فرنسیس و کورکیس عواد، ص ۶۱.

۲ - بلدان الخلافة الشرقية، کی لیسترنج، ترجمه بشیر فرنسیس و کورکیس عواد، ص ۶۲.

۱ - همان منبع، صص ۶۴ - ۶۹.

۲ - بلدان الخلافة الشرقية، کی لیسترنج، مترجم آن به عربی بشیر فرنسیس و کورکیس عواد، ص ۲۷۶.

توسط کشور امپریالیستی انگلستان، (سال ۱۳۱۶) معاهده‌ای برخلاف حقوق بین‌الملل تحمیل گردید. این معاهده ناقض حقوق بین‌الملل بود و لذا بر طبق ماده ۵۰، طرح حقوق معاهدات، مصوب کمیسیون حقوق بین‌المللی سازمان ملل متحد، از درجه اعتبار ساقط شد. ولی متأسفانه دولتهای حاکم بر عراق، هر چند گاهی به خواست استعمار، و برای وارد نمودن فشار به کشورها، قوانین و مصوبات بین‌المللی را زیر پا می‌گذاشتند و زمینه‌های جنگ و لشکرکشی را فراهم می‌نمودند. دولتهای حاکم، غالباً وسیله‌ای در دست استعمار بوده و هیچ‌گاه به محتوای عهد نامه‌های سرحدی، عمل نمی‌کرده‌اند. به همین دلیل است که با وجود عهدنامه مرزی ۱۳۱۶، از آن تبعیت و پیروی نکردند. به طوری که پس از گذشت بیش از مدت ۳۲ سال، که دولت عراق عواید و محصولات اروندرود را به تنهایی تصاحب، و برای ساخت بندر و فرودگاه در بصره هزینه می‌کرد، دولت ایران ناچار گردید تا آن را بی اعتبار و کان‌لم‌یکن اعلام دارد. سرانجام دو دولت ایران و عراق طبق قرارداد معروف الجزیره، موضوع خط‌القمر یا خط‌تالوگ را در مورد اروندرود پذیرفتند. با این که شخص صدام حسین سند مزبور را پذیرفته و امضاء کرد، ولی با انقلاب شکوهمند امت و امام، و کوتاه شدن دست استعمارگران از کشورمان، به تحریک آمریکا، حاکمیت بر تمام این راه آب بین‌المللی را برای عراق قلمداد کرد. که عاقبت به یاری دول استعمارگر، جنگ تحمیلی را مدت ۸ سال به کشور ما تحمیل نمود. سرانجام با جهاد و جان‌فشانی غیور مردان مسلمان و ایثارگر سپاه، ارتش و بسیجیان جان‌برکف، دولت عراق به ناچار، مفاد قطع‌نامه الجزایر را پذیرفت. حکام عراقی تابع استعمار، همواره برای خدمت به استعمار، با تشبث به ترهات و اکاذیب دول امپریالیستی، حتی اعتباری برای امضاهاى خود قائل نشدند. همین حاکم اخیر عراق، یعنی صدام، که بازیچه دست استعمارگران است و مقاصد شوم آنها را در طی چند دهه اخیر پیاده نموده است؛ به دستور اربابان خود، موجبات بروز آشوبها و جنگهای ویرانگری را در منطقه فراهم نمود. صدام بنا به خواست استعمار و بدون رجوع به تاریخ، و عهدنامه‌های فیما بین و زیر پا گذاشتن حقوق بین‌الملل، مدعی حاکمیت عراق بر اروندرود (یا شط‌العرب) شد. بر طبق تواریخ مکتوب و حتی آن چه مورخین عرب نوشته‌اند، نام شط‌العرب تا قرن هشتم

هجری بر روی رودخانه اروند، گذاشته نشده بود. نام اروند نام جدید و مستحدث این رودخانه مرزی نیست بلکه حتی فردوسی، نام آن را در شاهنامه به کار برده است:

اگر پهلوانی ندانی زیان بتازی تو آروند را دجله خوان.
بهاران بدی او به اروند دشت برینگونه چندی برو برگذشت^۱.

نهرهایی که در خاک ایران (خوزستان) از اروند منشعب می‌شوند:

این نهرها، موجب آبادانی، کشاورزی و باغداری منطقه گردیده و بسیاری از نخل‌داران در کنار آنها و در املاک خود خانه ساخته و ساکن شده‌اند. جنگ تحمیلی باعث از بین رفتن خانه‌ها و نخيلات آنها گردید. امید است که با بازسازی مجدد روستاها و باغات مربوطه، این مناطق به تدریج آبادانی گذشته خود را بازیابند. از جمله این انهار:

۱- نهر خَین: این نهر در قسمت شرقی بقیله واقع شده و بعد از قصر شیخ خزعل و به طول تقریبی شش کیلومتر، جریان دارد. در ابتدای آن روستای نهرخین و در انتهای آن قریه الحمید قرار داشته است.

۲- ابو جذیع (نهر پل نو): ابتدای آن گمرگ فیله و روستای ثوره واقع شده و در داخل باغهای نخيلات امتداد می‌یابد. این نهر برای آبیاری باغهای مزبور به شعبه‌هایی تقسیم شده است. در کنار هر یک از این شعبه‌ها، مالکین مربوطه منزل ساخته و ساکن شده‌اند. روستاهای دیگری که بر کنار نهر ابو جذیع قرار دارند، عبارتند از: مصلاوی، عریض، عربیدیه، کوت نواصر، ملاکه، ابوسدره، کوت الدمنه، و مندوان. طول ابو جذیع قریب چهار کیلومتر است.

۳- دربند: در دو طرف این نهر دو روستای دربند شمالی و جنوبی واقع شده‌اند. به نظر می‌رسد که نام این نهر از نام آنها گرفته شده باشد. (و یا بالعکس) روستاهای عساکره، نرله و نیز یک صد دستگاه منازل کارگران، و نیز در انتهای آن سرحانیه واقع شده‌اند. نخلستانها

۱- شاهنامه فردوسی، رزم دارابا اسکندر مقدونی.

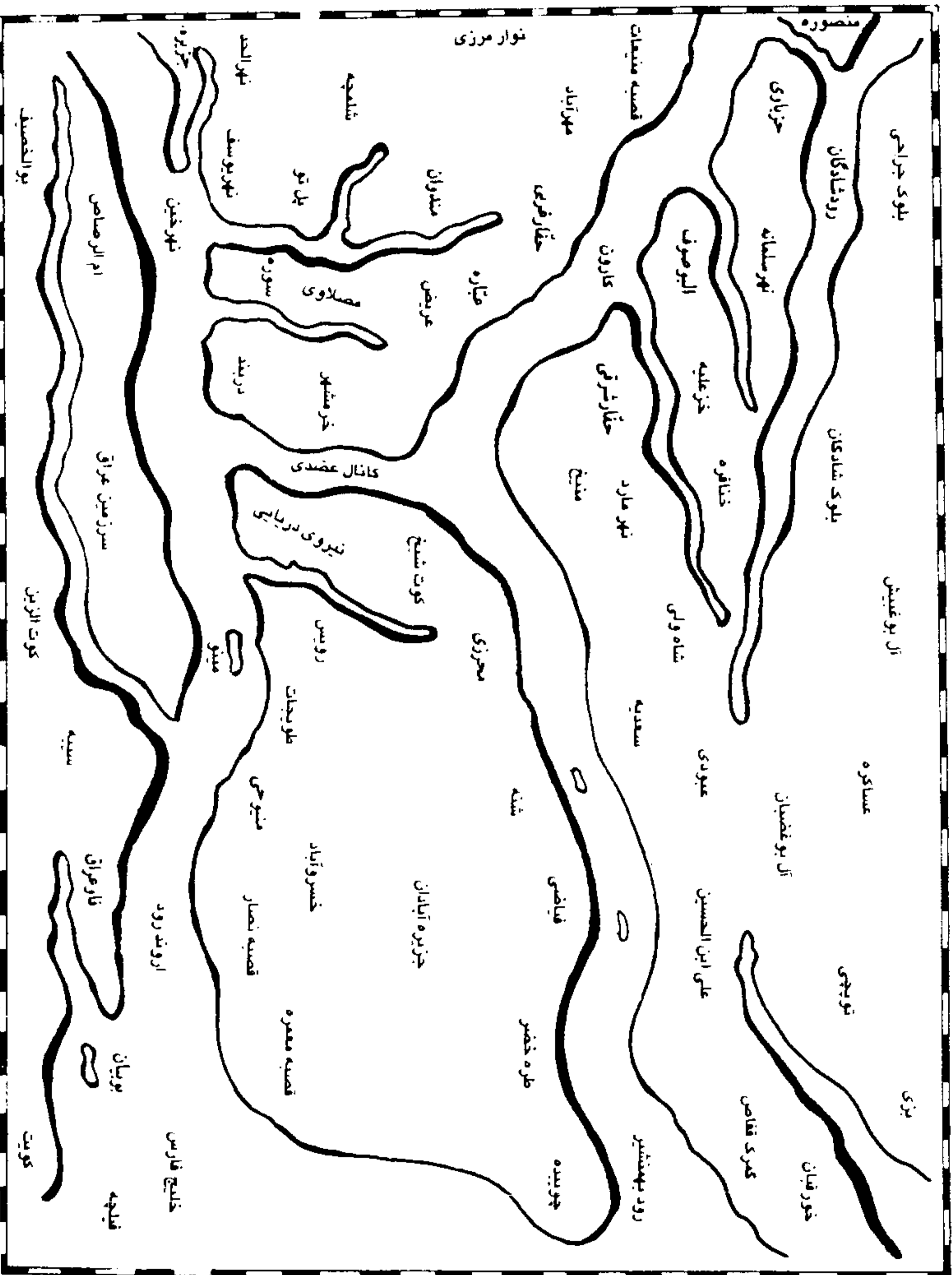
و مزارع مردم ساکن در این منطقه به وسیله این نهرا آبیاری می شوند.

۴ - **نهر معموری:** این نهرا از پشت اداره بندر خرمشهر، از اروندرود منشعب شده و پس از گذشتن از قریه معموری به شعبات کوچکتری تقسیم می گردد. این نهر در شهر خرمشهر واقع شده و انتهای آن تا سوق العجزان در جنوب ایستگاه راه آهن خرمشهر، امتداد می یابد.

۵ - **نهر حیزان:** این نهرا از قسمت شمال گمرک خرمشهر، از اروندرود منشعب شده و در قسمت شمالی روستای حیزان، به نخلستانها وارد می گردد.

۶ - **نهر فیصلی:** این نهرا ز پشت محوطه نیروی دریایی جنوب گذشته و پس از عبور از نخلستانها وارد رود بهمن شیر می شود. در مسیر خود از پشت کوت الشیخ و قریه حیایچه و محرزی، باغات و اشجار را آبیاری می کند.

۷ - **کانال عضدی:** این کانال که رود کارون را به اروندرود متصل می کند، از خرمشهر می گذرد و از ابتدای قریه کعبی تا روبروی نیروی دریایی و گمرک خرمشهر، به اروندرود ملحق می شود. علاوه بر این نهرا، سابق بر این نهراهایی نیز وجود داشته اند که بعضی از آنها به تدریج پر شده و از بین رفته اند. بعضی هم هنوز باقی مانده و در تنظیف شهر خرمشهر در هنگام جزر و مد تأثیر به سزایی دارند. این انها قدیمی، عبارتند از: حیزان، سید عبدالقاهر، سیه، محمّر، چاسبی، معتوگ، نهر سید حسین، سیاب، درّه و...^۱



۱ - برای نوشتن این قسمت از جغرافیای تاریخی خوزستان، نوشته عباس میریان، ص ۶۴ - ۶۶ استفاده گردید.

ترکیبات عمده خاک و عوامل مؤثر در تشکیل و تخریب آن:^۱

۱ - ترکیبات عمده خاک خوزستان

مقدار املاح در خاکهای خوزستان متفاوت است. در بخش جنوبی این سرزمین مقدار نمک بسیار بیشتر از مناطق شمالی می باشد. همین ازدیاد نمک، موجب آن گشته است که محصول مطلوبی در این نواحی بدست نیاید. در مقابل عموماً کربن آلی کم است. (بین ۰/۷ تا ۰/۰۱ درصد). ولی چنانچه اراضی کشت شوند، در خاکهای این قبیل اراضی، این نسبت افزایش می یابد و تا ۲۲ درصد (در حوزه اهواز) هم می رسد.

خاکهای اطراف بهبهان موقعیت بهتری را دارا می باشند. حدود نیمی از اراضی بین ۰/۷ تا ۰/۰۱ درصد. $\frac{1}{3}$ از اراضی بین ۱ تا ۲ درصد و $\frac{1}{3}$ آنها بیش از ۲٪ درصد حاوی کربن آلی هستند. در حوزه اهواز بیش از ۹۰٪ درصد از اراضی دارای فسفر زیاد می باشند. مقدار فسفر در سایر نقاط این استان چون دزفول بسیار کم است.

پتاس قابل جذب در خاکهای خوزستان بسیار زیاد است. در خاکهای اطراف دزفول P.H بین $\frac{8}{3}$ تا $\frac{8}{8}$ می باشد. مقدار مواد آلی در خاکهای دزفول، شوش و هفت تپه متفاوت است. در دزفول $\frac{1}{22}$ درصد در شوش بین ۱ تا $\frac{1}{2}$ درصد است. در حالی که در

۱ - برای نوشتن این مبحث، از جغرافیای مفصل ایران، نوشته دکتر ربیع بدیمی، جلد ۱، صص ۱۰۳، ۱۰۴،

۱۰۵، ۱۰۷ و ۱۱۷ استفاده گردید.

هفت تپه از یک دهم درصد تجاوز نمی کند.

کلیه خاکهای سطح زمین در نتیجه متلاشی شدن و خرد شدن سنگهای قشر جامد زمین بوجود می آیند. این تغییر حالت، یعنی تبدیل سنگ به خاک به دو طریق فیزیکی و شیمیایی صورت می گیرد. در طریق اول گرمی و سردی هوا مؤثر است، چه گرمای سخت و سرمای شدید، مخصوصاً یخبندان موجب انبساط و انقباض سنگها شده، باعث متلاشی شدن سنگها و تبدیل آنها به خاک می گردد. هر چه اختلاف درجه گرما و سرما شدید باشد، این تبدیل با سرعت بیشتری صورت می گیرد.

در طریق شیمیایی، آب موجب شست و شو و نفوذ در شکاف سنگها شده، ضمن حل مواد محلوله در خارج و داخل شکافها، باعث متلاشی شدن سنگ و تبدیل آن به خاک می گردد. با وجودی که در مناطق مجاور دو قطب، به علت سرمای فوق العاده، اثر شیمیایی آنها فوق العاده کم است، ولی در مقابل متلاشی شدن سنگها، در اثر اختلاف درجه گرما و سرما، یخبندان به سرعت صورت می گیرد. در مناطق استوایی به علت وجود رطوبت فراوان آب عمل شیمیایی فوق العاده می باشد. نتیجه فعل و انفعال شیمیایی شدید، آن است که کلیه املاح و ترکیبات خاک، پس از متلاشی شدن شسته شده و در صورت قابل نفوذ بودن خاک، به طبقات زیرین زمین منتقل می گردند. در ایران آب و هوای گرم و مرطوب سواحل دریای خزر بیشتر باعث تخریب شیمیایی و شست و شوی مواد و حمل آنها از قسمتهای سطحی به تحتانی می شوند. برعکس در مناطق خشک و نیمه خشک جنوبی و شرقی، به علت زیاد بودن اختلاف درجه حرارت، تخریب بیشتر به طریق فیزیکی صورت می گیرد.

الف: تغییر و تکامل خاکها:

خاکهایی که به دو طریق فوق (فیزیکی و شیمیایی) به وجود آمده اند، به ندرت در محل خود باقی می مانند. و اغلب از طریق فرسایش، (آب - باد - یخ) به محلّهای دیگری منتقل می شوند که در این صورت خاکها یا انتقالی و یا محلی می باشند.

منظور از خاکهای محلی خاکهایی است که پس از تشکیل در محلّ ایجاد، باقی مانده، به

جای دیگر منتقل نمی شوند. این نوع خاکها معمولاً حاصلخیز نمی باشند و به طور کلی برای محیط زیست انسان مناسب نیستند. مانند خاکهای مناطق قطبی ... در مقابل، خاکهای انتقالی، به دلیل این که از جایی به جای دیگر انتقال می یابند، قهراً با خاکهای دیگر مخلوط می شوند. به علاوه در حین انتقال، بقایای حیوانات و نباتات مرده و یا مواد آلی را که در مسیرشان واقع است، با خود به همراه می برند. این دسته از خاکها از نظر کشاورزی و زندگی انسان، فوق العاده اهمیت دارند. مانند خاکهای مناطق معتدل. خاکهای انتقالی بیشتر در جلگه ها و بستر رودخانه ها دیده می شوند و به همین دلیل است که مهمترین مراکز کشاورزی دنیا و بهترین اجتماعات بشری و فعالیتهای اقتصادی و جامعه های کشاورزی در این قبیل مناطق زندگی می کنند. برای نمونه، در ایران می توان جلگه حاصلخیز و پربرکت خوزستان، و جلگه های آباد و سرسبز سواحل دریای خزر را نام برد.

ب: عوامل تخریب

دو عامل بیشتر از هر چیز، در تخریب خاکها مؤثر است:

۱ - عامل طبیعی (فرسایش به وسیله آب و باد) ۲ - عامل انسانی.

در مورد عامل اول فرسایش، آب موجب فرسایش خاک در ارتفاعات و حمل آن به جلگه ها می شود و یا در اراضی قابل نفوذ سبب رسوخ املاح خاک به داخل زمین می گردد. آب همان طوری که برای جلگه ها رحمت است، برای دامنه ها و اراضی بی گیاه موجب زحمت است. از نوشته های مؤرخین بر می آید که؛ استان خوزستان در زمانهای قدیم، به دلیل این که سد بندیهایی بر روی رودها بنا شده بود - دارای جنگل ها و مراتع فراوانی بوده است. جنگل ها فی نفسه در رطوبت هوا تأثیر به سزایی داشتند. اما به علت این که سدهای احداثی، در اثر طغیان آنها و جنگها و ... تخریب گردید، درختان و جنگل ها به تدریج از بین رفته و زمینها در معرض فرسایش باد قرار گرفتند. مثلاً پس از انحراف رود کرخه از ناحیه حویزه که در دو قرن پیش صورت گرفت؛ همه نخلستانها، باغها، جنگل ها، مزارع، و مراتع از بین رفت و منطقه بین کرخه کورتا مرز عراق لم یزرع و از درختان و اشجار خالی گردید.

گیاه‌نه‌تنها در تشکیل و تکامل خاک مؤثر است بلکه در حفظ و نگهداری خاک تأثیر بسیار مهمی دارد. در مناطق خشک و کم‌آب ایران، بخصوص در جنوب و جنوب شرقی که مساحت وسیعی از زمین فاقد پوشش گیاهی می‌باشد؛ خاکها هم به وسیله آب و هم به وسیله باد به شدت فرسایش می‌یابند. در فرسایش به وسیله آب، چون زمین لخت و بافت خاک ریز است؛ سیلابهای عظیمی که از کوههای حاشیه‌ای به داخل دشت لوت جاری می‌شوند؛ خاک را به شدت شسته با خود به نقاط پست تری می‌برند. در صورتی که مناطق شمالی مثل دامنه‌های البرز، که تقریباً همه جا را گیاه پوشانده، با آنکه بارندگی زیاد است ولی خاک کمتر در معرض فرسایش قرار می‌گیرد. فرسایش توسط بادهای شدید خوزستان، موجب فرسایش خاکهای بدون گیاه یا کم‌گیاه شده و خاکها را از جایی به جای دیگر منتقل می‌کند. این فرسایش به ویژه در هنگام بادهای تابستانی، که در بعضی از اوقات بسیار شدید می‌باشند؛ اثرات نامطلوبی به جای می‌گذارد. بادهای معمولاً و باد فصلی مشرق و جنوب شرقی ایران خصوصاً، با آنکه عامل تعدیل‌کننده درجه حرارت هوای می‌باشند، خود عامل تخریب به شمار می‌روند. عامل انسانی در طول تاریخ به طور مستقیم یا غیرمستقیم در تغییر و تخریب و تکامل خاک سهم به‌سزایی داشته‌اند. به طوری که آدمی با انجام عملیاتی مانند شخم، آبیاری، ترانس‌بندی، دادن کودهای شیمیایی و بالاخره با اصلاح بافت خاک از طریق افزایش ماسه به زمینهای لخت و اصلاح و عمران زمینهای شور و باتلاقی، مستقیماً در تغییر و تکامل خاکها مؤثر بوده و در مقابل با قطع بی‌رویه درختان جنگلی و انهدام جنگلها و استفاده نابجا و بیش از ظرفیت مراتع، به وسیله احشام و اعمال روشهای نادرست در هنگام کشت و آبیاری و کشت متوالی یک محصول، و... به طور غیرمستقیم در تخریب خاک دخالت داشته است. سرزمین خوزستان از قرن نهم هجری تا اواسط قرن چهاردهم، به علت جنگهای سران محلی با یکدیگر لطامات زیادی دید و همه مناطق سبز و خرم خود را در اثر شکستن سدها، انحراف رودخانه‌ها، لم‌بزرع ماندن آنها و عوامل دیگر، از دست داد. اکنون در حالی که آبهای قسمت جنوب و جنوب غربی خوزستان، به باتلاقها و خلیج فارس سرازیر می‌شوند؛

هنوز هم فاقد آب لازم برای آبیاری مزارع و باغات و عمران و آبادی می‌باشد. این امر بخصوص بعد از اصلاحات ارضی بسیار شدیدتر شد. زیرا در گذشته رؤسای طوایف به عنوان عامل زور و مالک زمین زراعی، کشاورزان را ناچار به بیگاری و ایجاد سدهای خاکی جهت بالا آوردن سطح آب می‌کردند. این افراد پس از اصلاحات ارضی با کار گذاشتن تلمبه جهت آبیاری مزارع خود، امر سدبندی را کنار گذاشته و با دادن آب به مزارع کشاورزان بار دیگر به استثمار کشاورزان صاحب زمین، پرداخته‌اند. در حقیقت با این کار دوباره قدرت و نفوذ این افراد بر عشایر و کشاورزان تثبیت گردید. اگر بر روی کرخه، کارون و جراحی در مکانهای معین و مشخص و ضروری سدهایی ایجاد شود می‌توان سرسبزی، خرمی و تأمین محصولات لازم برای جمعیت در حال افزایش کشور را تأمین کرده و اراضی موات را احیاء نمود.

۲ - کشاورزی استان خوزستان:

خوزستان در منتهی‌الیه شمال غربی خلیج فارس واقع شده و دارای سرزمینی وسیع، پست و حاصلخیز، به وسعت ۶۴۶۵۴ کیلومتر مربع، و بین دو عرض جغرافیایی ۵۸، ۲۹ تا ۵۸، ۳۲ و دو طول جغرافیایی ۴۱، ۴۷ تا ۳۹، ۵۰ درجه شرقی، گسترده می‌باشد.^۱ این استان از شمال به استان لرستان و فرمانداری کل ایلام، از جنوب به خلیج فارس، از جنوب شرقی به فارس، از مشرق به چهارمحال بختیاری و اصفهان و از جنوب غربی و مغرب به اروندرود و عراق محدود است. بر طبق دایرةالمعارف بستانی، کلیه مساحت خوزستان ۳۹ هزار مایل است که در ازای آن از کوههای شرقی لوردکان در مشرق بختیاری تا غرب حویزه، تقریباً ۲۵۰ مایل و پهنای آن از شمال لرستان تا خلیج فارس ۲۱۰ مایل است.^۲ قسمت اعظم این استان را جلگه آبرفتی رودهای کارون، کرخه و جراحی به وسعت حدود ۴۱ هزار کیلومتر مربع تشکیل می‌دهد. این اراضی دارای استعداد طبیعی بوده و برای

۱ - جغرافیای مفصل ایران، نوشته دکتر ربیع بدیعی، جلد ۳، چاپ ۱۳۶۲.

۲ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، نگارش عباس میریان، ص ۱۹.

کشاورزی بسیار حاصلخیز و مستعد است، تاجایی که با اندک توجهی به آن می توان سالی دوبار از آن، محصول بدست آورد. بر طبق نظر آگاهان اگر اراضی قابل کشت خوزستان بهره برداری صحیح به عمل آید، می توانند غذای قریب نصف جمعیت کشور را تأمین کنند.

از لحاظ درجه حرارت متوسط سالانه، خوزستان مثل دیگر سواحل جنوبی از نواحی گرم ایران به شمار می آید. به طور مشخص وضع درجه حرارت سالیانه آن جنبه بزی دارد. تعداد روزهای یخبندان که در طول سال، اندازه گیری شده در آبادان ۱/۷، اهواز ۲/۶، و دزفول از ۴/۲ روز، تجاوز نمی کند.

در خوزستان مقدار بارندگی بسیار کم است. در سال ۱۳۵۴، اهواز ۳۴۲ میلیمتر، آبادان ۳۵۱ میلیمتر و دزفول ۶۵۶ میلیمتر باران داشته اند و معدل بارندگی در طول ۱۵ سال از ۲۰۵ میلیمتر در اهواز و ۱۴۵ میلیمتر در آبادان و ۳۷۴ میلیمتر در دزفول متجاوز نبوده است حداکثر بارندگی اهواز در ماه آذر ۱۲۱ میلیمتر در سال ۱۳۵۴ و حداقل آن در همان سال، ماههای تیر و مرداد و شهریور (صفر) بوده است.^۱

جلگه خوزستان از قدیم برای کشاورزی مساعد بوده است. به همین دلیل از ابن البشار مقدسی جهانگرد و جغرافیادان نامدار که در سده چهار هجری از خوزستان دیدن کرده است، نقل کرده اند که گفت:

«زمین خوزستان مس و گیاهانش زراست. میوه هایش خرما، زیتون، ترنج، انار، انگور، و محصول آن گندم، برنج و دیگر حبوبات و نیشکر می باشد».

در سفرنامه خوزستان نوشته نجم الملک که آن را در سال ۱۲۹۹ در سفر خود به خوزستان به رشته تحریر در آورده؛ می خوانیم:

«خاک خوزستان چه ملک وسیع، پر برکت و منفعتی است و بعد از جاری ساختن آبها چنان می داند که منفعت و مالیات آنجا معادل مابقی ایران شود. ولی چه کند با رجال دولت و ارباب حل و عقد که ملک خوزستان را ندیده اند».

۱- جغرافیای مفضل ایران، دکتر ربیع بدیمی، به نقل از سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۵۶، صص ۱۳۷ - ۱۳۸.

او همچنین می افزاید:

«خاک خوزستان را طولاً و عرضاً به تحقیق گردش کردم آنی آسوده نبودم و یک وجب آب و خاک آنجا را در تمام ایران ندیدم.

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش^۱»
جلگه وسیع و مسطح خوزستان، با شیب بسیار کم به تدریج به دریا خاتمه می یابد. شمالی ترین نقطه آن حوالی شهر دزفول می باشد که ارتفاع آن از سطح خلیج فارس بیش از ۱۰۰ نیست.

قسمت جنوبی آن در دشتهای بسیار پست و مسطحی که از تأثیر جزر و مد دریا به وجود آمده، تشکیل شده و خاک آن فوق العاده شور می باشند.

خوزستان به استثنای اراضی مجاور رودخانه ها به طور کلی منظره صحرائی بایری را دارد که نقاط مرتفع آن (حدود ۳۰۰ متر) اولین پیشکوههای زاگرس می باشند که در شمال شرقی خوزستان واقع اند. نقاط مرتفع دیگر آن سه رشته ارتفاعاتی است به موازات پیشکوه در امتداد جنوب غربی زاگرس، که به استثنای چند نقطه از آن که از زیر رسوبات بیرون آمده اند، مابقی، عموماً پوشیده از رسوبات جلگه ای می باشد.^۲

«منطقه خوزستان در دورانهای گذشته فوق العاده آباد بوده، به طوری که در موقع ورود اعراب به این ناحیه شامل ۷۷ شهر مسکونی و مهم بوده است»^۳.

پس از اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۲، تقسیم اراضی به قطعات کوچک، غیر اقتصادی و نبود راه و وسایل جدید کشاورزی، موجب گردید تا به علت عدم خروج آبهای مزارع و مسدود شدن نهرهای تصفیه آب آنها، تبدیل به سیخ و شوره زار گردند. این امر خسارات جبران ناپذیری به زمینهایی که زه کشی نداشتند، وارد ساخت. از عوامل عقب ماندگی کشاورزی

۱ - سفرنامه خوزستان، نوشته نجم الملک، صص ۶۶.

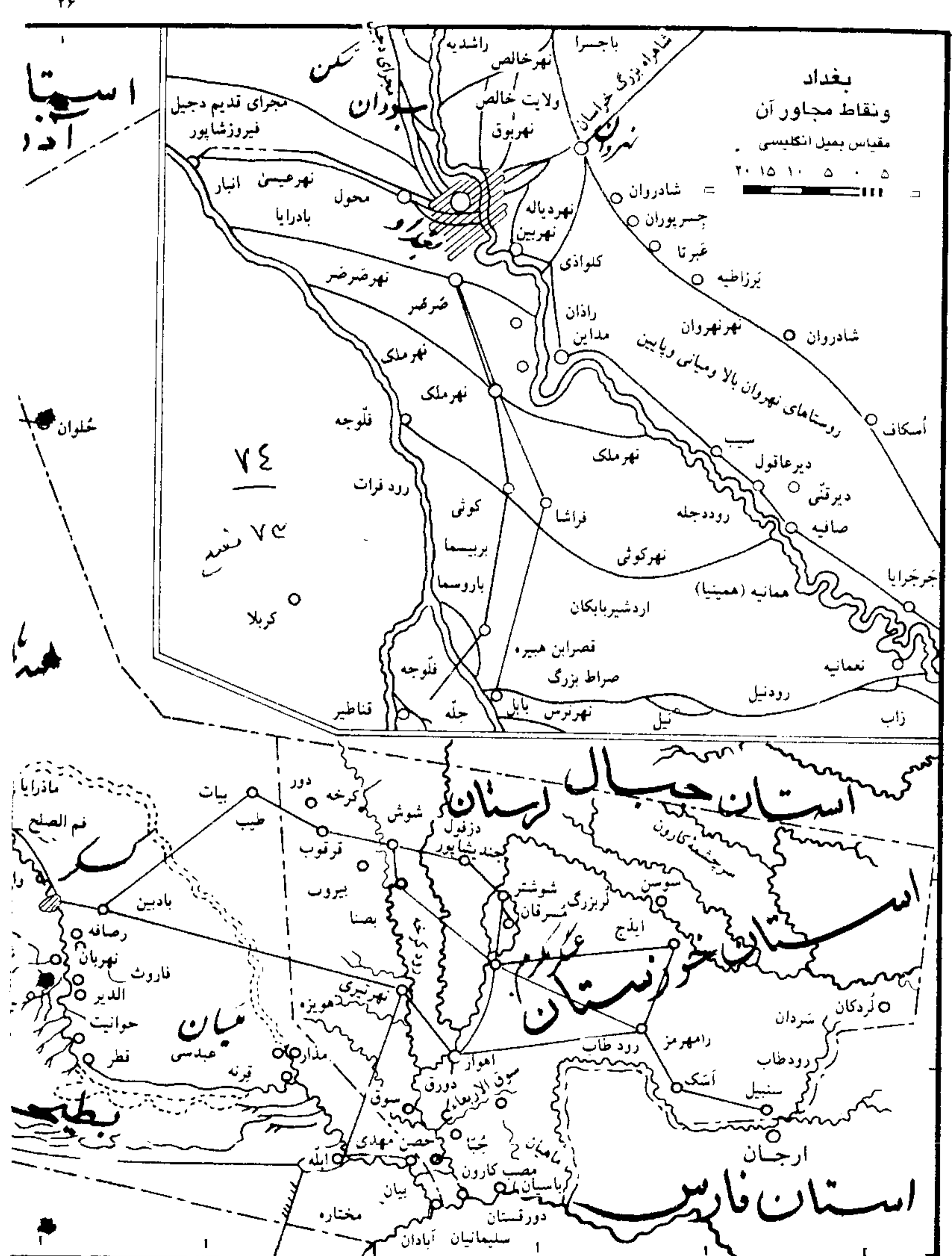
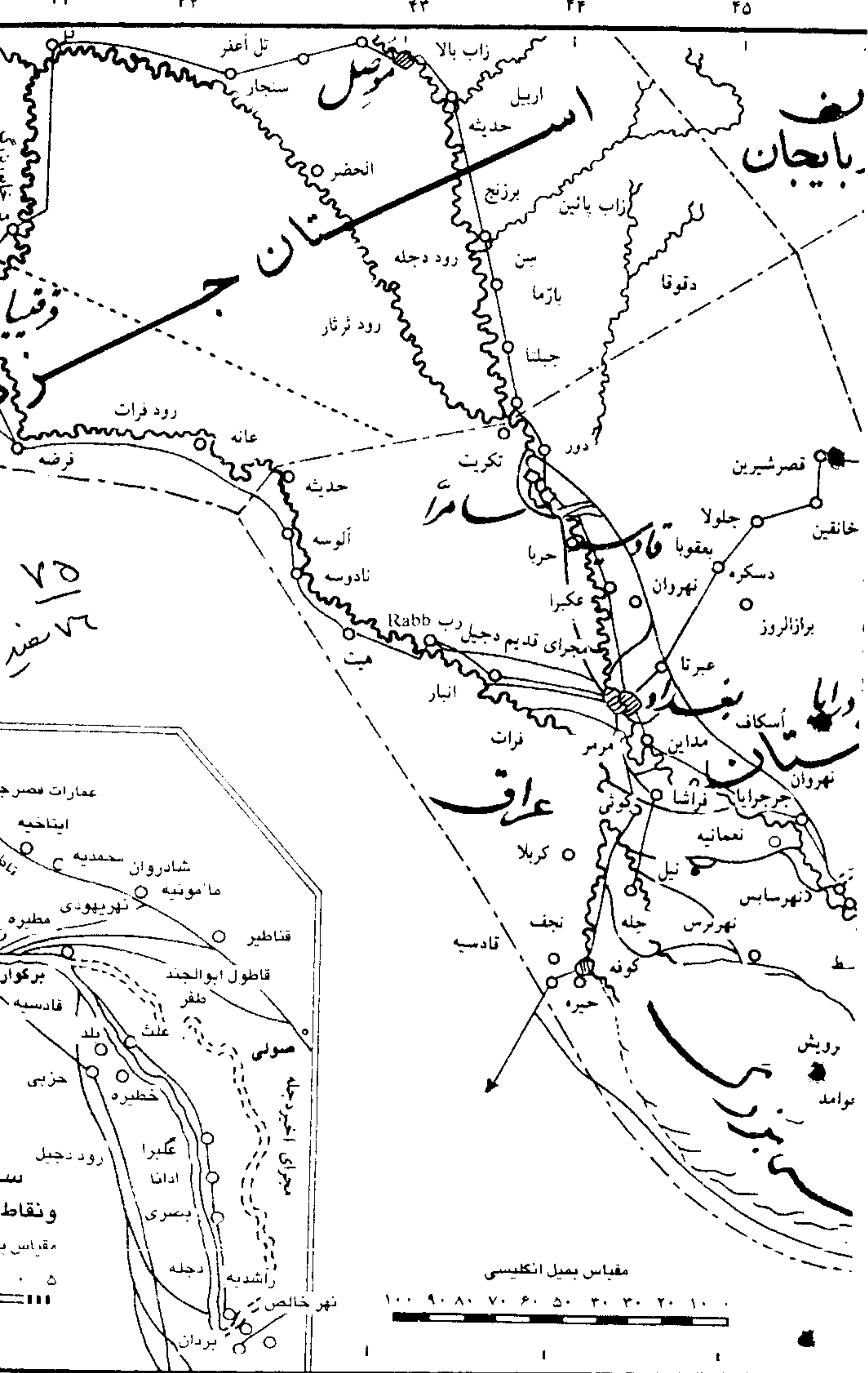
۲ - جغرافیای مفضل ایران، جلد ۳، تألیف دکتر ربیع بدیمی، صص ۱۳۹.

۳ - نگاهی به خوزستان، تألیف ایرج افشار سیستانی، صص ۲۲۰ به نقل از جغرافیای نظامی، علی رزم آرا.

خوزستان، عدم توجه به اصول علمی و فنی درکشت، داشت و برداشت، محصول است. سابق براین گرچه زمینها در اختیار خوانین و رؤسای عشایر بوده ولی آنها لاقلاً در فصل تابستان، برای تأمین منافع خود، کشاورزان را به ایجاد سدهایی بر روی رودخانه‌ها و نیز آباد کردن زمین زراعی، مجبور می‌ساختند. اما پس از اصلاحات ارضی این طریقه زورمندانه به کلی از میان رفت.

موضوع ارثی بودن اراضی و انتقال آنها به ورثه متوفی، مزید بر علت است. بخصوص که گاهی وارثان، زمینهای مزبور را تکه‌تکه کرده و از حالت اقتصادی بودن خارج می‌نمایند. همچنین بی‌توجهی دولتها به این موضوع که بعضی مالکین به کلی روی زمین کار نمی‌کنند و در شهرها به کارهای اداری و امور تجاری مشغولند، و زمینها را به درستی مورد بهره برداری قرار نمی‌دهند، یکی از دیگر عوامل عقب ماندگی کشاورزی در کشور ما باید شمرده شود. لذا انتظار می‌رود که مسئولین و نمایندگان مجلس شورای اسلامی باید تکلیف این‌گونه مالکین را تعیین کرده، با تصویب و به اجرا گذاشتن قانونی از آنها خواسته شود تا یا خود زمینها را با توجه به طرق صحیح کاشت، داشت و برداشت، مورد استفاده قرار دهند، و یا این که طی مدّت معینی که در قانون مشخص می‌شود، به کشاورزان فاقد زمین و ساکن در روستاها با قیمتی مناسب که توسط دولت تعیین می‌شود؛ در اختیار کشاورزان قرار دهند.

جلگه خوزستان، دنبالهٔ جلگه عظیم و حاصلخیزین النهرین و در شرق آن واقع است. این جلگه حاصلخیز از استعدادی طبیعی برای کشاورزی برخوردار است. زیرا به وسیلهٔ رودهای بزرگی مانند کارون، کرخه، جراحی، دز و غیره آبیاری و مشروب می‌شود. رود کارون در شمال جلگه به رود دز متصل می‌شود و دارای آب زیادی بوده و میزان آب‌دهی آن به‌طور متوسط ۷۵۰ متر مکعب در ثانیه است. اما متأسفانه به دلیل عدم وجود سدهایی بر روی آن، آبهایش به هدر رفته و به دریای ریزند. با وجودی که سدّی در بالای شهر حمیدیه، بر روی کرخه ایجاد شده است، ولی قسمت مهمّ آب آن به باتلاق هورالعظیم می‌ریزد.



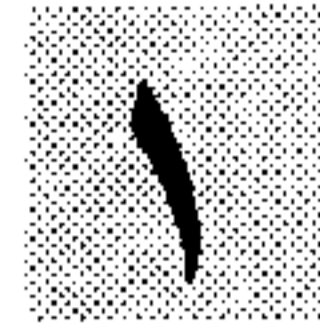
بخش دوم

رویدادهای سیاسی - اجتماعی خوزستان
قبل و بعد از اسلام

دولتهای متمدن و صاحب فرهنگ بین‌النهرین، وبه‌ویژه دولت آشور، تماس حاصل نمودند. قبیله‌های ایرانی در بخش جنوبی عیلام (الام) هم‌مرز بودند و فقط مدت‌ها بعد با دولت بابل تماس پیدا کردند^۱.

قبیله‌هایی که در دوران باستان در فلات ایران می‌زیستند، از لحاظ نژادی، به گروه ایرانی تعلق داشتند و زبانهای این گروه جزء شاخه‌ی خاوری زبانهای هند و اروپائی می‌باشد. در برخی از نواحی قبیله‌هایی زندگی می‌کردند که به زبانهای لسانی دیگر سخن می‌گفتند (مثلاً در عیلام که بعدها خوزستان نامیده شد).^۲

هنگامی که بومیان عیلام دولت مستقلی داشتند؛ قسمتی از آن سرزمین را «حالتامی»، یعنی مملکت حالتامها، می‌خواندند. این کلمه در کتیبه‌های هخامنشیان و همچنین خود بومیان ایلام به طور مکرر آمده است. «الدیها»، همسایگان عیلامها، حالتامی را «علامتو» تلفظ می‌کردند. روی هم رفته تا حدود قرن سیزدهم قبل از میلاد، این منطقه به همین نام خوانده می‌شد. سپس نام «انشان سوسنکا» یا مملکت «انشان و شوش» به خود گرفت. البته باید گفت که بعضی از صاحب‌نظران بومی منطقه خوزستان معتقدند که سوسنگرد در نزدیکی بغداد کنونی بوده است. اگر این موضوع صحت داشته باشد؛ می‌توان گفت که حدود دولت عیلام تا آن نواحی امتداد داشته است. علت این نامگذاری یعنی «انشان سوسنکا»، احتمالاً می‌تواند به این دلیل باشد که: حکومت انشان قدرتی به دست آورده و تا سوسنکا گسترش یافته بود. نام مزبور تاروی کار آمدن چشیش پیش دوّم هخامنشی که جدّ کورش بزرگ بود، و انشان رابه اشغال در آورد؛ باقی بوده است. البته باید گفت که نام انشان در کتیبه‌های انشانی و پارسی به صورت انشان نیامده است. بلکه آن رابه نام «انزان» تحریف کرده‌اند و این در حالی بود که در این اوقات بابلی‌ها و آشوریها آن جا رابه همان نام عیلام می‌خواندند که پایتخت آن شوش، و از ایالاتش اوژ، خوج و انشان بوده‌اند.



خوزستان قبل و بعد از اسلام

۱ - نامگذاری خوزستان در تاریخ

از نظر موقعیت جغرافیائی (بر روی نقشه)، خوزستان در قسمت جنوب غربی کشور جمهوری اسلامی ایران واقع شده است. این سرزمین در گذشته بسیار پهناور، وسیع و دارای دولت مستقلی به نام «ایلام» بوده است. بنابر کاوشهای باستان‌شناسی متعددی که در نقاط مختلف آن صورت پذیرفته، و همچنین تحقیقات بعضی از محققان، تاریخ این سرزمین به حدود هشت هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد. این منطقه در گذشته علاوه بر خوزستان فعلی، شامل همه لرستان، قسمتی از کهگیلویه و نزدیک به تمام سرزمین چارمحال و بختیاری می‌شده است. بنابراین حدود آن را می‌توان چنین ترسیم کرد:

۱ - از طرف مغرب به رودهای دجله و اروندرود (شط العرب)

۲ - از طرف شمال به دولت ماد

۳ - از مشرق به سرزمین دولت پارس

۴ - از جنوب به خلیج فارس.

اما باید گفت که این سرزمین در ادوار مختلف، از ایالاتی ترکیب می‌یافت که هر از گاهی یکی از آنها قدرت گرفته و بر سایر نواحی سلطه پیدا می‌کرد. و از آن جمله می‌توان ایالت‌های انشان، شوش و اوژ را نام برد.

در کتاب تاریخ ایران، نگارش پنج‌تن از مورخان روسی، ترجمه «کریم‌کشاورز» آمده است: «قبایل چادر نشین به سرزمینهای قبیله‌های اسکان یافته و مقیم حمله می‌کردند. و با

۱ - تاریخ ایران از آغاز تا سده هجدهم، تألیف ن.و. پیگولوسکایا و... ترجمه کریم‌کشاورز، ص ۷.

۲ - همان منبع.

اوژ یکی از ایالات عیلام، اکنون جزو کوه گهگیلوبه است و در آن زمان در اثر مجاورت با آن، برای هخامنشیان شناخته‌تر بوده است. به همین دلیل عیلام رابه نام آن ایالت «اوژ» خوانده و در کتیبه‌های خود ضبط کرده‌اند. منتهی در متون ایلامی کتیبه‌های مزبور، (جز در ستون پنجم کتیبه بیستون) نامهای خوز و اوژ ایلامی، از اصل همان اوژ گرفته شده است.

«در زبان پهلوی، کلمه اوژ پارسی به صورت هووج تلفظ شد و «سرهنری دولینسون» باستان‌شناس انگلیسی، که از پیشقدمان قرائت خطوط میخی است؛ معتقد است که کلمه «هوجستان» و «اجار»، مندرج در کتاب مجمل‌التواریخ مأخوذ از هووج پهلوی است و مؤلف آن احتمالاً از حمزه اصفهانی نقل کرده و این اسم در فارسی اهواز شده است».

اسامی امروزی خوزستان و اهواز، هر دوه ترتیب از کلمات خوز و اوژ که ایلامی می‌باشند، گرفته شده است. ولی یاقوت حموی مؤلف معجم البلدان معتقد است که کلمه اهواز معرب اخواز، و جمع خوز، بر وزن موز است. برخی از جغرافیانویسان دیگر مثل صنیع‌الدوله صاحب مرآة البلدان و نیز برخی از مستشرقان نیز قول او را معتبر شمرده و در کتابهای خود آورده‌اند: «مؤرخان یونانی عهد هخامنشیان و سلوکیان مثل هرودوت و گزنفون نام این سرزمین را مأخوذ از نام ایالت و شهر شوشن و سوزیانا در کتابهای خود نوشته‌اند». احمد بن داوود دینوری (ابی حنیفه) صاحب کتاب اخبار الطوال، (۲۸۲ هـ ق) نام اهواز را برای خوزستان به کار برده و بعضی از شهرهای آن را نام برده و بنای آنها را به اردشیر نسبت داده و نوشته است:

«... وینی المدن بست مدائن منها بارض فارس مدینه اردشیر حُرّه و مدینه رام اردشیر و مدینه هر مزدان اردشیر و هی قصده الاهواز و مدینه استاذ اردشیر، و هی کرخ میسان و مدینه فوران اردشیر و هی التی بالبحرین و مدینه بالموصول، تسمى خرزاد اردشیر». منبع فوق در مواضع مختلفی مثل جنگ اردوان با اردشیر بابکان، در عهد مزدکیان و... نام اهواز را به کار برده است.

۲ - خوزستان قبل از اسلام

هنگامی که عربهای مسلمان بر علیه روم شرقی لشکرکشی می نمودند؛ به ایران نیز حمله کردند. حتی در زمان ابوبکر، خلیفه اول، سپاهیان عرب به فرماندهی سردار محبوب خلیفه، «خالد بن ولید» که «سیف الاسلام» لقب داشت؛ به مرزهای غربی کشور ایران (ساسانیان) حمله کردند. نخستین پیروزیهای اعراب و تصرف حیره، که سابقاً پایتخت امیرنشین لخمی بود و زمانی برای خاک ایران در مقابل دستبردهای بدویان حکم حریم و حفاظی راداشت؛ در زمان فرماندهی این سردار صورت گرفت.

مشهورترین امارات عربی که در بین‌النهرین و حیره شهرت یافته و بر زبان مورخین و شعرا معروف شده‌اند، عبارتند از:

۱ - امارت حضر: نخستین امارتی است که از قبایل عرب در بین‌النهرین (الجزیره) تشکیل شده بود و شاپور بن اردشیر (۲۴۱ - ۲۷۲ میلادی) بر آن تسلط یافت که اخبار صحیحی از آن بدست نمی‌آید. بعضی از مورخان آن را لخمی و برخی دیگر از قبایل تنوخی نامیده و گروهی آن را به عنوان حکومت مستقلی معرفی کرده‌اند. برخی دیگر هم آن را غسانی قلمداد نموده‌اند. بنابه گفته «هشام کلبی» آنها از قضاعه‌اند. ضیزن خورین معاویه بن عبید بن‌الاجرام از قضاعه است. ضیزن از آخرین امرای این امارت بود. تاریخ طبری این روایت را مورد طعن قرار داده و حاکم این امارت را از جرامقه، که به «الساطرون» نامیده می‌شدند؛ معرفی کرده است. و به عقیده او جرامقه قومی از عجم بوده‌اند که در موصل سکونت داشتند. و عربها ضیزن را از اهل «باجرمی» می‌دانند.

۲ - امارت ازد: این نخستین امارت تنوخیهاست که سلطه آن بر قبایل تنوخی و قبایل قبل از آن بوده است. برانبار و حیره امارت داشتند. و با ملوک الطوائفی قبل از دولت ساسانی معاصر بوده‌اند. نخستین حاکم آن «مالک بن فهم»، و به قولی «مالک بن زهیر بن عمرو بن فهم» است. که به نام جدش - همچون دیگر اعراب - شهرت یافته، و به «تنوخ» مشهور شده بود.

ناگفته نماند که برخی از مورخان از او به "مالک بن فهم بن غنم بن دوس ازدی از کهلان" یاد کرده و گفته‌اند که در سال ۲۱۰ میلادی بر امارت استیلا یافت و مقرش در انبار بوده است. فرزندش سلیمه بن مالک به خطا و اموار مورد اصابت تیر خود قرار داد و کشت. به قولی او بوده که گفت:

"اعلمه الرمایة کل یوم فلما اشدت ساعده رمائی"

یعنی: هر روز به او تیراندازی تعلیم می‌دهم. پس از آن که ساعدش قوی گشت مرا هدف قرار داد. پس از مالک برادرش عمرو بن فهم و سپس برادرش جذیمه ابرش بن مالک بن فهم (۲۳۰ میلادی) به امارت رسیدند.

۳- امارت لخم اولی (آل نصر): بنا بر قول معروف، آنها از قبایل تنوخی و لخمی بودند که بر حیره حکومت یافته و مدت امارت آنها به درازا کشید و به اکاسره پیوستند. نخستین کسی که از آنها در نواحی عراق حکومت یافت؛ عمر بن عدی مؤسس این امارت است. اوایل این حکومت مصادف با دوران فرمانروایی اردشیر پسر بابک، ۲۲۶ تا ۲۴۱ میلادی بود، و امارت مذکور در غالب اوقات از آن ملوک ایران بود و به همین دلیل بود که خراجگذار آن محسوب می‌شدند. سپس عمر پسر خواهر جذیمه ابرش به حکومت رسید که به دست زیاء به قتل رسید.

از امارت‌های دیگر، امارت لخم دوم، کنده، لخم سوم، ابی یعفر لخمی، لخم چهارم، طی، از اذبه و امارت لخم پنجمی است و منذر بن نعمان بن منذر بعد از واقعه ذیقار، سنه ۶۳۴ بر آن ولایت یافت. او آخرین فرد از آل نصر بود که پس از قتلش در بحرین، حکومت آنها با زوال حکومت فارس از عراق، به پایان رسید.^۱

این امارت‌ها به مثابه حایلی بین ایران و قبایل بدوی مهاجم بود. سقوط آنها موجب گردید تا ایران مورد تاخت و تاز همسایگان قرار گیرد. به نقل از تاریخ طبری، جلد ۳، در سال

۱- عشایر العراق، تألیف عباس عزوی، جلد ۱، سال ۱۳۷۰، انتشارات شریف رضی، چاپخانه امیر، قم،

هفده هق. سوق الاهواز، مناذر و نهر تیری، و بنا بر قولی دیگر در سنه شانزدهم هجری، نواحی مذکور به دست اعراب فتح گردید. بنا بر منبع فوق، هرمزان (خوزستان) یکی از ایالت‌های هفت‌گانه فارس بود و هرمزان پس از شکست قادسیه، به کمک مهرجان قذق و کوره اهواز به اهالی میسان و دست میسان از دو جهت مناذر و نهر تیری هجوم برد. در نتیجه عتبه بن غزوان از سعد بن ابی وقاص یاری طلبید. او هم (سعد) نعیم ابن مقرن و نعیم بن مسعود را به یاری او فرستاد و به آنها دستور داد تا از بالای میسان و دست میسان آمده تا بین آنها و نهر تیری قرار گیرند و عتبه بن غزوان سلمی بن القین و حرمله بن ریطه را که از مهاجرین همراه رسول خدا (ص) و از بنی عدویه بنی حنظله بودند؛ به حدود میسان فرستاد. پس در بالاترین حدود اراضی میسان و دست میسان و بین آنها و مناذر پیاده شده و از بنی العم دعوت به عمل آوردند. پس غالب وائل و کلیب بن وائل کلیبی از سوی آنها خروج کرده و به نزد سلمی و حرمله آمدند. و اظهار داشتند که: «به درستی شما از عشیره اید و ترک نمی‌شوید و اگر روزی چنین و چنان بشود؛ در مناذر و نهر تیری انقلاب خواهیم کرد و با مقاتلین جنگ خواهیم نمود و سپس روی ما به طرف شما خواهد بود و چیزی نزد هر زمان نخواهد ماند انشاء الله.» و برگشتند و خود و قومشان به بنو العم بن مالک پاسخ مثبت دادند و آنچه از حدیث عمی و عمی بود، مرة بن مالک بن حنظله بن مالک بن زید مناة بن تمیم بود که به دلیل عدم یاری فارس، به اردوان ارشاد و هدایت نشد. و گفته‌اند که برادرش کعب بن مالک و به قولی صدی بن مالک بوده است.

لَقَدْ عَمَّ عَنْهَا مَرَّةٌ الْخَيْرِ فَانصَحِي وَ صَمَّ فَلَمْ يَسْمَعْ دُعَاءَ الْعِشَائِرِ
لِيَتَنَحَّ عَنَّا رَغْبَةً عَنِ بِلَادِهِ وَ يَطْلُبُ مَلَكًا عَالِيًا فِي الْإِسَاوِرِ

در این بیت بود که وی به "العم" مشهور گردید. گفته‌اند که از بنو العم او را به طریق صواب، به جهت یاری به اهل فارس، کور کرده‌اند. (مانند قول خدای تبارک و تعالی: «عموا و صموا»). سرانجام جنگجویان عرب به یاری عشایر مناذر و نهر تیری بر هرمزان غلبه یافته و او را از سوق الاهواز بیرون راندند. از آن پس، سلمی بن القین، بر مناذر و وزیر فرمان غالب و حرمله

برنهرتیری و تحت امرکلیب قرارداد داده شد. وطوایف بنی العم به بصره مهاجرت نموده و در آنجا سکونت کردند. بعدها در جنگ دیگری با هرمان بر جسر الاهواز، اوراشکست داده و به رامهرمز رفت. حرقوص علاوه بر سوق الاهواز تا شهر شوشتر را به تصرف خود درآورد. و جزیه را برقرار نموده، نامه‌ای مبنی بر چگونگی این فتح برای عمر نوشت.

اسودبن سریع در این مورد سروده است:

و... و لى الهرمزان على جوادٍ
سريع الشّد يثفنه الجميع
و خلى سرة الاهواز كرهاً
غداة الجسر اذ نجّم الربيع

بنابه روایت سیف، شهر شوشتر در همان سال و به قول بعضی دیگر، در سال شانزده هجری فتح گردید. و برخی هم معتقدند که در سال نوزده هجری این فتح صورت گرفته است.

فتح شوشتر

بنابر قول "طبری" به نقل از "سری"، پس از این که هرمان در جنگ سوق الاهواز منهزم شد؛ (هزیمت یافت) حرقوص بن زهیر در آن ناحیه اقامت نمود و جزء بن معاویه را بنا به فرمان عمر به دنبال او فرستاد و در این زمینه پیمانی بسته بود؛ تا چنانچه خدا فتح را نصیب آنها گرداند، "جزء" به تعقیب او برود و با توجه او به آن جا باشد. پس جزء بن معاویه به تعقیب هرمان که به سوی رامهرمز در فرار بود، پرداخت. و همچنان آنها را به قتل می‌رسانید تا این که به قریه "شغر" رسید. هرمان در این قریه او را متوقف ساخت و "جزء" به "دورق" از قریه شغر متمایل شد. دورق شهر سرق بود و مردم آن توان دفاع از آن را نداشتند. لذا آن را کاملاً به تصرف خود درآورد. و چگونگی ماجرا را برای عمر و عتبه نوشت... پس از آن که اهواز بر هرمان تنگ شد و او در رامهرمز فرود آمد، درخواست صلح از مسلمین کرد. این موضوع را حرقوص برای عمر نوشت. عمر به جزء و حرقوص بن زهیر نامه‌ای مبنی بر لزوم محافظت از متصرفات خود، نوشت. آنها هم به او امر او جامه عمل پوشاندند. جزء هم خواستار عمران و آبادانی بلاد خویش گردید که به او اجازه این کار داده شد. پس از آن نهرهایی حفر نمود و زمینهای موات را آباد گردانید. عمر به درخواست صلح هرمان پاسخ

مثبت داد و فرمان داد تا این درخواست از او پذیرفته شود، مشروط بر این که: آنچه از رامهرمز، شوشتر، شوش، جندی شاپور، بنیان و مهرجان نقد تصرف شده بازگردانده نشود. و بدین ترتیب صلح کنند^۱.

هرمان به منظور رویارویی با ابوموسی اشعری به شاه ایران پیشنهاد کرده بود تا به خوزستان آمده و برای شکست دادن قوای اسلام در این استان، به جمع‌آوری سپاه جهت مقابله بپردازد. نظر او مورد قبول شاه قرار گرفته، عازم خوزستان گردید. وی پس از رسیدن به شوشتر فرمان داد تا حصار آن را استحکام بخشند. آنگاه به جمع‌آوری سپاه و آذوقه پرداخت. ابوموسی اشعری پس از اطلاع یافتن از موضوع، نامه‌ای به عمر نوشت و ماجرا را توضیح داد. خلیفه فوراً به عمار یاسر که او را به جای سعد به ولایت کوفه و سواد برگزیده بود، نامه نوشت و دستور داد تا نیمی از سپاه خود را برای یاری ابوموسی روانه کند. مطابق فرمان عمل شد و عمار با لشکر خود در کنار نهر شوشتر به ابوموسی پیوست. پس از رسیدن قوای کمکی، ابوموسی حمله به هرمان را در کنار صحرای شوشتر، آغاز کرد. جنگ شدیدی در گرفت. قلعه شوشتر مستحکم بود. به فرمان عمر، ابن مالک جهت امداد، به رامهرمز رسید و جنگ با شدت ادامه یافت^۲. سرانجام باز هم، جنگ به شکست ایرانیان انجامید. در این مقابله ابن مالک کشته شد. این امر موجب گردید تا قوای اسلام مجبور به عقب‌نشینی از شهر شوند. اما به فرمان عمر، قوای اسلام مجدداً به شوشتر حمله کردند. چون این بار بر شدت حمله و نیروی مسلمانان افزوده شده بود، هرمان ناگزیر حصار را ترک نمود و به داخل شهر رفت و جنگ برای بار سوم آغاز شد. عاقبت سپاه ایران شکست خورد و لشکر ایرانیان در داخل شهر به طور پراکنده به جنگ پرداختند. ابوموسی بار دیگر به محاصره شهر پرداخت. مدت محاصره به درازا کشید بیم آن می‌رفت که

۱ - تاریخ طبری، جلد ۳، به زبان عربی، انتشارات اعلمی بیروت، ص. ۱۷۰. (استنباط شخصی مؤلف)

۲ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، عباس میریان، به نقل از ص ۲۴۳ فتوح البلدان بلاذری (بانندکی

تصرف در جمله بندی).

سپاهیان اسلام خسته شده و تن به شکست دهند. ولی خیانت یک نفر ایرانی سبب امید به پیشرفت آنها گردید. ابوموسیٰ فرد مزبور را بر اموال و جان ایمن ساخت و او بانسان دادن قلعه شوشتر، زمینه اشغال آن را فراهم آورد. در این هنگام هرمزان با وجود رخنه سپاه اسلام در شوشتر، به درون دژی رفت و به رویارویی و مقابله پرداخت. کم بودن قوای او، نبودن آذوقه، سبب گردید تا پیغامی برای ابوموسیٰ بفرستد و از او امان بخواهد. و چنانچه بر جان خویش ایمن باشد، تسلیم شود. ابوموسیٰ با درخواست وی موافقت نمود و پس از هیجده ماه در قلعه باز شد و هرمزان خود را در اختیار قوای اسلام قرار داد.^۱

به نقل از مورخین، هرمزان را با سیصد تن از سپاهیان او به نزد عمر، خلیفه دوم، اعزام کردند. چون او را به نزد عمر آوردند، گفتند:

«ای امیر مؤمنان، این رهبر عجم و دوست رستم است.»

عمر به او گفت: «اسلام را به اندرز، برای نفع حال و آینده ات، به تو عرضه می نمایم.»

گفت: «ای امیر مؤمنان، به درستی بر آن معتقد نیستم و رغبتی به آن ندارم.»

عمر برای کشتن او دعوت به شمشیر نمود. و بعد به کشتن او فرمان داد.

گفت: «ای امیر مؤمنان جرعه ای از آب، بهتر از کشتن من در حال تشنگی است.» عمر دستور داد تا آبی برای او بیاورند. پس از آن که آب را بدست گرفت؛

گفت: «آیا تا آشامیدن آن بر جان خود ایمن هستم؟»

عمر گفت: «بلی.»

هرمزان آن را دور ریخت و گفت: «وفا، ای امیر مؤمنان نور ابلج.»

عمر گفت راست گفتم، توقف از تو و نظر در آمدن تو، بعد شمشیر از او برداشته شد.

پس از آن، هرمزان گفت: «ای امیر مؤمنان اکنون شهادت می دهم که خدائی جز خدای یگانه

نیست و محمد (ص) بنده و پیام آور اوست. و آنچه بدان مبعوث شد؛ از جانب او می باشد.»

عمر گفت: «بهترین اسلام را آوردی. پس چه چیز تو را به تأخیر انداخت؟»

گفت: «کراهت داشتم که بپنداری از ترس شمشیر اقدام به این کار نموده ام!»

عمر گفت: «بدرستی که برای اهل فارس عقلهایی است که بدان استحقاق آنچه از ملک در دست آنها بود، داشتند.» سپس دستورات داد تا او را مورد شفقت و بخشش قرار دهند. عمر با او درباره اعزام سپاه و لشکریان به سوی مردم فارس، مشورت می نمود.^۱

سید عمادالدین اصفهانی در تاریخ مفصل اسلام درباره سرنوشت هرمزان می نویسد:

«به هر حال همان طوری که ملاحظه می فرمایید، هرمزان در ظاهر اسلام آورد و عمر برای

او وظیفه مقرر نمود ولی بعد با ابولؤلؤ در قتل خلیفه شرکت کرد و مسلمین او را کشتند»^۲.

ابوموسیٰ سرانجام بر تمام خوزستان و جندی شاپور دست یافت و در این میان یزدگرد

در اصفهان مشغول جمع آوری قشون شد و از ری، قومس (دامغان) سمنان، بسام حاله،

همدان و سایر بلاد کمک خواست تا مگر قسمت غربی از دست رفته را از عربها باز پس گیرد.

۳ - خوزستان پس از سقوط بدست مسلمانان

ظاهر آبنابه نوشته بعضی از مورخین، نخستین استقرار عربهای خالص در خوزستان، به

سال ۶۴۰ میلادی، و پس از شکست و تسلیم هرمزان در رامهرمز بوده است. از این زمان

بود که خوزستان تابع حکومت بصره گردید و حکام عرب که از جانب خلفا، در ایالتهای

خوزستان و فارس حکومت می کردند، بر این دو استان فرمانروایی می نمودند. از نوشته های

مورخان بر می آید که خوزستان در این دوره جزء استان فارس بود و حاکم آن از سوی حکمران

فارس تعیین می شد. در زمان "عبدالملک"، خلیفه اموی (۶۶ - ۸۶ ه.ق.)، در عراق و

خوزستان قیامی تحت لوای تشییع، شکل گرفت که "مختار بن ابو عبید ثقفی" در رأس آن

قرار داشت. شرکت کنندگان در این قیام از لحاظ طبقاتی و ملی، بسیار گوناگون و متنوع

۱ - العقد الفرید، تألیف فقیه احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی به عربی. ص ۸۹، (ترجمه مؤلف).

۲ - تاریخ مفصل اسلام و ایران بعد از اسلام، اقتباس و نگارش، سید عمادالدین اصفهانی (عمادزاده)،

بودند. نه تنها اعراب فقیر و روستاییان و پیشه‌وران ایرانی از این قیام پشتیبانی می‌کردند؛ بلکه مالکان اراضی ایرانی، که با فاتحان سازش نکرده بودند، بدان پیوستند. لشکریان عبدالملک، پس از کوشش فراوان تنها موفق به فرونشاندن قیام شدند^۱.

همچنین در سال ۶۸۶ میلادی، مطابق سال ۶۷ هجری، در عراق و خوزستان توده‌های بدویان و روستاییان عرب و ایرانی که در زیر لوای گروه خوارج به نام «ازرقی» متحد شده بودند، دست به شورش زدند. ازرقیان می‌گفتند که هر حاکمی از حکام صدر اسلام، - همچنانکه خوارج بر آن باور بودند -، (یعنی از مساوات اجتماعی تمام مسلمانان عدول کند) کافر است و جهاد با وی واجب می‌باشد. تنها حُجَّاج، خلیفه حاکم، در سال ۷۸ هجری توانست قیام خوارج ازرقی را با بی‌رحمی و وحشت‌انگیزی فرونشاند^۲.

مستشرقین روسی در کتاب تاریخ ایران، به نقل از شهرستانی صاحب کتاب ملل و نحل، در قرن دوازدهم، می‌نویسند:

«در سده‌های هشت و نُه میلادی، خرمدینان به چند گروه منقسم بودند بدین قرار: ابو مسیلمه، ماهانیه، اسپیدجامگان و غیره. دوسلک نخستین پیروانی در فارس و خوزستان داشتند و هواخواهان سلکهای دیگر در ماوراءالنهر بودند. در سال ۲۶۱ هجری قمری فرمانروایی فارس از جانب خلیفه به «ابوموسی بن بغا» رسید. و او عبدالرحمن مفلح را به حکومت خوزستان تعیین نمود. اما شخصی به نام محمد بن واصل طغیان کرد و با کشتن عبدالرحمان زمام امور خوزستان را به دست گرفت». در همان کتاب درباره قیام زنگیان آمده است:

«در این قیام تنها بردگان قیام نکردند، بلکه عده کثیری از روستاییان و بدویان نیز با ایشان هم‌آواز گشتند، ولی رهبری عصیان بازنگیان بود. زنگیان بخش بزرگی از عراق و بندر عظیم و ثروتمند بصره را متصرف شدند و شهر جدید (المختار) را بنا نهادند و به این موقعیتها

۱ - تاریخ ایران. تألیف مستشرقین روسی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۶۹.

۲ - همان منبع ص ۱۶۹.

اکتفا نکرده به خوزستان حمله نمودند و شهر مهم اهواز را گرفتند. املاکی برای خود تصاحب کردند و روستاییان آن املاک، از پرداخت خراج معاف نمی‌گردیدند. حتی برده‌داری را لغو نکردند. فقط بردگانی که در قیام شرکت جسته بودند آزاد می‌شدند. ولی هنگامی که حمله به خوزستان و دیگر نواحی آغاز شد، خود زنگیان مردم بی‌آزار غیر نظامی را برده می‌ساختند. پیشوایی جدی و تحصیل کرده، که در اصل عرب بود، به نام «علی بن محمد البرکوبی» که از خوارج ازرقی منسوب بود، در رأس شورش قرار داشت. این عصیان از ۲۵۶ تا ۲۷۰ هجری ادامه داشت و سرانجام لشکریان خلیفه نایره قیام آنها را فرونشاندند^۱.

صفاریان

مقارن این احوال، یعقوب لیث در سیستان بساط حکمرانی صفاریان را گسترده بود. وی چون اوضاع فارس و خوزستان را آشفته دیده به خوزستان لشکر کشید. در فارس میان او با محمد بن واصل جنگی در گرفت. محمد شکست خورد و یعقوب خوزستان را به سال ۲۶۲ ه.ق. متصرف شد. او در سال ۲۶۵ ه.ق. در خوزستان (دزفول) درگذشت و برادرش عمرو از طرف خلیفه، به جای او به حکمرانی سیستان، کرمان، فارس و خوزستان - که در آن زمان جزوی از فارس محسوب می‌شد - به اضافه اصفهان تعیین گردید.

عمرو پس از چندی خود سری آغاز کرد. خلیفه قشونی به سرکوبی او فرستاد ولی نتیجه‌ای بدست نیامد، تا این که امیر اسماعیل سامانی که تازه در خراسان قدرتی به هم زده بود؛ او را دستگیر کرد و به بغداد، نزد خلیفه فرستاد. خلیفه وی را در سال ۲۸۷ ه.ق. کشت. بعد از آن، خوزستان بدست خویشان خلیفه افتاد و تا سال ۳۲۱ ه.ق. که عمادالدوله دیلمی سلسله آل بویه را تشکیل داد. چند سالی هم، خوزستان همچنان در تصرف فرستادگان خلیفه بود. ولی در سال ۳۲۶ ه.ق. عمادالدوله که بر فارس مستولی شده بود؛ خوزستان را نیز به حیطة تصرف خود درآورد^۲.

۱ - تاریخ ایران از آغاز تا سده ۸ میلادی - ترجمه کریم کشاورز ص ۲۰۹.

۲ - تگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی، چاپ اول ص ۸۴.

آل بویه

قتل مرداوینج در اصفهان (سال ۳۲۴ ه.ق.) باعث وحشت اطرافیان وی گردید. برادران بویه از این واقعه استفاده کرده، لشکریان تابع خویش را از شیراز به اصفهان آوردند و پس از آن، حکومت ایشان در سراسر مغرب ایران گسترش یافت. بدین طریق دولت آل بویه (۳۲۴-۳۴۷ ه.ق.) بوجود آمد. ده سال بعد احمد برادر کوچکتر آل بویه، عراق عرب و بغداد را تصرف کرد و خلیفه عباسی را از قدرت سیاسی محروم ساخت. به طوری که فقط مقام موهوم روحانی وی را حفظ کرد. درست است که به ظاهر آل بویه پس از این اقدام نیز با لقب امیرالامراء به نام خلیفه عباسی، حکومت می کردند، ولی خلفاً عملاً از تمام امور دولتی برکنار شده بودند. سراسر مغرب و جنوب ایران، یعنی قسمت اعظم عراق عجم با شهرهای همدان، اصفهان، ری، خوزستان، فارس، کرمان و عراق عرب، و همچنین شهرهای بغداد و بصره جزو متصرفات آل بویه گردید.

بدین طریق تقریباً تمام خاک ایران، میان دولت بزرگ سامانی و آل بویه تقسیم شده بود. فقط آذربایجان (ایران) بایخشیهای مجاور عراق عجم و گیلان، حکومت جداگانه ای بود که متناوباً سلاله های ساجیان (ترک) و سالاریان دیلمی و سلاله های عربی (۳۶۹ تا ۴۶۳ ه) در آن حکومت می کردند.

بدین نحو خوزستان در قلمرو حکمرانان فارس و تحت تصرف خاندان دیالمه فارس قرار گرفت و همیشه حاکمان آن دیار از جانب ایشان تعیین می شد. چنان که در سال ۴۳۷ ه.ق. "ابو کالنجدیلمی"، که سلاجقه او را از همدان رانده بودند، از طرف ایشان به حکومت اهواز و خوزستان تعیین شد و تا سال ۴۴۳ ه.ق. که درگذشت، بر آن شغل باقی بود.^۱

درباره برادران آل بویه باید گفت که:

سرزمینهایی را که هر یک از سه برادر فتح کرده بودند، سهم او شمرده می شد و به بازماندگان وی می رسید. فارس از آن علی عمادالدوله بود. عراق عرب، خوزستان و کرمان

۱ - تاریخ ایران، نوشته شرق شناسان روس، ترجمه کریم کشاورز، ص ۲۳۵.

به احمد عزالدوله تعلق داشت. علی عموی عضدالدوله فارس را به او داد و وی در سال ۳۶۷ هجری، اهواز و کرمان و عراق عرب را که متعلق به پسر عمویش احمد معزالدوله بود، تصرف کرد و وارد بغداد گشت. نفوذ او به قدری بود که در خطبه های نماز جمعه، پس از نام خلیفه، نام او برده می شد. در سال ۴۰۳ ه. ق پس از مرگ بهاءالدوله، چهارپسرش بر سر تصرف میراث پدری با هم جنگیدند و نتوانستند عراق عرب را حفظ کنند. تا این که سلطان محمود غزنوی در سال ۴۲۰ ه.ق. ری، همدان و اصفهان را تسخیر کرد و باقیمانده متصرفات آنها را هم سلجوقیان فتح کردند.^۱

درباره صنعت و بازرگانی این دوره یعنی قرن دهم میلادی در ایران و مراکز مهم آن، از جمله شیراز و اهواز باید گفت:

«... مراکز اصلی جاده های کاروان رو عبارت بود از همدان، ری، نیشابور، هرات، اصفهان، شیراز، اهواز. بلخ و کابل دو مرکز اصلی تجارت با هند بود که به وسیله تشکیل و اعزام کاروان صورت می گرفت.^۲»

از جهت اقتصادی در آن عصر "بندر سیراف" بر کرانه خلیج فارس و کازرون، اهواز، شوشتر و غیره از بزرگترین و مهمترین شهرهای ایران به شمار می آمدند.

سلجوقیان و اتابکان

بعد از سال ۴۴۳ ه.ق. که طایفه افشاریه سرکردگی یعقوب بن ارسلان به خوزستان کوچ کردند؛ در حدود سال ۵۴۷ ه.ق. سلطان ملکشاه بن محمود در همدان از سلطنت خلع، و زندانی شد و برادرش سلطان محمد بن محمود به جای او حاکم شد. ولی سلطان ملکشاه چندان در زندان نماند و به جنوب ایران گریخت. و مقارن این احوال "شمله" نامی از ایل افشار که این اوضاع را دیده بود، به همراهی پسر ملکشاه از همدان گریخته، به خوزستان رفت

۱ - همان منبع، ص ۲۵۳.

۲ - همان منبع، ص ۲۴۱.

و او را در آن جابه سلطنت نشانند و خود همه کاره خوزستان شد. شمله تا سال ۵۷۰ ه.ق. برای این مقام باقی بود تا این که در این سال در جنگی که با ایلدگز کرد، کشته شد و پس از او پسرش تا سال ۵۹۰ ه.ق. حکمرانی کرد. بعد از این تاریخ میان اعقاب شمله اختلاف و کشمکش روی داد. خلیفه هم که زمان را برای برانداختن بساط و فرونشاندن قدرت خاندان شمله مناسب یافت؛ لشکری به خوزستان فرستاد و آن را تصرف کرد. در همین ایام سلسله امرای "فضلویه" که آنها را اتابکان لرستان می گفتند؛ و از حدود سال ۵۵۰ هجری در منطقه لرنشین بزرگ روی کار آمده بودند، بر قسمتی از خوزستان استیلا یافتند. اما قسمت اعظم خوزستان در دست اتابکان فارس بود. در سال ۶۰۴ ه.ق. سلطان غیاث الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه، از همدان که در قلمرو عراق عرب بود، و نیز به قصد برانداختن اتابک سعد بن زنگی به این سرزمین لشکر کشی کرد و خوزستان و آن حدود را متصرف شد. ولی چون بازگشت، مجدداً آن حدود به تصرف اتابکان فارس درآمد. بنابراین می توان گفت که در ایران جنوبی پس از انقراض هلاکویان، دست نشانندگان پیشین ایشان در جنوب ایران عملاً مستقل شدند. اینان عبارت بودند از: اتابکان لر بزرگ (لرستان) از سلاله هزارسپیدان، و پایتخت ایشان شهر ایذج بود که آنها بخشی از خوزستان را هم در تصرف خویش داشتند... صاحبان هرمز که اصلاً عرب ایرانی بودند جزایر کیش، قشم و بحرین و غیره و نقاط بسیاری در کرانه کرمان و فارس و سراسر کرانه غربی خلیج و عمان را در خلیج فارس تابع خویش ساختند.^۱

آل مظفر

در اواسط قرن چهاردهم میلادی، در جنوب ایران دولت فتودالی نوینی که از ائتلاف حکومت‌های فتودال دیگر تشکیل یافته بود؛ و سلاله آل مظفر (۷۹۶ - ۷۱۳ ه) در رأس آن قرا گرفته بودند، تأسیس شد. آل مظفر از اعقاب ایرانی شده فاتحان عرب بودند. اینان نخست

در خراسان زمینهایی داشتند و هنگام هجوم مغول به ناحیه یزد نقل مکان کرده، به خدمت اتابک یزد درآمدند، در پایان قرن سیزدهم صاحب شهر کوچک "مید"، نزدیک یزد بوده، با کمال وفاداری کمر خدمت ایلخانان مغول را به میان بسته بودند.^۱

سلسله آل مظفر توسط امیر مبارزالدین محمد، در سال ۷۲۳ ه.ق. در فارس تشکیل یافت و تا سال ۷۹۵ ه.ق. یعنی مدت ۷۲ سال برقرار بود. اینان بر قسمتی از خوزستان فرمانروایی داشتند.

جلایریان

امرای آل جلایر نیز در اواخر سلطنت خود، گاهی بر خوزستان تسلط می یافتند. چنانکه سلطان اویس ثانی (۸۱۴ - ۸۲۴ ه.ق.) در اواخر دوره سلطنت خود بر خوزستان، بصره و واسط استیلا یافت و سپس روی به بغداد گذاشت. ولی در همان جابه قتل رسید. بعد از او برادرش سلطان محمود، در سال ۸۲۴ ه.ق. خوزستان را تصرف کرد و در آن مستقر شد. ولی سلطان ابراهیم گورکانی پسر میرزا شاهرخ برای دفع او به خوزستان لشکر کشید و شوشتر را در محاصره گرفت. ولی به فتح آن جا توفیق نیافت و سال بعد باز به طرف شوشتر روی نمود و این دفعه بر قوای سلطان محمود غلبه یافت و سلطان محمود خوزستان را رها کرده به عراق گریخت.^۲

فتح متصرفات آل مظفر توسط تیمور و جانشینان او

تیمور در سال ۷۹۰ ه.ق.، اصفهان را اشغال و غرامت‌گرافی از مردم آن اخذ نمود... فتح متصرفات آل مظفر در جنوب ایران تا سال ۷۹۶ ه.ق. به طول انجامید. در این سال بود که قوای تیمور، تسخیر سراسر ایران را به پایان رسانیدند.

پس از مرگ تیمور در سال ۸۰۸ ه.ق.، بنای امپراطوری عظیم وی که پایه اقتصادی یک دست

۱ - همان منبع، ص ۴۰۴.

۲ - نگاهی به خوزستان، ایرج افشار سیستانی، ص ۸۶.

۱ - تاریخ ایران، نوشته مستشرقین روس، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۰۳.

و هماهنگی نداشت، به سرعت تمام فروریخت و میان اعقاب او بر سر قدرت جنگ در گرفت. ولی در سال ۸۱۳ ه.ق. میان سلطان احمد و متحدین وی، یعنی عُزّان آق قویونلو نزاع در گرفت. وی در مبارزه با آنها مقتول گشت و دولت قراقویونلو در آذربایجان و عراق عرب مستقر گشت (۸۱۳-۸۷۳ ه.ق.) و با تیموریان دشمنی ورزید.^۱

۴ - نهضت‌های ایرانیان در نیمه قرن ۱۵ میلادی

۱ - مشعشعیان

در سال ۴۲ - ۱۴۴۱ میلادی (۶ - ۸۴۵ ه.)، در خوزستان مردم دست به شورش زدند. در رأس این نهضت سید محمد، ملقب به مشعشع قرار داشت که مؤسس سبک ویژه‌ای از غلات شیعه بود که خود را پیشگامان مهدی (عج) می‌نامیدند و ظهور نزدیک او و استقرار حکومت مساوات عمومی و عدالت را بر روی زمین مژده می‌دادند. به گفته جعفری مورخ، قریب ده هزار نفر جهال و اوباش و سارقان در زیر لوای او گرد آمدند. - باید تذکر دهیم که تاریخ‌نویسان متمایل به فتودالیزم، بنابه عادت، بینوایان شهر و روستا را چنین می‌خوانند - اینان در نقطه‌ای بین حویزه و شوشتر علم عصیان برافراشتند و سلالة محلی امیران را سرنگون و نابود کردند. و بزرگان و روحانیون فتودال (شیوخ و سادات) را معدوم ساختند و خانه‌ها و اموال ایشان را تقسیم کردند.^۲

"جعفری" پیروان مشعشع را به نام "فدائیان" و "فلاسفه اسماعیلی" می‌خواند. - غالباً هواخواهان، جریانات اصولی و افراطی را در نهضت‌های خلق، برای القاب می‌خواندند. - قیام عامه مردم در خوزستان موجب نگرانی و پریشانی خاطر بزرگان فتودال شد و علیه عاصیان مشعشع وارد نبرد شدند. به گفته مورخ:

«هنگامی که دولشکر تلاقی کردند. پیکار عظیمی در گرفت و از آن جایی که آن جماعت

۱ - تاریخ ایران، مستشرقین روس، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۳۱ - ۴۳۳.

۲ - تاریخ ایران، مستشرقین روس، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۳۷ - ۴۳۸.

(پیروان مشعشع) فدایی بودند و مرگ را استقبال می‌کردند، مردانه پایداری کردند و لشکر شیراز در برابرشان فرار را برقرار ترجیح داد.^۱

مشعشع شهر حویزه را محاصره کرد، آن‌گاه فتودال‌های محلی از یکی از شاهزادگان قراقویونلو، به نام "اسفند"، استمداد نمودند. و وی با سپاهیان چادر نشین خویش به یاری ایشان شتافت و پس از نبرد خونینی بر شورشیان پیروز شد و آنان را پراکنده، و سپس خوزستان را غارت کرد و ویران ساخت. ولی مشعشع پس از چند سال بازگشت و نایره عصیان از نو برافروخته شد. شورشیان در ناحیه حویزه دولت کوچکی تشکیل دادند که از نوع حکومت‌های سربداری بود. این حکومت تا آغاز قرن شانزدهم برپا بود. تاریخ این نهضت تاکنون مورد مطالعه قرار نگرفته است.^۲

ایرج افشار در کتاب خود به نام "نگاهی به خوزستان" می‌نویسد:

«در سال ۸۴۵ هجری قمری، حکومت خوزستان از طرف عبدالله سلطان، نوه شاهرخ میرزا، پسر امیر تیمور که در این ایام حکمرانی فارس را داشت، به شیخ ابوالخیر جزری واگذار گردید. و حکومت نشین خوزستان، شهر شوشتر بود. در این سال سید محمد مشعشع به حویزه حمله برد و شیخ جلال پسر شیخ ابوالخیر که والی حویزه بود، تاب مقاومت نیاورد و حویزه به تصرف سید محمد مشعشع درآمد. در تعقیب این احوال، عبدالله سلطان، قشونی به سرکردگی امیر خداقلی به خوزستان فرستاد و شیخ ابوالخیر نیز لشکری از داخل خوزستان جمع آوری کرد و متفقاً به حویزه عزیمت کردند. اما کاری از پیش نبردند و سید محمد بر حویزه استیلا یافت».^۳

از این زمان به بعد خوزستان بر عکس گذشته که از نظر اداری و حکومتی تابع فارس بود، و حکومت نشین آن، شهر شوشتر بود؛ با پیروی اعراب از سید محمد مشعشع به دو ناحیه

۱ - همان منبع، ص ۴۳۸.

۲ - تاریخ ایران، نوشته مستشرقین روس، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۳۸.

۳ - نگاهی به خوزستان، ایرج افشار سیستانی، ص ۸۶.

عرب‌نشین و غیرعرب تقسیم گردید. سید محمد در سال ۸۶۶ ه.ق. درگذشت. فرزندش سید محسن از اوضاع آشفته ایران استفاده کرد و بر کلیه نواحی خوزستان تسلط یافت. وی توانست سیطره خود را تا بصره و حدود بغداد، از طرف دیگر تا کهگیلویه و بنادر خلیج فارس و بختیاری و لرستان، و به قولی تا کرمانشاه نیز گسترش دهد.

۲ - سلسله آق قویونلو

در سال ۸۷۳ ه.ق. لشکریان آق قویونلو، آذربایجان کنونی و شهر تبریز را اشغال کردند. و اوزون حسن آن شهر را پایتخت خویش ساخت. بدین طریق دولت آق قویونلو به جای آن استوار گشت. گذشته از فلات مرتفع ارمن و کردستان، خوزستان و فارس و کرمان و یا به دیگر سخن، سراسر غرب ایران جزو قلمرو ایشان گشت. دولت آق قویونلو در این اراضی از سال ۸۷۳ تا ۹۰۸ ه.ق. مستقر بود و بقایای قبایل قراقویونلو جزو قبایل آق قویونلو شد. پس از یک سلسله جنگهای خانگی، متصرفات آق قویونلو میان دو مدعی تقسیم گشت: "الوند"، آذربایجان و ارمنستان را دریافت کرد و "سلطان مراد" عراق عرب و عراق عجم و فارس را. (۹۰۶ ه.ق.). عده دیگری از شاهزادگان آق قویونلو در فارس، کرمان، یزد، عراق عرب و دیاربکر فرمانروا، و عملاً مستقل بودند و از سلطان مراد اطاعت نمی کردند. سلاله عرب و شیعه مشعشع در خوزستان حکمرانی می کردند. بنابراین ایران در آغاز قرن دهم هجری، واحد سیاسی یک پارچه ای نبود.

۳ - سلسله صفویه

میان سالهای ۹۰۸ و ۹۱۵ هجری، سلاله های سلاطین خوزستان، کردستان، گیلان و مازندران و دیگر بخشهای غربی ایران، مطیع شاه اسماعیل اول گشتند. در سال ۹۱۰ هجری، قزلباش ارمنستان را گرفته و کردستان و دیاربکر را فتح کردند. در سال ۹۱۴ هجری بغداد و سراسر عراق را به تصرف خود در آوردند. در سال ۹۴۸ هجری، در خوزستان شورش برپا شد. در فاصله بین سالهای ۹۲۰ - ۹۶۳ هجری، بلا انقطاع جنگ با ترکیه عثمانی بر سر تصرف قفقاز، کردستان و عراق عرب، که از لحاظ سوق الجیشی و اقتصادی واجد اهمیت

فراوان بود و جاده های کاروان رو بازرگانی اروپا و آسیا از آن عبور می کرد؛ بی وقفه ادامه داشت^۱.

در سال ۹۰۵ ه.ق. شاه اسماعیل صفوی، (۹۰۵ - ۹۳۰) سلسله صفویه را تشکیل داد و بعد از استقرار مبانی قدرت و سلطنت خود، به سال ۹۰۹ متوجه فارس شد. در فارس بین او و سلطان مراد میرزا آق قویونلو، زد و خوردی روی داد و سلطان مراد میرزا در آن واقعه شکست خورد و به بغداد گریخت. و در نتیجه فارس و خوزستان هم ضمیمه متصرفات شاه اسماعیل گردید. ولی هنوز قسمت غربی خوزستان یعنی بخش حویزه در تصرف خاندان مشعشعی بود. چندی بعد شاه اسماعیل به بغداد لشکر کشید و در آن جا پسران ملا قوام الدین که معلم پسران سید محمد مشعشع بودند، به حضور شاه اسماعیل رسیدند و او را از خود سربها و نیات آنان با خبر ساخته، شاه اسماعیل را به تصرف حویزه برانگیختند. بدین جهت شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ قمری از بغداد به حویزه رفت و سید علی پسر سید محمد که فرمانروای آن جا بود؛ به مقابله با شاه اسماعیل آماده شد. ولی توفیقی نیافت و مغلوب گردید. به قول اسکندر بیگ ترکمان در این رویارویی:

| | |
|------------------------------|--|
| زخون مشعشع در آن ساده دشت | توگفتی زمین وزمان لاله گشت |
| زبس خون در آن سرزمین کله بست | فلک تا کمرگاه در خون نشست |
| زبس کشته بر روی هم افتاد | در آن بادیه بسته شد راه باد ^۲ |

مشعشعیان در جنگ با قوای شاه اسماعیل، فوق العاده از خود شجاعت و دلیری نشان داده اند. در این جنگ سید قیاض و بسیاری از امرای آنها کشته شده و بعد از پیروزی، شاه وارد حویزه گردید و کشتار با ماندگان مشعشع را به عمل آورد. بدین ترتیب دوره هفتاد ساله سلطه آل مشعشع در خوزستان به پایان آمد. اما پس از چند سال مشعشعیان بار دیگر

۱ - تاریخ ایران، نوشته مستشرقین روس، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۷۳ - ۴۸۴.

۲ - تاریخ پانصد ساله خوزستان، تألیف کسروی، ص ۴۳.

در حویزه بر روی کارآمده و دوره دوم تاریخ آنان آغاز و تا ۲۶۰ سال، یعنی تا عهد کریم خان زند، حکومت نمودند. از آن عصر تا زمان ناصرالدین شاه عشیره بنی طرف در منطقه بین کوت سیدنعم فعلی، تا شهرستان سکونت نموده و با دلاوری و شجاعت در مقابل مشعشعیان ایستاده‌اند. آنان بکلی از فرمان آل مشعشع سرپیچی کرده و مالیات خود را مستقیماً به دولت مرکزی می‌پرداخته‌اند.^۱

۴ - رعناشیان

همان طوری که ملاحظه شد، خوزستان در طی دوره بعد از اسلام همواره جزء لاینفکی از میهن ما ایران بوده ولی پس از این که دوره دوم حکومت آل مشعشع آغاز شد و شاه اسماعیل، حکومت شوشتر و دزفول را به شیخ محمد، و حاجی محمد، پسران ملاقوام الدین سپرد - که به خاندان رعناشی شهرت داشتند - خوزستان به دویخش عرب نشین و غیر عرب نشین در تاریخ جایی باز کرد. در تاریخ ۹۲۹ ه.ق. خلیل پسر شیخ محمد رعناشی، بعد از مرگ پدر، و به قتل رسانیدن عم خود فرمانروایی شوشتر و دزفول را به دست گرفت. وی نسبت به او امر شاه اسماعیل خود سری آغاز کرد. این خود سریها تا زمان علاء الدین پسر خلیل بن شیخ محمد رعناشی ادامه داشت. شاه تهماسب اول (۹۳۰ - ۹۸۴ ه.ق.) به منظور سرکوبی او و رفع اغتشاشاتی که برپا شده بود، در سال ۹۴۸ قمری به خوزستان حمله کرد. در این موقع بود که علاءالدوله رعناشی به بغداد گریخت و فتنه او پایان پذیرفت.

بعد از مرگ شاه تهماسب، در بخش عرب نشین خوزستان که مقارن این احوال به عربستان شهرت یافته بود، بار دیگر آشوب و اغتشاش به وجود آمد و سید سجاد مشعشع به طرفداری از درویشی ناشناس، که خود را اسماعیل میرزا، پسر شاه تهماسب معرفی کرده بود؛ برخاست و او را که از کهگیلویه به خوزستان آمده بود، مورد استقبال قرار داد. این وضع تا دستگیری و کشته شدن اسماعیل میرزای دروغین ادامه یافت. سپس ایل افشار از طرف حکومت مرکزی،

در خوزستان قدرت یافتند. افشاریان شروع به سرکشی از دولت مرکزی کردند. در قسمت عرب نشین هم کمتر نشانه‌ای از قدرت حکومت مرکزی دیده می‌شد.

۵ - خوزستان پس از قرن دهم هجری قمری^۱

باروی کارآمدن شاه عباس (۹۹۶ - ۱۰۳۸ ه.ق.) و با آمدن جلودارباشی مرادیگ در سال ۱۰۰۳ قمری به خوزستان و کشته شدن شاه وردی خان افشار، حاکم شوشتر توسط او، افشارها قلعه سلاسل آن شهر را در محاصره گرفته و سید مبارک مشعشعی حاکم حویزه نیز به آنها پیوست. به همین دلیل شاه عباس لشکر دیگری به فرماندهی فرهاد خان رکن الدوله، همراه حاتم بیگ اعتماد الدوله وزیر اعظم خود، روانه خوزستان کرد و این عده توانستند بدون زد و خورد شوشتر را تصرف نموده و مهدی قلیخان شاملو به حکومت شوشتر منصوب شد. پس از مدتی افشارها و سید مبارک مشعشعی بار دیگر دست به خود سری زده و مهدی قلی خان شاملو را در قلعه بین رامهرمز و شوشتر محصور کردند. ولی نتیجه‌ای بدست نیاوردند و سرانجام الله وردی خان حاکم فارس، آنها را سرکوب نموده و گوشمالی داد. بعد از آن تا سال ۱۰۲۴ قمری اتفاق مهمی رخ نداد ولی در یکی از سنوات بین ۱۰۰۵ و ۱۰۱۲ قمری، افراسیاب پاشا، حاکم بصره به خاک ایران لشکر کشیده و قبآن را تصرف نمود و طایفه بنی کعب را که هواخواه او بودند، به آن جا کوچ داد.

در سال ۱۰۲۴ قمری قسمت جنوبی استان خوزستان یعنی هنديجان، فلاحیه، دورق تا بندر خرمشهر، سرجمع حکومت فارس بوده و به امام قلی خان پسر الله وردی خان واگذار شد. در سال ۱۰۴۲ قمری، شاه صفی که نسبت به امام قلی خان بدبین شده بود، او و پسرانش را به قتل رسانید و فارس و ضمایم حکومتی آن را تجزیه نموده، و برای هر بخشی از آن حاکمی تعیین نمود. در این واقعه، حکومت بخش شرقی خوزستان، به واخترشوخان

۱ - برای نوشتن این قسمت، از کتابهای **نگاهی به خوزستان**، ایرج افشار و چندین کتاب تاریخی دیگر استفاده گردید.

نامی، واگذار گردید و او تا سال ۱۰۷۸ قمری که درگذشت بر حکومت شوشتر باقی بود. پس از او پسرش فتحعلی خان به حکومت رسید و پل چهل و چهار چشمه شوشتر را ساخت و تا هنگام احضار او به اصفهان، در زمان شاه سلطان حسین، بر این کار باقی بود. پس از انقراض صفویه افغانها بر خوزستان استیلا یافتند. نادرشاه در سال ۱۱۴۲ عازم خوزستان شد و افغانها را از این استان بیرون راند و فرماندار آن جا را کشت. نادر پس از تسلط بر تمام خوزستان قبل از آنکه از آن جا بیرون رود، برای هریک از شهرهای آن استان حکامی برگماشت و ابوالفتح خان را به حکمرانی شوشتر منصوب کرد. تا سال ۱۱۴۴ قمری که نادر، شاه تهماسب را خلع کرد، ابوالفتح خان حکمران شوشتر بود. در این سال نادر برای جنگ با عثمانی روانه بغداد شد و عباس قلی بیگ نامی را به جای ابوالفتح خان به حکمرانی شوشتر تعیین کرد. ابوالفتح خان پس از عزل، به محمدخان بلوچ که در آن روزها بر علیه نادرشاه قیام کرده بود پیوست و با او همراه گردیده، شوشتر را تصرف کردند. دامنه این اغتشاشات و فتنه‌ها به سایر نقاط خوزستان کشیده شد و طوایف بنی کعب، آل کثیر و مشعشعیان هم با محمدخان بلوچ همراه شدند و در نتیجه فتنه بزرگی به پا شد.

وقایع بعدی خوزستان به طور خلاصه عبارتند از:

تجاوز طوایف منتفق و بنی لام به حویزه و تصرف آن در سال ۱۱۴۴ قمری، سرکوبی آل کثیر به وسیله محمدحسن خان قاجار، آمدن نادر پس از صلح با عثمانی در سال ۱۱۴۵ به حویزه، انقراض آل مشعشع به وسیله نادر در سال ۱۱۵۰ قمری، تجدید حکومت آل مشعشع به وسیله مولا مطلب و تصرف شوش، شوشتر و دزفول به وسیله او، شکست مولا مطلب از آل کثیر در سال ۱۱۶۵ قمری، کشته شدن مولا مطلب به دست زکی خان و سقوط حویزه، انتقال بنی کعب به ساحل راست رود کارون و...

۶ - خوزستان پس از قرن سیزدهم ه.ق.

تقریباً می‌توان گفت که سلسله قاجار، از اوایل قرن سیزدهم هجری به قدرت رسید.

آقامحمدخان، بنیانگذار این سلسله، از حدود سال ۱۱۹۳ هجری که کریم خان درگذشت، به کوشش و تلاش برخاست. وی در سنه ۱۲۰۵ هجری بود که به شیراز دست یافت و فتحعلی خان پسر برادرش را در آن جا فرمانروا کرده و در سال ۱۲۰۸ قمری لطفعلی خان آخرین بازمانده زند را اسیر کرده و به قتل رسانید.

در این عصر خوزستان به چندین قسمت جداگانه تقسیم شده بود. شهرهای دزفول و شوشتر و خاندانهای آل مشعشع، آل کثیر و بنی کعب هر کدام به طور مجزا از هم، زندگی می‌کردند و ترسی از آقا محمدخان به دل راه نمی‌دادند. پس از کشته شدن آقامحمدخان (در ۱۲۱۲ قمری) و نشستن فتحعلی شاه به جای او، و همچنین فروکش کردن آشوبها و شورشها، و سامان یافتن امور، خوزستان به دو قسمت تقسیم گردیده حویزه، شوشتر و دزفول را به نام بخش شمالی، به کرمانشاه و به محمدعلی میرزای دولتشاه سپرده شد.

بخش جنوبی خوزستان، یعنی فلاحیه، هنديجان و رامهرمز را جزو فارس دانسته، تابع حکومت حسینعلی میرزا، پسر دیگر فتحعلی شاه گردید.

از آن به بعد ابوالفتح خان کلاتر در شوشتر، اسدالله خان بختیاری در دژ ملکان و کعبیان، بیرق سرکشی برافراشتند. به نقل تاریخ، دولتشاه در سال ۱۲۲۱ ق. و محمدعلی میرزادر سال ۱۲۳۱ ق. به منظور سرکوبی آنها به خوزستان آمدند.

در زمان دولتشاه، بندمیزان که از عهد نادر شکسته بود تعمیر و استوار شد و تا زمانی که زنده بود، حکومت خوزستان شمالی از آن او بود. پس از مرگ او نیز پسرش محمد حسین میرزا، حکمران کرمانشاه و این مناطق بود تا اینکه او را برداشتند و محمد تقی میرزا (حسام السلطنه) را به جایش گماشتند. ولی دوباره او را به فرمانروایی آنجا تعیین کردند و تا مرگ فتحعلی شاه در آن جا حاکم ماند. در سال ۱۲۴۹ قمری، محمدشاه برادر خود بهرام میرزا را به جای او فرستاد.^۱

ناگفته نماند که در زمان فتحعلی شاه قاجار، ایران وارد گردونه سیاست جهانی شد. و

اروپاییان که در خلیج فارس صاحب نفوذ و قدرت شده بودند، در اندیشه توسعه طلبی در این منطقه افتادند. در این هنگام قوای آنهاکشور ایران را مورد هجوم قرار داده و وارد استان خوزستان شدند. ولی پس از سال ۱۲۷۳ که قضیه هرات پایان پذیرفت؛ در خوزستان آرامش برقرار گردید. از آن پس خوزستان از طرف حکومت مرکزی به شیوخ محلی مختلف سپرده شد. در همین سالها بود که پادشاهان قاجار پادگانهایی را برای برقراری نظم در استان خوزستان برپا کردند.

در سال ۱۲۹۹ قمری حاج نجم‌الملک منجم باشی، صاحب سفرنامه خوزستان، از طرف ناصرالدین شاه به این استان آمد. شاه در سال ۱۳۰۵ هجری، شاهزاده ظل‌السلطان حسنقلی خان نظام‌السلطنه را به حکومت بختیاری تعیین کرد. دوره فرمانروایی او سه سال به طول انجامید. اما بار دیگر در سنه ۱۳۱۲ هجری به خوزستان آمد و تا سال ۱۳۱۴ هجری در مقام خود باقی ماند. در سال ۱۸۸۸ میلادی، خوزستان مورد هجوم انگلیس قرار گرفت و امتیاز کشتیرانی در رود کارون را از ناصرالدین شاه گرفت.

بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، در جنگ بین الملل اول، انگلیسیها سپاه خود را به خوزستان وارد کردند و شیخ خزعل‌المحیسن را که براغلب عشایر عرب خوزستان تسلط یافته بود، مطیع و دست‌نشانده خود در این منطقه کردند. مرکز سپاه انگلیس در امانیه و در ساحل غربی کارون، در شهر اهواز قرار گرفت. در این دوره ابتدا گرن هوس، رئیس شرکت نفت تهران، به خوزستان آمد و حکمران قسمتی از خوزستان شد و مدتی هم قسمتی از این استان توسط او، اویس، قنصل انگلیس اداره می‌شد.

پس از این واقعه نخستین کسی که از سوی حکومت مرکزی تهران به حکمرانی خوزستان تعیین شد، شخصی به نام "مؤیدالدوله" بود. وی نتوانست کاری از پیش ببرد و سلطه خزعل به او اجازه اعمال نفوذ نداد. در هنگام هجوم قوای انگلیس به خوزستان، عشایر عرب غرب اهواز، اعلام جهاد کرده و مجدانه با بذل جان و مال از وطن عزیز خود دفاع کردند. به دلیل اهمیت تاریخی موضوع برای مردم خوزستان، و به جهت آگاهی ملت غیور ایران

از جانبازی عشایر عرب، در حفظ مرزهای ایران، وقایع این جنگ را که به «جنگ جهاد» معروف است، در این جا می‌آوریم.

۷ - جهاد عشایری قبایل عرب خوزستان

خوزستان در جنگ جهانی اول، برای دولت استعماری بریتانیا از اهمیت خاصی برخوردار بود. دلیل عمده این موضوع آن است که این منطقه در گذشته تنها منطقه خاورمیانه به شمار می‌رفت که دارای چاههای نفت فراوانی بود. به همین دلیل انگلستان نخستین حمله خود را به فرماندهی ژنرال "دیلامین" متوجه شط‌العرب کرد. غرض اصلی از این هجوم، اشغال و تصرف شهر بصره نبود. بلکه هدف حمایت از لوله‌های نفت خوزستان بود. در آن زمان شیخ خزعل، ظاهراً والی خوزستان بود که از طرف دولت ایران به این مقام منصوب شده بود. در حالی که وی، به واقع حاکمی مطلق و بلا معارض بود. هنگامی که بندر بصره شدیداً از طرف قوای انگلیس تحت فشار قرار داشت، خزعل، تلگرافی از جانب علمای نجف دریافت کرد که مضمون آن چنین بود:

«به نام محمد (ص)، بر تو واجب است تا در قیام و اتفاق مسلمین بر ضد کفار شرکت نموده و برای دفاع از بصره، با جان، مال و همه نیروها به پاخیزی! این یک حکم دینی است و فرقی بین ایرانی و عثمانی نمی‌گذارد. با مال و جان خود جهاد نمایید، خدا به حول و قوه اش شما را یاری خواهد کرد».

تاریخ این تلگراف نهم تشرین ثانی ۱۹۱۴ و به امضای علمای زیر بود:

- ۱ - شیخ فتح‌الله اصفهانی، ۲ - سید مصطفی کاشانی، ۳ - میرزا مهدی خرسانی، ۵ - سید علی تبریزی و ۶ - شیخ محمد حسین مهدی.

در همین تاریخ نیز سید محمد، فرزند آیت‌الله سید کاظم یزدی (رض)، تلگراف مشابهی برای شیخ خزعل ارسال داشت. شیخ خزعل به تلگرافهای مذکور توجهی ننموده و تصور کرد که علما زیر فشار حکومت عثمانی اقدام به چنین کاری کرده‌اند. از آنجایی که دولت ایران

در این جنگ اعلام بی طرفی کرده بود، خزعل که خود را ایرانی و از رعایای ایران می دانست، بر خود لازم دیده بود تا این بی طرفی را نصب العین قرار دهد. این ظاهر امر بود. ولی وی در باطن تابع و مجری او امر دولت استعماری انگلیس بود.

بین شیخ خزعل و شیخ عبدالکریم جزایری که از علمای نجف اشرف بود، دوستی دیرینه ای وجود داشت. زیرا خزعل از مقلدین وی به شمار می رفت و ظاهراً در مقایسه با دیگران، نسبت به او اخلاص بیشتری می ورزید و به دستورات وی عمل می نمود. لذا شیخ عبدالکریم جزایری به او دستور داد تا به نفع عثمانی وارد جنگ شود و به تجهیز عشایر جهت جهاد و حمله به دشمن، اقدام نماید. شیخ خزعل در پاسخ به او از قیام و جهاد علیه انگلیس پوزش طلبید و نقطه نظرات خود را در رابطه با انگلیس شرح داد. علامه جزایری، از این امر به شدت متأثر گردید لذا روابط خویش را با خزعل قطع نمود. گویا خزعل پس از پایان جنگ کوشید تا روابط قطع شده را، دوباره برقرار نماید. ولی آیت الله جزایری به او پاسخ داد:

«اسلام بین من و تو، جدایی انداخت.» با اعلام جهاد از سوی علمای نجف مردم عرب خوزستان بشدت تکان خورده و لبیک گوی، آماده بذل جان و مال در راه خدا و دین شدند. بعضی علت قیام عشایر عرب را به دو دلیل زیر دانسته اند:

۱- به این دلیل که عشایر عرب به خاطر سختگیریهای خزعل در گرفتن مالیات، با وی دشمنی می ورزیدند. لذا موضوع جهاد را به عنوان فرصتی، غنیمت شمرده، تا از او انتقام بگیرند.

۲- این که علمای خوزستان و به ویژه سید عیسی کمال الدین از علمای سرشناس خوزستان، در نجف، از فتوای جهاد استقبال کرده و عشایر را جهت انضمام به حرکت جهادی دعوت کردند. بدین جهت در آخر کانون ثانی سال ۱۹۱۵ میلادی، قوای ترکی به فرماندهی توفیق بیگ خالدی، از عماره به کرانه کرخه - در بیست میلی غرب اهواز - وارد و متمرکز گردید. در اثر این قیام مجاهدین فراوانی از عشایر عراق همچون بنی لام به ریاست شیخ غضبان بنیان، بنی طرف به ریاست عوفی مهاوی و عاصی شرها که در عراق تبعید بودند، و عشایر ربیع

به ریاست عنایه ماجد و... به قوای مزبور ملحق شدند. گروهی از علمای عراق از جمله: شیخ مهدی خالصی و پسرش شیخ محمد، سید محمد فرزند سید کاظم یزدی، شیخ عبدالکریم جزایری و همچنین سید عیسی کمال الدین همراه عشایر مجاهد، برای شرکت در جهاد اسلامی آمدند. حضور علما تأثیر عظیمی در عشایر عرب خوزستان به جای گذاشت. در پنجم ماه شباط، عشایر باویه و زرگان انضمام خود را به این حرکت جهادی اعلام نمودند و لوله های نفت را به آتش کشیده و مخازن شرکت نفت انگلیس را غارت کردند.

در بیست و پنجم شباط عشایر بنی کعب نیز علیه خزعل، که او را به اتحاد با انگلیس متهم کرده بودند، قیام کردند و بر شهر فلاحیه (شادگان) مسلط شدند و سید جابر بن سید مشعل را به فرمانروایی برگزیدند. پس از آن وضعیت، قدرت انگلیس در منطقه متزلزل شد و خزعل هم به از دست دادن سیطره خویش بر عشایر اعتراف نمود. اما سرانجام با جمع آوری قوای پراکنده خود، بخشی از نیروها را به فرماندهی پسر برادرش حنظل، به جنگ باویه فرستاد و آنها را شکست داد. بخش دیگر نیروها را به فرماندهی چاسب، که فرزند ارشد خود بود جهت جنگ علیه بنی کعب گسیل داشت و شکست سختی به آنان تحمیل نمود.

قبل از آن، ژنرال باریت سپاهی به فرماندهی ژنرال "روبنسون" به اهواز اعزام نمود که در پانزدهم شباط به این شهر وارد شد. در ظهر روز دوم ماه آذار، روبنسون در رأس قوای خویش، به منظور هجوم به قوای عثمانی مستقر در غدیر، که تحت فرماندهی توفیق بیگ خالدی بود، حرکت کرد. پیش از غروب آفتاب این روز، "روبنسون"، به چهار میلی سپاه ترک رسید و فرمان داد تا توپخانه مواضع آنها را زیر آتش بگیرد. اما قوای او ناگهان از دو سو مورد هجوم غیرمنتظره و سیل آسای عشایر عرب قرار گرفت. او قصد حمله به قوای عثمانی در سرداشت، در حالی که ناگهان مورد هجوم مجاهدین عشایر واقع شد. در اثر این حمله عشایر، جنگی شدید و تمام عیار به وقوع پیوست که در اثر این جنگ طرفین متحمل تلفات جانی و زیانهای مادی سنگینی گردیدند. قوای انگلیس دچار سردرگمی و گسیختگی شده و آرایش نظامی خود را از دست داد و به سختی توانست به سوی اهواز عقب نشینی

کند. در این جنگ غنایم بسیاری نصیب مجاهدین عشایر شد که از جمله آنها، دو قبضه توپ بود که یکی از آنها صحرایی و دیگری کوهستانی بود. در مقابله عشایر و قوای انگلیس، توپخانه عثمانی اشتباهاً عشایر را هدف گلوله‌های خویش قرار داد. این امر به انگلیسیها فرصت داد تا بتوانند از میدان رزم بگریزند. به هر حال عشایر مسلمان عرب در این معرکه شجاعت بی نظیری از خود نشان دادند به طوری که موجب ترس و وحشت عجیبی در سربازان انگلیسی و هندی مهاجم گردید.

می‌گویند عشایر در این جنگ، از سرعت عجیبی برخوردار بودند. در حالی که سربازان انگلیس توان چنین تحرکی را نداشتند. سواران عشایر بر سواره نظام دشمن برتری چشمگیری داشتند به گونه‌ای که حتی پیادگان نیز برای حمله به سواره‌ها را داشتند. این واقعیت مورد تأیید سربازان هندی که بر اسبهای موسوم به «بولو» سوار بودند، هم واقع گردید. آنها اقرار نمودند: که اگر توپخانه آنها به کار نمی‌افتاد، نمی‌توانستند از صحنه نبرد بگریزند. پس از پایان این معرکه غضبان بنیه رئیس بنی لام اعلام کرد که هر کس سر بریده یک سرباز کافر انگلیسی یا هندی را تحویل دهد، جایزه‌ای به مبلغ چند لیره، دریافت خواهد کرد. بنابه گفته‌ای این امر سبب شد تا مجاهدین به بریدن سرهای نظامیان مقتول دشمن اقدام نمایند.

جاننشینی داغستانی

در نیمه آذر ۱۹۱۵ میلادی، محمد فاضل پاشای داغستانی به غدیر، محل توقف قوای عثمانی و مجاهدین عشایر رسید. او به جاننشینی توفیق بیگ خالدی برگزیده شده بود. از آن پس خالدی به صورت یک افسر ارکان درآمد. در سوّم ماه نisan، سپاهی مرکب از یک گروه، جهت کمک به داغستانی فرارسید. این عده دو توپ کوهستانی هم، به همراه خود داشتند. مأموریت محول به داغستانی هجوم به اهواز و قطع لوله‌های نفت بود. حکومت عثمانی بدین طریق می‌خواست تا فشار قوای انگلیس را بر شعبیه کاهش دهد. داغستانی دوبار اقدام به حمله به قوای انگلیس کرد. نخستین حمله در یازدهم نisan، و حمله دوم یک روز پس از آن بود. که در هر دو حمله موفقیتی به دست نیاورد و باعث پاشیدگی و بی‌نظمی عشایر

تابعه گردید. بعضی دلیل این امر را سوء اداره عشایر از سوی فرمانده قبلی دانسته‌اند. مبالغ زیادی از سوی فرماندهی کل به منظور توزیع، در بین افراد عشایر به اورسیده بود. شیخ مهدی خالصی او را از توزیع آنها بر حذر داشت. ولی فرمانده مزبور با اصرار، سید محمد یزدی را مأمور توزیع آنها کرد. این امر موجب تفرقه و شروع اختلافات در بین رؤسای عشایر گردید. به طوری که هریک از شیوخ سهم خود را کمتر از دیگری قلمداد می‌کرد. متقابلاً عشایر هم رؤسای خود را متهم می‌نمودند که مبالغ توزیعی رابه نفع خویش ضبط و نگهداری می‌کنند. این موضوع از هوسات عشایر آشکار می‌شود. مانند: «یا سید محمد مانطونه» و «یا سید محمد، ضموهن!» یعنی ای سید محمد چیزی از مبلغ به مانداده‌اند. آنها را برای خود قایم کرده‌اند!

سرانجام داغستانی پس از جنگ شعبیه در عراق، فرمانی مبنی بر عقب نشینی از غدیر و بازگشت به عماره، از سران عثمانی دریافت کرد. از آن پس وی نیرویی بسیار اندک در غدیر، متشکل از بیست قاطر سوار باقی گذاشت و به عراق بازگشت. بازگشت قوای او حدود چهل و پنج روز به طول انجامید. این بازگشت به دلیل بدی راه و کمی وسایل لازم به تأخیر افتاده بود. او وقتی به عماره رسید که قوای انگلیس عماره را اشغال کرده بودند. بدین جهت ناگزیر نیروهایش پراکنده شد. او وعده‌ای از همراهان که باقی مانده بودند، به شهر کوت رفتند. چنانچه داغستانی یک روز زودتر به عماره می‌رسید؛ احتمال مقاومت برای دفاع از عماره بسیار زیاد بود. گفته‌اند که فرمانده جدید قوای عثمانی، «نورالدین بیگ» به شدت بر داغستانی غضبناک شد و وی را مورد اهانت قرار داد و پیری و حرمت او را رعایت نکرد.

انتقام انگلیس از قبیلۀ بنی طرف

در نوزدهم ماه نisan سال ۱۹۱۵ میلادی، یعنی پنج روز بعد از پایان جنگ شعبیه عراق، تلگرافی از لندن برای نایب السلطنه انگلیس در هندوستان رسید که در آن چنین آمده بود: «...به درستی که مشکل نفت بسیار خطرناک شده، و فرمانروایی بر دریا نا آرام، و اصلاح سریعی را برای لوله‌های نفت خوزستان طلب می‌کند. پیروزی بر شعبیه خطر را از جانب

غرب به بصره از بین برد. دولت تحرک در جهت کارون را بر ضد دشمن ترحیب می‌کند. تأثیر معنوی پیروزی شعیبه، اگر حمله موفق در اهواز به دنبال داشته باشد، کراهت عربها را نسبت به ما پایان می‌دهد و سلامت لوله‌های نفت را در آینده تضمین می‌نماید.»

دریست و دوم نیسان، سپاهی به شمارته هزار مرد و نه هزار قاطر، به فرماندهی "ژنرال غورنج" از بصره حرکت کرده و راه خود را از دریا و خشکی به سوی اهواز در پیش گرفت. قشون مزبور هیچ مقاومتی بر سر راه خود مشاهده ننمود. زیرا قوای عثمانی همان طوری که قبلاً نیز اشارت رفت، به عراق عقب‌نشینی کرده بودند. از آنجایی که ژنرال غورنج از اتراک کسی را جهت مقابله با خود نیافت، تا با او بجنگد، متوجه قبیله بنی طرف شد. هدف او انتقام از آنان و دادن درس عبرتی به دیگران بود. علت این امر این بود که این عشیره قبلاً در جنگ "منجور"، چهار افسرانگلیسی را که از جمله آنها افسری به درجه میجر ژنرال بود؛ کشته بودند. انگلیسیها این عمل طایفه مزبور را، خیانتی به خود تلقی کردند.

در معیت قشون مذکور، افسری بود که بعدها در عراق به "آرنولد ویلسون" معروف گردید. این افسر به زبانهای عربی و فارسی به خوبی تسلط داشت. او قبل از جنگ به نواحی مختلف خوزستان سفر کرده و حتی به مهمانی شیخ عاصی شرفان و شیخ عوفی مهاوی رؤسای طایفه بنی طرف رفته بود و به اوضاع منطقه به دقت آشنایی پیدا کرده و نقشه‌های مفصلی برای آن کشیده بود.

در آن زمان مرکز بنی طرف قریه "خفاجیه" که همان شهر فعلی سوسنگرد می‌باشد، بوده، که بر ساحل غربی رود کرخه قرار داشت. قبیله بنی طرف از تجمع خانه‌هایی گلی و حصیری که به مسافت چهار مایل در امتداد رودخانه قرار داشت؛ تشکیل یافته بود. در سیزدهم ماه ایار، قوای انگلیس از دو طرف باراهنمایی ویلسون بر سوسنگرد یورش برده و آن را با بارانی از گلوله‌های توپ و تفنگ متلاشی کردند. این جنگ مدت سه روز ادامه یافت و نیز مردان بنی طرف در این جنگ دلاورانه جنگیدند. ویلسون در توصیف آنچه که برای قریه خفاجیه رخ داده بود، گفت:

«توپخانه که در جهت مقابل رودخانه استقرار داشت، آتش غضب خود را به سوی قریه متوجه ساخت به نحوی که خانه‌های آن را که از نی و حصیر ساخته شده بود، به آتش کشید و تعداد زیادی از اسبها و گاو میشهایی را که اصحاب آنها فرار کرده بودند سوزانید.» بنا به تخمین ویلسون، خسارتهای وارد بر بنی طرف بیش از هزار رأس از احشام و تمامی گندمها و تخریب همه منازل سوسنگرد بود.

ویلسون در اظهارات خود، تأسف خود را اعلام داشته بود، زیرا او افرادی از بنی طرف را مشاهده کرده بود که طعمه آتش شده بودند، و او با آنها آشنایی داشت، همچنانکه اشخاص دیگری را هم که او آنها را در شماردوستان خود محسوب می‌کرد، همچون گوسفندان ذبح شده بودند. ویلسون می‌کوشید تا بنی طرف را از تهمت خیانتهایی که فرماندهی به آنها وارد کرده بود؛ برهاند. باین وصف می‌گفت: آنها به خاطر آنچه با سربازان زخمی انجام داده و با قوای ترک همکاری کرده بودند؛ مستحق عذوبت و مهربانی نیستند.»

ویلسون همچنین اقرار می‌کند در حالی که پنجاه نفر از بنی طرف در منزلی گلی با دیوارهای پهن، به مقاومت علیه انگلیس تاپای جان ایستادگی کرده بودند؛ او (ویلسون) به سوی آنها رفته و خواستار تسلیم آنها شده و گفته بود:

«خارج شوید بر جان خود ایمن هستید!». ولی تیری از طرف آنها به او شلیک شد و او را مجبور کرد تا به سرعت به خندق پناه گیرد. پس از آن سربازان انگلیسی به قدری بر آن منزل شلیک کردند تا عاقبت آن را طعمه آتش ساختند. سپس با حربه‌های خود به متحصنین در آن یورش بردند و گروهی از آنان را به اسارت گرفتند. تعداد اسیران یازده نفر بود که آنان را با حالتی حزن‌انگیز بر روی زمین نشانندند. و این در حالی بود که سربازان آنها را محاصره کرده و از نیزه‌هایشان خون می‌چکید. ویلسون یکی از اسرای مزبور را شناخت. او مسئول قهوه‌خانه (قهوه‌چی) شیخ عاصی شرفان بود. این اسیر بزودی صدای خود را بلندتر کرد و ویلسون را مورد خطاب و سرزنش قرار داد:

«چرا ای مستر ویلسون؟ آیابه خاطر همین غرض نزد ما آمده و طعام ما را خورده‌ای و

در نیزارهای ماگشته و نقشه‌هایی کشیده‌ای؟ این خودیک خیانت است. خیانت در قلب (درون) شما بوده و دروغها بر زبانت قرار داشت و الان خون برادرانمان برگردن شماست. خداتو رانبخشدا!»

ویلسون می‌گوید از مجادله با آن فرد، نفعی حاصل نمی‌کرد. زیرا در این گونه موارد دو نظر مختلف ابراز می‌گردد که نتیجه‌ای دربر ندارد. بعد می‌افزاید:

«عقوبتی که بر بنی طرف وارد کردیم درس بسیار سختی برای آنان و سایر عشایر ساکن در سواحل دجله به طرف جنوب عماره، بود. عدم مقاومت در آن جا پس از دو هفته، خود دلیل بر این امر است. این درسی است که هیچ‌گاه به سرعت از اذهان پاک نمی‌شود و لهذا میان ما و آلبو محمد چه در زمان حمله و چه بعد از آن مشکلی پدید نیامد. پس از آن ویلسون برای به دست آوردن اطلاعاتی، در رأس گروهی سرباز به سوی عماره حرکت کرد. در بین راه گروهی از بنی طرف به شمار تقریبی دوست تا سیصد نفر، مشاهده کرد که به سوی سوسنگرد و با پای پیاده در حرکت بودند. در پیشاپیش آنها دو نفر سوار بر اسب قرار داشت. معلوم گردید که یکی از آنها شیخ عاصی، و دیگری یک رهبر دینی است که عمامه‌ای سفید بر سر دارد. به محض این که شیخ عاصی از دور شیخ ویلسون را دید، فریاد زد:

«شما ویلسون هستی؟» پس از آن که ویلسون جواب مثبت داد، عاصی رو به افراد عشیره خود کرد و زمزمه‌ای بین آنها رد و بدل شد که باتیراندازی آنان علیه ویلسون و همراهانش همزمان گردید. ویلسون و همراهان توانستند در پناه تپه‌هایی که در آن نزدیکی بود قرار گرفته و نجات پیدا کنند. پس از آن ویلسون توانست همراهان خود را به بیراهه برده و با استفاده از تاریکی شبانه هدایت کند و به قریه بسیتین (بستان) برود.

از آن شهر دو نفر که یکی عالمی مذهبی، و دیگری یک سید بود، برای پیشوا از آنها از شهر بیرون آمدند. این دو نفر سعی کردند تاشیوه‌ای برخلاف روش مردم مشرق زمین پیش گیرند. به طوری که به مدح و ستایش شیخ خزعل و دولت ایران پرداخته و عدالت دولت بریتانیا را ستودند. و به خاطر ظلم و خیانتی که عاصی نسبت به انگلیس روا داشته بود، او را

سرزنش کردند. آنها می‌گفتند:

«سوسنگرد جزای عادلانه خود را به دست آورد.»

ویلسون از این دو خواست تا سربازان او را از نظر مواد غذایی تأمین کنند. و آنها گفتند مردم قریه فقیرند و برای این کار پول مطالبه می‌کنند ولی از آن جایی که ویلسون پول نقد به همراه نداشت، با مردم قریه به توافق رسید که به جای پول نقد برای آنها حواله‌ای بر بصره و یا اهواز صادر نماید. مردم قریه هم به این کار راضی شده و موافقت نمودند. پس از آن سیل مواد غذایی از ماهی، خرما و غیره به سوی سربازان انگلیس سرازیر شد. همچنین مردم قریه گاومیشهای عظیم الجثه‌ای را برای آنها سر می‌بریدند. ویلسون خود شنید که مردی در حالی که گاومیش خود را سر می‌برد، به آن می‌گوید:

«مرگ شما عزیزم امری شرعی است، با پول پوست و گوشتت، تفنگی می‌خرم و مردمی شوم^۱.

۱ - این قسمت (جهاد عشایر عرب خوزستان) از کتاب *لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث*، نوشته دکتر علی وردی، استاد دانشگاه بغداد، جزء چهارم، سال ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م، از صفحات ۱۳۹ تا ۱۵۶ ترجمه گردید.

شهر خرمشهر در گذشت. بعد از مرگ حاج جابر، فرزندش شیخ مزعل جانشین او گردید. وی از طرف شاه ایران به لقب "خان" و "نصرت‌الملک" مفتخر شد. "ژنرال سپرسی سایکس" در صفحه ۲۱۸ سفرنامه خود می‌نویسد:

«یازدهم ژوئن از خرمشهر با کشتی مالا میر که یکصد و شصت پاتول و یکصد و پنجاه تن ظرفیت داشت، حرکت کردیم. کشتی از مقابل کوشک شیخ مزعل، رئیس طایفه کعب، رد شد و با شلیک توپ سلام داد و ادای احترام کرد. کشتیهای هندوستان هنوز به مناسبت مساعدتی که پدر مزعل در موقع محاربه با دزدان دریایی نسبت به آنها به عمل آورده بود، در موقع عبور از مقابل کوشک "فلیه" با شلیک توپ سلام می‌دادند و از قصر شیخ نیز جواب داده می‌شد.»

سرانجام منزلت خانواده آل جابربدین جارسیده بود که کشتیهای دولتی به هنگام عبور از مقابل کاخ آنها، با توپ ادای احترام می‌کردند. حاج یوسف جد خانواده، قبل از بنای بندر خرمشهر، در روستای "همیلی" در مشرق این شهر، در کنار نهری موسوم به «جدید» سکونت داشت. "نهرالجدید" را "همیلی" می‌گفتند. این نهر در کنار تپه‌های «ام‌الطول» به جای شهر قدیمی "بارما" که در دوره اسلامی "بیان" نامیده شد، قرار داشت. گفته می‌شود که نهر جدید زمانی دنباله نهر تیری بوده که در حوضه جاری بوده است. حاج یوسف، پدر حاج جابر نماینده شیخ غیث کعبی بود. بعدها حاج جابر فرزند حاج یوسف، عامل شیخ ثامر، از مشایخ کعب فلاحیه گردید. عشیره محسن که آل مرداواز آن است و نیز آلبو فرحان، بغلانیه و بیت غانم که در روستای همیلی و اطراف آن سکونت داشتند، به خاطر ریاست حاج یوسف و پسرش جابر خان بر آنها، از دستوراتشان اطاعت می‌کردند. پس از سالها عشایر مطور و هلالات مقیم خرمشهر، و سواحل بهمن شیر و کارون به آنها ملحق شدند.

در سال ۱۲۲۴ هجری از سوی پادشاه ایران، فرمانی به احتشام السلطنه مبنی بر ایجاد گمرک و تشکیلات اداری برکنار بندر خرمشهر صادر گردید. بنابراین تصمیم گرفته شد تا ساکنان روستای همیلی رابه کناره رود کارون انتقال دهند. فرمان عمران و آبادی آن به



نگاهی گذرا به اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر قاجار

۱ - خوزستان در عهد آل جابر

بعد از سنه ۱۲۷۳ ه.ق. که جنگ انگلیس علیه ایران صورت گرفت، تا پایان سلطنت ناصرالدین شاه، در خوزستان جنگی صورت نگرفت. این دوره را می‌توان به "دوره مشایخ" نامگذاری کرد. در این مدت عشایر عرب به چند دسته تقسیم شدند و هر دسته شیخی جداگانه داشت. مثلاً عشایر بنی کعب، محسن و باویه به حاج شیخ جابر سپرده شده بودند. البته عشایر بنی کعب شادگان (فلاحیه) از شیخ خود که به اولقب شیخ المشایخ داده بودند، تبعیت می‌کردند. عشایر حویزه و اطراف آن، بجز بنی طرف، تحت سرپرستی مشعشعیان بسر می‌بردند. همچنین آل کثیر ساکن بین دزفول و شوشتر و آل خمیس در اطراف رامهرمز، هر یک شیخ جداگانه‌ای داشتند. از میان این همه مشایخ، شیخ جابربن مرداوا رئیس طایفه آل محسن سیاست خاصی برای پیشبرد اهداف خود اتخاذ کرده بود. به طوری که تظاهربه هواخواهی دولت مرکزی می‌نمود، و به همین دلیل معروفیت خاصی بدست آورد. و رفته رفته نفوذ و اقتداری ویژه کسب کرد.

وی به خاطر فداکاریهایی که از خود برای نجات ایران نشان داده بود - پس از جنگ انگلیس - در سال ۱۲۷۴ ه.ق. به فرمان خانلر میرزا اختیار قبیلۀ باویه به او سپرده شد. ده سال بعد بنابه فرمانی از سوی ناصرالدین شاه، از درجه میرپنجی به سرتیپی ارتقا یافت. سرانجام پس از حدود سی سال حکمرانی، در یکی از سالهای ۱۲۹۷ یا ۱۲۹۸ قمری در

وسيله شيخ ثامر كعبی و به سرپرستی شيخ جابر خان، فرزند حاج يوسف آل مرداو، و بنا به دستور و امر ملوکانه شاه ایران انجام گرفت.

در روز نخست ماه محرم ۱۳۱۵ قمری، خزعل برادر کوچکتر شيخ مزعل، با همدستی چندتن از غلامان، شيخ مزعل راهنگامی که از قصر فیلیه خارج می شد تا سوار بر بلم گردد، هدف تیرتفنگ قرار داده او را کشتند. ایرج افشار به نقل از "ایران و قضیه ایران" می نویسد: لرد کرزون که در زمان شيخ مزعل خان به خرمشهر رفته بود، می نویسد:

«برادر کوچکتر هم (خزعل) نزد برادر ارشد است و هیچ یک از یانزده زن او فرزندی به دنیا نیاورده است. شيخ مزعل پیش از پنجاه سال سن و هیكلی جالب و قیافه ای احترام انگیز دارد و می گویند خیلی ثروتمند است. و از راه تجارت اسب بامبئی ثروتی سرشار اندوخته است.»

۲ - تاریخ اجمالی بنی کعب

خوزستان تا ظهور قدرت بنی کعب بویژه در حویزه در زیر سیطره آل مشعشع بود. در اواخر قرن هفدهم میلادی قدرت جدیدی در این منطقه به خیز وجود ظاهر شد. مردم بنی کعب، از عشایر سفلاي خوزستان بودند که به کشت برنج و پرورش دام می پرداختند، اینان به صورت قدرتی واحد ظاهر گردیدند. احتمال می رود ظهور این قبیله با تبدیلاتی از نظر محل سکونت همراه شده باشد. بدرستی نمی توان گفت که آن ابتدا در شرق یا غرب رود کارون ساکن بوده، و یا این که تابعیت اصلی آن ایرانی یا ترکی بوده است. قدیمی ترین محل سکونت آن بعد از ظهور قدرتش، شهر قبان بود. ضعف والیان خوزستان و ظهور شخصیتی قوی در بنی کعب، از عوامل توسعه نفوذ آنها گردید. این در حالی بود که دو گروه دوشادوش هم سالها زندگی می کردند^۱.

به نظر می رسد که بنی کعب تا اواخر نیمه اول قرن دوازدهم ه. ق. در نواحی بصره

سکونت داشتند. در کتاب اربعة قرون من تاریخ العراق الحدیث صفحه ۲۰۱ می خوانیم:

«أما سليمان فقد التزم بدفع ديون الحكومة من ماله الخاص، و بتهدئة عشایر المتفق و كعب المتمرده أن عهدت اليه ایالت البصره.»

از اینجا متوجه می شویم که بنی کعب در بصره، بر ضد حکومت وقت عراق (عثمانی) تمرد داشتند و سلیمان پاشا آنها را آرام کرده بود. در صفحه ۲۰۲ منبع مذکور، بنی کعب در زمرة عشایری به شمار آمده است که سلیمان پاشا بر آنها غلبه یافت:

«فدانت له قبائل المتفق و قبائل بنی لام و عشایر الحویزه و عربستان و قضی علی عصابات بنی کعب فی منطقه الشط.»

عشایر متفق به ریاست عبدالله، پس از تأدیب، به سال ۱۷۴۷ میلادی، در حال آرامش باقی ماند. همچنانکه قبایل دجله هم چنین بودند. فقط بنی کعب که تابعیت آنها به عثمانی و ایران مبهم مانده بود، به تهدیداتی دست می زدند. در دهه آخر قرن هجدهم میلادی، ریاست ابن قبیله با شيخ سلمان بود. او در سال ۱۱۷۱ ه. ق. توانست ناوگانی ترتیب دهد و در مقابل کشتیهای عثمانی عرض اندام کند. تجاوزات او در سال ۱۱۷۵ قمری به حدی رسید که مجازات او لازم می شد. پس از آن، تحرکات دولت عثمانی به دستور «ابولیله» به نمایندگی او در بصره، جهت فشار بر شيخ سلمان کعبی آغاز شد. و شيخ، صلحی آسان را خریداری کرد. در دوره کریم خان زند (۱۱۷۱ هجری) دولتین ایران و عثمانی برای تأدیب بنی کعب به شیوه های بی ثمر با هم همکاری می کردند. پس از ویا و طاعون مخوف سال ۱۷۷۳ م. / ۱۱۸۷ ه.، اخباری مبنی بر انتظار حمله از جانب ایرانیان بر بصره شایع شد. در اینجا بود که تعاون بنی کعب با دولت ایران آشکار گردید. این امری است که آنها قبلاً به حکومت عثمانی وعده کرده بودند. لذا یک کشتی ترکی را با سرنشینان به اسارت گرفتند ولی به وسیله یک کشتی انگلیسی آن را آزاد کردند و بصره به صورت بندری در حال تهدید درآمد. سال ۱۷۷۴ م. / ۱۱۸۸ ه. به این منوال سپری شد. در نیمه زمستان این سال غزوات گروههای بنی کعب ضعف شهر بصره را به وضوح نشان داد. سپس قوای ایرانی در مقابل

۱ - اربعة قرون من تاریخ العراق الحدیث، نوشته مستر استیفن، ترجمه جعفر خیاط، انتشارات شریف رضی،

مراجعت عشایر منتفق، وعدم مقاومت آنها به ساحل غربی بصره رسیدند. دولت عثمانی وانگلیس به مذاکره با صادق خان، برادر کریم خان زند، جواب زد دادند و قوایی جهت مقابله به بندر بصره ارسال داشتند. در سال ۱۷۷۶ که بصره در محاصره ایرانیان بود، فرمانی به سلیمان آغا در بصره رسید که شهر را به ایرانیها تحویل دهد. پس از آن قوای ایرانی به فرماندهی علی نقی و علی محمد خان با نظمی خاص وارد بصره شد. سلیمان آغا حاکم بصره، مدت چهار سال در شیراز تبعید بود.

دولت کوچک حویزه بتدریج روبه انحطاط گذاشت و حدود مرزی بنی کعب با بصره به طور نامشخص در ثغور (مرزها) باقی ماند و مرزهای بین بصره و شوشتر به صورتی مشکوک ادامه یافت. معاهده ارز روم هم نتوانست مشکلات موجود فی مابین را حل کند و این امر بخصوص پس از بنای خرمشهر در مصب کارون در سال ۱۸۱۲ میلادی، (۱۲۲۷ هـ) توسط قبیله محیسن، تابع کعب گردید. خرمشهر در زمان حاج جابر برعکس زمان پدرش که یار ومددکاری برای آنها بود؛ به صورت دشمنی برای بنی کعب درآمد.

شیخ کعب (شیخ ثامر) از قبیله «آلبونصیر» وزیرش حاج مشعل از طایفه «نصار» بود. شیخ ثامر بود که با امیر مهنا رئیس طایفه شریفات، جنگید و عاقبت میرمذخور را به جای او به ریاست طایفه منصوب کرد. شاید به همین دلیل بود که شریفات در جنگ او با قوای ایرانی جانب دولت ایران را گرفته بودند. باوی هانیز بر علیه شیخ ثامر بودند لذا وقتی قوای عثمانی به خرمشهر حمله کردند، آنها جانب رقیب او، شیخ عبدالرضا را در پیش گرفتند. شیخ ثامر، شیخ باوی و یکی از معتمدین او رابه فلاحیه دعوت کرده و آنها را کشت. و شیخ عقیل رابه جای او به ریاست قبیله باویه گماشت.

همچنین شیخ عقیل بود که هنگام حمله معتمد به فلاحیه برخلاف انتظار، با شیخ ثامر وارد جنگ گردید. کعبی ها با افشارها به مخالفت برخاستند. بیگلریگی فارس تصمیم گرفت تا مناطق متصرفه بنی کعب را اعاده نماید ولی افشارها پس از جنگ و گریز مجبور شدند برای همیشه سرزمین دورق را ترک کنند و از آن تاریخ تاکنون در تصرف کعبی ها باقی

مانده است.

کریم خان که برای سرکوبی کعبی ها لشکرکشی کرده بود، با وجود توقف دو سه ماهه، به علت شیوع طاعون در بین سربازان او عاقبت ناچار به عقب نشینی شد و در حین این مراجعت عجلولانه، بیشتر واحدهای توپخانه اش به تصرف کعبی ها درآمد. محمد علی میرزا نیز به فلاحیه لشکر کشید ولی شیخ با پرداخت مبلغی در حدود سیزده هزار تومان از ورود او به مناطق کعب جلوگیری نمود.

۳ - شیخ خزعل

در عهد مظفرالدین شاه قاجار که دولت ایران روبه ضعف و ناتوانی می گرایید؛ استان خوزستان نیز وضع بدی داشت. شیوخ عرب از پرداخت مالیات خودداری کرده و نافرمانی آغاز کردند. خزعل از این موقعیت بهره جست و با درباریان دوستی و آمیزش کرد. در نتیجه حکومت او در خرمشهر و فلاحیه، از خوزستان جدا گردید و روابط او مستقیماً با تهران برقرار شد. در سال ۱۳۱۹ قمری پس از اخذ حکمرانی اهواز، قسمتی از اراضی خالصه دولتی که شامل چندین ده می شد، با فرمانی از جانب شاه به او واگذار گردید. شیخ خزعل دختر نظام السلطنه را که از نزدیکان شاه بود به زنی گرفت. همچنین دختر برادر زاده شاهزاده عبدالحمید عین الدوله رابه زنی داشت. در سایه این وصلتها لقب "سردار اقدس" به او داده شد و از "درجه امیر تومانی" به "این مقام" رسید. وقایع مشروطه که از سال ۱۳۲۴ هـ ق. آغاز گردید، میدان توسعه طلبی را بر او وسیعتر کرد و او توانست به شیوه های مختلف رؤسای عشایر عرب خوزستان را یکی پس از دیگری از قدرت به زیر کشد. شیخ خزعل همان طوری که قبلاً هم گفتیم، در سال ۱۳۳۳ هـ ق. هنگام حمله انگلیس به عراق و خوزستان با آنها همدست شد. پس از موفقیت های انگلیس، در عراق و خوزستان، آنان در شهرهای خوزستان مستقر شدند و تا سال ۱۳۳۹ قمری این وضع ادامه یافت و انگلیسیها شیخ خزعل را امیر عربستان خواندند. او نیز با دشمنان ایران بویژه بزرگان عراق، کویت و غیره در خفا

ارتباط و سازشهایی نموده و برای رسیدن به آرزوهای خویش کوششهای فراوانی کرد. گفته می‌شود که انگلستان پس از سازش با نخست وزیر آن زمان، (رضاشاه پهلوی) که از سنه ۱۳۳۹ ه. ق. زمام امور ایران را به دست گرفته بود، با سقوط خزعل موافقت نمود. لذا خان پهلوی با ارسال سپاه‌هایی از شیراز، اصفهان و بروجرد به خوزستان، موجبات شکست خزعل را فراهم آورد. پس از دستور حمله به سپاهیان، خزعل با خانواده به کشتی نشست و به خرمشهر رفت. به قولی می‌خواست به کویت یا عراق برود ولی پسرش عبدالحمید که هنوز در اهواز بود، فرمانی از رضاشاه دریافت کرد تا پدرش به اهواز برگردد. لذا خزعل به اهواز برگشت و بایک بیت شعر پشیمانی خود را برای شاه آشکار نمود:

من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو

رضاشاه به خرمشهر، و از آن جا در حالی که عبدالکریم بن شیخ خزعل همراه او بود، به تهران بازگشت. اما شیخ خزعل خان با پسران دیگرش که در آن زمان در خوزستان بودند، به همراهی فرزندش، شیخ عبدالحمید، دستگیر شده و از راه خرم آباد روانه تهران گردید. بنابه "تاریخ پانصد ساله خوزستان" شاعری درباره دستگیری شیخ خزعل چنین سروده است^۱:

صبا به خزعل، کفتار لیره پرست بگو بنام شستی که دست و پای تو بست
اگر که نام تو شد نیست، هیچ باک مدار که نیستی است سرانجام هر چه هستی است
شکوه و سطوت فرعون و جنت شداد به باد رفت و از آن خواجه هیچ طرف نیست
مگر حکایت نمرود و تخت نشینی صعود کرد زمانی ولی به خاک نشست

این نتیجه بی‌ایمانی و خیانت به وطن است که دامنگیر خزعل شده و تاریخ نمونه‌های زیادی همچون خزعل در درون خود دارد. خدمت به اجنبی عاقبت رسوایی و نابودی به دنبال دارد. عکس‌العمل دولت امپریالیستی انگلیس در هنگام دستگیری خزعل، بهترین درس برای خیانت‌پیشگان به میهن و ملت است. انگلستان پس از استفاده‌هایی که از خزعل

۱ - تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی، ص ۲۳۹ - ۲۴۸.

کرد، به علت توافق با رضاخان از حمایت خزعل دست کشید و عاقبت او چنین شد که همه می‌دانیم.

به هنگام لشکرکشی دولت مرکزی بر علیه خزعل، اکثر عشایر خوزستان که همواره مترصد به دست آمدن فرصتی برای قیام بودند، نمایندگان خزعل را از شهرهای خود بیرون راندند. خزعل بالاخره با ساخت و توافق دولتین ایران و انگلیس از قدرت افتاد. او را دستگیر نموده و به تهران منتقل کردند. وی از تاریخ گرفتاری تا زمان فوت، در تهران باقی ماند. درباره این که آیا به مرگ طبیعی مرده است یا نه؛ نقل می‌کنند که او را شبانه به دستور شاه ایران در سال ۱۳۱۵ ه. ق. کشتند.

ایرج افشار در صفحه ۱۰۱ "نگاهی به خوزستان"، به نقل از مجله یادگار، سال سوم، شماره ۵، ص ۴۲، می‌نویسد:

«به روایت محمدخان قزوینی در شب چهاردهم خرداد سال ۱۳۱۵ شمسی مطابق با چهارم ربیع‌الاول سال ۱۳۵۵ ه. ق. چند نفر از اعوان رکن‌الدین مختاری رئیس نظمیة تهران ... به منزل او (شیخ خزعل) در تهران رفته، آن پیر مرد ۷۵ ساله را خفه کردند. بازماندگان آن مرحوم، جسد او را در امامزاده عبدالله در شش کیلومتری جنوب تهران نزدیک مزار مشهور حضرت شاه عبدالعظیم حسنی، به امانت گذاشتند.

احمد شاه آخرین پادشاه قاجار:

احمدشاه دوازده ساله بود که به سلطنت رسید (۱۳۰۴ - ۱۳۲۷ ه. ق.). ابتدا عضدالملک و پس از فوت او در سال ۱۳۲۸، ناصرالملک قراگوزلو بارای مجلس شورای ملی به نیابت او تعیین شد. احمدشاه پس از رسیدن به سن بلوغ قانونی، تاجگذاری کرد. در این مدت تجاوزات بیگانگان روز به روز شدیدتر می‌شد. ولی مجلس چون سدی محکم در مقابل تمایلات و دست‌اندازیهای آنان مقاومت می‌کرد. احمدشاه هم با آن که جوان بود، به خوبی از امتحان بیرون آمد. یعنی به هیچ وجه حاضر نشد با خارجیان پیمانی ببندد یا قرضی مطالبه کند و یا امتیازی بدهد. حتی در ظاهر هم، روی خوش و موافقی به دولت‌های امپریالیستی

نشان نداد. درحقیقت اگر منصفانه قضاوت شود می توان گفت که احمدشاه پادشاهی منظم، میهن دوست و در خط شورای ملی بود البته اوضاع و احوال از دوره های قبل از او، آشفته و محتاج اصلاح بود. در این صورت می بایست با قوانین پیشرفته و منطبق با قانون اساسی، و به دور از استبداد اصلاح گردد. یعنی شاه باید از اراده مجلس شورای ملی که همان اراده ملت ایران است، تبعیت کند. در زمان شاهان پیشین، ایران زیر سایه استبداد بود. خزانه آن تهی و امتیازاتی به خارجیها داده و در مقابل زیر بار استقراض کمر خم کرده بود.

روسها برای به دست آوردن امتیازاتی در ایران می کوشیدند و دولت انگلستان هم به بهانه نامنی راههای جنوبی می خواست سپاهی در ناحیه جنوب ترتیب دهد. این قشون مشروط گردید که از ملیت هندی بوده، و مخارج آنها را ایران پردازد. این موضوع کار را بر اصلاح طلبان تنگ کرد و بدین جهت به مستشاران اجنبی نیازمند شدند. تا با دولتین روس و انگلیس به رقابت پردازند. با توجه به این موضوع، آشوبهایی برپا گردید و آشوبگران، یاغیان و گردنکشان، با استفاده از فرصت سربه طغیان برداشتند و مجلس و دولت را با کشمکشهایی روبرو ساختند. احمدشاه در سال ۱۳۳۳ هـ مصادف با جنگ جهانی اول تاجگذاری کرد. وی به هیچ یک از تقاضاهای اجنبیها، روی خوش نشان نداد و زیر بار زورنرفت و بدین واسطه نام نیکی از خود به جای گذاشت و در حالی که لباس مظلومیت به تن داشت، از سلطنت خلع گردید.

وی برخلاف سلاطین قبلی قاجار مردی معتقد و پاک سرشت بود و آن طور که نوشته اند؛ در حفظ حیثیت اجتماعی و تظاهر به ادب و کمال و علاقه به دین، بسیار مراقبت می کرد. و در امور سیاسی هیچ گونه خیانتی مرتکب نشد.

۴ - عصر قاجار (احمدشاه)

بعضی از مسائل عمده عهد قاجار فهرست وار چنین است:

۱ - از بین رفتن تمام ثروت و قدرتی که ایران در عهد صفویه و افشاریه اندوخته بود.

۲ - استقراض سال ۱۳۱۸ از روسیه و دادن امتیاز گمرکات ایران و بنادر جنوب به آنها، و نیز استقراض ۱۳۳۰ از آن دولت.

۳ - استقراض سالهای ۱۳۱۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، از انگلستان.

۴ - ایران میدان رقابت روس و انگلیس گردید و هرج و مرج، قحطی و تجاوز بیگانگان از مشکلات عمده اش به شمار می آمد.

در مجموع مقاومت و پایداری احمدشاه و مجلس شورای ملی در مقابل خواسته های ممالک روس و انگلیس، ضعف اوضاع اقتصادی، وجود هرج و مرج، ظهور ملوک الطوائفی و خوانین در استانهای مختلف به تحریک خارجیان و ... سبب گردید تا انگلستان با برنامه ریزی دقیق احمد شاه را خلع و رضاشاه را به روی کار آورد. رضاخان ابتدا تظاهر به استقرار حکومت جمهوری نمود. ولی بعدها آن را مخالف با آرمان شیعه قلمداد کرد. رضاخان قرارداد نفت ایران - انگلیس را تجدید کرد. او توانست با قرارداد ایران در زنجیر انگلیس، به ملوک الطوائفی خاتمه دهد. با تقلید از آتاترک زمینه مخالفت با همه آرمانهای اسلام فراهم شد. ایران مسلمان و مبتکر را به صورت مملکتی مقلد و وابسته درآورد. و با همه مظاهر دینی به مخالفت برخاست. در جنگ دوم جهانی که خیال می کرد آلمانها پیروز می شوند به دولتهای انگلیس، فرانسه و روس رو برگرداند و این سبب شد تا او را تبعید نموده و اعتراف کنند: « رضاشاه را ما آوردیم و ما بردیم.»

مهمترین خدمت رضاشاه به استعمار این بود که تمدن و فرهنگ غربی را در ایران گسترش داد و ایرانی مسلمان و نجیب را مبتلا به همان امراضی گردانید که اروپائیان و مسیحیان مبتلا هستند. صفات فاضله ایرانی مسلمان، از دست رفت و به جای آن رذایل اخلاقی جایگزین شد. امراض جسمی و روحی مختلفی که اصلاً در ایران سابقه نداشت، گریبانگیر ملت ما شد و ایمان و دین روه نابودی گرایید. حکومت او هیچگاه به قانون اساسی عمل ننمود و روش دیکتاتوری و زورگویی را پیشه خود ساخت.

پس از رضاخان، پسرش محمدرضا تمامی خواسته های آمریکا و سایر دولتهای فاتح

در جنگ دوّم جهانی را پذیرفت و متعهد اجرای آنها شد. او در طی حکومت به تعهدات خود در قبال اجانب مجدّانه کوشید و به همه اهداف استعماری آنها جامه عمل پوشانید. کشاورزی و دامپروری ایران را از بین برد و موجب مهاجرت روستاییان به شهرها گردید. شهرها را وسیعتر نمود، ایران را به صورت یک کشور تک محصولی (نفت)، که برای نان مردم خود محتاج آمریکا بود، درآورد. او همچون، پدرش شخصیت قابل توجهی به مردم خوزستان نمی داد و می کوشید تا آداب و رسوم عشایر را بکلی منسوخ سازد. در دوره پادشاهی خاندان پهلوی کشورهای استعمارگر بایک سلسله نهضتها و انقلابات آزادیبخش در سراسر کشورهای جهان سوم، مواجه بودند و سرکوبهای نظامی و لشکرکشیهای استعماری نه تنها آتش این انقلابها را خاموش نساخت، بلکه شعله های آن آتش را افروخته تر ساخت. در این هنگام بود که "کِنْدی" به عنوان سخنگوی یک سیاست استعماری با روشی جدید، پایه میدان گذاشت و برنامه ایجاد اصلاحات و تغییرات سطحی و ظاهری را به عنوان اقداماتی در جهت ایجاد درجه اطمینان به منظور جلوگیری از انفجار عظیم انقلابهای رهایی بخش در کشورهای تحت نفوذ آمریکا، آغاز کرد. به دنبال این سیاست بود که محمدرضا شاه طرح خود را ابتدا در شش ماده، و به نام انقلاب به اصطلاح شاه و ملت اعلام کرد.

بررسی انگیزه و علت های انقلاب مذکور نیازمند بحث های زیادی است ولی به طور خلاصه می توان گفت که ریشه اصلی آن را می توان در سیاست جهانی کشور امپریالیستی آمریکا، و توسط کندی رئیس جمهور وقت این کشور، جستجو کرد. در رأس برنامه اصلاحی شاه مخلوع، اصلاحات ارضی قرار داشت ملت مسلمان ایران که در قرون متمادی زیر فشار خانها و صاحبان اقطاع و مالکین زمین دردها و مظالم فراوانی تحمل کرده بودند، آن اصل را مورد تأیید قرار دادند. اما غافل از آن بودند که این برنامه، اهداف استعماری به دنبال خواهد داشت و عاقبت نتایجی که از آن به بار آمد، این بود که مردم روستایی ما ناچار به علل متعددی روستاهای خود را ترک و به شهرها کوچ کردند. در اثر این مهاجرتها از یک طرف کشاورزی و دامپروری کشور ما نابود و از طرف دیگر شهرهای بزرگی برای ما به وجود

آوردند که ساکنان آنها محتاج همه نوع خدمات شهری و شغلی بودند. شاه در حقیقت ادامه دهنده همان مأموریت هایی بود که پدرش در ایران پیاده کرده بود. بنابر قانون اصلاحات ارضی، مالکین زمینهای بزرگ هر کدام یک ده شش دانگ را برای خود حفظ کرده اند و باقی مانده اراضی را در مقابل پول به دولت سپردند. دولت اراضی مزبور را به اقساط به کشاورزان فروخت. اما کارخانجات دولتی را در اختیار مالکین، در ازای قیمت اراضی آنها، قرارداد. نتیجه این وضع چنین شد که فئودالها علاوه بر حفظ قدرت در روستا، در شهرها نیز نبض اقتصاد کشور را در دست گرفتند.

در زمینه اجتماعی شاه چون پدرش، جامعه را به سوی فساد و فحشا سوق داد. وی در برنامه اصلاحی خود ماده ای به نام آزادی زنان گنجانید. مراد او از این برنامه، ایجاد بی حجابی و بی بندوباری در جامعه بود. مردم خوزستان در طی این دوره دست به مخالفت های زیادی بر علیه رژیم پهلوی زدند. آزارها، شکنجه ها و تبعیدها را به جان خریدند و شهدای زیادی را تقدیم آرمان، و حفظ ارزشهای متعالی اسلام نمودند. عاقبت طلوع نور اسلام بر تاریکی و ظلمت نوکران استعمار، موجب رسوایی و فرار آنها گردید. و نظامی جدید بر مبنای ولایت فقیه توسط عالمی مجاهد و از خود گذشته، یعنی حضرت امام خمینی (رض)، بنیاد گذاشته شد. مهمترین هدیه انقلاب به ملت شهیدپرور ایران ایجاد عدالت و تساوی حقوق آحاد مردم است. و این به مثابه فرمایش نبی اکرم (ص) است که فرمود:

«لا فضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی، کلکم ابناء آدم»

همین سیاست عادلانه و الهی رهبرانقلاب بود که سبب شد تا عرب، عجم، ترک و... در کنار هم برای حفظ حکومت اسلامی با مخالفین داخلی و خارجی بجنگند.

بخش سوم

۱- جمعیت، ۲- معیشت، ۳- مذهب

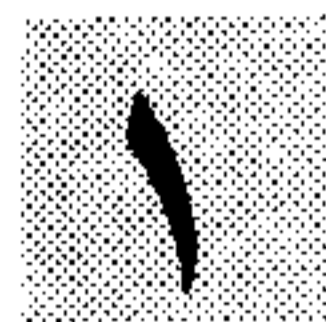
۴- اقلیتها، ۵- خط و زبان

فقط مصلحت نژاد و قوم خود را در نظر می‌گیرد.^۱

نژادپرستی دولت‌استعماری صهیونیستی یک خصوصیت عرضی نیست و نیز در حیات اسرائیل جنبه موقتی ندارد. نژادپرستی این دولت‌استعماری فطری، اساسی و دائمی است، زیرا از ایدئولوژی صهیونیستی لاینفک است و به انگیزه مستعار صهیونیستی و ایجاد دولت‌استعماری صهیونیستی (از فراتانیل) وابسته می‌باشد. تبعیض نژادی، طبعاً هرگونه درهم آمیختن را نفی می‌کند. از "هرتصل" گرفته تا "وایزمن" و از "بن‌گورین" گرفته تا "گلدمن"، همه‌لیدرهای صهیونیست معتقد بوده و هستند که «آنتی سمیتسم»، «ضد یهودی بودن» مسیحیت نیست بلکه «تشبه جوی» یهودیان است.^۲

اما روی هم رفته می‌توان گفت که مقصود از نژادشناسی، علمی است که به مطالعه و شناخت تفاوتها و خصوصیات نژادها می‌پردازد. نژادپرستی و نازیسم از مبالغه‌ها و سوءاستفاده‌های سیاسی مطالعات این علم ناشی شده است. این بهره‌برداریهای سوء، و عواقب ناشی از آن باعث شده است که امروز محققین نژادشناسی کمتر به مطالعه تفاوتها می‌پردازند.^۳

اگر از نژاد و ترکیب آن در این مقوله گفتگو به عمل می‌آید، مقصود آن است که نژاد معرف اجتماعی است که از حیث جهات طبیعی افراد آن، باهم وجه مشترک داشته و در صفات ظاهری یعنی رنگ پوست، مو و چشم، قامت، وضع ساختمان جمجمه، وضع صورت و بینی و غیره با هم اختلافاتی نداشته باشند. و آن را نباید با صفات اخلاقی و مسایلی مانند زبان، مذهب و تمدن، هرچند که اساس ملیت بر روی آن استوار است، اشتباه کرد. چه زبان و حفظ یک قوم هیچ‌گونه ارتباطی با نژاد طبیعی آنان ندارد. چه بسیار اقوامی هستند که از نژادهای مختلف می‌باشند و بر اثر اتفاقات تاریخی چندین مرتبه تغییر



نژاد و دین

۱ - ترکیب نژادی جمعیت مردم خوزستان

نژاد، از ریشه هندو اروپایی "Ward" به معنای "ریشه" و "شاخه" گرفته شده است. در مورد حیوانات، نژاد به موجودات وابسته به یک نوع در درون یک جنس، اطلاق می‌شود. به عنوان مثال گفته می‌شود: شاروله نژادی است خاص در بین گیاهان. در انسان نگاری، نژاد شامل گروهی از انسانهاست که بر پایه ویژگیهای زیستی خاص و دائمی، منقسم و معین شده است. انسانها بنابر حدیث شریف نبوی «کلکم من آدم و آدم من تراب»، همه از یک نژادند. با این همه این لغت بحثهای بسیاری را بین مردم شناسان، انسان‌شناسان و دیرین شناسان، برانگیخته است. اندیشه نژاد برتر، موجبات پیدایی نژادپرستی را فراهم ساخته است. اولین نظریه پرداز نژاد پرستی "گوبینو - Gobineau" بود که بین سالهای ۱۸۸۲ - ۱۸۱۶ میلادی می‌زیست و در اثرش با نام "رساله‌ای درباره نابرابری نژادهای انسانی"، که در سال ۱۸۵۴ تهیه شد، بدان پرداخت.^۱

با این که بشر امروزی، خودش را دارای عالیترین مراحل تمدن می‌داند، هنوز نتوانسته است این حقیقت را درک کند که معنای انسانیت چیزی بالاتر از قوم و نژاد است. او اسیر محیط محدود نژاد و قومیت خویش است و به جای آن که درباره مصالح بشریت بیاندیشد،

۱ - بردگی فکری، رضا اصفهانی، ص ۲۹.

۲ - واژه نامه اجتماعی - سیاسی اسلامی، رهجو حسن، ص ص ۲۲۹ - ۲۳۰.

۳ - مبانی انسان شناسی، محمود روح الامینی، ص ۳۲۲.

۱ - فرهنگ علوم (اجتماعی، آلن بیرو)، ترجمه دکتر باقر ساروخانی، ص ص ۳۱۶ - ۳۱۷.

زبان و خط داده‌اند. مذهب، مجموع معتقدات و عاداتی است که مخلوق را با قوه مافوق بشر، یا خالق، مربوط می‌نماید و ارتباطی با نژاد ندارد. همچنین تمدن نمی‌تواند مشخص کننده یک نژاد باشد.

خوزستان با توجه به مجاورت و همسایگی با سرزمینهای ممالک عربی، همواره پل اتصال و ارتباط ملت ایران با آن کشورها بوده است. این استان نخستین نقطه جنوب ایران است که در معرض تهاجم مسلمانان عرب واقع شد. لذا مالاً، عبور و اشغال این استان توسط آنان موجب به هم آمیختگی خصوصیات جسمانی در نژاد مردم این استان گردیده است. علاوه بر این، حدود نیمه هزاره دوم قبل از میلاد مسیح، طوایفی همچون عیلامیان، در جنوب غربی خوزستان، کاسیان در زاگرس و لرستان و سیاه پوستان در سواحل خلیج فارس، سکنتی داشتند. ورود مسلمانان عرب به این استان، به قولی حتی قبل از اسلام صورت گرفته بود. زیراتسلط ایران بر یمن و عراق و نیز اشغال شبه جزیره عرب (عربستان)، از عوامل این اختلاط بوده‌اند. اشغال خوزستان توسط اعراب در صدر اسلام و نیز مهاجرت و پناهندگی شیعیان عرب، در طی تاریخ و به ویژه پس از قتل مختار بن ابوعبیده ثقفی، و تشکیل حکومت‌های شیعه در شمال و جنوب ایران، از عوامل سکونت دائمی بعضی از آنها در این استان گردید. بسیاری از این مردمان در نژاد ایرانی حل شده‌اند. تنها مناطقی که تا به امروز، کاملاً در نژاد ایرانی حل نشده‌اند، مردم عشایر و قبایل عرب جنوب غربی این استان می‌باشند. بنابراین می‌توان گفت که استیلای دو قوم ایرانی و عرب بر یکدیگر در طی تاریخ، سبب آمیختن نژاد ایرانی گردید. این نکته نیز باید به حساب آید که اختلاط نژاد مردم این استان گاهی در اثر کوچ دادن اقوام از نقطه‌ای به نقطه دیگر، توسط حاکم و سلاطین، و به خاطر اهداف سیاسی صورت گرفته است.

هنری فیلد مردم‌شناس امریکایی، درباره مختلط شدن نژاد مردم خوزستان، بویژه در شمال آن (لرستان)، می‌نویسد:

«ساکنین خوزستان از نوع مختلط هستند. بخصوص در قسمت شمالی استان، که تعداد لرها زیاد است. در حالی که شهرهای دزفول و شوشتر جمعیتی دارند که اصل آنها نامعلوم

است و ممکن است از نژاد آشوریهای قدیم باشند که با ایرانیها مخلوط شده‌اند. در قسمت جنوبی استان، به جز محمّره (خرمشهر) و دهات بزرگ کنار هندیان که عده زیادی ایرانی دارد، و اطراف جزّاحی که لرها سکونت دارند، اکثریت مردم عرب هستند که خون ایرانی نیز دارند.»^۱

نویسنده مذکور، جمعیت خوزستان را در زمان خود چنین تخمین زده است:

«... جمعیت شمال خوزستان طبق نظر منابع مختلف، در حدود ۲۰۰۸۰۰ نفر، و جمعیت جنوب خوزستان، ۲۰۶۴۰۰ نفر، تخمین زده شده‌اند»^۲.

در سال ۶۴۰ میلادی، «هرمزان» ساتراپ خوزستان، در رامهرمز شکست خورد و شهر اهواز تسلیم اعراب شد. ظاهراً این اولین تاریخ استقرار عرب خالص در ناحیه خوزستان است. به جز چند مورد استثنایی، قبایلی که اکنون در خوزستان زندگی می‌کنند، از عربستان مرکزی آمده‌اند و یا مستقیماً به خوزستان مهاجرت کردند و یا اول به عراق رفته و بعداً در جستجوی زمین و کار، به این ناحیه آمدند. به جز در نواحی شرق هندیان و زیدان بین ایرانیان و اعراب ازدواج متقابل صورت نمی‌گیرد. تعداد ایرانیان در خوزستان خیلی کم است و ازدواج متقابل و شغل دولتی و تجارت، عده کمی را به این استان کشیده است.^۳

بنابر مدارک تاریخی و باستان‌شناسی، خوزستان از زمانهای قدیم رهگذر و محل سکونت اقوام و ملل مختلفی بوده است. در طول تاریخ، السنه و لهجه‌های بسیار گوناگونی در این سرزمین تکلم می‌شد و خصوصیات جسمانی متفاوتی نیز در آن به هم آمیخته است. ایرج افشار سیستانی در کتاب خود، «نگاهی به خوزستان» در این باره می‌نویسد:

«شبهه نیست که پیش از ورود و استقرار آریائیها در ایران، نژادهای بومی در این کشور می‌زیسته‌اند و استخوانهایی که از عصر متأخر حجر باقی است، بر این قضیه شهادت می‌دهد که علاوه بر نژاد مدیترانه‌ای، نوع استرالیایی و نگرویی (سیاه) و حامی نیز در این دیار

۱ - مردم شناسی ایوان، هنری فیلد، ترجمه عبدالله فریار، تهران، ۱۳۴۳، صص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۲ و ۳ - همان مأخذ.

سکونت داشته‌اند، و فرهنگهای رنگارنگی چه اصیل و چه مقتبس در آن جابه هم اختلاط یافته‌اند.»

همین نویسنده می‌افزاید:

«...به گفته محققین دخول اقوام بیگانه، اساس خصوصیات نژاد ایرانی، منجمله خوزستانی را دگرگون نکرده و بعضی از مشخصات نخستین آن را باقی گذارده است.»

ساکنان قدیمی خوزستان عبارت بوده‌اند از:

۱- ایلامیان، ۲- کیسیها، ۳- پراتاکینها، ۴- اوکسیها، ۵- صابیان، ۶- یونانیان، ۷- هندیان.

ساکنان کنونی خوزستان نیز از نوع مختلط هستند، بویژه در قسمت شمال استان که تعداد گرها زیاد است. در حالی که شهرهای دزفول و شوشتر جمعیتی دارند که اصل آنها معلوم نیست... و عده‌ای اعراب، از مغرب آمده و در خوزستان با ساکنان اصلی مخلوط نشده‌اند.^۱

جمعیت کل خوزستان طبق سرشماری سال ۱۳۶۵، ۲۷۰۲۵۳۳ نفر است ده سال قبل از آن، یعنی در سال ۱۳۵۵ شمسی، ۲۱۷۶۶۱۲ نفر بود. که تعداد ۱۲۶۵۲۹۱ نفر در شهر، و ۹۱۱۳۲۱ نفر آنها در روستا زندگی می‌کردند.^۲

"هنری فیلد" مردم خوزستان را مانند عراق به چهار دسته به شرح ذیل تقسیم کرده است:

۱- بادیه نشین، که صاحب گاو و گوسفند هستند و در چادر زندگی می‌کنند و برای به دست آوردن بهترین مرتع، کوچ می‌کنند. قومی مهاجر و اغلب از نژاد لر هستند.

۲- نیمه بادیه نشین که هم زراعت می‌کنند و هم حشم نگاه می‌دارند. و بهترین نمونه آنها، بنی تمیم و بنی لام هستند.

۳- کشاورزان، که در سواحل رودخانه‌ها یا نواحی آبیاری شده، سکونت دائمی دارند و به زراعت مشغولند و اغلب در کعب فلاحیه و محیسن، زندگی می‌نمایند.

۴- شهرنشینان، یعنی کسانی که به کارهای بازرگانی و صنعتی یا کار دولتی اشتغال دارند.^۱

جدول درصد شهرنشینی و افزایش سالانه جمعیت^۲

| شهر | میزان شهرنشینی | | افزایش سالانه |
|-------------|----------------|-------|---------------|
| | ۱۳۴۵ | ۱۳۵۵ | |
| اهواز | ۶۱/۷۴ | ۶۸/۴۴ | ۶/۷ |
| خرمشهر | ۶۰/۶ | ۶۶/۸ | ۶/۲ |
| آبادان | ۷۹/۹ | ۸۱/۸ | ۱/۹ |
| بندرماهشهر | ۴۱/۳ | ۶۲/۷ | ۲۱/۴ |
| بهبهان | ۶۷/۳۰ | ۶۹/۵ | ۲/۳ |
| رامهرمز | ۱۵/۶ | ۱۶/۲ | ۰/۶ |
| ایذه | ۶/۴۳ | ۷/۴۰ | ۱ |
| مسجد سلیمان | ۴۸/۱۵ | ۴۸/۴ | ۰/۲۵ |
| شوشتر | ۳۱/۹ | ۳۳/۶۰ | ۱/۷ |
| دزفول | ۵۱/۸۷ | ۵۶/۷ | ۴/۸۳ |
| دشت آزادگان | ۲۴/۶۴ | ۲۶/۹ | ۲/۲۶ |

۲- معیشت مردم خوزستان

غالباً معیشت و زندگی مردم خوزستان، بویژه در گذشته، همان طوری که در بالا از هنری فیلد نقل شد، از راه کشاورزی، دامداری، صنایع دستی و بازرگانی تأمین می‌گردید. در قرن اخیر با توجه به اختراعات و اکتشافات جدید و ایجاد دستگاههای اداری عریض و طویل مشاغل جدیدی در جامعه پدید آمد. اکتشاف و استخراج و تصفیه نفت، صنایع پتروشیمی، ذوب فلزات، صنایع ماشینی و غیره پستها و مقامات نوی را به وجود آورد.

۱- مردم شناسی ایران، هنری فیلد - ترجمه عبدالله فریارس ۲۲۴.

۲- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص ۱۳۵.

۱- نگاهی به خوزستان، ایرج افشار سیستانی، ص ۱۰۸.

۲- جغرافیای مفضل ایران، تألیف دکتر ربیع بدیعی، جلد ۲، ص ۶۸.

مکانیزه شدن کارهای کشاورزی از درصد شاغل در این قسمت و نیز ساکنین روستاها کاست و به در صد شاغل در صنعت و به ویژه خدمات شهری افزود. با این همه با وجود وارد شدن صدمات سختی به دامداری و کشاورزی هنوز ایلاتی هستند که به تربیت دام و گله‌داری اشتغال دارند. در سنوات اخیر بازرگانی و داد و ستد در ایران رونق پیدا کرده و بسیاری از اقشار شاغل در تولید کشاورزی وارد بازار خرید و فروش شده‌اند. این امر مولود آزادی اصناف در تعیین قیمت‌های اجناس است، که متأسفانه به نظر می‌رسد اگر از جانب دولت حمایتی دقیق از مصرف‌کننده به عمل نیاید موجبات فقر و استضعاف اقشار دارنده دخل محدود مانند کارکنان دولت خواهد شد. در مقابل کوچ‌نشینی گله‌داران، زندگی یک جانشینی در خوزستان مانند سایر مناطق دیگر، مبتنی بر کارهای زراعی، صنعتی، بازرگانی و گاهی آموزشی و فرهنگی است.

۳ و ۴ - دین و مذهب و اقلیت مذهبی

از نظر لغوی دین کلمه‌ای است فارسی پهلوی از ریشه اوستایی «دئنا» به معنی نفس و ذات و وجدان که در زبان عربی وارد شده و به معنای اطاعت به کاررفته است. معنی دیگر دین در زبان فارسی کیش و آیین و در زبان عربی مذهب است... علاوه بر این در زبان عربی ملت و شریعت نیز در معنای دین به کار برده شده است. مانند ملت موسی یا شریعت محمد (ص) و جزآن^۱.

به طور کلی و با در نظر گرفتن تمامی انسانیت در همه زمانها، می‌توان دین را همچون گرایش شدید انسانها به سوی وجود والای خداوند، بانروی برین و یا احساس ساده وابستگی به آنان، به منظور تبیین علل وجودی خویش در جهان و بازیابی معنایی برای هستی، دانست. در نتیجه دین، اعتقادات نسبت به این واقعیتهای و اشکالی که به خود

۱ - مبادی و اصول جامعه‌شناسی، تألیف دکتر حشمت‌الله طبیبی، ص ۲۰۰.

می‌گیرند، مناسک، کیشها و اعمال گوناگون مذهبی را مشخص می‌دارد^۱. هنگامی که حضرت رسول اکرم (ص)، دعوت آفریدگار خود را بیک گفت، مسلمانان در شش موضوع متحد بودند:

۱- توحید، ۲- نبوت، ۳- قرآن، ۴- معاد، ۵- حساب روز معاد، ۶- وجود بهشت و جهنم. پس از آن مسلمین در بعضی از اصول دین که بازگشت به ایمان و امور قلبی می‌کند، با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و همچنین در بسیاری از فروع و احکامی که بازگشت به احکام عملیه مانند وجوب و تحریم و جواز می‌کند، با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. بعضی از دانشمندان فرقه‌های (مذاهب) اسلامی را تا هفتاد و سه فرقه رسانده‌اند. اما روی هم رفته می‌توان فرقه‌های اسلامی را چهار دسته کرد:

۱- شیعه، ۲- خوارج، ۳- معتزله، ۴- اشاعره^۲.

شیعیان معتقدند که:

- ۱- امام را باید پیغمبر اسلام تعیین کند و آن حضرت نباید در این امر بزرگ غفلت کند و اختیار را به دست پیروانش بدهد.
 - ۲- امام باید معصوم از هرگونه گناه کوچک و بزرگ باشد.
 - ۳- پیامبر اسلام (ص) تصریح نموده است که تنها علی بن ابی طالب (ع)، جانشین من است^۳.
 - ۴- امام باید افضل اصحاب پیامبر (ص) باشد^۴.
- باتوجه به اعتقادات فوق است که اکثریت مردم خوزستان شیعه دوازده امامی بوده و

۱ - فرهنگ علوم اجتماعی، آلن بیرو، ترجمه دکتر باقر ساروخانی، ص ۳۲۰ - ۳۲۱.

۲ - شیعه و زمامداران خودسر، ترجمه مصطفی زمانی، برگزیده‌ای از صفحات ۲۹ - ۳۱.

۳ - این تصریح از کتب اهل سنت جمع‌آوری شده است ولی کتابهایی مثل شافی از سید مرتضی، دلائل الصدق از مظفر، المراجعات از شرف‌الدین و ... در این مورد هم مطالبی نوشته‌اند.

۴ - شیعه و زمامداران خودسر ترجمه مصطفی زمانی ص ۳۱ رانگاه کنید.

اقلیت‌هایی سُنی، مسیحی، یهودی و صائبی در میان مردم این استان زندگی می‌کنند. همه ادیان و مذاهب رسمی، بویژه پس از طلوع فجر پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، با کمال آزادی به ادای شعائر و مناسک خود می‌پردازند و مسلمانان با کمال احترام، و بر اساس احکام کتاب خود، با آنها رفتار می‌نمایند.

هنری فیلد امریکایی در این مورد می‌نویسد:

«اکثریت مردم خوزستان، شیعه هستند و عده‌ای سُنی در ناحیه هندیان زندگی می‌کنند. معدودی مسیحی و یهودی در بندر ناصری (اهواز) و محمّره (خرمشهر) یافت می‌شوند. طبق روایات محلی، طی هزاروپانصد سال گذشته، سبائیان این ناحیه را اشغال کرده بودند. درازمنه نسبتاً اخیراً، آتش پرستان و آفتاب پرستان آنها را رانده و مجبور شدند، در "چهارریز"، که بین بندر بازرگان در ساحل چپ طیب و پشتکوه قرار دارد، استقرار یابند. در این جان‌ساز ایرانیان مزاحم آنها شدند و ناچار گشتند بعضی به حویزه و برخی دیگر به نواحی باتلاقی فرات، در ناحیه سوق الشیوخ عراق فرار کنند. ایرانیان سعی کردند همه آثار مذهب سبائیان را از بین ببرند و به همین جهت کتب مقدّس آنان را در "چهارریز" آتش زدند. در حدود پانصد سال بعد معلوم شد، یکی از این کتابها از بین نرفته بود و همه کتب فعلی سبائیان از این یک سند باقی مانده؛ اخذ شده‌اند»^۱.

منظور هنری فیلد از سبائیان در قسمت فوق، همان گروهی است که اکنون به نام «صَبّی» یا «صائبیه» و نیز به صورت مفرد، «صَبّی»، و در جمع فارسی صابیان خوانده می‌شوند. برای این که بیشتر به حقیقت مطلب پی ببریم، به کتاب "نگاهی به تاریخ خوزستان"، نوشته خواهرنیره زمان رشیدیان، مراجعه کرده و از آن مطلب زیر را نگاهشته‌ایم:

«تمام اهل خوزستان نیز مسلمان شیعه هستند، بجز عده کمی که در اهواز سکونت دارند. آنها پیرو دین یحیی، و کتاب آنها به نام "سدرا"، و آنها را «صَبّی» یا «صائب» می‌گویند. ابتدا مردم یمن پیرو آن بوده‌اند و با مهاجرت مردم یمن، این دین به سایر بلاد عرب و

نواحی بین النهرین تا خوزستان (اهواز و خرمشهر) رسیده است.»

۵ - زبان و خط مردم خوزستان

زبان مردم قسمت شمالی استان خوزستان، از لهجه‌های مختلف عربی، و لری ترکیب یافته است. علاوه بر این لهجه‌های مخصوص دزفولی و شوشتری هم، وجود دارد که با زبان فارسی و عربی مخلوط شده است. در قسمت جنوب و جنوب غربی، زبان محلی مردم عربی است و با بسیاری از کلمات فارسی، بویژه در نیم قرن اخیر که مدارس در همه جا گسترش پیدا کرده، با هم مخلوط شده است. بجز قسمت شمالی خوزستان (دزفول، شوشتر و قبایل لُر)، زبان عربی و فارسی در سایر مناطق استان، مفهوم است. مردم خوزستان معمولاً مکاتبات خود را به خط رایج در جمهوری اسلامی، که زبان فارسی کنونی به آن نوشته و تکلم می‌شود، می‌نویسند.

را اختیار کرده و لباس سیاه را شعار خود ساختند.^۱»

از قدیم سادات شهرهای دزفول و شوشتر، که به خاندان علی (ع) عشق وافرو علاقه تام دارند، مورد تکریم و تقدیس بوده و اکنون نیز از احترام خاصی برخوردارند. به همین دلیل از قدیم الایام بعضی از خانواده‌های سادات در این شهر زندگی کرده، و اکنون خود را دزفولی و شوشتری می‌خوانند. در ملحقات بر تذکره شوشتر، نام تعدادی از این طوایف موقر آمده است که برای تزیین و تذهیب این کتاب، در ذیل آورده شده است:

۱- سادات اشرفی، ۲- سادات آقامیر، ۳- سادات آهوقلندر، ۴- سادات باب‌المراد (زرنگو)، ۵- سادات بادبادکی، ۶- باروت‌کوب، ۷- سادات داعی، ۸- سادات ملارجبی، ۹- سادات رضوی، ۱۰- سادات روبندی، ۱۱- سادات سریشه، ۱۲- سادات سرسربطاق، ۱۳- سادات شاه رکن‌الدین، ۱۴- سادات شترکی (میر)، ۱۵- سادات عالم شاه، ۱۶- سادات غفاری ۱۷- سادات ملا غلام، ۱۸- سادات فارغی، ۱۹- سادات قاضی، ۲۰- سادات قصاب، ۲۱- سادات قمشی، ۲۲- سادات کلکچی، ۲۳- سادات گوشه، ۲۴- سادات لوینه، ۲۵- سادات مرتضوی، ۲۶- سادات موردیر، ۲۷- نمودمال، ۲۸- هرموشی، ۲۹- هندی. سادات ملارجبی، سریشه، سرسربطاق، ملاغلام، و فارغی از همان سلسله سادات گوشه هستند. و سادات داعی و روبندی نیز از یک سلسله می‌باشند.

طوایف سادات شوشتر عبارتند از:

۱- تلغر، ۲- قیری، ۳- مرعشی، ۴- کلاترکه از سادات گوشه دزفول هستند، ۵- سادات جزایری.^۲



ایلات و قبایل خوزستان

هم‌اکنون اقوام ساکن در خوزستان، از شش نژاد مختلف تشکیل یافته‌اند. درباره قبایل عرب ایرانی، پیش از این اجمالاً توضیحاتی داده شد. علاوه بر نژاد عرب، نژادهای ذیل در این استان سکونت دارند:

۱- سکنه شوشتر و دزفول، ۲- الوار، ۳- افشار، ۴- صائبه، ۵- یهود. در ملحقات مرحوم آیت‌الله حاج "سید محمد حسن جزایری شوشتری"، بر کتاب "تذکره شوشتر"، درباره نژادهای فوق چنین آمده است:

«اگر بخواهیم نژاد عیلامی را پیدا کنیم، باید در شوشتر و دزفول جستجو کنیم. ولی پس از جستجو، قطعاً کسی را که به یقین عیلامی باشد، نمی‌توانیم پیدا کنیم. زیرا مردم شهر نشین کمتر انساب خود را محفوظ می‌دارند. و از سی قرن پیش تاکنون، مکرر مورد تهاجم ملل مختلفه واقع شده و از ترکیب نژادهای گوناگون جمعیت این دوشهر صورت بسته یافته و اضافه بر این، بسیاری از خاندانهای حالیه را پس از تجسس، می‌بینیم که در چند طبقه به اعراب یا الوار می‌پیوندند. مثلاً مردم محله "موگهی" شوشتر، دراصل از طایفه موگوئی چهارلنگ، و بسیاری از محله "اشکفتی" از طوایف بختیاری، و طایفه "گندزلو" از افشارند. و در دزفول، "ساکیان" و "کرناسیان" از مردم لرستان، و مردم محله "سیاه‌پوشان"، خود را از غلام زادگان "خواجه سلطان علی صفوی" دانسته، معتقدند که اجداد آنان از اسرای روم‌اند که به توسط خواجه سلطان علی، امیر تیمور آنها را آزاد ساخته، جمعی از ایشان غلامی خواجه

۱- تذکره شوشتر، نوشته سید عبدالله جزایری، ص ۲۲۷ (ملحقات).

۲- ملحقات تذکره شوشتر، سید عبدالله جزایری، ص ۲۷۲.

۱- ایلات بختیاری

ایل شهیر، کبیر و جلیل‌القدر بختیاری، از ایلات مهم کشور عزیز و مقدس اسلامی ماست. محل سکونت این ایل در قسمتهایی از میهن عزیزمان، همچون چهارمحال بختیاری، فارس، لرستان و خوزستان واقع شده است. در نامگذاری آن نقلهای مختلفی ابراز شده از آن جمله: گفته اند که واژه «بختیاری» مرکب از دو لغت! «بخت» و «یار» و «یای نسبت» است. برای جمع بستن این کلمه مرکب، معمولاً «الف و نون» به آخر آن می افزایند و می گویند: «بختیاریان».

به نقل از نوشته های یونانی، مورخین یونان آنها را از نژاد یونانی دانسته اند. عقیده ای هم وجود دارد که ایرانیان در بحثها، جدلها و مشاجراتی که خود با آنها داشتند، اظهار می کردند که: شما در فتح ایران، هنری نکرده اید. جز اینکه «بخت» با شما یاری کرده است. لذا نام «بختیاری» برای نامیدن آنها، برگزیده شد. یونانیان به این دلیل استناد کرده اند که: قیافه و اطوار بختیارها، با الوار اختلاف دارد. همچنین با توجه به این موضوع که آرامنه و گرجیهای اطراف بختیاری، مسلمان شده اند، و به عقیده یکی از یونانیها هم، بعضی از آنها از یک تا بیست شماره رابه زبان یونانی می دانند. در کتاب «تاریخ بختیاری»، نوشته «علی قلی خان بختیاری» (سردار اسعد)، اصل و نسب این قوم به آل بویه، که به قول او ساسانی الاصلند، نسبت داده شده است. همانطوری که می دانیم، آل بویه در تاریخ به نام دیالمه معروف بودند. در کتاب جمهرت انساب العرب نوشته ابن حزم اندلسی در صفحه ۲۰۳، آل دیلم از اولاد باسل بن ضبّه شناخته شده اند. بنی ضبّه از قبایل معروف عرب هستند و نام آنها در بسیاری از جنگهای عرب، از جمله جنگ جمل، آمده است.

بنابریس وجو و تحقیقاتی که از سالمندان و آگاهان به نسبهای این طایفه در قریه ضبه - پانزده کیلومتری غرب اهواز - به عمل آمد؛ اظهار داشتند: پدر پادشاهان آل بویه از اصل و نسب آنها (ضبه) بود که بنابه دلایلی، با خانواده خود قهر کرده، به سرزمین دیلم رفته بود. او در آن جا ازدواج کرده و بعدها فرزندانش بانسان دادن لیاقت و شایستگی خود، به

پادشاهی رسیدند. اگر این دو گفته یعنی دیلمی بودن ایل بختیاری، و یاضبّی بودن دیالمه یا آل بویه را بپذیریم، در این صورت می توان گفت که نسب بختیارها به ضبه که فرعی از بنی تمیم و از قبایل عدنانی عرب است، می رسد. لذا، در این صورت آرا و نظراتی که آنها را به احتمال از کلنیهای یونانی زمان اسکندر، قلمداد می کند، از اعتبار ساقط شده و مردود شمرده می شود. همچنین انتساب بختیارها به ضحاکیان و یا مغولان، جزء فرضیه هایی است که هنوز به اثبات نرسیده، لذا نمی تواند واقعیتی مستدل باشد. از مطالعه کتب مختلف چنین مستفاد می شود که طوایف ایل بختیاری، از اصل و نسب واحدی نبوده اند. این حقیقت، در همه قبایل و طوایف مشهود و آشکار است. به همین دلیل است که در کتاب «سیری در قلمرو بختیاری و طوایف بومی خوزستان» (گزارشات منتشر نشده ای از سروستن هنری لایارد، استاک مادام پیشوپ، لینچ، ویلسون)، ترجمه مهرا ب امیری می خوانیم:

«شاخه هفت لنگ از نژاد طوایف مختلفی تشکیل یافته است. به طوری که در گرمترین نقاط درّه کارون، شماباتیره های گوناگونی برخوردار می کنید که عرب نژاد هستند و واژه های عربی زیادی در گویش آنان به کار گرفته می شود. این طایفه، معروف به عرب گاو میشی هستند و از طریق نگهداری و پرورش گاو میش، امرار معاش می کنند». البته لازم به تذکر است که تربیت گاو میش در بین طوایف بختیاری، جایی ندارد. چند طایفه ترک نیز جزو ابواب جمعی و خراجگزارای ایلخانی هفت لنگ هستند و احتمالاً اینان از نژاد و شاخه های ایل قشقایی می باشند. طایفه عرب علی بیگ، نیز از انشعابات دورکی هاست، که نسبشان به قبیله ای عرب به نام «مهاوی» می رسد. اینان از قدیم الایام تاکنون، در روستای بلیتی نزدیک شوشتر، زندگی می کنند. و در اصل یکی از شاخه های اعراب بنی طرف به حساب می آیند. نژاد بابادی، به قبیله ازرق عرب که در بین النهرین سکونت دارند، می رسد. اینان در زمان خلفای عباسی به بصره کوچ کردند و مدت شش سال در آن جا به سر بردند. سپس به اهواز آمدند. کتاب مذکور، (سیری در قلمرو بختیاری) درباره تعدد نظرات و آرائی که درباره اصل و نسب بختیارها اظهار شده، می افزاید:

«این شهرت سرکشی و قانون شکنی و افسانه های قبیله ای، شاید گویای این حقیقت است که گروهی از مردم کوهستان که هم اکنون به بختیاری نامبردار شده اند، در واقع پناهندگانی بوده اند که از سرزمینهای مختلف دور هم جمع شده اند و در آداب و رسوم ایرانی مستهلک شده اند.»

منبع فوق الذکر در صفحه ۲۴۹ آورده است:

«تعدادی از ملیتهای غیر ایرانی به مرور زمان، در ایل هفت لنگ جذب و مستهلک شده اند. برای مثال، طوایف بهداروند و بابادی به طور کلی عرب تزا شدند. در چهار لنگ نیز همین وضع به چشم می خورد. مثلاً مکوندی ها که در اطراف "جارو" سکونت دارند، یکی از قبایلی هستند که از مگه به این سرزمین مهاجرت کرده اند. احتمال داده می شود که آنها در زمان تصرف عربستان توسط انوشیروان، به داخل ایران کوچیده اند.»

"تاریخ بختیاری" نگارش "علی قلی خان بختیاری" (سردار اسعد)، در صفحه ۲۴ خود، درباره ورود قبایل عرب به بختیاری می نویسد:

«در عهد سلطنت هزاراسب، در لرستان چون مملکت مشحون به عدل بود، قبایل مختلف از جبل السّماق شام که از جبال غرب حلب است، کوچ کرده، به لرستان آمدند. تقریباً در سنه پانصد و اندی بعد از هجرت، این کوچ صورت گرفت. از آن جمله:

طایفه عقیلی از نسل عقیل بن ابی طالب، گروه هاشمی از نسل هاشم به عبدالمناف و نیز طوایف مختلفی مانند: استرکی، ماکوبه، بختیاری، جوانکی، بیدانیان، زاهدیان، علایی، کوتوند، بتوند، بوازکی، شوند، زرکی، هارونی، آشکی، کوی لیراوی، مولی، یحفومی، کمانکشی، ماسنی، ارملکی، توانی، کسدانی، مدیحه، اکورد و بعضی قبایل دیگر که نسب آنها معلوم نیست»^۱.

طوایف ایل بختیاری^۱

الف - هفت لنگ

بر اساس یک تقسیم بندی کلی و معروف، تمامی ایل بختیاری به دو تیره هفت لنگ و چهار لنگ منقسم می شود. تیره هفت لنگ به نوبه خود به چهار طایفه یا قبیله بزرگ به نامهای دورکی، دینارانی، بابادی و بختیاروند تقسیم می شود. اینک طوایف تابعه هر یک از آنها را در این جا می آوریم:

۱- قبیله دورکی

این قبیله شامل شعبه های ذیل است:

۱- شهنی، که زیر شعبه ندارد.

۲- زراسوند، متشکل از شعبات "ایهاوند و کورکور" که هر کدام به نوبه خود تقسیم می شود. مثلاً ایهاوند شامل، احمد خسروی، توشمال، عمله جاب حق خورنشین، ایها، الاسوند، ایمبری، شهو، میر و زنبور می شود.

همچنین طایفه کورکور از شعبات زیر تشکیل می یابد:

۱- خدر سُرخ، ۲- خدری، ۳- گرگه، ۴- پاپیر، ۵- سیف الدین وند.

۳- اسیوند و فروع آن عبارتند از:

۱- بردین، ۲- پل، ۳- خواجه، ۴- گاودوش، ۵- سهاماروند.

۴- هوری و فروعش:

۱- بابایی، ۲- علی جان وند، ۳- بُوری، ۴- بُوری

۵- طایفه قند علی و تیره هایش:

۱- جلیل وند، ۲- ورناصری، ۳- صالح بادری

۶- با احمدی متشکل از سه تیره زیر:

۱- کشکی، ۲- سراج الدین قند، ۳- درویش ادینه

۱- این قسمت هم از منبع قبلی، صفحات ۵۳۳ تا ۵۳۸ استخراج شده است.

۱- تاریخ بختیاری، تألیف علی قلی خان بختیاری (سردار اسعد)، ص ۲۴.

۷- طایفه عرب شامل: کنگریز و اولاد علی بیگ.

۸- آسترکی شامل: چارگری و گایوند.

۲- دینارونی

این قبیله متشکل از دو تیره بزرگ است که هرکدام به چند طایفه تقسیم می شود.

۱- طایفه اورک شامل شعب زیر است:

۱- خواجه، ۲- زنگی، ۳- قلعه سردی، ۴- غلام، ۵- موزرمویی، ۶- کشکی خالی،

۷- اولاد حاج علی، ۸- غریبی، ۹- جلالی، ۱۰- ممسنی، ۱۱- چهاربته چی.

۲- طوایفی که در مال امیرسوسن سکنی دارند:

۱- نوروزی، ۲- بویری، ۳- سرقلی، ۴- سعید، ۵- لجمیراورک، ۶- گورونی

۷- شیخ عالیوند، ۸- شالو مال امیری، ۹- کورکور، ۱۰- عالی محمودی علی محمدخانی،

۱۱- عالی محمودی علی مردان خانی، ۱۲- بُندونی، ۱۳- شالوساکن گدار بلوئک.

۳- طایفه بابادی

این طایفه به پنج تیره تقسیم می گردد که هرکدام فروعی دارد بدین قرار:

۱- عالی انور شامل:

۱- نقی عبدالله، ۲- عالیپور، ۳- آرنیایی، ۴- میرقاید، ۵- رهزا.

۲- عکاشه و فروع آن:

۱- مراد، ۲- عالونی، ۳- جوی، ۴- شهرویی، ۵- کلامویی، ۶- کله سن، ۷- سکه چین.

۳- راکی شامل:

۱- کلاوند، ۲- قاسموند، ۳- ارزونی وند، ۴- مُد مُلیل.

۴- کله متشکل از:

۱- گله، ۲- پیدنی، ۳- احمد محمدی.

۵- مُلملی شامل:

۱- سیله چین، ۲- کوروند، ۳- لمورچی، ۴- حلوایی، ۵- شنهی، ۶- نصیر، ۷- گمار.

۴- طایفه بختیاروند جانکی سردسیر مخصوص تابع هفت لنگ است و شعب آن

۱- بختیاروند شامل:

۱- مُنجری، ۲- علاءالدین وند، ۳- بلیوند، ۴- وه ناشی، ۵- آستکی، ۶- سهره،

۷- لُرُوزنی، ۸- مشهد مرداسی.

۲- عالی جمالی شامل:

۱- تِردی، ۲- برام عالی.

۳- جانکی و شعب آن عبارتند از:

۱- جلیلی، ۲- معموری، ۳- ریگی، ۴- بازری، ۵- بَرِدبز، ۶- هَلوسعد، ۷- سوتک،

۸- شیاسی، ۹- بُوگر.

ب - تیره چهارلنگ ایل بختیاری

این تیره به طور کلی مشتمل بر پنج طایفه است که هرکدام به چندین شاخه تقسیم می شود:

۱- طایفه محمود صالح، مشتمل بر شعب ذیل:

۱- اورش، ۲- مُم جلالی، ۳- کاقلی، ۴- عمادکار، ۵- آل داوود، ۶- قلی، ۷- مُمزانی،

۸- آردپنایی.

طایفه ممزایی از شعب محمود صالح، دارای زیر تیره های:

حلیل، تساروند، دویروند، فرخ وند، جمال وند، خون باوا، چهارپره، دریالایی،

بدرفته، گورویی، موزرمینی، اورک، باواهارونی، گشول و دُوددنگه.

۲- طایفه کُترسی، متشکل از

۱- محمد جعفری، ۲- پاپا جعفری، ۳- عالی جعفری، ۴- غریب وند، ۵- هرگل،

۶- گشتیل، ۷- سندی، ۸- ایشرگشاس، ۹- جانکی گرمسیر، ۱۰- طوایف جزو جانکی،

۱۱- مکوندی، ۱۲- زنگنه، ۱۳- کردزنگنه، ۱۴- بلواسی، ۱۵- آل خورشیدی،

۱۶- مُمینی، ۱۷- گریجه، ۱۸- سیلان، ۱۹- پوستین یکول، ۲۰- اسفرین،

۲۱- بورپورون، ۲۲- ورمحمد، ۲۳- استکی، ۲۴- عاشوروند، ۲۵- عالیوند، ۲۶- برون، ۲۷- تمبی، ۲۸- شیخ، ۲۹- سهونی، ۳۰- زنگنه کل گیری.

سهونی نیز زیر تیره‌هایی بدین قرار دارد:

باورساد، حموله، کھیش، مترک، وشنگی ساد.

۳- طایفه زلفی

توابع طایفه زلفی عبارتند از:

۱- دوغزنی، ۲- جاوند، ۳- میمون جانی، ۴- سادات احمدی

۴- طایفه موکونی شامل

۱- شیخ سعید، ۲- بیرگویی، ۳- خوی گویی، ۴- دیوستی، ۵- شیا، ۶- مه‌در

۵- میموند

شعب و زیر تیره‌های میموند عبارتند از:

بسحاق شامل:

بُری، گرگیوند، جلیل‌وند، خانه‌قائدشهروند، ملک‌محمودی، آدینه‌وند، شهر و سوند، خانه‌سلاتین، میرنوند، اتابک صوفی. پولادوند، که خود شامل زیر شعبه‌های ذیل است: حیودی، سلاروند، خانه جمالی، خانه قائد، گراوند، عبدالوند، که خود نیز شامل: کوشاری، بیرانوند، درویش، زرین‌چقایی، تونی، ماهر دویی، ده‌قاضی، حکان، حاجی‌وند و شعبات آن که شامل:

غالبی، زید قاید، هیل هیل، الیاسی، عیسی وندوزیر تیره‌هایش: خانه‌قائد، گیروی، ورکی، زیبایی، اداوی، گورویی و جعفروند.

طوایف زیر ضمیمه چهارلنگ بختیاری هستند.

۱- طایفه اتابک، دربورورد، نزدیک غالیه کوه بوده و عده‌ای از خوانین از نژاد آنهاست. از جمله "میرزاهدی خان ضیغم‌الممالک" است که به مشارکت "حاجی محمد علی خان" و "غلام رضاخان ضرغام لشکر"، ریاست طایفه بسحاق را دارند.

ضیغم‌الممالک صاحب خطوط سه‌گانه و طبع شعر و ادبیات می‌باشد.

۲- پولادوند، از جمله طوایف چهارلنگ، که مرکزش در خلیل آبادوازنا و چالسپار است. زمانی ریاست این طایفه به عهده "هژبر السلطنه"، "ضرغام السلطنه" و "حسام نظام السلطنه" بوده است.

۳- عبدالوند، مرکزش در دهنه شتران‌کوه است و رئیسشان "خواجه علی شاه خان سردار معظم" و "خواجه باقرخان" بوده است. طایفه حاجیوند جزو عبدالوند است.

۴- عیسی‌وند، نیز شعبه‌ای از بسحاق است و رؤسای آن "یوسف خان" و "اسدخان" بوده و در دامنه غالی کوه مسکن داشته‌اند.

۵- طایفه زلفی، در میان کوه معروف به بزم توی سکونت داشتند. همچنین در پرچل و قلعه‌نو و درّه قائد مسکن داشتند. رئیسشان "اصلان خان سام خان" بوده است.

۶- طایفه موکویی، در اطراف کوه تَمَن، در کوه شاهان مسکن دارند و "خواجه امام قلی خان" و "خواجه میرزا قلی خان" و "خواجه علی قلی خان" رؤسای آنها بوده‌اند.

در جلد دوم "جغرافیای مفصل ایران"، دکتر ربیع بدیعی، از ایل ایتوند لرستان و طوایف تابعه آن، در جدول شماره شش، بحث کرده است. بنا بر منبع مذکور طوایف مزبور که عموماً شیعه و غالباً کشاورز و دامدار بوده و عده‌ای قلیلی از آنها اسکان ثابت یافته‌اند، عبارتند از:

- ۱- طرهان ۳۶۷۰ خانوار، ۲- بیرانوند ۳۲۵۰ خانوار، ۳- کاکاوند ۲۸۰۰ خانوار،
- ۴- میربالاکریوه ۲۴۰۰ خانوار، ۵- پاپی ۲۱۶۰ خانوار، ۶- میربگ ۱۵۰۰ خانوار،
- ۷- حسنوند ۱۵۰۰ خانوار، ۸- صیمره ۱۵۰۰ خانوار، ۹- ایتوند ۱۴۰۰ خانوار،
- ۱۰- الوارگرمسیری ۱۴۰۰ خانوار، ۱۱- کولیوند ۱۲۰۰ خانوار، ۱۲- خاوه ۳۲۰۰ خانوار،
- ۱۳- زلفی ۱۲۰۰ خانوار، ۱۴- نور علی ۱۱۰۰ خانوار، ۱۵- سگوند ۱۰۰۰ خانوار
- ۱۶- گرگاه ۹۰۰ خانوار، ۱۷- یوسفوند ۹۰۰ خانوار، ۱۸- عبدالوند ۸۰۰ خانوار
- ۱۹- عیسوند ۵۰۰ خانوار، ۲۰- بسحاق ۵۰۰ خانوار، ۲۱- جاواری ۵۰۰ خانوار،

۲۲ - فولادوند ۳۰۰ خانوار، ۲۳ - چگنی ۵۰ خانوار^۱.

نویسنده فوق‌الذکر، ایل بختیاری را به دو تیره بزرگ هفت‌لنگ و چهارلنگ تقسیم نموده و حدود و قلمرو آن را کلاً در منطقه کوهستانی جنگلی، از سمت جنوب، تا خوزستان، از مشرق، تا فارس، از شمال، تا اصفهان و از مغرب، تا خاک لرستان و بروجرد تعیین کرده است. اومی افزاید: «به استثنای جماعتی از این ایل که در بعضی از جنگلها اقامت دائمی دارند، باقی، عموماً به بیلاق و قشلاق می‌روند. بیلاق این ایل در امتداد دامنه زردکوه و قشلاق آنها دشت خوزستان و اراضی بهبهان می‌باشد. چهار ماه از سال در بیلاق و شش ماه آن را در قشلاق به سر می‌برند، و دو ماه دیگر از سال در تردد می‌باشند.» درباره کار مردم این ایل آورده است که: «آنها علاوه بر نگاهداری احشام و اغنام، به زراعت گندم، جو و شلتوک نیز اشتغال دارند.» مذهب مردم این ایل اثنی عشری، و جمع کل خانوارشان ۳۶۳۱۸ خانوار، که $\frac{۲}{۳}$ آنها از هفت‌لنگ و باقی از آن چهارلنگ می‌باشند^۲.

طوایف هریک از دو تیره (هفت لنگ و چهارلنگ) ایل بختیاری را در ذیل می‌آوریم.

الف - طوایف تیره هفت‌لنگ که مجموعاً ۳۳۴۹۳ خانوار هستند عبارتند از:

- ۱ - زراسوند، ۲ - شاشالوک دیناران، ۳ - مور مویی، ۴ - سادات سالویی، ۵ - آل داوودی
- ۶ - قلعه کردی، ۷ - اورک خواجه محمد، ۸ - زندی، ۹ - خدا بخشی، ۱۰ - کل بابکی،
- ۱۱ - شیخ چهل تنانی، ۱۲ - چهار پنجه، ۱۳ - مدموئیل، ۱۴ - قاسمعلی، ۱۵ - عرب دولی،
- ۱۶ - اسی وند، ۱۷ - بابادی.

بیلاق این طوایف در چقاخور رودکان، سلیکان، چقاخور سیف‌آباد - کورکور، کوه حاجی ور، دیناران عزیزآباد، علی‌آباد، دیناران، کوه کره، کوه سفید، کوی چهار پنجه، بندگان، ابرکان سفیدوند، بیرکان، میزدج، و کوه‌رنگ تنگ‌گری می‌باشد.

قشلاق آنها نیز، در مسجد سلیمان، گلگیر، مرغاب، آبکاه شوستر، قلعه زراس، نفت

۱ - جغرافیای مفضل ایران، دکتر ربیع بدیمی، جلد ۲، ص ص ۱۰۳ - ۱۰۸.

۲ - همان منبع ص ۱۲۴.

شاه، آندیکا، مورد غفار، میان جوی‌ایده، اطراف ایذه، پل شالو، سوسن، پشت بنان، نزدیک دهدز، شاهزاده شالو، قلندران، ده کیان، لولک، درّه عرب دهدز، سونک، چهل بتان، ایل مره‌کاسان، کج آسان، لالی و فراج صلواتی است.

ب - چهارلنگ ۱۲۸۲۵ خانوار، شامل طوایف زیر:

- ۱ - کورویی، ۲ - چهارلنگ، ۳ - هلیل، ۴ - کشول، ۵ - بارونی، ۶ - کاملی محمد صالح،
- ۷ - بن جل دارین. بیلاق چهارلنگ در کهگیلویه و بوالفریدن، و قشلاق آنها در سردشت و کنک است^۱.

۲ - قبایل و عشایر عرب خوزستان

الف - مقدمه:

از نوشته‌های تاریخی برمی‌آید که اساس و شالوده اولیه اعراب، در سرزمین یمن بوده است. بعضی دوره عقب‌ماندگی و انحطاط تمدن یمن را در قبل از اسلام، در عصر دولت حمیری می‌دانند. این دوره بین سالهای ۳۰۰ تا ۵۲۵ میلادی بوده است. یکی از شعرای دشت آزادگان به نام، مرحوم حاج "عصمان طرفی طائی" در بیتی از قصیده خود، درباره مهاجرت قبیله طی از یمن، می‌گوید:

مِنْ عَهْدِ زَرَعِ الْيَمَنِ ذَلَّ وَ كَسَلٍ مِنْ غَزَاهِ اَرِيَاطٍ بِه حُرُوبِ وَ فِتَنِ

دریبت فوق، ضعف و انحطاط یمن، در عهد زرعه، یکی از پادشاهان خاندان حمیری آغاز شد. این خاندان از سنه ۳۴۰ میلادی، به دلیل اشغال یمن توسط حبشه، روبه سستی و انحطاط گرایید. بعضی از پژوهشگران بر این باورند که یمن و شبه جزیره عرب، مرکز اولیه قوم عرب بوده است که هر وقت جمعیت آنان نسبت به محیط زیستشان افزایش می‌یافت؛ دست به مهاجرت می‌زدند. البته وقایعی مانند حمله به یمن از سوی حبشه و اشغال آن، و شکسته شدن سد مأرب نیز، از علل عمده مهاجرت قوم عرب به اطراف و اقطار دیگر

۱ - جغرافیای مفضل ایران، دکتر ربیع بدیمی، جلد ۲، ص ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

ذکر شده است. موضوع انهدام سد مذکور حتی در قرآن مجید هم وارد شده است. پس از آن، قبایل غسانی به نواحی شامات، تنوخیهابه بحرین و منذره به عراق کوچ کردند. برخی براین باورند که شهرهای منذرکبری و صغری را منذره مهاجر از حیره، در شمال اهواز ساخته‌اند. مهاجرت قبایل سامی و بویژه عرب، به مناطق جنوبی ایران، همزمان با کوچ قبایل آریایی از آسیای مرکزی به سوی ایران بوده است. از نوشته‌های برخی از مورخین چنین برمی آید که اعراب در عصر هخامنشیان به طرف شمال شبه جزیره عرب مهاجرت کرده و بعضی از قبایل آنها وارد عراق شده، و بر محدوده سکونت خود افزوده‌اند. در جنگ اردشیر بابکان نخستین پادشاه ساسانی، قومی عرب به او، علیه اردوان اشکانی کمک کرده بودند. رئیس این قوم "مره بن مالک بن حنظله بن مالک بن زید بن تمیم" بوده است. در فتح اسلامی قبیله‌ای موسوم به "بنی العم"، در ایران سکونت داشتند که به نقل از تاریخ طبری، "عم" همان مره بن مالک مذکور بوده است.^۱

مهاجرت جدی و اساسی قبایل عرب به جنوب ایران، پس از فتح اسلامی و در زمان خلیفه دوم صورت گرفته است. از آن تاریخ به بعد بسیاری از قبایل و عشایر عرب به خوزستان کوچ کردند. من بعد در این مقوله، به معرفی بعضی از قبایل و عشایر عرب ساکن در استان خوزستان، می پردازیم:

ب - معرفی بعضی از قبایل و طوایف عرب خوزستان

طبق سرشماری ۱۳۵۵ شمسی، جمعیت مناطق روستایی خوزستان ۹۱۲۰۰۹ نفر بوده است که ۴۶۸۵۵۱ نفر آن مرد، و ۴۴۳۴۵۸ نفر زن بوده‌اند. بخشی از این جمعیت را ایلات و عشایر خوزستان تشکیل می دادند. البته واضح است که در نیم قرن اخیر عده زیادی از قبایل عرب به زندگی شهری روی آورده‌اند. با این وصف، هنوز هم ارتباط عشایری

۱ - خوانندگان محترم می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر به کتاب "مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان"

خود را بر اساس ارزشهای قبیله‌ای، حفظ کرده‌اند. چنان نیست که عرب وقتی شهرنشین شود، به آداب و رسوم و ارزشهای قبیله‌ای پشت کند. بنابراین شهرنشینان عرب در شمار افراد قبیله باقی می مانند و سهم خود را هم، در فصل عشایری پرداخت می کنند. مقررات طایفه‌ای را اطاعت کرده و خونبهای مقتول، بین افراد عشیره‌اش تقسیم می شود. در مقابل هم، افراد طایفه برای مرتکب قتل، یا جرمی که صورت گرفته و مستلزم پرداخت جریمه و دیه است؛ سهم خود را پرداخت می کنند.

مهمترین قبایل و عشایر عرب خوزستان به طور اجمال عبارتند از:

۱ - سادات عرب خوزستان، شامل:

- ۱- البوشوکه، ۲- البوقدیمی (گدیمی)، ۳- آل العلویه (آل حاجی)، ۴- آل مهدی،
- ۵- آل مشعشع (موالی)، ۶- آل مولابدر، ۷- سادات طالقانی، ۸- فواضل، ۹- جعاوله،
- ۱۰- آل یاسر و ... هر یک از طوایف فوق به تیره‌ها و شاخه‌هایی تقسیم می شوند.^۱

۲ - قبیله اهل الکوت

بنابر عقیده‌ای از فروع ربیع و پشتی از "بکر بن وائل عدنانی" هستند. بنابه نوشته سمیر عبدالرزاق قطب، اهل الکوت از بطون همدان سبیع بن صععب بن معاویه بن کثیر بن مالک بن چشم بن حاشد بن چشم بن جبران بن نوف بن همدان، هستند. آل سبیع در سرزمینهای احساء، بَراک و مهازعه و الشَّعابه و آل قنیان و آل عامر و آل هدیب، و اهل النعائل و آل عمیر و آل شیخ حسین بن فلاح، اهل الکوت هستند. و این فلاح جد آل عمیر اهل الکوت می باشد. به گفته‌ای این قبیله از ساکنان و به گفته دیگر بانیان شهر کوت سبغ عراق‌اند. روی هم رفته غالب افراد این قبیله خود را از نسل اماره بن ربیع می دانند. خانواده ریاست این قبیله در بیت فرحان، به گفته امروزی، در بیت عباس الاسد است. رؤسای آنها به ترتیب عبارتند از:

۱ - خوانندگان محترم می توانند برای کسب اطلاعات بیشتر، به جلد دوم "کتاب قبایل و عشایر عرب خوزستان"

فرحان، عبدالسید، عبدالحسین، محمد، علی، عباس، فضل، اسد، عباس، فاخر و فرزندش، عزیزاست که اکنون سرپرستی این قبیله را به عهده دارد. از تیره‌های آن می‌توان از: آل عبدالسید، اماره، آل مجاهد، ربیع، آل مظلوم، آل صبیح، بیت زبیری، بیت شندل، زیله، سبتی، حمید، یوسف، سبعین، زویرو مغامس نام برد.

متحدین اهل الکوت که از قبایل دیگر ساکن حویزه هستند، عبارتند از:

۱- قریه «گریه»، ۲- عتاب از مقدم کعب، ۳- خواجات از خفاجه، ۴- القمر (گمر) از قبیله کنانه.

اهل الکوت دارای روابط دوستی و مؤدت با بنی طرف - تیره حاج سبهان - هستند. قبل از کورشدن نهر حویزه، از قبایل مهم حویزه به شمار می‌آمدند. پس از آن غالباً در نواحی دیگر پراکنده شدند.

۳- البوروايه Aloburvaie

از قبیله عجرش منسوب به عباده بوده و در عهد آل مشعشع در حویزه ساکن بوده‌اند^۱. اصل آنها از طوایف عراق، تابع عجرش و از قبیله بزرگ سرای (سراج)، و ساکن بدرالرمیض بوده‌اند^۲. از قراین برمی‌آید که البوروايه ابتدا در کنار عجرش سکونت داشتند که در ۱۱۹۱، از آنها جدا گردیدند. تیره‌های البوروايه عبارتند از: البوسلمان، البوبدیوی، البوعزیز و آل علاف.

۴- اماره

از نظر اصل و نسب به قبیله بسیار کهن «بنی تمیم» برمی‌گردند. اماره قبل از بنی کعب در منطقه دورق بسر می‌بردند. مهمترین تیره‌های این قبیله به نامهای بیت عبدالله و بیت راشد شهرت دارند. زمانی قبایل ملایین، بنی خالد، الحمید، حوافظ و شریفات، با آنها هم‌پیمان

۱- سفرنامه خوزستان از آنها به نام بن عجرش، هنری لایارد «بن عروس» نام برده است.

۲- مقدمه‌ای بر شناخت ایلها و طوایف ... ایران، ایرج افشار.

بوده‌اند. محل سکونت آنان در اهواز، خلف آباد، رامهرمز، هندیجان، جراحی، بهمن شیر، حویزه و ... است.

۵- الباجی

اصل این طایفه به «سراج» می‌رسد. در روستایی به نام خود، در چند کیلومتری شمال اهواز سکونت دارند. این طایفه به دو تیره منقسم می‌شود:

۱- البوعجیل، که زیر تیره‌هایش، البوعید، البوصالح، جرابعه و البو سابق‌اند.

۲- غوانم، شامل زیر تیره‌های البوعبدالحسن، البوبلیدوبیت شای. آنان از حدود چهارصد سال پیش در محل فعلی اقامت دارند.

۶- البونده

بنابه گفته‌ای آنان از قبیله باویه‌اند. برخی معتقدند از شاخه‌های کعب شادگان می‌باشند^۱، بنابه گفته ایرج افشار در کتاب «مقدمه‌ای بر شناخت ایلها و طوایف و... ایران»، آنها از طوایف کعب کرم‌الله به شمار آمده‌اند.

عباس عزای، البونده را از زائنده دانسته که در «دویریح» در مرز ایران و حلفایه (گصیه) ساکن، و با البومحمد و آل ازیرج زندگی می‌کنند. تیره‌های آنان شامل:

۱- عبوس (بیت عزیز)، ۲- شناتره، ۳- ننگان، ۴- آل دایخ هستند و جزو آل عامراز کعب، به شمار می‌آیند. آل عامر در کرخه، مینا و وعماره عراق ساکنند^۲.

۷- اهل الجرف

از عشایر حویزه‌اند که در عهد آل مشعشع در سمت راست نهر آن شهر سکونت داشتند. آنان از اتحاد بعضی تیره‌های چند طایفه، از جمله آل عیلان از بنی تمیم بوجود آمده‌اند. ریاست این طایفه با سادات آل یاسر بوده است. پس از کورشدن کرخه اهالی حویزه به

۱- عشایر عراق، عباس عزای، جلد ۴، ص ۱۹۰.

۲- مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، طوایف و... ایران، ایرج افشار.

سوسنگرد و اهواز کوچ کردند. بسیاری هم هنوز در حویزه ساکنند. ریاست این طایفه با مرحوم سید حمید سید علی، و در حال حاضر با فرزندش سید عزیز، است.

۸ - آل خاقانی

بیشتر در شهرهای خرمشهر و آبادان سکونت دارند. اصل و نسب آنها به عرب قحطانی یمن می‌رسد. بعضی از افراد این خاندان از علمای دینی، و برخی دیگر به کارهای کشاورزی اشتغال دارند. شاخه‌هایی از این طایفه در شهر نجف اشرف ساکنند و از آن جمله: آل مانع، آل شرقی، آل ثامر، آل صغیر و... می‌باشند. معروفترین خانواده‌های روحانی آنان در خوزستان (خرمشهر) عبارتند از:

۱ - خانواده شیخ عیسی ۲ - بیت شیخ عبدالحسین.

۹ - آل خمیس

به نقل از روایت ایرج افشار سیستانی، آنان از اولاد پنج نفر از قبایل عرب هستند و در نواحی رامهرمز و فلاحیه زندگی می‌کنند. در حدود سال ۱۸۴۰ م. افراد این قبیله به ناحیه بین کارون و حویزه مهاجرت کردند، ولی در اثر جنگ مولای حویزه با آنها (مولا مبارک)، ناچار شدند به محلّ اولیه خود که در شهرستان رامهرمز بوده است، بازگردند. بعضی از افراد این قبیله در وجه تسمیه خود می‌گویند: که آنان از نسل شخصی به نام خمیس، از طایفه غزی و از قبیله معروف بنی لام، و از طی هستند. بنابراین می‌توان گفت که آنان از بنی اعمام بنی طرف می‌باشند. روی هم رفته از نام طوایف تابع این قبیله، می‌توان متوجه شد که همه از یک اصل و نسب نیستند. بلکه از طوایف دیگر نیز در زمره متحدین آنها درآمده‌اند. مهمترین طوایف آنها عبارتند از:

عتاب، زبید، بیت دهر، زهیریه، هلیچیه، عمور، صندل، دیلم، حجرات، عوفیه، بنو سعید، شیرعلیه، بنورشید، احمدیه، اشترکیه، ره دار، موسیات، حطّان، البوفتیه، البو عبّاد، زبید خورده، جنام، منصور، محسن، رضایح سلطان و سفیح و آل سوری. از خاندانهای مشهور آنها می‌توان از بیت محمد، بیت شیخ جباره و بیت رزق نام برد.

۱۰ - البوفرخان

البوفرخان را آل علی هم می‌گویند. از قدیم در نهر یوسف، سکنی داشتند. تیره‌هایی از آنها در روستاهای شمال خرمشهر (نهر یوسف، سعیدان، مچری، شاخوره، فیلیه و تمّار) و نیز در خرمشهر و کناره‌های کارون و بهمن شیر و در فارسیات بزرگ و کوچک، جزیره مینو، آبادان، منیوحی، اروندکنار، و معامر پراکنده شده‌اند. این طایفه در قرن دهم هجری به خوزستان کوچ کردند. بعضی از آنها هنوز در بصره زندگی می‌کنند. از رؤسای آنها شیخ علی، شیخ سلطان، شیخ عباس و شیخ کاظم آل علی رئیس البوفرخان بوده‌اند.

۱۱ - آل غانم

از طوایفی است که در قرن دوازدهم هجری از عراق به خوزستان آمده و جزو متحدین طایفه محیسن، به ریاست حاج جابر خان، شمرده شده‌اند و در قریه سویره و بندهای شمالی و جنوبی جزیره مندوان، در "ابو جذیع"، قصبه نصار، قصبه معمره، خسروآباد و منیوحی اقامت دارند. به امور دامپروری و کشاورزی پرداخته، بعضی از آنها در شهرها به کارهای اداری و تجاری اشتغال دارند.

۱۲ - آل چنعان (کنعان)

از تیره‌های اصلی قبیله بنی تمیم و از ستونهای اصلی هم پیمانان طایفه محیسن محسوب می‌شوند. در زمان شیخ خزعل حرف آنها در تمام عشایر بنی تمیم حتی در اهواز مورد تأیید واقع می‌شد. به همین دلیل بنی تمیم کرخه و اهواز، به آنان وابسته بودند. ریاست آنها با شیخ محمد الچنعان، فرزند شیخ حبیب چنعان بوده است. محلّ سکونت آل چنعان در کناره‌های بهمن شیر، قریه حمید، جزیره مینو، سواحل رودهای کارون، اروندرود، نهر پل نو، خسروآباد، منیوحی، و قفاص از شهرهای آبادان، خرمشهر، و اهواز بوده و بعضی از آنها هم در رامهرمز، سربندر و ماهشهر زندگی می‌کنند. مشاغل آنان شبیه طایفه آل غانم است.

۱۳ - آل منیعات

بنابه قولی از اصل اجود، و از تیره بنی غزیه اند. نسل آنها به جداعلایی به نام غزیه بن چشم از، عرب مضر یاعدنانی می رسد. این طایفه نیز از پیروان و متحدان المحیسن به ریاست «آل چاسب» بوده اند. محل اصلی سکونت آنان در خرمشهر است. قبل از آن در ابوالخصیب، از نواحی بصره می زیسته اند. از تیره های منیعات البوحمید، البورعه، البومعلأ، البو - مشیمیل، آل عبدالله (نسل حاج عبدالله هلیل) و بیت کلب علی می باشند.

۱۴ - المحیسن

این قبیله در ابتدای مهاجرت ایل کعب به خوزستان آمده، که وابسته به کعب هستند. وقتی که بنی کعب از قبان به دورق منتقل شدند، در آن جا باقی ماندند. یکی از تیره های محیسن به نام «آل چاسب» یا آل جابر، از طرف دولت، مأمور ساختن بندر خرمشهر گردید. سرانجام این خاندان به جهت لیاقتی که از خود نشان داده بود، موفق شد علاوه بر ایل کعب، بر قسمت مهم خوزستان فرمانروایی کند. آخرین نفر آنها شیخ خزعل بود که به دستور رضاخان به تهران تبعید، و تا هنگام مرگ، در آنجا تحت نظر بود. مهم ترین طوایفی که در زمره محیسن به شمار می آمدند، عبارتند بودند از:

- ۱- هلالات، ۲- البوفرخان، ۳- بغلانیه، ۴- بیت غانم، ۵- صیامر، ۶- خرسان، ۷- آل کنعان، ۸- البومعرف، ۹- العیدان، ۱۰- بچاچره، ۱۱- زویدات، ۱۲- البوشتال، ۱۳- حلاف، ۱۴- خواجهات، ۱۵- شریفیات.

۱۵ - بنی کعب

یکی از قبایل بزرگ خوزستان است که در نواحی مختلف استان سکونت دارند. به گفته مؤلف کتاب "تاریخ پانصد ساله خوزستان"، سید احمد کسروی، اصل و نسب این قبیله به بنی خفاجه می رسد که به دوتیره منقسم می گردد. ۱- بنی کعب، ۲- بنی جزن.

کسروی درباره آمدن بنی کعب به خوزستان می نویسد:

«... اینان در آغاز پادشاهی شاه عباس بزرگ، در زمان حکمرانی افراسیاب پاشا دیری

از بصره به خوزستان آمده اند. زیرا این یقین است که نخستین اسکان کعبیان در قبان و آبادیهای آن بوده و به نوشته شیخ فتح الله کعبی، قبان از شهرهایی است که افراسیاب پاشا برگزیده از آن خود کرده بود.»

رؤسا و امرای کعب زمانی با کشورهای استعمارگر در خلیج فارس به مقابله برخاستند. زمانی هم، از اطاعت شاه عباس بزرگ، سر باز زدند. آنها همچنین با ترتیب ناوگانی در مقابل کشتیهای عثمانی ایستادند. به قولی، شیخ سلمان از امیران این قبیله تعداد کشتیهای ناوگانش از هشتاد فروند تجاوز کرده بود. آنچه در این جا باید گفت این که: آنان مرتب شیوخ خود را می کشتند و افراد دیگری را به جای آنها منصوب می کردند. سرانجام در عهد شیخ فارس بن غیث، معاصر شیخ جابر خان، به علت کشمکشهای کعب البوناصر، قدرت بنی کعب تضعیف گردید و قدرت و نفوذ خاندان شیخ جابر، به یاری دولت مرکزی افزوده شد.

گرچه از بنی کعب در بعضی از دورانها، همچون عصر آل مشعشع، نامی برده نشده و تاریخ اولیه آنها مشخص نیست، و به قولی در اوایل تابع حکومت حویزه بوده اند؛ ولی در وقایعی همچون تصرف بصره در عهد کریم خان، که به یاری آنها تحقق پذیرفت، و نیز مشارکت آنها در وقایع تصرف قبان در سال ۱۰۲۴ ه.ق. به وسیله افراسیاب پاشا، شناخته تر شدند. در سال ۱۲۷۳ هجری که جنگ ایران با انگلیس روی داد، تا آخر پادشاهی ناصرالدین شاه جنگی روی نداد. در این زمان عشایر عرب خوزستان پراکنده بوده و به چندین بخش تقسیم می شدند که هر بخشی شیخ جداگانه ای داشت. کعبیهای خرمشهر و اهواز و طایفه باویه از شیخ جابر خان پیروی می کردند. در این زمان بنی کعب شادگان، شیخ دیگری داشتند که او را شیخ المشایخ می خواندند.

معروفترین طوایف بنی کعب شادگان عبارتند از:

الف - البوغیش، که تا قبل از تسلط شیخ خزعل، تحت ریاست مشایخ آل ناصر به سر می بردند. پس از سقوط خزعل، مجدداً زیر نظر شیخ خود قرار گرفتند. شیخ "دایخ" که از تجاوزات و ستمگریهای خزعل به رامهرمز رفته بود، در سال ۱۳۴۳ قمری (۱۳۰۳ شمسی) به میان

افراد قبیله خودبازگشت. پس از دایخ برادرش ناصر به فکر پرکردن جای او افتاد ولی با دخالت دولت وقت، شیخ محیی که مردی رئوف و صلح دوست بود، به جای پدر نشست.

تیره های البوغیش عبارتند از:

۱- ابو هلیل خاندان شیخ محیی، ۲- بنی رشید، ۳- بندذیجان، ۴- رفیع ۵- ائامنه
۶- سلیح، ۷- البوسلیط، ۸- زبید، ۹- البومحمد، ۱۰- البوشمال، ۱۱- بیت خیطان
۱۲- ابو صالح، ۱۳- ابو حاجی علی، ۱۴- البوشهباز، ۱۵- البویالا.

ب- خنافره، ازدوتیره چوامل و البوحمیدی تشکیل می یابد. زیرتیره های آنها شامل:

۱- چوامل، که شامل: البو جنام، البوزنبور، سوالم، چوامل، مزرعه و اماره است.

۲- البوحمیدی متشکل از: البو خنفر، البو خضیر و شاوردی.

خنافره در تقسیم قبیله بزرگ بنی کعب، به کعب و آل ناصر، وابسته به تیره اخیر می باشند.

ج- مُقَدَّم (مجدّم)، ازدو تیره اصلی مُقَدَّم خزعل، ازگرگرتا شادگان، مجدّم حنش، در شرق بلوک باوی سکونت دارند. تیره اخیر به قبیله باویه ضمیمه شده است. زیر تیره های مجدّم خزعل عبارتند از: آل اسباهی، آل خواجه علوان، عبدالخضر، بیت نخزان، مچاسبه، صویلات، ربیحات و نواصر. همچنین البو صوف، دوارجه، سکرانی، سییعات مطور، بیت جابر، حزبه و عارفه از آنها هستند.

د- عساکره، به دو تیره اصلی به نام «دریس» و «عساکره» تقسیم می شود. عشایرتابع هریک از آنها بدین قرارند:

۱- عشایر تیره دریس: البو علی، آل سعدی، مطارید، سلیمانی، عقدیه، البو عبادی، البودهله، شیاخین، البونعیم، البوبیری، البوعبید و نصّار.

۲- عشایر تیره عساکره: سلیح، البومسعود، البوعامر، البوصیّیح، البوحمود، البو غضبان، بیت عزیز، بیت صمد، بیت دلّی و بیت شلاگه.

۱۶- بنی کعب میان آب

اینان در قرن دوازدهم هجری از عراق به مینا (میان آب) و خوزستان کوچ کردند. این

قبیله بتدریج به چهارتیره به نامهای، الف- کعب منان، ب- الحایی، ج- کعب فرج الله و د- کعب کرم الله، تقسیم شد.

الف- کعب منان رابه نام مؤسس آن (کعب عمیر) هم می خوانند.

رئیس این تیره در سال ۱۳۴۱ شمسی، "موزان دعج" بود و تا قبل از قیام ۱۳۲۳ شمسی، برضد مظالم شاهنشاهی، که به نام واقعه "سدّ شاوور" معروف است، شیخ مهدی و داوود رؤسای این تیره بودند. مهدی توسط دولت وقت اعدام گردید و داوود در رویارویی با نظامیان کشته شد. عشایر منان هم سرانجام به دو تیره تقسیم شدند:

۱- بیت علی (کعب عمیر)، ۲- بیت حمود.

زیرتیره های کعب عمیر: ربود، حموله، ریاط، بعیت، زبید، بُنده، سادات فواضل، و عطاشنه اند.

۲- بیت حمود یا جُبیرات متشکل از طوایف ذیل است:

جُبیرات، عنزی، الحایی، سادات، ملابین، آل شحیف.

ب- الحایی، رئیس این تیره در سال ۱۱۳۵ شیخ هریده، فرزند شیخ مصطفی بود که با عشیره اش از عراق به ایران آمده و در ساحل چپ کرخه، در محلی که این نهر به سمت شرق متمایل می شود، ساکن شدند. پس از او پسرش، "بچای" و بعد از او طایفه بین دو پسرش ابریسم و شُبّاح تقسیم شد. تیره های کعب الحایی عبارتند از: البو مصطفی، البو حرّیجه، البونیسسی، البومیزر و سادات فواضل.

ج: کعب فرج الله، نام این تیره از اسم فرج الله برادر کرم الله و پسر مبادر گرفته شده است. طایفه مبادر تا سال ۱۱۶۱ به صورت طایفه ای واحد بود که تنها یک رئیس داشت.

این طایفه با مرگ مبادر، به دو تیره تقسیم شد. پس از فرج الله پسرش و سپس نوه اش طلیل به سرپرستی طایفه رسیدند. پس از طلیل با این که دو برادر به نامهای شلتاق و سرجان داشت، اما پسرش حیدر به سرپرستی طایفه رسید. چون حیدر در شورش سال ۱۳۲۴ شمسی شرکت داشت، توسط حکومت طاغوت اعدام گردید و برادرش خلیفه، به جای او نشست.

طوایف کعب فرج‌الله عبارتند از: ابو عواره، زغیب، البویری، آل ابیض، البوبردیه، البوتمیم، سادات جعاوله.

د- کعب‌کرم‌الله، بخشی از طایفه مبادرکه به پسرش کرم‌الله رسید، به نام او خوانده شد. پس از کرم‌الله، پسرش فلیح و سپس به ترتیب فعیل فریح و پسرش حسین، به سرپرستی طایفه رسیدند. حسین در سال ۱۳۲۳ شمسی دستگیر و زندانی شد و اداره امور عشیره به پسرش ثامر واگذار شد. تیره‌های این طایفه شامل:

ابو عواره، البویده، البونده، البوتمیم، دلفیه، بعیت، البودغیش، بیت‌کریم، و سادات جعاوله بود.

۱۷ - بنی طرف

از قبایل بزرگ خوزستان و مرکز آن دشت آزادگان است و شعباتی از آن در دیگر نقاط استان سکونت دارند. رؤسای این قبیله نسب خود را به حاتم طایی معروف می‌رسانند. از اعراب قحطانی یمن می‌باشند و در قبل از اسلام از یمن به جبال بنی‌اسد در شبه جزیره عرب کوچ کردند. بسیاری از آنها در زمان ساسانیان به عراق آمده و در حیره امارتی زیر نظر پادشاهان ساسانی تشکیل دادند. بنی طرف و بنی طریف از نسل فرزندان عبدالله بن حاتم - طائی، معروف به جود و بخشش بوده و به قولی پس از صلح امام حسن به خابور و پس از تکاثر بعضی از آنان به نجف رفته، عده‌ای هم به شرق و شمال عراق و گروهی به جنوب آن کوچ کردند. به طور کلی تاریخ دقیقی برای آمدن بنی طرف به خوزستان نمی‌توان مشخص کرد.

ابن بطوطه در سفرنامه خود می‌نویسد: «از حویزه به قصد کوفه حرکت کردیم. این راه از بیابانی است که فقط در یک جای آن آب وجود دارد. این نقطه "طرفاوی" خوانده می‌شود و امروز سؤم به آن رسیدیم و پس از دو روز دیگر به کوفه وارد شدیم.»^۱

این نقطه در هر سوی حویزه باشد، احتمال سکونت قوم طرفاوی یا بنی طرف را در

سه منزلی این شهر ثابت می‌کند. بنا بر محفوظات سینه به سینه، این منطقه در حوالی خرمشهر کنونی بوده است. بنی طرف در زمان شیخ محمود با عده‌ای از افراد عشیره به نواحی حویزه کوچ کردند. گفته می‌شود که او نسل چهارم فردی است که به ایران مهاجرت کرده بود، در این صورت اگر برای هر نسلی پنجاه سال در نظر گرفته شود، می‌توان گفت که بنی طرف دوست سال قبل از کوچ به حویزه، به ایران آمده بودند. از آن جایی که بنی طرف قبل از سید محمد مشعشع، در نهر "آبودبون" حویزه سکونت داشته‌اند، و سید محمد در نیمه اول قرن نهم هجری بر حویزه مستولی شد؛ لذا بنی طرف تقریباً بین قرنهای پنجم و ششم هجری در ایران می‌زیسته‌اند.

بنی طرف از بدو ورود به ایران، سیاستی مبتنی بر دفاع از حکومت مرکزی، و حفظ حدود این کشور اتخاذ کردند. بدین جهت در طی تاریخ موجب خشم و غضب دشمنان ایران قرار گرفتند. بنی طرف همواره در مقابل مشعشعیان حویزه و نیز شیخ خزعل، مقاومت کرده و رشادتهایی از خود نشان دادند، به طوری که ضربات کشنده‌ای از آنها متحمل شدند. حکام حویزه و شیخ خزعل از سیاست تفرقه افکنی و حبس و تبعید رؤسای این قبیله استفاده کرده و گاهی موجبات تسلط خود را بر آنها فراهم می‌نمودند. این قبیله بنابه فتاوی علمای اعلام، در جنگ انگلیس علیه عثمانی، از دولت عثمانی حمایت جانانه‌ای نمودند. به طوری که جنگهای آنها با قوای مهاجم انگلیس، به نام "جنگ جهاد" معروف است.^۱

در این جنگ بنی طرف از جانب انگلستان و متحد آن شیخ خزعل، متحمل ضربات و زیانهای عظیم جانی و مالی گردیدند. بعد از سقوط خزعل و نیز انقراض قاجار، بنی طرف با حکومت غیر مذهبی رضاشاه، بویژه با فرمان او مبنی بر بی‌حجابی و تعطیل روزه سیدالشهداء بشدت مخالفت کردند. سرانجام رضاخان به دستور دولت انگلیس رؤسای این قبیله را به شمال ولرستان تبعید نمود و تا دستگیری او توسط اربابش، در قید اسارت بودند. قبیله بنی طرف در تقسیم اول به دو تیره، به نامهای «بیت صیاح» و «بیت سعید» تقسیم می‌شوند.

۱ - موضوع جهاد عشایر عرب خوزستان علیه انگلیس در آخر بخش دوم این کتاب آمده است.

۱ - سفرنامه ابن بطوطه، جلد ۱، ص ۲۳۷.

آن‌گاه بیت صیاح به دوشاخه «بیت منیشد» و «بیت مهاوی»، و نیز بیت سعید به سه شاخه «بیت حاج سبهان»، «بیت شرهان» و «بیت زایر علی» منشعب می‌گردند. عشایر تابع آنها هم در بین آنها توزیع شده است. از این پس ما نام طوایف آنها را براساس تقسیم اول نام خواهیم کرد:

الف - عشایر بنی طرف تیره بیت صیاح به قرار ذیل است:

- ۱- سادات (آل مولا بدر و آل مهدی)، ۲- ابو عفری، ۳- ابو مغینم، ۴- عراق، ۵- ابو جلال، ۶- ابو حمادی، ۷- حیادر، ۸- ابو چلده، ۹- اهل الشاخه، ۱۰- اهل النقره، ۱۱- بلول، ۱۲- بوالش، ۱۳- آل حاج سالم، ۱۴- آل جنذیل، ۱۵- آل شحیمه، ۱۶- بیت جویدر، ۱۷- فریسات، ۱۸- زاییه، ۱۹- مرعی، ۲۰- ابو علوان، ۲۱- بیت مخیمرو ...

ب - طوایف تیره بیت سعید:

- ۱- عیّات، ۲- مُرْمَض، ۳- بیت جادر، ۴- منابه (منابیه)، ۵- کروشات، ۶- بیت حردان، ۷- بیت شیخ غافل، ۸- بیت سنسسل، ۹- بیت صخر، ۱۰- بیت اوشاح، ۱۱- البوعبید، ۱۲- ابو حرز، ۱۳- بیت محمد صالح، ۱۴- بیت حُمید، ۱۵- بیت ازهیو، ۱۶- غوابش، ۱۷- بیت داغر، ۱۸- تویرات، ۱۹- عطاشنه و آل عبدالموله، ۲۰- بیت السوده.

۱۸ - باویه

در ردیف قبایل بزرگ، مشهور و صاحب نفوذ در ساحل کارون بوده و از نظر اصل و نسب، از فروع ربیع محسوب می‌شوند. سرزمین باویه از اسماعیلیه تا اهواز، ویس و زرقان در بخش باوی شهرستان اهواز، پراکنده شده‌اند. جمعی از اعراب باوی از ضلع شرقی کارون به سمت غرب حرکت کرده، در محل تقاطع موران و ام‌تمیر اقامت گزیدند. بخش بزرگتر این قبیله، در حومه شرقی شهر بهبهان سکونت دارند و محلی در آن جا به نام آنها مشهور است. اگرچه مادر شیخ خزعل از باویه است، و روابطی حسنه با او داشتند، معذالک با

درک همدستی، او (خزعل) با انگلیس در جنگ علیه دولت عثمانی در عراق، بویژه پس از اعلام جهاد، به صف مخالفین او درآمدند و با اشتراک با عشایر معشور و زرگان به یاری مجاهدین مسلمان عراقی و بنی طرف قیام کردند. تیره‌های باوی و هم پیمانان معروف آنها عبارتند از:

- ۱- آل حرب، بیت ریاست قبیله، و شامل دوزیر تیره آل خزعل و آل مزعل است.
- ۲- زرقان (اخوت طفله)، و شامل: بیت جبار قسملی، تیره ریاست قبیله، که بدانها بیت «اجهیر» هم می‌گویند. تیره‌های ابو معمر، ابو فاضل، آل ارفیع، آل بولحییه و آل محارب از این قبیله‌اند. گفته می‌شود که از لحاظ نسب از باویه نیستند، ولی متحد آنها بوده‌اند.
- ۳- سلامات (اخوت دلّه)، از عشایری است که با سید محمد مشعشع به حویزه آمده، اما با کور شدن نهر حویزه به نواحی کارون در شمال اهواز کوچ کردند. با توجه به هم پیمانی و اتحاد با طوایف باوی جزء تشکیلات قبیله‌ای آنها شمرده می‌شدند.
- ۴- نواصر، گفته می‌شود که رئیس فعلی آنها حاج علی بن مزبان بن طعمه بن حنظل است که یکی از قضات محلی طوایف در مسائل عرفی است.
- ۵- الهمید (اخوت سنّه) Elehmied، و ریاست آنها با خانواده محمد آل علی است. و آن قبیله‌ای است که از طوایف متعددی تشکیل یافته و از جمله آنها ابو علوان است.
- ۶- ابو بالی، ۷- عمور، ۸- البورومی، ۹- جبارات، ۱۰- البوعطیوی، ۱۱- هلیچیه، ۱۲- الصیاح، ۱۳- بیت سرداح، ۱۴- آل عون، ۱۵- آل عمر، ۱۶- آل جوال البوبالی یا البوبالید، که به قولی تیره‌ای از بنی کعب شادگان بوده و محل اسکان آنان بر ساحل رود جزاحی است. بعضی از آنها در کنار سلامات سکنی دارند، ۱۷- الجامع، ۱۸- معاویه، ۱۹- مگاطیف، ۲۰- بُریج.

به نظر می‌رسد که این قوم در سده اول هجری و یا حتی قبل از اسلام به ایران کوچ کرده باشند. بعضی از تیره‌های باوی، در شهرستان دشت آزادگان سکونت دارند و با طوایف بنی طرف دوستی و اتحاد دارند. باویها همه جا، حرمت نام خویش را بخوبی محافظت می‌کنند.

۱۹ - بنی تمیم

یکی دیگر از قبایل بزرگ و شناخته شده خوزستان است. بسیاری از عشایر، نسب خود را به آنان می‌رسانند. از قبایل کهن و قدیمی عرب هستند که در سرزمین شبه جزیره عرب سکونت داشتند. به نقل از بعضی کتابهای تاریخی، چون «طبری» در ردیف طوایف اولیه‌ای هستند که به خوزستان آمدند. طوایف بنی العم یابنی العمی از زمان ساسانیان در خوزستان ساکن بوده و با قوای مسلمان، برای تصرف شهرهای خوزستان همکاری می‌کردند. بسیاری از عشایر خوزستان به این قبیله منسوبند. که از جمله آنها:

غزلی، غزیوی، عیایشه، آل کنعان، سلیمان، الاماره، آل مُصَبِّح، براجعه، البوبصیری، عوینه، البوفیصل، إلْحَمَد، شهابات، شریفات، ابو حَمَد، البوحسان، مصالحه شامل (بنو نهل، سلایط و شریفات) و البوطعمه که خود شامل تیره‌های متعدد است. و به قولی تیره رؤسا از آنهاست. محل سکونت طوایف مذکور در کرانه‌های کرخه، نهر هاشم، خرمشهر، هندیجان، جراحی، رامهرمز، خلف آباد، حمیدیه و جاهای دیگر است.

۲۰ - بنی خالد

منسوبین به این قبیله، مدعی نسب خود به خالد بن الولید - سردار مشهور اسلام - هستند. بنی خالد در سرزمین الاحساء عربستان در مخالفت با وهابیت امارتی تشکیل دادند. ولی عاقبت از قوای ابن سعود شکست خورده و به نواحی کویت و ناصریه عراق مهاجرت کردند. سرانجام قوای وهابی آنان را در عراق هم، تعقیب نموده و ناچار از آن جا به خوزستان کوچ کردند. بعضی از آنها قبل از استیلای آل صباح در کویت مسکن داشتند و بر آن جا فرمانروایی می‌کردند. شماری از بنی خالد در کشورهای عراق، بحرین، و همچنین در بعضی از کشورهای عربی دیگر سکونت دارند. مهمترین تیره‌های آنان عبارتند از: فریسات، آل عبدالسید، ثوابت، زمل، شیبان، عیایشه، نجاش، اغطفان، صبیح، طلیحان، إلْعَلَم، و به قولی غواش هستند که در خلف آباد، آبادان، ماهشهر، سوسنگرد، جراحی و اهواز سکونت دارند.

۲۱ - بنی ساله

درباره اصل و نسب این قبیله اختلاف نظرهایی وجود دارد. بنا به نوشته عزوی در کتاب «عشایر عراق»، آنان از «طی» هستند. بعضی برای این باورند که آنان بنا بر نوشته جعفر اعرجی، از فرزندان سالة بن عبدالرحمان، ابو سعید بن سمره بن عبدالشمس بن عبدالمناف اند. برخی دیگر بنا بر «سبائک الذهب فی معرفة الانساب العرب»، آنها را از بنی صالح شمرده، و اصل و نسبشان را عدنانی و از اعقاب معد بن عدنان بن اد بن اسماعیل (ع) دانسته‌اند. بنی ساله اکنون از پنج طایفه بزرگ به قرار ذیل ترکیب یافته است:

۱ - ابو عذار، بیت ریاست عمومی قبیله است و این ریاست در خاندان ضمد موروثی می‌باشد. اکنون شیخ خلف بن مطلق سرپرست کل قبیله است. تیره‌های این طایفه عبارتند از:

۱ - بیت سدخان، مهاوی، مهودر، نعیمه و طعین.

۲ - ابو غنیمه، شامل تیره‌های بیت خلف و بنی حمید است.

۳ - ابو سویط، مشتمل بر ابو فلاح، ابو سویط و زهیریه است که با آنها متحدند.

۴ - مناصیر، شامل: مناصیر، ابو سلیمه و ابو شدید

۵ - براهنه .

۶ - بنی اسکین، که از هم پیمانان بنی ساله‌اند.

۷ - تیره‌های اختور، حساسنه، هداگ، خمّار، البوسعید، که مسعود و بگهان و البورشید هم از بنی ساله‌اند. محل اسکان مرکزی این قبیله در حویزه و اطراف آن است. اما بعضی از آنها در اهواز، خرمشهر، آبادان و شادگان سکونت دارند.

۲۲ - سواری

سواری به قولی از فتنه، و آنان از دلیم وطی هستند. بنا به نظریه دیگری آنان از اصل ربیعه و عدنانی هستند. این قبیله از سه تیره عواجه، البوناھی و بیت نصر تشکیل می‌یابد. تیره‌های هر کدام دارای عشایری هستند که عبارتند از:

۱ - تیره عواجه، شامل: بین مجمان، بیت منگایه، نفاضات، گراف، دبات، بیت حیدر،

بیت فرج، بیت جابر و بیت الحاجی.

۲- البوناهی، شامل: بیت سباهی، شغانب، البوبریهی، البوحسین، صبار، جباره، گزهور

و بیت خفی

۳- بیت نصر، شامل: آل فضل، بیت مشالی و بیوت درباش، صُبی، عاتی، عتیوی، قدیر،

غوازی، حشف، مطارده، بیت سرداح و البو عبدالبنی

قبایل و طوایف دیگر عرب خوزستان فهرست و اربارتنداز:

بنی اسد، کنانه، خزرج، دغاغله، عجرش، دحیمی، زبید، ساکیه، نیس سودان، سواعد، شرفه، شمیمس، عبوده، حردان، ضبّه، عبدالخان، مرعی، حمودی، جلیزی، مراونه، مزرعه، باجی، بحارنه، بریهه، البوبصیری، آل بطاط، بعیجات، ثوامر، جعفره، حلاف، بنی حطیط، آل جمال الدین، سادات جزایری، جوابر، خزاعل، خرسان، حناتشه، البو حمدان، آل حمزه، بنی رشید، بیت سعد، خفاجه، رکااض، رویشد، آل ضجر، ذهییات، زویدات، بنی زهید، دیالم، بیت دِخِن، دوالم، آل ربیعی، ساعد، عطب، عباده، عبوده، عوابد، عبوس، بنی لام، آل الکرمی، عنافجه، فرطوس، قزاره، فهود، فیصلیه، گطارنه، قنواتیه، الگوام، میاح، منتفق، بنی مالک، المطارقه، البومعبر، البومسلم، الاجود، بنی ورس، بنی مُرّه، بیت نبهان، بیت احیمر، اوس، اهالی ابو غریب، اهالی العریض، بچاچره، آل تَفّاخ، جوابر، حرادنه، آل حزم، بنی حطیط، آل حویزی، خزاعل، کعب دُبیس، عرب مارد و عرب جرّاحی.

جمعیت استان خوزستان در آمارگیری سال ۱۳۷۰ شمسی^۱

۱- جمعیت و خانوار

بر اساس آمارگیری سال مذکور، جمعیت استان خوزستان بالغ بر ۳۲۱۹۴۴۶ نفر بوده است که از این تعداد، ۲۰۰۷۰۳۲ نفر در نقاط شهری، ۱۲۱۲۴۱۴ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن (کوچ نشین) بوده اند. جمعیت خوزستان در سال ۱۳۶۵، معادل ۲۶۸۱۹۷۸ نفر بوده است که با در نظر گرفتن افزایش آن در سال ۱۳۷۰، سالانه به طور متوسط، ۳/۷۲ درصد به آن افزوده شده است. از آن جایی که تعداد کل خانوار در سال ۱۳۶۵، معادل ۴۵۰۰۶۴، و در سال ۱۳۷۰ معادل ۵۳۳۰۶۰ خانوار بوده، میزان افزایش آن حدود ۸۲۹۹۶ خانوار بوده است.

بر اساس تحقیقات مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت استان خوزستان، متوسط تعداد افراد هر خانوار، در طی سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰، از ۵/۹۶ به ۶/۰۵ درصد رسیده است. به عبارت دیگر به طور متوسط هر صد خانوار که در سال ۱۳۶۵، ۵۹۶ نفر عضو داشته، در سال ۱۳۷۰ به ۶۰۵ نفر رسیده است.

این ارقام در مناطق شهری از، ۵۶۹ به ۵۷۶ نفر، و در مناطق روستایی و غیر ساکن، از

۱- درنگارش این قسمت، از بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت استان خوزستان و سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان، که ایرج اعتضادی و مسعود صفایی پور به عمل آورده اند، استفاده شده است.

۶۳۳ به ۶۶۰ نفر افزایش یافته است. این تغییرات ناشی از تحولات اجتماعی - اقتصادی استان، چون مرگ و میر، ازدواج و تشکیل خانواده، چگونگی تهیه مسکن، کمبود و عرضه آن، در مقابل تقاضای روزافزون مسکن و... بوده است.

جدول تعداد جمعیت و خانوار در مناطق شهری، روستایی و غیر ساکن در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰

| شرح | سال ۱۳۶۵ | سال ۱۳۷۰ |
|--------------------------|----------|----------|
| مناطق شهری | ۱۴۸۵۳۵۶ | ۲۰۰۷۰۳۲ |
| خانوار | ۲۶۱۱۳۴ | ۳۴۸۳۶۹ |
| مناطق روستایی و غیر ساکن | ۱۹۹۶۶۲۲ | ۱۲۱۲۴۱۴ |
| خانوار | ۱۸۸۹۳ | ۱۸۳۶۹۱ |

در طی سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰، از نظر تعداد مطلق جمعیت، بیشترین افزایش مربوط به شهرستان اهواز بوده است، که جمعیت آن از ۸۲۶۹۶۳ نفر به ۱۰۳۶۷۶۱ نفر رسیده است. یعنی معادل ۲۰۹۷۹۸ نفر به جمعیت آن افزوده شده است^۱. به دنبال آن شهرستان آبادان دارای افزایش مطلق بالایی است به طوری که جمعیت آن از شش نفر، براساس سرشماری عمومی و مسکن سال ۱۳۶۵، به ۱۰۰۴۶۱ نفر در سال ۱۳۷۰ رسیده است. که افزایش آن معادل ۱۰۰۴۵۵ نفر می باشد. (ناشی از بازگشت مهاجرین جنگ تحمیلی به شهرستان آبادان است). از میان شهرستانهای استان، جمعیت شهرستان مسجد سلیمان در طی سالهای ۶۵ - ۷۰ از ۲۱۱۶۴۴ نفر به ۱۹۵۱۷۹ نفر رسیده است یعنی معادل ۱۶۴۶۵ نفر کاهش جمعیت داشته است. ولی از نظر آهنگ رشد سالانه جمعیت، بالاترین میزان مربوط به آبادان و خرمشهر (ناشی از جنگ تحمیلی)، و به دنبال آنها شهرستانهای دشت آزادگان و اهواز بوده است. جمعیت این دو شهر طی سالهای مزبور به طور متوسط

۱ - درباره افزایش جمعیت مطلق اهواز (بین سنوات ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰) باید جمعیت مهاجرین شهرهای مرزی دشت آزادگان، خرمشهر و آبادان را که به این شهرستان مهاجرت کرده اند، در نظر گرفت. کوتاهی فاصله اهواز در نزدیکترین نقطه به شهرهای آنها، موجب سکونت آنان در این شهر گردیده است.

۴/۶۳ درصد افزایش داشته است و پایین ترین میزان رشد مربوط به شهرستان مسجد سلیمان می باشد که جمعیت آن در سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ سالانه به طور متوسط ۱/۶۰ درصد کاهش داشته است. به نظر می رسد که کاهش رشد جمعیت در این شهرستان را باید بیشتر از جابجاییهای جمعیتی دانست، تا پایین بودن زاد و ولد. چرا که رشد جمعیت در مناطق شهری این شهرستان، ۱/۲۸ درصد در سال می رسد ولی در مناطق روستایی آن ۵/۵۸ درصد می باشد.

۲ - شهرنشینی

روند افزایش میزان شهرنشینی همچنان ادامه داشته است. به طوری که طی سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰، میزان شهرنشینی از ۵۵/۴ درصد به ۶۲/۳ درصد افزایش یافته، این پدیده، در مقایسه رشد جمعیت در مناطق شهری و روستایی و غیر ساکن نیز مشاهده می شود. به طوری که طی سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰، رشد سالانه جمعیت نقاط شهری، ۶/۲۰ درصد و مناطق روستایی و غیر ساکن، ۰/۶۲ درصد بوده است. از مقایسه این آمار با آمار سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۶۵، نتیجه می گیریم که نسبت جمعیت شهرنشین به روستا- نشین افزایش داشته است. به طوری که این نسبت در طی سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵، معادل ۰/۵۶ درصد بوده، که در طی سالهای ۱۳۶۵ - ۱۳۷۰، به ۲۳/۸ درصد رسیده است. البته فزونی این نسبت، ناشی از عوامل مختلفی به شرح زیر بوده است:

- ۱ - بازگشت مهاجرین جنگ تحمیلی به شهرها و مهاجرت روستاییان به شهرها. (در ضمن این نکته را هم باید در نظر گرفت که بازسازی ابتدا کار خود را از شهرها آغاز می کند. لذا روستاییان شهرستان، ناچار به شهری که به روستای آنها نزدیکتر است منتقل می شوند تا هم بتوانند به کشت و زرع در زمینهای خود بپردازند، و هم برای بازسازی منزل مسکونی خود بپردازند. این واقعیتی است که در تمام شهرهای خوزستان در زمینه بازسازی مشهود بوده است).
- ۲ - بالا بودن رشد سالانه جمعیت شهرها.

۳- تبدیل نقاط جغرافیایی روستایی به شهر براساس تعاریف و تقسیمات جدید سیاسی کشور.

جدول زیر، جمعیت استان خوزستان به تفکیک شهری و روستایی در سالهای ۱۳۶۵-۱۳۷۰

| شرح | سال ۱۳۶۵ | سال ۱۳۷۰ | متوسط رشد سالانه طی سالهای ۱۳۶۵-۱۳۷۰ (درصد) |
|-------------------------|----------|----------|---|
| کل استان | ۲۶۸۱۹۷۸ | ۳۲۱۹۴۴۶ | ۳/۷۲ |
| مناطق شهری | ۱۴۸۵۳۵۶ | ۲۰۰۷۰۳۲ | ۶/۲۰ |
| مناطق روستایی و غیرساکن | ۱۱۹۶۶۲۲ | ۱۲۱۲۴۱۴ | ۰/۶۲ |

بیشترین رشد جمعیت شهری نسبت به مناطق روستایی، در شهرستانهای آبادان و خرمشهر (ناشی از جنگ تحمیلی) و شهرستانهای اندیمشک و ایذه به ترتیب ۷/۹۲ درصد و ۷/۳۰ درصد بوده است. و در مقابل جمعیت روستایی شهرستانهای مزبور رشدی منفی داشته است، (به ترتیب ۸/۰۲ درصد و ۰/۹۸ درصد). ولی در شهرستان شوشتر رشد جمعیت مناطق آن ۲/۷۰ درصد بیشتر از مناطق شهری (۲/۳۶ درصد) بوده است. (احتمالاً این موضوع باید مولود شهرکهای اسکان مهاجرین جنگی، در مناطق این شهرستان بوده باشد).

بالاترین میزان شهرنشینی مربوط به شهرستانهای آبادان و خرمشهر، با ۸۷/۹ درصد بوده است. (ناشی از بازگشت مهاجرین). به دنبال آنها شهرستان اهواز با ۷۵/۴ درصد قرار دارد. (ناشی از تبدیل حمیدیه و ملاتانی به شهر). و کمترین میزان شهرنشینی مربوط به باغملک با ۱۶/۹ درصد، (ناشی از تغییرات در تقسیمات سیاسی) می باشد. یا به عبارت دیگر، از هر صد نفر ساکن در این شهرستان، حدود هفده نفر در نقاط شهری سکونت دارند. البته در این شهرستان روند شهرنشینی سیر صعودی داشته است. به طوری که در سال ۱۳۶۵، چهارده درصد جمعیت شهرستان، شهرنشین بوده اند، در حالی که در سال ۱۳۷۰ به ۱۶/۹ درصد رسیده است. پیش بینی می شود میزان شهرنشینی آن در آینده افزایش یابد. زیرا میزان سالانه جمعیت در مناطق شهری این شهرستان، (۵/۳۲ درصد) بیش از شش برابر رشد سالانه جمعیت در مناطق روستایی آن (۵/۳۲ درصد) است.

۳- پراگندگی جمعیت

معمولاً جمعیت شناسان توزیع جمعیت را با توجه به مناطق، سن، جنس، سواد، دین، شغل، شهری و یا روستایی بودن، در دسته های مختلف طبقه بندی و بررسی می نمایند. جمعیت شناسی تطبیقی، مارابه شناخت مناطق کم رشد و پررشد و تطابق آنها با یکدیگر از طریق آمارهای داده شده در سطوح مختلف عمومی (بین المللی)، خصوصی (کشوری) و یا منطقه ای یاری می دهد. همچنین مارا از عوامل رکود و کم رشدی جمعیت آگاه می سازد و به برنامه ریزان اجتماعی و مجریان، جهت قدم برداشتن در مسیرهایی و نجات اجتماعات یاری می دهد. این علم، آگاهی مارابه چگونگی رشد نامتناسب جمعیت بیشتر کرده، قدرت ما را در راه تنظیم برنامه های لازم مضاعف می سازد. به همین دلیل است که امروزه کشورهای مترقی جهان، به سرشماریهای عمومی از اوضاع گوناگون کشور خود می پردازند. سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان، در این راه اقدام به بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰ استان خوزستان نموده، و در این مورد جزوه ای در تیرماه ۱۳۷۱ منتشر کرده است. در این جزوه درباره توزیع جمعیت استان می نویسد:

«هر چند حرکت جمعیت به طرف شهرستان اهواز و دیگر شهرستانهای بزرگ استان، همچنان جریان دارد، ولی در این میان از حرکت جمعیت به طرف مناطق جنگی شهرستان خرمشهر و آبادان، نباید غافل بود. و در این میان گرایش جمعیت به طرف شهرنشینی در سطح بالایی است. به طوری که در کل استان، رشد جمعیت در مناطق شهری، سالانه ۶/۲۰ درصد است. و حتی در میان شهرستانها از جمله اندیمشک، ۷/۹۲ درصد و ایذه ۷/۳۰ درصد می باشد. در حالی که توزیع جمعیت در مناطق روستایی استان، روند نزولی داشته و رشد سالانه آن ۰/۲۶ درصد است. و حتی در بسیاری از مناطق روستایی شهرستانها، از رشدی منفی برخوردار بوده است. از جمله شهرستان اندیمشک ۰/۳٪ درصد و شهرستان مسجد سلیمان ۵/۵۸ درصد.

۴- سواد و آموزش فرهنگی

از انواع توزیع جمعیت، سواد و آموزش است. در این آمارگیری معمول است که جمعیت افراد شش سال به بالا را در محاسبات منظور می دارند. هر کس قادر به نوشتن و خواندن

باشد، باسواد محسوب می شود. مثلاً طبق آماري در سال ۱۳۶۵، ۶۱/۷ درصد جمعیت شش سال به بالای کشور ما باسواد بوده اند. از این تعداد ۶۴/۸ درصد را مردان، و ۳۵/۲ درصد را زنان، تشکیل می دادند. این ارقام در مقایسه با ارقام سال ۱۳۵۵، نشانگر رشد جمعیت باسواد کشور است. زیرا طبق آمار ۱۳۵۵ فقط چهل و هفت (۴۷) درصد جمعیت شش سال به بالا، باسواد بوده اند. در نتیجه می توان گفت که تعداد باسوادان مرد بیشتر از زن، و در نواحی شهری بیشتر از نواحی روستایی بوده است^۱.

بر اساس نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت، سال ۱۳۷۰، میزان باسواد در جمعیت شش سال به بالای استان، به ۷۱/۶ درصد رسیده است. این میزان در مناطق شهری ۷۹/۸، درصد و در مناطق روستایی ۵۷/۹ درصد، محاسبه شده است. هر چند در این زمینه هدف ریشه کن کردن بی سوادی در سطح استان است؛ ولی تا رسیدن به این هدف ارزشمند، نیاز به تلاش بی وقفه در این زمینه احساس می شود. ولی با مقایسه این آمار، با آمارهای سال ۱۳۶۵ حرکت در این جهت بوضوح آشکار می شود. چرا که در سال ۱۳۶۵، میزان باسواد افراد شش ساله به بالای استان، ۵۹/۲ درصد، و در مناطق شهری ۷۱/۴ درصد، و در مناطق روستایی ۴۳/۶ درصد بوده است که طی پنج سال افزایش چشمگیری داشته و بخصوص این که تحوّل مزبور در مناطق روستایی بیشتر بوده است. در میان شهرستانهای استان، شهرستان اندیمشک و بهبهان به ترتیب با ۸۸/۱ درصد، و ۷۷/۸ درصد، بیشترین درصد باسوادان را دارا بوده اند. در مقابل شهرستان شادگان با ۴۹/۴ درصد باسواد کمترین درصد را به خود اختصاص داده است. در میان مناطق شهری استان، اندیمشک و اهواز با ۸۲/۱ درصد باسواد در کنار هم قرار گرفته اند. یعنی از هر صد نفر جمعیت شش ساله به بالای مناطق شهری اندیمشک و اهواز حدود ۸۲ نفر آنها باسواد بوده اند و در مقابل کمترین درصد باسواد مناطق شهری مربوط به شادگان، ۶۶/۹ درصد بوده است.

در مناطق روستایی شهرستانهای خوزستان، بیشترین درصد باسوادان مربوط به شهرستان

۱ - سرشماری عمومی نفوس و مسکن، سال ۱۳۶۵، مرکز آمار ایران، نتایج یک درصد خانوارها، چاپ

شوشتر است که معادل ۷۱/۱ درصد و کمترین درصد باسوادی مربوط به مناطق روستایی شهرستان شادگان است که میزانی برابر ۳۹/۸ درصد است.

جدول زیر، میزان باسوادی در جمعیت ۶ سال به بالای و بیشتر استان خوزستان در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰ (درصد)

| شرح | سال ۱۳۶۵ | سال ۱۳۷۰ |
|--------------------------|----------|----------|
| کل استان | ۵۹/۲ | ۷۱/۶ |
| مناطق شهری | ۷۱/۴ | ۷۹/۸ |
| مناطق روستایی و غیر ساکن | ۴۳/۶ | ۵۷/۹ |

۵ - اشتغال و بیکاری

مسأله توزیع جمعیت از نظر کار اقتصادی و شغل، معمولاً درباره افراد واقع در سن اشتغال قانونی، تا وقت بازنشستگی (جمعیت بالقوه فعال) را شامل است. افرادی که در این محدوده سنی در یکی از بخشهای کار اشتغال دارند، شاغل نامیده می شوند. به همین دلیل در تعریف شاغل می گویند: شاغل یعنی کسی که شغلی دارد و آن را به عنوان حرفه خود می شناسد. در کشور ما (ایران) بر اساس آمار سال ۱۳۶۵، از ۳۳ میلیون نفر جمعیت ده ساله به بالا، حدود یازده میلیون نفر، یعنی ۳۴ درصد آن را جمعیت شاغل تشکیل می دادند. این نسبت در مورد مردان شصت درصد و برای زنان ۹/۵ درصد بوده است. نسبت جمعیت شاغل مناطق شهری برای مردان ۵۸ درصد و برای زنان ۹ درصد، و در مناطق روستایی به ترتیب ۶۲ درصد، و ۶/۵ درصد بوده است. بر اساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، از ۳/۲ میلیون نفر جمعیت استان، ۲۲/۳ درصد از نظر اقتصادی فعال بوده اند. (۱۷/۶ درصد شاغل و ۴/۷ درصد بیکار جویای کار). این ارقام نشان می دهد که حدود ۱۸ نفر کار می کنند تا زندگی خود و ۸۲ نفر دیگر (جمعاً ۱۰۰ نفر) را تأمین کنند. تازه اگر کلیه جویندگان کار نیز بتوانند کاری دست و پا کنند،

این رقم به ۲۲ نفر خواهد رسید. به عبارت دیگر در بهترین شرایط، از هر ۱۰۰ نفر، ۲۲ نفر به فعالیت اقتصادی اشتغال خواهند داشت. که باید هزینه زندگی ۱۰۰ نفر را تأمین کنند. البته این پدیده تنها معلول سیمای اقتصادی استان نیست و از ترکیب سنی - جنسی جمعیت تأثیر می پذیرد و جوان بودن جمعیت هم می تواند از جمله علل عمده آن باشد.

مقایسه این آمار با آمار مشابه در سال ۱۳۶۵، نشانی از ثبات نسبی در مورد شاغلین، و کاهش (اندکی) در مورد بیکاران، بویژه در مناطق شهری دارد. که میزان بیکاری در آن طی سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰، از ۵/۴ درصد به ۴/۶ درصد رسیده است. این میزان، با کاهش مختصری که در مورد بیکاران مناطق روستایی استان صورت پذیرفته، در مجموع موجب شده است که میزان بیکاری جمعیت ده سال به بالا، نسبت به کل جمعیت استان در سالهای مذکور از پنج درصد، به ۴/۷ درصد تنزل یابد. از مقایسه شهرستانها از نظر درصد شاغلان در کل جمعیت آنها، شهرستان دزفول با ۲۰/۷ درصد بالاترین مرتبه و شهرستان خرمشهر با ۱۴/۴ درصد پایین ترین مرتبه را دارا می باشند.

مقایسه مناطق شهری شهرستانها از نظر درصد شاغلان در کل جمعیت، دزفول با ۲۱/۵ درصد بیشترین، و خرمشهر با ۱۳/۸ درصد، کمترین میزان را دارا است. و در مناطق روستایی بیشترین درصد شاغلان مربوط به شهرستان دزفول به میزان ۱۹/۴ درصد، و کمترین درصد مربوط به شهرستان آبادان، به میزان ۸/۲ درصد است.

در مقایسه توزیع بیکاران در سطح استان، شهرستان آبادان درصد بیکار از کل جمعیت، در مرتبه اول و شهرستان دزفول با میزان ۲/۹ درصد بیکار از کل جمعیت، کمترین میزان بیکاران را دارا می باشند. در مناطق شهری، شهرستان خرمشهر با میزان ۸/۴ درصد بیشترین و مناطق شهری شهرستان دزفول، با ۲/۹ درصد کمترین، و در مناطق روستایی، شهر آبادان با ۱۵/۱ درصد بیشترین و شهرستان بهبهان با ۱۲/۵ درصد کمترین میزان بیکاری را در کل جمعیت دارا می باشند.

جدول زیر، میزان اشتغال و بیکاری جمعیت ده سال به بالای استان خوزستان، به کل جمعیت، در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰

| شرح | میزان اشتغال | | میزان بیکاری | |
|--------------------------|--------------|------|--------------|------|
| | ۱۳۷۰ | ۱۳۶۵ | ۱۳۷۰ | ۱۳۶۵ |
| استان خوزستان | ۱۷/۷ | ۱۷/۶ | ۴/۷ | ۵ |
| مناطق شهری | ۱۸/۲ | ۱۸/۴ | ۴/۶ | ۵/۴ |
| مناطق روستایی و غیر ساکن | ۱۶/۳ | ۱۶/۴ | ۴/۹ | ۴/۴ |

از جمعیت ده سال به بالای فعال استان، ۷۹ درصد را شاغلان تشکیل می دهند. ۲۱ درصد بقیه کسانی هستند که به جستجوی کار برآمده ولی در موقع آمارگیری بیکار بوده اند. به طور ساده تر می توان گفت که از هر صد نفر متقاضی کار در سطح استان، ۷۹ نفر کار پیدا کرده اند. بنابراین، تا ایجاد کار برای ۲۱ نفر باقی مانده، و بالا بردن کیفیت کار و استفاده مناسب و مطلوب از ۷۹ نفری که به کار اشتغال دارند، نیاز به تلاش و زمان زیادی است. ولی در عین حال مقایسه این ارقام با میزانهای مشابه در سال ۱۳۶۵ بهبودی مختصری را نشان می دهد. در سال ۱۳۶۵، از هر صد نفر ۷۸ نفر موفق به کار شده و ۲۲ نفر همچنان جویای کار بوده اند که در سال ۱۳۷۰ به ۲۱ نفر کاهش یافته است. این کاهش بیشتر از کاهش بیکاری در مناطق شهری است. به طوری که در سال ۱۳۶۵، از هر صد نفر، ۲۳ نفر بیکار یا جویای کار بوده اند، که در سال ۱۳۷۰ به ۲۰ نفر کاهش یافته است.

در مقایسه توزیع شاغلین جمعیت استان، شهرستان دزفول با ۸۷/۸ درصد بالاترین، و شهرستان خرمشهر با ۶۵/۱ درصد کمترین درصد شاغلان جمعیت فعال را به خود اختصاص داده اند.

در مناطق شهری شهرستانهای استان، دزفول با ۸۸ درصد بیشترین و خرمشهر با ۶۲ درصد کمترین، و در مناطق روستایی دزفول با ۸۷/۵ درصد بیشترین، و آبادان با ۳۵/۱ درصد کمترین میزان شاغلان جمعیت فعال را به خود اختصاص داده اند.

درمقایسه توزیع بیکاران جمعیت فعال استان، شهرستان خرمشهر با ۳۴/۹ درصد بیشترین، و شهرستان دزفول با ۱۲/۲ درصد کمترین، و در مناطق شهری، خرمشهر با ۳۸ درصد بیشترین و دزفول با ۱۲ درصد کمترین، و در مناطق روستایی، آبادان با ۶۴/۹ درصد بیشترین و دزفول با ۱۲/۵ درصد کمترین میزان بیکاران جمعیت فعال را به خود اختصاص داده‌اند.

جدول میزان اشتغال و بیکاری جمعیت ده سال به بالا و فعال استان، در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰

| میزان بیکاری | | میزان اشتغال | | شرح |
|--------------|------|--------------|------|--------------------------|
| ۱۳۷۰ | ۱۳۶۵ | ۱۳۷۰ | ۱۳۶۵ | |
| ۷۱ | ۲۲ | ۷۹ | ۷۸ | استان خوزستان |
| ۱۹/۹ | ۲۲/۸ | ۸۰/۱ | ۷۷/۲ | مناطق شهری |
| ۲۳ | ۲۱/۱ | ۷۷ | ۷۸/۹ | مناطق روستایی و غیر ساکن |

۶- اطلاعات مربوط به طرح سرشماری جاری جمعیت، سال ۱۳۷۰ ه. ش، استان خوزستان

| | |
|------------------------|-------------|
| ۱- تعداد خانوار | ۵۲۲۹۸۶ |
| ۲- تعداد افراد | ۳۱۸۵۴۶۸ |
| ۳- تعداد افراد باسواد | ۱۷۸۱۳۱ |
| ۴- تعداد افراد بی سواد | ۷۰۸۴۷۷ |
| ۵- تعداد افراد شاغل | ۵۷۵۱۲۹ |
| ۶- تعداد افراد بیکار | ۱۵۶۸۴۴ |
| ۷- تعداد مرد | ۱۵۸۴۱۱۲ |
| ۸- تعداد زن | ۱۶۰۱۳۵۶ |
| ۹- جمعیت به تفکیک سن | |
| تعداد زیر ۵ سال | ۶۹۳۸۶۰ نفر |
| تعداد ۶-۱۰ سال | ۵۱۱۹۵۰ نفر |
| تعداد ۱۱-۱۳ سال | ۲۵۶۶۸۶ نفر |
| تعداد ۱۴-۱۷ سال | ۲۶۸۲۲۲ نفر |
| تعداد بالای ۱۷ سال | ۱۴۵۴۶۵۰ نفر |

بخش چهارم

شهرهای استان خوزستان

فصل اول

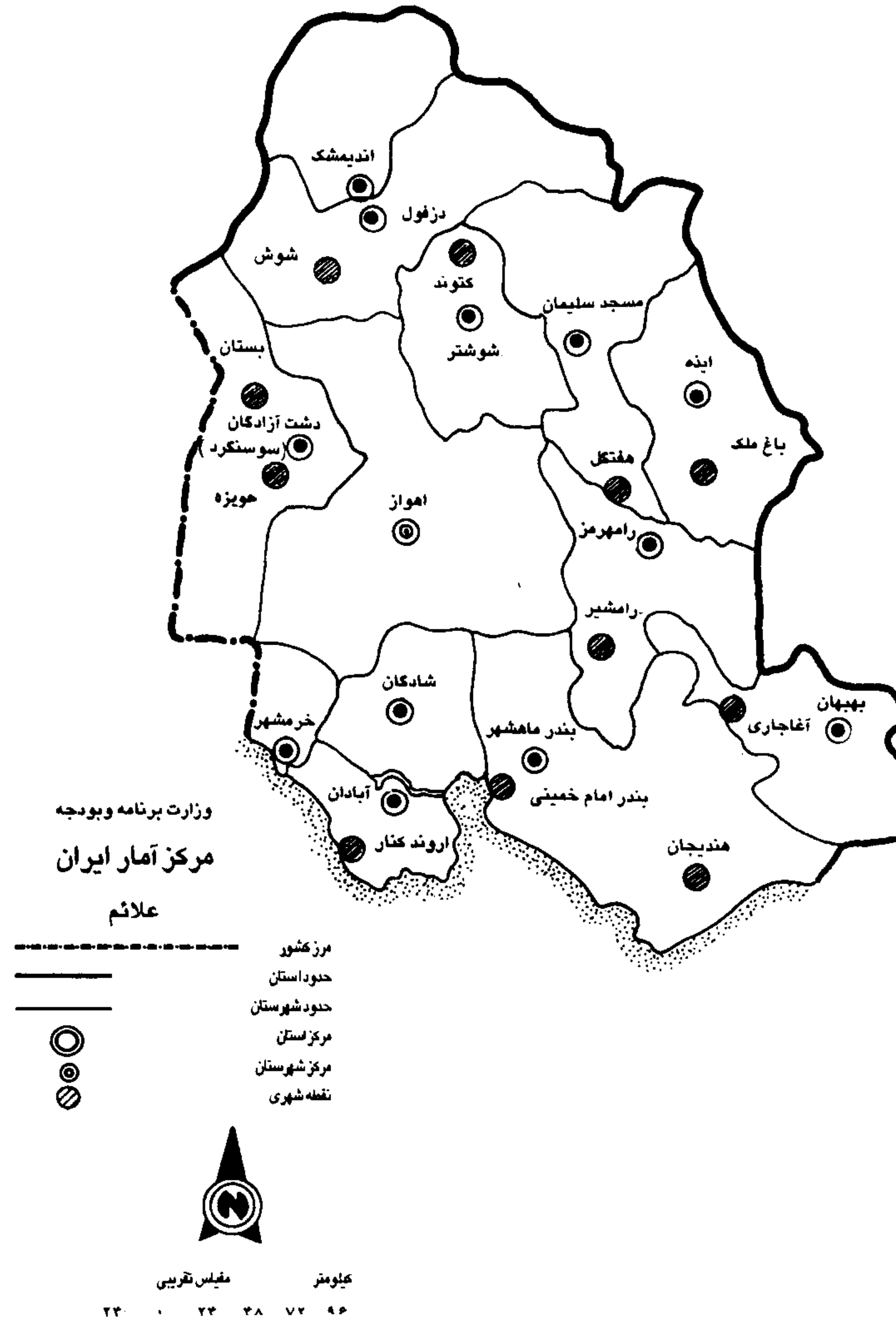
یکی زان شهرها اهواز ماندست کش او آنگاه شهر رام خواندست
(فخرالدین گرگانی)

الف: شهرستان اهواز و توابع آن:

۱ - گذشته اهواز:

نام اهواز در اخبار الطوال نوشته ابی حنیفه، در جنگ بین «اردوان و اردشیر» و نیز در هنگام فرار قباد نزد هیاطله و عبور او از این شهر، در تقسیم ایران به چهار قسمت توسط انوشیروان و قرارداد آن جزء چارک سوم، (فارس و اهواز تا بحرین)، در قیام انوش و مخالفت او با پدر خود انوشیروان و زندانی شدنش و سرانجام شکستن زندان و ارسال نامه‌هایی برای اصحاب دیانت نصرانی در جندی شاپور و اهواز، فرستادن عتبه بن غزوان، از سوی خلیفه دوم در رأس سپاهی به اهواز، در جنگ مهلب با خوارج، در تعیین مصعب به ولایت فارس و اهواز از جانب برادر او عبدالله بن زبیر، در قیام ابن الاشعث علیه حجاج و خروج او در رأس قرآء و عبّاد به این شهر و نیز در جنگ پیروان آنها و شکست عبدالرحمن بن محمد اشعث و بالاخره در جنگ بین قوای مأمون و امین، وارد شده است^(۱). مسعودی نیز که در سنه ۳۴۵ هجری وفات یافته بود، در کتاب «التنبیه و الاشراف» در ۱۲ مورد، از اهواز نامبرده است. از نوشته‌های کتابهای مؤرخین چنین استفاده می‌شود که نام اصلی و اولیه این شهر، در پیش از اسلام «هرمز شهر» بوده و در زمان عمر بن الخطاب

۱ - الاخبار الطوال - تألیف ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری به عربی. تحقیق عبدالمنعم عامر، منشورات رضی ص. ۴۳-۶۵-۶۷-۷۰-۱۱۶-۲۷۳-۲۷۴-۳۱۷-۳۱۹-۳۹۹.



به اهواز تبدیل شد.

عربانام اهواز رابه تمام مناطق تابع آن یعنی خوزستان اطلاق می‌کردند. از صورالاقالیم در بعضی از کتابهای مورخین این مضمون دقیقاً مفهوم می‌شود:

«و اما ما یقع فیها من المَدَن فأنها کَوْر، منها الاهواز و اسمها هرزمز شهر و هی الکورة التي ینسب الیهاسائرالکور...» یعنی، و آنچه در آن (خوزستان) از شهرهایی واقع است، از جمله اهواز که نامش هرزمز شهر می‌باشد، شهریست که سایر شهرها بدان نسبت داده می‌شوند^(۱).

عبّاس میریان به نقل از المسالک و الممالک اصطخری (۳۴۰ هجری) می‌نویسد:

«اهواز آنرا هرزمز شهر می‌گویند و دیگرنواحی خوزستان تابع آن می‌باشد...»^(۲).

ازابن حوقل در صورةالارض تألیف (۳۶۵ هجری) منقول است که:

اهواز شهری است معروف به (هرمز شهر) ولایتی بزرگ و ناحیه‌ای پهناور و وسیع دارد، چنانکه سایر شهرها و خود ولایت بدان شناخته شده و اکنون قسمت بیشتر آن ویران گردیده و چنان است که عسکر مکرم آبادتر از آن می‌باشد^(۳).

در ترجمه جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی همین معنی وجود دارد:

«اهواز، کرسی استان خوزستان، دراصل هرزمز شهر نام داشته (و در نسخه‌های خطی به صورت‌های هرزمز اوشیر و هرزمزاردشیر آمده که نام فارسی آن است).

مقدسی گوید: در فتنه زنج که در قرن سوم وقوع پیدا کرد و سرکرده آن شورشیان چندی اهواز را مقر خود قرار داد، به این شهر آسیب بسیار وارد شد...»^(۴).

درباره ویرانی شهر اهواز علاوه بر واقعه فوق، علل گوناگون دیگری ذکر شده است که

۱ - جغرافیای تاریخی خوزستان تألیف عبّاس میریان ص. ۱۵۴.

۲ - همان منبع ص. ۱۶۰.

۳ - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه محمود عرفان ص. ۲۵۱-۲۵۲.

۴ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - تألیف عبّاس میریان ص. ۱۶.

از جمله آنها شکسته شدن سد شادروان و شیوع بیماری وبای طاعون می‌باشد. از نوشته‌های مورخین چنین استنباط می‌شود که شهر اهواز در قرن ششم هجری قمری ویران بوده و در دو قرن بعد از آن به صورت خالی از سکنه و متروک گشته است^(۱).

معلوم می‌شود که اهواز بعد از واقعه زنج به وسیله عضدالدوله دیلمی تجدید بنا شده بود ولی پس از آن بار دیگر به علّتی که احتمالاً همان طاعون و شکسته شدن سد باشد متروک شده است. مقدسی می‌گوید: «یک قرن (بعد از فتنه زنج) عضدالدوله دیلمی یک قسمت اهواز را تجدید عمارت کرد و می‌افزاید که مال‌التجاره و کالاها از هر طرف به اهواز فرستاده می‌شد و پیش از حمل به بصره در آنجا جمع می‌گردید و بنابراین اهواز انبار بصره است»^(۲).

کشت نیشکر در خوزستان در قرن نهم میلادی تدریجاً کاهش یافت و زنگیانی که اعراب از آفریقا برای کار و بردگی در مزارع نیشکر به خوزستان آورده بودند و بسرکردگی مبرقع شورش کردند و جنگهایی که بین آنها و اعراب در گرفت باعث از میان رفتن سدبندیها و ترعه‌ها و خراب شدن مزارع نیشکر گردید و وضع خوزستان و خاصه اهواز رو به انحطاط نهاد و مرکز ایالت خوزستان به شوشتر انتقال یافت تا آن که در سال ۱۳۰۳ خورشیدی مجدداً اهواز را مرکز استان قرار دادند^(۳).

اهواز در نیمه دوم این قرن به ترقیات و پیشرفتهای فراوانی نایل آمد. جمعیت آن که در سال ۱۳۴۵ خورشیدی ۳۲۲۰۰۰ نفر بود در اثر ایجاد تأسیسات عظیم شرکت ملی نفت و کارخانه‌های نورد و لوله اهواز و نیز کارخانجات تصفیه نیشکر، داروسازی، یخسازی، موزائیک سازی، مؤسسات اقتصادی، اداری و غیره روز بروز بر وسعت آن افزوده شد. علاوه بر پل راه آهن، سه پل دیگر در آن ساخته شد. تأسیس راه آهن، فرودگاه

۱ - استنباطی از ص. ۴۱۲ کتاب نگاهی به خوزستان ایرج افشارسیستانی.

۲ - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه محمود عرفان ص. ۲۵۲.

۳ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عبّاس میریان ص. ۴-۱۷۳.

و دانشکده‌های جدید براهمیت و رونق شهرافزود. جمعیت این شهرستان در سال ۱۳۵۵ به ۴۸۹۷۹۵ نفر رسید. تخمین زده می‌شود که جمعیت آن اکنون از یک میلیون نفر گذشته باشد.

۲ - موقعیت، حدود، وسعت:

اهواز مرکز استان خوزستان، در حدود ۱۰۵۵۶ کیلومتر مربع مساحت دارد. ارتفاع آن از سطح دریا ۱۸ متر است. این شهرستان محدود به حدود زیر است:

از جنوب به شهرستان خرمشهر از مغرب به حمیدیه، از شمال و مشرق به شهرستانهای شوش، دزفول، شوشتر و رامهرمز^(۱).

موقعیت این شهرستان در ۳۱ درجه و ۱۹ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۴۱ دقیقه طول شرقی گرینویچ، واقع شده و اختلاف ساعت آن با تهران ۹ دقیقه و ۲۰ ثانیه اتفاق می‌افتد. این شهر در سرزمین صاف و مسطحی در دو سوی رودخانه زیبا و تماشائی کارون ساخته شده است. فاصله آن با تهران ۸۸۱ کیلومتر می‌باشد.

۳ - محیط طبیعی اهواز:

می‌توان گفت که قسمت اعظم اهواز صاف، مسطح و دشت است. البته بعضی از ارتفاعات در مشرق و مغرب آن دیده می‌شود که به نظر می‌آید دنباله هم باشند. شهر اهواز در تابستان بسیار گرم می‌شود و باد غربی آن بسیار گرم و محلیها بدان باد «سموم» می‌گویند. درجه حرارت آن در تیرماه گاهی حتی به ۵۰ درجه می‌رسد. حداقل درجه این شهر در زمستان از صفر درجه سانتیگراد، پائین‌تر نمی‌آید. شدت گرمای هوای تیرماه بحدی است که مردم از قدیم در توصیف آن در ضرب‌المثلی گفته‌اند: «تموز اینشیف

۱- حمیدیه یکی از بخشهای شهر اهواز بود که اکنون تبدیل به شهر شده و حایلی بین حدود اهواز و دشت آزادگان بوجود آورده است.

آلمای امن‌الکوز» یعنی گرمای ماه تموز آب را در حُبانه می‌خشکاند^(۱).

هوای اهواز نسبت به شهرهای ساحلی مثل آبادان، خرمشهر و ماهشهر خشکتر است. باد شمال غربی موجبات خشکی و سردی هوای آن می‌گردد. باد شرعی یا باد جنوبی شرقی، چون از طرف دریا می‌وزد و بخار را به همراه می‌آورد، هوا را در تابستان بسیار گرم و خفه کننده می‌سازد. در چنین مواقعی تنفس برای افرادی که تنگی نفس دارند، بسیار سخت و دشوار می‌شود.

آب آشامیدنی مرکز این شهرستان، از آب کارون تأمین می‌گردد و بوسیله لوله از مؤسسات تصفیه آن به منازل انتقال می‌یابد. اما در بعضی از مناطق روستائی دور از رودخانه، از چاه نیز استفاده می‌کنند. آب رود کارون بسیار گوارا و برای هضم غذا مؤثر است. آب آن در خوزستان ضرب‌المثل است.

۴ - وجه تسمیه اهواز:

جیهانی در کتاب اشکال‌العالم (نیمه دوم قرن چهارم)، می‌گوید:

اهواز، نام آن هرمز شهر است. شهر است بزرگ که جمله شهرها را در آن ولایت به آن نسبت می‌دهند^(۲).

اهواز، جمع عربی کلمه مفرد هوز = خوزاست. این تسمیه، در آغاز فقط به یک قبیله ساکن این ناحیه اطلاق می‌شد و ایرانیان تحت نام سوزیان، آنرا به عنوان ایالتی برای تعیین ناحیه قدیم ایلام بکار می‌بردند و اکنون به کرسی ایالت خوزستان گفته می‌شود. نام قدیم آن هرمز شهر «هرمزاردشیر» و پیش از آن به سوق‌الاهواز و در زمان ناصرالدین شاه به ناصری و به گفته مردم عرب آن ناصریه، نامیده شده است. اهواز را بعضی با شهر

۱- کوز: نوعی ظرف آب است که زنهای عرب در گذشته از گل رُس می‌ساختند و آنرا در آتش فحاری می‌کردند، ناقوی، محکم و بادوام شود. لهدامی گویند: بارح تموز یعنی بادسام تموز آب رامی‌خشکاند.
۲- اشکال‌العالم، تألیف ابوالقاسم بن احمد جیهانی - ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب ص. ۱۰۳.

اگنیس که استرابون از آن نام برده منطبق دانسته‌اند، لیکن احتمال دارد که اهواز در محل شهر قدیمی تارینا که نثارخوس در مسافرت خود به خلیج فارس در کنار آن لنگرانداخت قرار گرفته باشد، و اردشیر اول ساسانی تارینا را از نو بنا نهاد و آنرا هرمز اردشیر نام کرد. در عصر ساسانیان این شهر علاوه بر نام مذکور به نامهای «رام شهر» و «شهرام» نامیده می‌شد^(۱).

شهر اهواز در دورهٔ هخامنشیان وجود داشته و در عهد ساسانی نیز اهمیت یافت. هرمز اول ساسانی آنرا تجدید بنا نموده و به نام خود هرمز اردشیر نامید. همین پادشاه است که در سنهٔ ۲۷۲ میلادی بنای سد بزرگی را بر روی کارون آغاز کرد که جانشینان او آنرا تکمیل کرده‌اند. این سد تا قرن ۱۵ میلادی پابرجا بود و سپس رو به ویرانی نهاد، تا این که پل راه آهن اهواز بر روی پایه‌های آن کشیده شد. ... تبدیل نام هرمز اردشیر به اهواز بدین گونه بود که در زمان ساسانیان خوجیها که یکی از طوایف اصیل ایرانی بودند نام خوجستان یا خوزستان، از آنها گرفته شد. آنان در اراضی اطراف کارون و سد بندیهای آن به کشت نیشکر و تهیهٔ شکر می‌پرداختند و در این کار مهارت و پیشرفت بسیار داشتند. مرکز فعالیت آنها که شهر هرمز اردشیر بود در اواخر دورهٔ ساسانی به واسطهٔ رونق کار آنها خوجستان و ازاریابازار خوزستان نامیده شد^(۲).

اردشیر سد بزرگی بر کارون بنا نهاد و در عصر وی و جانشینانش، این شهر رونق و اعتبار فراوان داشت و به جای شوش پایتخت سوزیانا یا خوزستان گردید. پس از تصرف این شهر به دست مسلمانان عرب آنرا سوق‌الاهواز نام کردند، یعنی بازار یا سرزمین خوزیها. این خوزیها یا هوزیها در آغاز نام یک قبیلهٔ جنگجو بود که در این ناحیه سکونت داشتند. بعدها همین سرزمین را به نام آنان خواندند. در دوران امویان و عباسیان نیز این شهر اعتبار و رونق فراوان داشت و مرکز زراعت نیشکر بود. تا زمان فتنهٔ صاحب‌الزنج

یعنی اواخر قرن سوم قمری که روابط به انحطاط گذاشت. بعدها در آبادی آن کوششها شد ولی بر اثر خراب شدن سد آن دیگر معمور نشد و به معنی واقعی خراب گردید^(۱).

در عهد قاجاریه (از زمان ناصرالدین شاه به بعد) آنرا ناصری و ناصریه می‌نامیدند. در سال ۱۳۰۲ هجری ناصریه قریهٔ کوچکی بود در قسمت جنوب اهواز قدیم و کنار کارون قرار داشت. در این تاریخ پس از ایجاد بندر خرمشهر، در حوالی اهواز نیز برای باراندازی و ایجاد گمرک دوم در خوزستان اقدام کرده‌اند. دفتری به نام کشتی‌رانی ناصری در خرمشهر و اهواز تشکیل شد. این دفتر توسط حاج معین بوشهرکه به «معین التجار» معروف بود ایجاد شد. این امر مورد حسد انگلیس قرار گرفت و به کار رقابت در کشتیرانی کارون پرداخت و با انتقال محمولات به قیمت ارزاتر موجبات تضعیف شرکت کشتیرانی ناصری گردید. شرکت کشتیرانی ناصری و شرکت کشتیرانی برادران لنچ انگلیسی تا سال ۱۳۴۲ هجری قمری که راه آهن و خط شوسه تأسیس گردید، بایکدیگر رقابت می‌کردند. از آن به بعد کشتیرانی در کارون پایان پذیرفت. بندر ناصری بنابه تصویب هیئت وزیران از شهریور ۱۳۱۴ شمسی به نام اهواز نامیده شد^(۲).

نیرهٔ زمان رشیدیان در کتاب خود «نگاهی به تاریخ خوزستان» می‌نگارد:

بعضی از مؤرخان آنرا (اهواز)، الجزیره و المدینه گفته‌اند. اهواز در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی به عنوان مرکز استان ششم (خوزستان) تعیین گردید. این شهر اکنون دارای اهمیت اقتصادی و بازرگانی مهمی است و از راه خشکی، آبی و هوایی با تهران و همهٔ نقاط کشور مربوط می‌شود. وضع شهر اهواز پس از پایان جنگ تحمیلی به سرعت روبه توسعه، بازسازی و نوسازی می‌رود و وسایل رفاه مردم در زمینهٔ امور خدمات شهری

۱- نگاهی به خوزستان تألیف ایرج افشار سیستانی ص. ۴۰۷ به نقل از لغت نامهٔ دهخدا جلد ۸، در لغت اهواز ص. ۵۳۱-۵۳۲.

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان تألیف عباس میریان ص. ۱۷۵-۱۷۶ و کتاب نگاهی به خوزستان تألیف ایرج افشار سیستانی ص. ۴۰۷ نگاه کنید.

۱- نگاهی به خوزستان تألیف ایرج افشار سیستانی ص. ۴۰۷.

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عباس میریان ص. ۱۷۳.

مربوط به شهرداری، تأمین می شود.

۵ - مشاهیر اهواز :

از شهر اهواز علما و دانشمندانی برخاسته‌اند که حامل لقب اهوازی بودند، از این جمله‌اند:

۱ - یکی از این افراد، پدر بزرگ خاندان معروف نوبخت است که در اهواز با عمال دولت بنی‌امیه به مبارزه پرداخت و با مخالفان آن دولت همکاری می‌کرد. او با منصور عباسی در زندان آشنا شد و باتوجه به علم نجوم به او مژده سقوط بنی‌امیه و انتقال خلافت به بنی‌عباس داد. هنگامی که منصور به خلافت رسید او رابه بغداد خواست و از مقربان خود ساخت. خاندان نوبخت، از مروجین مذهب شیعه و مخالف حقیقی نفوذ خلفاء بودند و با نشرکتب و مقالاتی، این مذهب را اشاعه و تبلیغ کردند.

ابوسهل ابن نوبخت در بغداد به مقام رئیس کتابخانه «بیت‌الحکمه» رسید و از مترجمین آن سازمان فرهنگی عظیم بود. نیره او عبدالله بن سهل بن نوبخت نیز مانند پدر بزرگ خود، در علم ستاره‌شناسی استادی ماهر بود و با مأمون عباسی معاصر و مانند پدرانش از مقربان او بشمار می‌رفت.

۲ - عبدالله بن هلال اهوازی : از دانشمندان اهوازی بود که به امر جعفر برمکی کتاب کلیه و دمنه را از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرد. افسوس که از ترجمه او اثری باقی نیست.

۳ - ابوالحسن احمد بن الحسین اهوازی: از اهل فضل و ادب اهواز بود. به کشورهای روم و یونان مسافرت کرد، و درباره علوم و معارف مترقی و کهنسال آنها اطلاعات سودمندی کسب نمود و در کتابی به نام «معارف الرّوم» یا «فرهنگ روم» نوشت. ابوریحان بیرونی، بسیاری از مطالب «آثار الباقیه فی القرون الخالیّه» پیرامون علوم و ادبیات روم و یونان را از همین کتاب اقتباس و نقل نمود.

۴ - جعفر بن محمد مروزی : باتوجه به اینکه، پدران او از مرو به اهواز مهاجرت کرده

بودند، به مروزی شهرت داشت. او در اوایل سده سوم، در شهر اهواز اقامت داشت و در آنجا کتاب «المسالك والممالك» در علم جغرافیای تاریخی و طبیعی که نخستین کتاب در نوع خود بود نوشت. وفات او در اهواز، در سال ۲۷۴ هجری قمری اتفاق افتاد. اولادش کتابهایش رابه بغداد بردند و در محل معروف به طاق‌الحرانی حراج کرده و به فروش رسانیدند.

۵ - ابوعلی حسن بن الحسین بن الهیثم مهندس اهوازی: در علوم ریاضی و حساب، هندسه، مثلثات، جبر و الابصار و غیره استادی ماهر و صاحب ابتکار بود. وی از دانشمندان معروف و سرشناس خوزستان است که شهرت جهانی دارد. تألیفات گرانبهای در علوم ریاضی دارد و در شهر «وهشت‌اردشیر» اقامت داشت. اما چون او مردی آزاداندیش و در اثر پارسی خویش، متعصب بود با فرقه ملیون «آزاد مردان شعوبیه» همدست گردید، و در زیر فشار عمال خلیفه مسقط‌الرأس خویش را ترک گفته، راه کشور مصر را در پیش گرفت و به دربار دولت فاطمیان پیوست. دولت فاطمی رایکی از ایرانیان زردشتی تأسیس کرد و چنانچه در تاریخ مشهود است، این دولت با حکومت خلفاء مبارزه و ستیزگی می‌کرد و در برابر حکومت بغداد رقیبی سرسخت و قوی بود. ابن‌الهیثم کتابی در فضایل اهواز، شهرزادگاه خویش نوشت و آنرا کتاب «تفضیل‌الاهواز علی بغداد من الجهات الطبیعیه» نام نهاد.

۶ - علی بن عباس مجوسی اهوازی : از پزشکان و استادان دانشگاه جندی‌شاپور، استاد بزرگ طب موسوم به «الکامل فی الصّناعة الطبیعیّه» می‌باشد.

۷ - ابو ماهر: استاد بن مجوسی اهوازی بوده و در مقام فضل او در علم پزشکی همین بس است که شاگردی چون مجوسی تربیت کرد.

۸ - زادان بن فرخ پیرکسکری: از مردم کسکراز توابع اهواز بوده و در عهد دولت اموی می‌زیست. از زمان سلطه عرب بر ایران تا آن عهد (حدود یک قرن) دیوان محاسبات (وزارت دارایی) دولت خلفاء به زبان پهلوی نوشته می‌شد، و زادان فرخ رئیس آن بود،

زیرا تا آن عهد هنوز زبان عربی چنان رشد و نموی نداشته است که بتوان به وسیله آن دفاتر و اوراق دیوانی و محاسبات مالی را نوشت. در زمان او چند بار دشمنان متعصب قصد کردند تا دیوان را از پهلوی به عربی منتقل کنند، اما زادان فرخ با تمام قوا جلو این کار را می‌گرفت و تا او زنده بود، بدین مقصود نایل نگردیدند. از دیگر دانشمندان و فضیلائی نامدار اهواز می‌توان از علی بن مهزیار اهوازی و بختیاری اهوازی نام برد^(۱).

۶ - سوابق تاریخی و اثری اهواز یا هوجستان واجار :

حمزه اصفهانی می‌گوید:

«هرمز اردشیر نام دوشهر است، اردشیر آنها را بنا نهاد هر یکی را به نامی مرکب از نام خود و نام خدای نامید. آنگاه بزرگان و اشراف را در یکی جای داد و کسبه و بازاریان را در دیگری. لذا شهر بازاریان به هوجستان واجار معروف شد و عرب مُعرب نموده سوق الاهواز خواندند و نام شهر دیگر را مُعرب کرده، هر مشیر گفتند و آن شهر در فتح عرب خراب شد و جای بازاریان بماند^(۲)».

ولایت اهوازیه گفته مقدسی در هزار سال قبل به جزاهواز حاکم نشین آن، دوازده شهر دیگر داشته است باین نامها: نهر تیری، مناذر کبری، مناذر صغری، جوزوک، سوق الاربعاء، حصن مهدی، باسیان، شوراب، بندم الدورق، سند، جبی، بیره که در این ایام جایگاه بیشتر آنها مجهول است. نویسنده مذکور تصریح می‌کند که نهر تیری و مناذر از ولایات مستقله پیشین بوده اند که در اثر کوچک شدن ضمیمه اهواز شده بوده و جیبی در این زمان جزء ولایت شادگان و حصن مهدی جزء خرمشهر و نهر تیری جزء دشت میشان است». در آن زمان اهواز دو محله داشت: محله خاوری در ساحل رودخانه که محله عمده شهر بود و بازارهای بزرگ و مسجد جامع در آن قرار داشت. این محله بوسیله یک پل به

۱- نگاهی به خوزستان - تألیف ایرج افشار سیستانی ۱۹۵-۱۹۹ به اختصار.

۲- جغرافیای تاریخی و آثار باستانی خوزستان و کهلیگویه و محسنی - تألیف احمد اقتداری ص. ۷۰۳.

جزیره‌ای که در میان رودخانه دجیل قرار داشت و محله باختری شهر در آن واقع بود متصل می‌گردید. این پل آجری راپل هندوان می‌نامیدند و عضدالدوله آنرا خراب کرد و از نو ساخت.

بر روی این پل مسجدی قرار داشت که مُشرف به رودخانه بود، و نزدیک شهر در کنار رودخانه دولابه‌های بسیار وجود داشت. رود اصلی دُجیل از جانب باختری جزیره می‌گذشت. اندکی پائین تر از اهواز سد (شادروان) بزرگی بر روی صخره‌ها ساخته بود و آب کارون پشت این شادروان، انباشته می‌شد و بر اثر آن سطح رودخانه بالا می‌آمد و آب از طریق سه نهر به زمینهای سمت چپ رودخانه، بالای شادروان، جاری می‌شد و مزارع و کشتزارها را مشروب می‌ساخت. شادروان درهائی داشت که در موسم زیاد شدن آب آنها را باز می‌کردند و الا اهواز را آب فرامی‌گرفت^(۱).

از مقدسی و یاقوت منقول است که نوشته‌اند:

دولابهائی در آنجا نصب بود و به توسط آب شاهجرد (نهری که اهواز قدیم را نصف می‌کرد) می‌گردید و آب را از نهر برداشته در قناتهای وارد می‌ساخت که به حوضهای خانه‌ها و باغچه‌های شهر وارد می‌شد و آن دولابه‌ها را که ناعور (جمع آن نواعیر) می‌نامیدند ... مقدسی می‌گوید: که آبها در بالای شهر از هم جدا می‌شود و در پائین بهم می‌پیوندد و آن جائی است که کارشنان نامیده می‌شود... از کلام ابن فقیه برمی‌آید که شهر اهواز در آن زمان کمابیش دارای پنجاه هزار خانه بوده است. بنابراین می‌توان گفت که این شهر در آن زمان شهری بزرگ و جمعیتی حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نفر داشته بود. صاحب تذکره شوشتر علت ویرانی آنرا وقوع فتنه زنج دانسته است. اما بعضی اظهار نظر کرده‌اند که علت این خرابی فتنه زنج و دیگر جنگها نبوده، بلکه شکسته و خراب شدن سد است.

در قرن ششم هجری که خاندان برسق (امرای خوزستان) پایتخت خود را به شوشتر

۱- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه محمود عرفانی ص. ۲۵۲.

منتقل کردند و این کاراگرچه یکی از اسباب ویرانی اهواز بود، ولی دلیل است که آن شهر (در این ایام) روبه خرابی گذاشته است. در وقایع قرن هفتم و هشتم (عصر اتابکان و مغول و آل مظفر) بگلی نامی از اهواز در کتابها نیست. از سمعانی که کتاب خود را در میانه قرن ششم نوشته نقل شده است: «اهواز یکی از شهرهای مشهوره بود که پر بود از علماء و ائمه و تجار و متمولین بومی و بیگانه و بیشتر آن ویران شده و تلهای خانه‌ها مانده است و در آن جز اندک مردمانی نیست. سید صدرالدین جزایری صاحب تذکره شوشتر می‌نگارد. اکنون از عمارات آن همین قلعه موجود است که شیخ ناصر بن حمید آنرا حصار کشیده و مشتمل بر چند خانواده رعیت دیم‌کار، نهایت آثار عمارت قدیمه بسیار و به نظر اعتبار، شاهد بی‌نیازی حضرت کردگار است». نیم قرن بعد از او میر عبداللطیف در تحفة العالم نوشته است: «قلیلی عرب بقدر دو بیست خانوار در آنجا خانه ساخته ساکنند ... و روی به آبادی دارد». بنابراین نوشته عباس میریان و احمد اقتداری در تاریخهای جغرافیائی خود اهواز نو در سال ۱۳۰۶ قمری مطابق ۱۲۶۶ شمسی نخستین سنگ بنای آن گذاشته شد. علت این امر را مربوط به افتتاح کانال سوئز در سال ۱۸۹۶ میلادی و نزدیکتر شدن راه جنوب ایران و اروپا دانسته و اروپائیان را به خیال توسعه و نفوذ سیاسی و اقتصادی در این حدود انداخت. همانطوریکه قبلاً نیز نگاشته‌ایم، مجوز آزادی کشتیرانی را از ناصرالدین شاه گرفته و شرکت برادران لنچ در کارون براه انداخته‌اند.

این امر یعنی کشتیرانی در کارون با ایجاد خط آهن و جاده شوسه تهران - اهواز - خرمشهر، خود به خود منتفی و منتهی گردید.

۷ - ویژگیهای جمعیتی و شهرنشینی شهرستان اهواز:

اهواز ولایتی است که در قرون قبل از اسلام تا قرن سوم هجری بسیار آبادان و دارای مزارع و باغاتی بوده که از آنها متعدد کارون، دز و کرخه آبیاری می‌شد. همه مناطق آن محل کشت نیشکر، حبوبات و درختان خرما و میوه بوده است. اما در قرون وسطی شادابی

و آبادانی آن به علل جنگها، بی‌توجهی‌ها و به ویژه شکست سد (شادروان اهواز)، از بین رفت. نهرها بخشکید و اهالی متفرق و پراکنده و اراضی کشاورزی به شوره زار و سیخ بدل گشت. خاک شهرستان اهواز بوسیله کارون بدو قسمت شرقی و غربی منقسم است. دهستان باوی که اراضی حصینه، زرقان و شاخه بنه جزء آن می‌باشد، در قسمت خاوری واقع است. در منطقه باختری رود نیز دهات و روستاهای شاورور، عنافجه و نهرهاشم قرار دارند. شهر اهواز که در قرن اخیر با سرعت فراوانی گسترش و توسعه یافت به وسیله رود مذکور، دو قسمت می‌شود.

جمعیت این شهرستان طبق سرشماری آبان ۱۳۵۵، ۴۹۶۴۶۸ نفر است که شامل ۸۳۹۴۸ خانوار می‌باشد. تراکم جمعیت آن در هر کیلومتر مربع ۴۶ نفر می‌شود. پس از ده سال، این جمعیت نزدیک به دو برابر شد، زیرا بر اساس سرشماری سال ۱۳۶۵ به ۸۸۴۵۲۸ نفر رسید.

این امر موجب توسعه زیاد و گسترش شهرنشینی گشته و تهیه خدمات شهری را برای مؤسسات مسئول، مشکل و دشوار نمود.

میزان شهرنشینی در این شهرستان در آبان ماه ۱۳۵۵، برابر ۶۸/۴٪ است. این در حالی است که در مناطق روستائی فقط ۳۱/۶٪ نشیمن داشته‌اند. در این صورت از کل جمعیت شهرستان در سال ۱۳۵۵ که ۴۹۶۴۶۸ نفر بود. تعداد ۳۳۹۷۸۷ نفر شهری و بقیه یعنی ۱۵۶۶۸۱ نفر در روستاها زندگی می‌کردند، از جمعیت کل فوق این شهرستان ۲۵۹۳۷۱ نفر مرد و ۲۳۷۰۹۷ نفر زن بوده‌اند.

شهرستان اهواز در آبان ۱۳۵۵ شامل دو شهر، دو بخش، ۷ دهستان و ۵۶۲ آبادی بوده است. بخش حمیدیه واقع در غرب اهواز و شرق دشت آزادگان در دو سال گذشته، شهر شد. دهستانهای اهواز عبارتند از:

اسماعیلیه، باوی، رامه، عنافجه، کریت، میان آب، و نهرهاشم هستند. مذهب عمومی و رسمی مردم این شهرستان شیعه اثنی عشری می‌باشد، ولی اقلیتهای مذهبی و ملی از

قبیل ارمنی، آشوری، کلیمی، زردشتی، صابی، شوشتری، دزفولی، شیرازی، اصفهانی، و غیره نیز در آن نشیمن دارند. از بناهای تاریخی اهوازی توان از سد شاهپور در نزدیکی راه آهن و مزار حضرت علی بن مهزیار که زیارتگاه مردم است نام برد^(۱).

اطلاعات طرح سرشماری جاری جمعیت شهرستان اهواز سال ۱۳۷۰: (۲)

| | | | | |
|--------------------|--------|---|---------------------|---------|
| تعداد خانوار | ۱۷۲۶۴۰ | - | تعداد افراد | ۱۰۲۸۴۰۲ |
| تعداد افراد باسواد | ۶۱۳۸۳۰ | - | تعداد افراد بی سواد | ۱۹۴۸۷۱ |
| تعداد افراد شاغل | ۱۹۴۷۳۵ | - | تعداد افراد بیکار | ۴۶۷۸۵ |
| تعداد مرد | ۴۹۷۷۸۰ | - | تعداد زن | ۵۳۰۶۲۲ |

جمعیت به تفکیک سن:

| | |
|--------------------|--------|
| تعداد زیر ۵ سال | ۲۱۹۷۰۱ |
| تعداد ۶ - ۱۰ سال | ۱۵۹۲۱۰ |
| تعداد ۱۱ - ۱۳ سال | ۷۷۸۹۱ |
| تعداد ۱۴ - ۱۷ سال | ۸۲۲۸۷ |
| تعداد بالای ۱۷ سال | ۴۸۹۳۱۳ |

اطلاعات مربوط به شهر اهواز:

| | | | | |
|--------------------|--------|---|---------------------|--------|
| تعداد خانوار | ۱۳۰۸۷۶ | - | تعداد افراد | ۷۴۵۶۷۰ |
| تعداد افراد باسواد | ۴۹۰۲۹۹ | - | تعداد افراد بی سواد | ۱۰۳۸۷۵ |
| تعداد مرد | ۳۵۶۷۹۱ | - | تعداد زن | ۳۸۸۸۷۹ |

جمعیت شهر اهواز به تفکیک سن:

| | |
|--------------------------|--------|
| تعداد زیر ۵ سال | ۱۵۱۴۹۶ |
| تعداد ۶ - ۱۰ سال | ۱۱۲۲۶۵ |
| تعداد ۱۱ - ۱۳ سال | ۵۲۱۹۷ |
| تعداد ۱۴ - ۱۷ سال | ۵۵۲۱۷ |
| تعداد افراد بالای ۱۷ سال | ۳۷۴۴۹۵ |

وضع فعالیت اهواز در جمعیت فعال استان بدین صورت است که درصد شاغلان ۶۶/۴ و درصد بیکاران ۳۳/۶ درصد است. درصد شهرنشینی اهواز در سال در مناطق شهری ۵۲٪ و در سال ۱۳۷۰، ۷۰/۷٪ بوده است این اعداد درباره درصد روستائینی در سالهای مزبور به ترتیب ۴۸٪ و ۲۹/۳٪ می باشد.

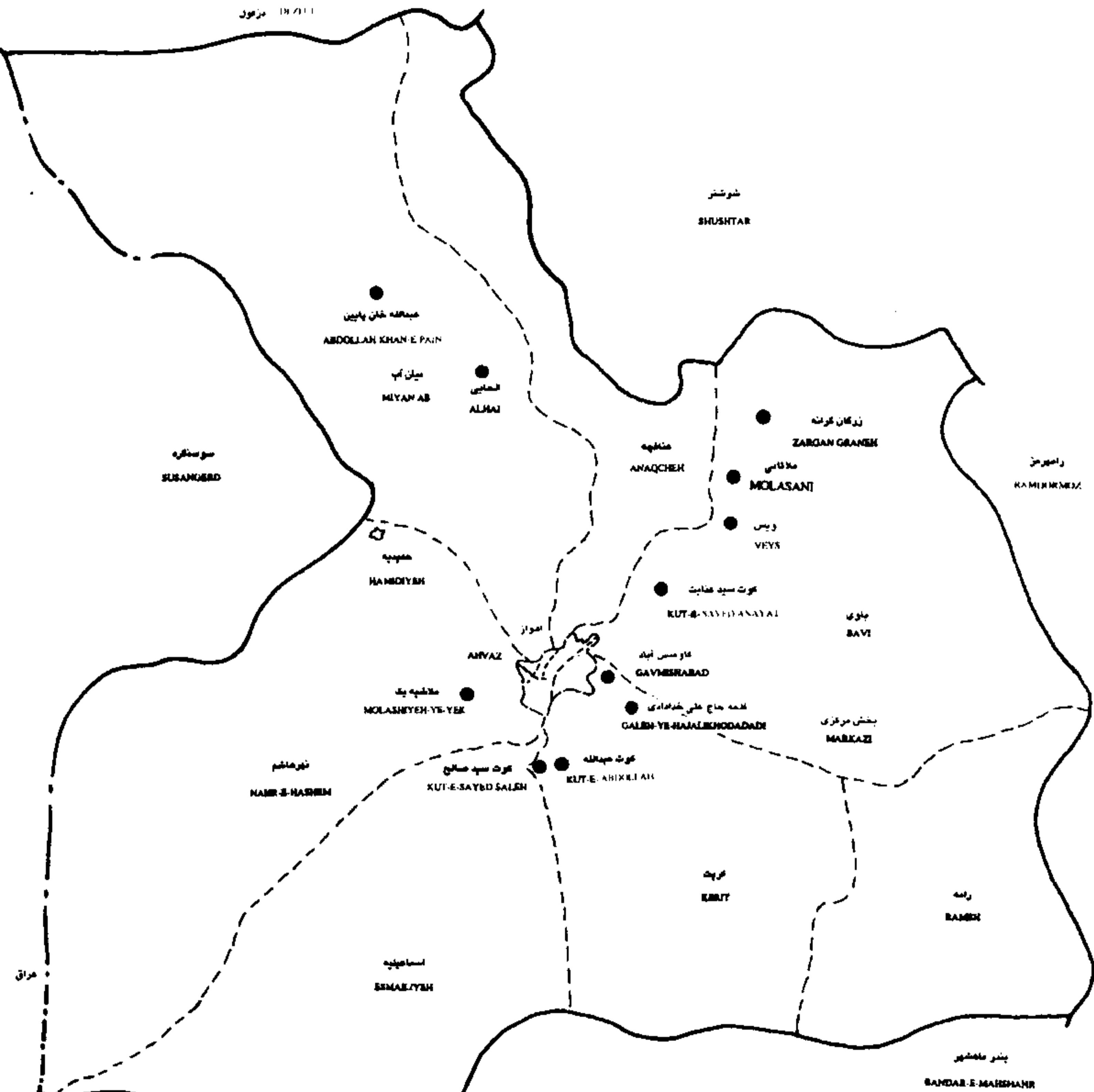
۱- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص. ۴۱۲-۴۱۳.

۲- سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان - بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰ استان

خوزستان - ایرج اعتضادی و مسعود صفائی پور - تیرماه ۱۳۷۱ - شماره ۶۸۶۳.

نقشه شهرستان اهواز

مردود 1371



SYMBOLS علائم

BAKHSH ————— بخش

DEHESTAN - - - - - دهستان

URBAN PLACE  نقاط شهری

PLACES OF 2000 TO 5000 INHABITANTS  نقاط بین ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر جمعیت

APPROXIMATE SCALE مقیاس تقریبی

5000 0' 5' 10' 15' 20km



خرمشهر
KHORAMSHAHR

ایران

ب: شهرستان آبادان: (۱)

۱ - موقعیت، حدود، وسعت:

این ولایت عبارت است از زمینهایی که میان اروندرود و بهمن شیر و زمینهایی که در ساحل شمالی بهمنشیر واقع می‌باشد، و از حیث وسعت خاک چند برابر ولایت خرمشهر است و عمده آن زمین‌ها در جزیره خضراست. بیشتر اراضی این ولایت که رو به دریا دارد نوترین زمینهای خوزستان می‌باشد و تا هزار سال پیش، این زمینها در زیر آب پوشیده بوده است ناصر خسرو در سال ۴۴۶ قمری از ابله به آبادان گذشته و درباره آن نگاشته است: «جانب جنوبی عبادان خور دریای محیط است که چون مد باشد تا دیوار عبادان را آب گیرد و چون جزر شود کمتر از دوفر سنگ دور شود». از این گفته ناصر خسرو متوجه می‌شویم که آن زمان آبادان کمتر از دوفر سنگ با دریا فاصله داشت و جزیره خضر که بین شط العرب و بهمنشیر واقع بود، میان رودان نامیده می‌شد. احمد اقتداری به نقل از جلد هشتم یاقوت می‌نویسد:

میان رودان به معنی وسط الانهار است و آن جزیره‌ای است دریائین بصره که عبادان در آن واقع است. رود دجله (شط العرب) از دو طرف آنرا فرا گرفته است که در دریای بزرگ می‌ریزد و یک شاخه آن راه کسانی است که به بحرین و بر عرب می‌روند و شاخه دیگر راه کسانی است که عازم کیش و خاک فارس باشند و آن جزیره مثلث شکل است که دوضلع آن دجله است و ضلع سوم دریای بزرگ و در آن نخلستان و آبادیها و دهات بسیار است که از آنها است و محرزی و آن در این اوقات بندر کشتی‌ها است (۲).

آبادان جزیره‌ای است که در دلتای شط العرب (اروندرود) واقع شده و بنام دهانه قصبه

موسوم است. مساحت آن نزدیک سه هزار کیلومتر مربع بوده و طول و عرض آن به ترتیب ۶۴ کیلومتر و ۳ تا ۲۰ کیلومتر می‌باشد. این جزیره از شمال و مشرق به بهمنشیر و کارون، از مغرب به اروندرود و از جنوب به خلیج فارس محدود است. شهرستان آبادان در ۳۱ درجه و ۲۱ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۱۷ دقیقه طول شرقی گرینویچ واقع شده و ارتفاع آن نسبت به سطح دریا یازده متر است (۱).

۲ - نام و سابقه تاریخی آبادان:

در تواریخ و سفرنامه‌ها، این شهرستان را عبادان خوانده‌اند، و در قرون اخیر آنرا جزیره خضر نوشته‌اند.

عبادان منسوب به عباد بن حصین که در عهد حجاج بن (یوسف ثقفی) و عبدالملک بن مروان خلیفه اموی در آن می‌زیسته است می‌دانند. به نظر می‌رسد که حنین بن اسحاق نخستین کسی است که در کتاب آکام المرجان از این جزیره نام برده بود. عبادان در عهد باستان سرجمع کوره (شهرستان) بهمن اردشیر بوده و به نقل از اصطخری (مسالك الممالک ص ۳۳) آمده است که عبادان قلعه کوچک و آبادی است و مجمع آب دجله (فرات و کارون) و آن رباطی است که در آنجا پاسبانان برای جلوگیری از دزدان دریائی گماشته شده و پیوسته در آنجا جمعی به مرابطه مشغولند (۲).

ابن بطوطه در مسافرت خود به عبادان در توصیف آن می‌نویسد:

«عبادان قریه بزرگی است که در زمین شوری واقع شده و فاقد عمارت و آبادانی می‌باشد. عبادان معبدها و ریاطها و مسجدهای متعددی دارد و فاصله آن تا سواحل دریاسه میل است. در ساحل دریای تکیه‌ای وجود دارد که آنرا به خضر و الیاس (ع) نسبت می‌دهند

۱- مطالب این قسمت از کتابهای خوزستان و کهگیلویه از احمد اقتداری، نگاهی به خوزستان نوشته ایرج افشار سیستانی، جغرافیای تاریخی خوزستان نوشته عباس میریان، نگاهی به تاریخ خوزستان - خانم نیره زمان رشیدیان، سفرنامه بن بطوطه و غیره تألیف و اقتباس گردیده است.

۲- منقول از ص. ۶۹۶-۶۹۷ خوزستان و کهگیلویه و... احمد اقتداری.

۱- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار ص. ۳۷۳.

۲- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص. ۳۷۳.

و روبروی آن تکیه خانقاهی واقع است»^(۱).

ناصر خسرو قبادیانی (۴۸۱ - ۳۹۴ هـ.ق)، درباره آبادان می‌نویسد:

«... و عبّادان برکنار درینانهاده است، چون جزیره‌ای، که شط آنجا دوشاخ شده است، چنانکه از هیچ جانب به عبّادان نتوان شد، الاّ به آب گذرکنند. و جانب جنوبی عبّادان خود دریای محیط است، که چون مدّ باشد تا دیوار عبّادان آب بگیرد و چون جزر شود کم‌تراز دو فرسنگ دور شود»^(۲).

کی لسترنج در کتابش «بلدان الخلافة الشرقيه» که به عربی ترجمه شده است می‌نویسد: «و آبادان دارای جوامع و رباطهای کثیری بود، ولی هنگام بازدید ابن بطوطه از آن در قرن هشتم به صورت قریه بزرگی است که با ساحل سه میل فاصله داشت درآمده است. و معذالک مستوفی که معاصر ابن بطوطه است. پیرامون آبادان می‌گوید که آن بندر بزرگی بوده و روایت شده که جابیت‌های آن بالغ بر ۴۴۱ هزار دینار به ضرب زمان، برای بیت‌المال در بصره ارسال می‌شد، و بندر سلیمانیان در فاصله چند فرسنگی شرق آبادان واقع است و آن غالباً از توابع استان خوزستان به شمار آمده است. آنچه درباره آن می‌دانیم این است که بدست شخصی به نام «سلیمان بن جابر» ملقب به «زاهد»، احداث شده است»^(۳).

بخش مرکزی آبادان، از طرف شمال به بهمنشیر، از جنوب و باختر به شط‌العرب و از خاور به اراضی باتلاقی خرّمشهر محدود است.

از آنجائی که در این شهر ۲۶ اسکله بزرگ و لنگرگاه کشتیهای بزرگ نفتی وجود دارد، به صورت یکی از بزرگترین شهرهای مهم صنعتی و بازرگانی ایران است. دلیل این موقعیت مهم آبادان وقوع آن در کنار دریای آزاد خلیج فاس و اروندرود است. نام این

بندر مهم در ابتدای قرن چهاردهم هجری به آبادان تبدیل شد. اهمیت و اعتبار آن از هنگامی آغاز شد که در مسجد سلیمان نفت کشف گردید. لذا چون آبادان در ساحل اروندرود و کارون واقع بوده و از راه آن صدور نفت به خارج امکان پذیر است، لوله‌های نفت رابه آنجا کشیده و پالایشگاه بزرگی برای پالایش نفت در آن قرار دادند. پالایشگاه مزبور در سال ۱۹۱۲ مورد استفاده قرار گرفت. این پالایشگاه در زمینی به مساحت تقریبی ۱۳ میلیون کیلومتر مربع ساخته شده و ۲۵ میلیون تن ظرفیت دارد که بوسیله کشتیها با خارج صادر می‌گردد.

دستگاه تبدیل کاتالیک پالایشگاه در سال ۱۹۱۶ میلادی با ظرفیتی معادل ۲۰ هزار بشکه در روز نصب گردید. از امتیازات این دستگاه جدید این است که از هر یکصد بشکه از نفتی که نیمه تصفیه شده وارد آن می‌شود ۷۸ بشکه بنزین با درجه ۹۶ (اکتان) بدست می‌آید. روی هم رفته محصول روزانه پالایشگاه آبادان در سال ۱۹۶۶ حدود ۳۵۰ هزار بشکه نفت بوده است. این مقدار تولید در سال ۱۹۶۷ میلادی به ۳۹۶ بشکه در روز رسید^(۱).

متأسفانه بندر آبادان با پیروزی اسلام در ایران با حسادت و دشمنی امپریالیسم جهانی، حزب بعث علفقی وسیله تأمین اهداف اربابان خود برای ویرانی آن گردید. لذا با اثر جنگ تحمیلی خسارتهای سنگین و فراوانی به تأسیسات صنعتی شرکت نفت و مؤسسات دولتی و عمومی و منازل مردم وارد شد. پس از پایان جنگ دولت جمهوری اسلامی با تمام قدرت و نیروی مالی و انسانی کمر همّت برای بازسازی و نوسازی ویرانیها بست و تاکنون با موفقیت شایان تحسین توانسته است غالب خرابیها را تعمیر کند.

۳ - ویژگیهای مختلف اجتماعی:

آبادان طبق سرشماری عمومی آبان ماه ۱۳۳۵ شمسی دارای ۶۵۰۶۵ خانوار، شامل

۱- سفرنامه ابن بطوطه - جلد اول ص. ۱۹۹.

۲- سفرنامه ناصر خسرو - بکوشش نادر وزین پور چاپ ۷- ص. ۱۱۴.

۳- بلدان الخلافة الشرقيه - تألیف کی لسترنج به عربی ص. ۷۱-۷۰ ناقل آن به فارسی نویسنده این کتاب است. مترجمین به عربی بشیر فرنیس و کورکیش عواد بوده‌اند.

۱- با اقتباس از کتاب نگاهی به تاریخ خوزستان نوشته نیره زمان رشیدیان.

۳۷۶۹۱۱ نفر جمعیت بود. میانگین خانوار معمولی در این شهرستان ۵/۸ نفر است (در شهر ۵/۷ و در روستا ۶/۲ نفر). این میانگین ها در سال ۱۳۴۵ شمسی بترتیب ۵/۸ نفر و ۶ نفر بوده است.

تراکم جمعیت این شهرستان در آبان ۱۳۵۵، برابر ۱۳۴/۸ نفر در هر کیلومتر مربع است. این رقم در سال ۱۳۴۵ برابر با ۱۲۲/۲ نفر بوده است. از ۳۷۶۹۱۱ نفر جمعیت کل این شهرستان ۱۹۰۶۴۶ نفر مرد و ۱۸۶۲۶۵ نفر زن بوده است. به این ترتیب در این شهرستان در مقابل هر یکصد نفر زن ۱۰۲/۴ نفر مرد وجود داشته است.

میانگین سنی جمعیت در این شهرستان برابر با ۲۲/۲ سال و میان سنی آن ۱۷/۳ سال می باشد (۱).

بر اساس سرشماری سال ۱۳۶۵، فقط ۲۱۱۷ نفر در آبادان ساکن بوده اند. انتظار می رود با بازگشت مردم عزیز این شهر بار دیگر شاهد تعالی و پیشرفت هر چه بیشتر این شهر و مردم آن باشیم.

در آبان ۱۳۵۵، ۹۹/۱٪ مردم آبادان مسلمان و ۰/۹٪ راپیروان ادیان دیگر تشکیل می داده اند. از جمعیت ۶ ساله به بالای آن ۶۴/۱٪ باسواد بوده اند. در همین سال ۸۴/۸٪ جمعیت ۶ تا ۱۱ ساله، ۸۲/۱٪ ۱۲-۱۴ ساله، ۵۶/۲٪ جمعیت ۱۹-۱۵ ساله به تحصیل اشتغال داشته اند (۲).

از لحاظ کار و کارگیری با توجه به صنایع نفت در آن شهر، به صورت یکی از مراکز مهم کار در کشور ما به شمار می آید. در طی دهه های گذشته مردمانی از شهرهای مختلف کشور در آن به کار مشغول بوده اند. علاوه بر ایرانی ها تعدادی خارجی نیز در این شهر برای کار در این صنایع بصری بردند. احتیاج کارمندان و کارگران شاغل در پالایشگاه و مؤسسات گمرکی و بندری به مسکن، حمام، بازار، مدارس و ادارات موجب فراهم نمودن

۱- نگاهی به خوزستان - تألیف ایرج افشار سیستانی ص. ۳۷۶.

۲- همان منبع ص. ۳۷۷.

این تأسیسات گردید. بدین جهت آبادان با گامهای سریعی قدم در پیشرفت و ترقی نهاد و به صورت یکی از پر جمعیت ترین و زیباترین شهرهای استان خوزستان درآمد. مهاجرت مردم برای کار و اشتغال به این شهر از دلایل افزایش جمعیت آن به شمار می رود. جمعیت این شهر در سال ۱۳۲۹ شمسی حدود ۲۰۷۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۳۵ خورشیدی به ۲۲۶۰۸۳ نفر و در ۱۳۴۳ خورشیدی به ۳۴۲۷۲۱ نفر رسید.

در آبان ۱۳۵۵ خورشیدی، از ۲۶۵۹۳۱ نفر جمعیت ده ساله و بیشترین شهرستان ۳۲/۶ درصد را جمعیت فعال از نظر اقتصادی تشکیل می دادند. این نسبت برای مردان ۵۹/۸ و برای زنان ۵/۱ درصد بوده است. در آبان ۱۳۴۵، در این شهرستان از جمعیت ده ساله و بیشتر ۳۴/۱ درصد فعال بوده اند (بین مردان ۶۳/۶ درصد و بین زنان ۳/۷ درصد) از تعداد ۷۵۱۱۷ نفر شاغلان این شهرستان ۱۱/۷ درصد در بخش کشاورزی (کشاورزی، شکار، جنگل داری و ماهیگیری) ۳۹/۱۰ درصد در بخش صنعت (استخراج معادن، هتلداری، رستوران و کافه، حمل و نقل و انبارداری، ارتباطات و...) فعالیت داشته اند. این درصد ها در مناطق شهری به ترتیب ۴/۶، ۴۳/۷، ۵۰/۹ و در مناطق روستایی به ترتیب ۴۵/۴، ۱۷ و ۳۶/۵ بوده است (۱).

۴ - توابع شهرستان آبادان:

علاوه بر شهر آبادان این شهرستان از شهر اروندکنار، پنج دهستان و ۸۲ آبادی تشکیل می شود:

۱ - شهر اروندکنار: این شهر را قبلاً قُصبه می خواندند. گفته می شود که نخستین بار مردمی از طایفه نصارینی کعب شادگان، در آن نشیمن داشتند و هسته اولیه یک ده را تشکیل دادند که تا زمان کریم خان زند در آنجا بوده اند. اما در زمان این پادشاه سدی که برای آبیاری بسته شده بود، شکست و مردم به ناچار به شادگان برگشتند و از آن

۱- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص. ۳۷۷.

پس به طوف فصلی برای چرای دامهای خود به اروندکنار می رفتند و از حدود ۲۵۰ سال پیش به مرور سکنی گزیدند و روستای کوچکی را به وجود آوردند که در سال ۱۳۵۰ خورشیدی به صورت دهستان و سپس مرکزی بخش و اکنون شهر می باشد. جمعیت اروندکنار طبق سرشماری ۱۳۵۵ خورشیدی ۱۴۳۲۳ نفر بوده است^(۱).

۲- دهستانهای آبادان:

۱- دهستان بهمیشیر ۲۱۹۱۵ نفر ۲- دهستان زیناوند ۸۴۴۰ نفر ۳- مینوبار ۱۳۸۸۶ نفر
۴- دهستان نصار ۱۵۹۵۲ نفر
۵- نوآباد معمره ۸۳۲۷ نفر جمعیت در سرشماری عمومی ۱۳۵۵ داشته اند تا سال ۱۳۰۸ خورشیدی آبادی نهرهای قصبه و معمره به اندازه ای بود که ثمره خرما، انگور، انار، سیب، انجیر و حنای آنها به امارات خلیج فارس صادر می شد و از این راه عواید سرشاری به مردم می رسید.

تأسیس پالایشگاه آبادان و اشتغال مردم آن نواحی در صنایع نفت باعث گردید تا از کار در امور کشاورزی کاسته شده و کسانی نسبت به آن بی علاقه شده اند. این امر از علل خرابی نواحی قصبه معمره است.

همچنین لایروبی رودخانه اروند، برای عبور کشتیهای نفتی و بازرگانی، باعث گردید تا قدرت آب شیرین کمتر شده و برقوت آب شور دریا افزوده شود، این امر موجب از بین رفتن اشجار منطقه شد. شاعری برای نشان دادن این حالت یعنی از بین رفتن قدرت آب شیرین و خشک شدن مزارع و باغها و نیز از میان رفتن درختان چنین سروده است:

أَمَا ابْكِي لِنَخْلِ خَانَةِ الْمَاءِ فَمَاتَ قُلْتُ لِلْمَاءِ بِشَجْوِ اِيهَا الْمَاءُ أَسَات
لَمْ تَرَ كَتِ الزَّرْعُ وَالْكَرْمُ وَبِالنَّخِيلِ بَدَأَتْ أَنَّهُ أَحْسَنُ شَيْئِي كَانِ لِي فِي الثَّمَرَاتِ^(۲).

یعنی، به درستی برای نخلی گریه می کنم که آب به آن خیانت ورزید.

۱- منبع قبلی ص ۳۸۰.

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عباس میریان ص ۴۹۰.

به آب گفتم: چرا بدی کردی؟ چرا کشت و بخشش را ترک نموده و از درخت خرما آغاز نمودی؟ آن که نیکوترین چیز در میوه ها است.

۵- آثار قدیمی آبادان:

به جز مقام خضر که به نام خضروالیاس (ع) هم ضبط شده و در بلوک بهمیشیر در جنوب آبادان در نزدیکی دریا واقع است و اثری از دوران اسلامی است، اثر قدیمی دیگری در این قطعه خاک نیست. بلوک بهمیشیر در دو ساحل رودخانه بهمیشیر در مقابل آبادان تا دریا واقع است و مشتمل بر بیست قریه است و آثار قدیمی آن منحصر به مقام «خضر» است.

نبودن آثار قدیمی در آبادان بدین دلیل است که زمینهای رسوبی رودخانه طی هزار سال به تدریج افزوده شده و سدهای رودخانه ها و نهرها هر چند یکبار شکسته و آب آنها طغیان کرده و آثار مدنیت را از بین برده است. موضوع مدآب دریا نیز در از بین بردن بناهایی تأثیر نبوده است. آبادان یکی از شهرهای باستانی است و از نوشته های جهانگردان و جغرافیانوسان قدیمی برمی آید که در آن مساجد و خانقاههایی موجود بوده است ولی به مرور زمان از بین رفته اند. این حالت متأسفانه در مورد آبادان تنهائست، بلکه عمومی تمام استان خوزستان است. چه شهرهای بزرگی در این استان وجود داشت که امروز حتی تعیین جای آنها مقدور نیست.

ناصر خسرو در سفرنامه خود می نویسد:

عبادان مسجدها و ریاطهای بسیار داشته ولی زمانی که این بطوطه تقریباً چهار قرن بعد از او در قرن هشتم، آنجا را دیده فقط قریه ای بوده است بزرگ و تا ساحل ۳ میل مسافت داشته است.

حمدالله مستوفی می گوید: بندر سلیمانان چند فرسخی خاور آبادان اکثر اوقات از توابع استان خوزستان است^(۱).

۱- بلدان الخلافة الشرقیة به عربی تألیف کی لسترنج ترجمه بشیر فرنیس و کورکیش عواد.

| | | | | | |
|-----|------|------|-----|-----|------|
| ۸/۵ | ۱۶/۷ | ۱۵/۱ | ۸/۲ | ۷/۵ | ۱۷/۹ |
|-----|------|------|-----|-----|------|

درصد شهرنشینی آبادان در سال ۱۳۷۰، ۸۷/۹ درصد و روستانشینی و غیرساکن آن ۱۲/۱ درصد بوده است^(۱).

پ: ایذه و توابع:

پُل خوره زاد، منسوب به خوره زاد مادر اردشیر است و اورادویل است. یکی در اهواز و دیگری از عجایب جهان است، میان ایذج و ریاط است (یا قوت حموی)^(۲).

۱ - موقعیت عمومی، حدود، وسعت:

شهر ایذه از مشرق به شهر کرد و از شمال به الیگودز، از جنوب به دهدشت و از مغرب به مسجد سلیمان محدود می‌باشد^(۳).

اما ایرج افشار سیستانی درباره حدود شهرستان ایذه در صفحه ۴۲۹ درنگاهی به

۱ - بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰ خوزستان - سازمان برنامه و بودجه ۱۳۷۱.

۲ - خوزستان و کهگیلویه و ممسنی - احمد اقتداری جلد ۳ ص. ۵۹.

۳ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عباس میریان ص. ۳۱۶.

اطلاعات طرح سرشماری جاری جمعیت شهرستان آبادان در سال ۱۳۷۰:

| | | | | |
|--------------------|-------|---|---------------------|-------|
| تعداد خانوار | ۱۷۴۰۸ | - | تعداد افراد | ۹۷۲۹۲ |
| تعداد افراد باسواد | ۵۸۴۵۱ | - | تعداد افراد بی‌سواد | ۱۸۹۶۶ |
| تعداد افراد شاغل | ۱۶۳۸۳ | - | تعداد افراد بیکار | ۸۱۹۳ |
| تعداد مرد | ۴۹۳۷۳ | - | تعداد زن | ۴۷۹۲۴ |

جمعیت به تفکیک سن:

| | | | | |
|--------------------------|-------|---|-------------------------|-------|
| تعداد افراد زیر ۵ سال | ۱۹۸۷۴ | - | تعداد افراد ۶ - ۱۰ سال | ۱۴۷۶۲ |
| تعداد افراد ۱۱ - ۱۳ سال | ۷۳۷۱ | - | تعداد افراد ۱۴ - ۱۷ سال | ۸۰۴۵ |
| تعداد افراد بالای ۱۷ سال | ۴۷۲۹۵ | | | |

اطلاعات طرح سرشماری جاری جمعیت شهر آبادان ۱۳۷۰:

| | | | | |
|--------------------|-------|---|---------------------|-------|
| تعداد خانوار | ۱۵۳۲۴ | - | تعداد افراد | ۸۵۲۰۸ |
| تعداد افراد باسواد | ۵۳۳۶۳ | - | تعداد افراد بی‌سواد | ۲۴۵۷۴ |
| تعداد افراد شاغل | ۱۵۲۹۵ | - | تعداد افراد بیکار | ۶۳۳۷ |
| تعداد مرد | ۴۳۳۲۷ | - | تعداد زن | ۴۱۹۸۱ |

جمعیت شهر آبادان به تفکیک سن:

| | | | | |
|--------------------|-------|---|-------------------|-------|
| تعداد زیر ۵ سال | ۱۷۲۶۸ | - | تعداد ۶ - ۱۰ سال | ۱۲۶۴۶ |
| تعداد ۱۱ - ۱۳ سال | ۶۳۵۶ | - | تعداد ۱۴ - ۱۷ سال | ۶۸۸۷ |
| تعداد بالای ۱۷ سال | ۴۲۰۵۰ | | | |

جدول وضع فعالیت در کل جمعیت استان به تفکیک مناطق شهری و روستائی شهرستان آبادان

| مناطق شهری | | مناطق روستائی و غیر ساکن | | شهرستان | |
|-------------|--------------|--------------------------|--------------|-------------|--------------|
| درصد شاغلان | درصد بیکاران | درصد شاغلان | درصد بیکاران | درصد شاغلان | درصد بیکاران |

خوزستان نگاشته است:

شهرستان ایذه، در منطقه کوهستانی بین خوزستان و اصفهان واقع شده و حدود ۶۲۰۱ کیلومتر مربع مساحت دارد، از طرف شمال به اصفهان، از مشرق به چهارمحال بختیاری، از مغرب به مسجد سلیمان، از جنوب به کهگیلویه و رامهرمز محدود است. شهرستان ایذه در ۳۱ درجه و ۴۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۹ درجه و ۵۴ دقیقه طول شرقی گرینویچ واقع گردیده و ارتفاع آن از سطح دریا ۷۶۴ متر است. فاصله آن تا اهواز ۲۰۷ و تا تهران ۱۰۸۲ کیلومتر می باشد. ارتفاعات زیادی آنرا احاطه نموده که مهمترین آنها عبارتند از: کوه جیوه، کوه زرد در شمال، کوه آبندان در مشرق، کوه پیرقدی در مغرب، و کوه شاورش در جنوب (۱).

آب و هوای ایذه در زمستانها سرد و در تابستانها معتدل و مستعد برای دامپروری است (۲).

کی لسترنج، درباره ایذه در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) می نویسد: ایذه از شهرهای لربزرگ بوده و به آن مال امیر نیز می گفتند.

اوز مقدسی نقل می کند که گفت: «ایذه از باشکوه ترین شهرهای نزدیک کوههای خوزستان است. قصر سلطان درجائی است که به آن اسد آباد گفته شده و در زمستان در آن برف زیادی می بارد که آنرا برای تابستان ذخیره کرده و به اهواز و نواحی دیگر برای فروش حمل می کنند. ابن بطوطه در قرن هشتم هجری (۱۴ میلادی) آنرا زیارت کرده و درباره آن گفته است که غالب بر تسمیه آن در زمان او «مال امیر» می باشد، و آن تاکنون به این اسم شناخته می شود و به آن ایذه نمی گویند (۳).

اودرادامه می افزاید: ایذه به پل عظیمی که بردجیل است مشهور بوده و یاقوت آنرا

توصیف نموده و گفته است که آن از عجایب مذکور جهان است. آثار این پل در گذشته و حال باقی است و به پل خوره زاد معروف است. و به این جهت به این نام شناخته شد که به نام مادر اردشیر منسوب می باشد. پل (قنطره) بردرزه ای است که دارای طاق واحدی به ارتفاع ۱۵۰ ذرع از دره و دو فرسخ پائین تر از آن محل اجتماع آبهای انهار است، که به دهن دروازه بان معروف و خطرناک است. این پل بزرگ را در قرن چهارم و زیر رکن الدوله دیلمی مرمت کرد و کار آن دو سال طول کشید و سنگهای پل با ملامت سرب و طنابهای آهنین به هم پیوسته است و گویا یکصد و پنجاه هزار دینار (هفتاد و پنج هزار پوند) خرج مرمت آن شد. یاقوت گوید در حول و حوش ایذه زمین لرزه بسیار حادث می شود و نیز معادن فراوان در آنجا وجود دارد و همچنین نوعی قلیا که عصاره اش برای درمان نقرس سودمند است.

همچنین یاقوت گوید: آتشکده ای در آنجا وجود دارد که تا زمان هارون الرشید آتش آن روشن بوده است (۱).

عباس میریان درباره پل خوره زاد ایذه نگاشته است که:

ابو عبدالله محمد بن حسن بن احمد قیمی معروف به شیخ حسن وزیر آن راپس از ویرانی بوسیله اهل فن آن روزگار که جمع آورده بود، دستور ساخت داد... و شالوده مستحکمی بر آن بست و طاقهای نیرومندی از سنگ و آهن گذاشته برای آن ترتیب داد و خرج آن چندان زیاد شد که دست آخر کارگر را بدون مزد مجبور به کار کردن در آن پل کرده اند (۲).

۲ - وجه تسمیه و سوابق تاریخی ایذه:

ابن بطوطه درباره ایذه می نویسد:

ایذه را (مال امیر) نیز می نامند و آن پایتخت سلطان اتابک است. در ایذه باشیخ الشیوخ

۱- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص. ۴۲۹.

۲- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص. ۴۲۹.

۳- امروز نسل جوان و افراد باسواد آنرا به نام رسمیش ایذه می خوانند.

۱- بلدان الخلافة الشرقية به عربی تألیف کی لسترنج ترجمه فرنسیس و عواد.

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عباس میریان از ص. ۲۸۰ با تصرف و اقتباس.

آن شهر به نام شیخ نورالدین کرمانی ملاقات کردم. این شیخ دانشمندی پرهیزگار بود. نظارت همه زاویه‌ها را بر عهده داشت و زاویه را در آنجا مدرسه می‌گفتند. سلطان احترام زیادی درباره این شیخ مرعی می‌داشت و به زیارت او می‌آمد. بزرگان دولت و منتفذان پایتخت نیز هر صبح و شام به زیارت او می‌آمدند... پادشاه ایذه در ایامی که من آنجا رفتم، سلطان اتابک افراسیاب پسر اتابک احمد بود. اتابک بین ایرانیان لقبی است که به پادشاه و حکم‌دار این نواحی اطلاق می‌شود و این نواحی به نام بلاد لُر (لرستان) معروف است. اتابک افراسیاب پس از برادر خود اتابک یوسف زمام حکومت را بدست گرفت و یوسف پس از پدر خود اتابک احمد به جای او نشسته بود. احمد مذکور پادشاه خوبی بوده است و من از مردم موثق شنیدم که او در قلمرو حکومت خود ۴۶۰ خانقاه آباد کرده است و از این تعداد ۴۴ تادر خود ایذه بود. اتابک احمد مالیاتی را که می‌گرفت بر سه قسمت می‌کرد، ۱/۳ آنرا به مصرف مخارج زوایا و مدارس می‌رساند و یک سوم مخارج قشون می‌نمود و ۱/۳ باقی صرف مخارج شخصی او و حرم سلطنتی و خدام و غلامان می‌شد، که از این قسمت همه ساله هدایائی هم برای سلطان ابوسعید پادشاه عراق می‌فرستاد و گاهی خود نیز بیدار آن پادشاه می‌رفت^(۱).

کلمه ایذه همان است که عربان مُعرب نموده، ایذج گفته‌اند. صاحب قاموس فیروزآبادی آن را بر وزن حیدر ضبط کرده است کلمه ایذه در قرنهای اخیر و نیز ایذج به کلی متروک شده بود تا در دوره پهلوی مجدداً آژنده شد و مورد استعمال قرار گرفت. ایذه همان ولایت و همان شهر حاکم‌نشین آن نواحی بوده و با قوت به این مطالب تصریح دارد. این سرزمین در روزگار باستان یکی از نواحی آبادگیتی و از مراکز تمدن قدیم بوده و به طوری که از سنگ‌نشته‌های کول فره و اشکفت سلیمان (در اطراف ایذه) به دست می‌آید، در ایام

عظمت ایلام اهمیت بسزاداشته است^(۱).

درباره ویرانی شهر ایذه قدیم در نوشته‌ها چیزی دیده نمی‌شود ولی از گفته مردم دو موضوع به نظر می‌رسد. یکی این که به دلیل بارندگی شدید و سیل بارندگی که از کوه‌ها سرازیر شده بود تخریب گردید و مردم به محل جدیدی منتقل شده‌اند. دیگر این که در اثر زلزله تخریب گشته و مردم به جای دیگری منتقل گشته‌اند. بعضی بر این عقیده‌اند که زلزله احتمالاً در زمان یعقوب لیث صورت گرفته بود. در معجم البلدان آمده است که در ایذج زلزله بسیار می‌شود و معادن در آن بسیار است. در کتاب تاریخ بختیاری نوشته علی قلی خان آمده است که در غُرفه یکی از کاروانسراها که در منازل میانه اصفهان و ایذه واقع است دو بیت زیر مکتوب است:

قَبیح السَّالکون فی طلب الرِّزقِ علی ایذج الی اصفهان
لیت مَن زارها فعاد الیها قد رماهُ الاله بالخذلان^(۲).

شاعر در اینجا کسانی که در طلب رزق بین ایذه و اصفهان رفت و آمد می‌کردند تقبیح کرده و آزر و نموده که اگر کسی به زیارت ایذه بیاید و بار دیگر به این محل دست بزند، خُدا او را گرفتار ذلت و خواری کند.

احتمالاً گوینده دو بیت فوق بعثت راه‌بد و کوهستانی بین ایذه و اصفهان مبادرت به گفتن و نوشتن آنها در کاروانسرای سر راه شده است.

از ابوسعید منقول است که گفت: «ایذج دو موضع است یکی بلد مذکور که جمعی از اولاد مهدی بن منصور به او منسوبند. دوّم ایذج قریه‌ای است در حوالی سمرقند نزدیک کوه. در ایذج خوزستان دریاچه‌ای است معروف به فم البواب پل ایذج را خوره زادمی گویند و خوره زاد نام مادر اردشیر است.

۱- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص. ۴۲۹.

۲- تاریخ بختیاری، سردار اسعد (علی قلی خان بختیاری) ص. ۱۸.

۱- سفرنامه ابن بطوطه - ترجمه محمدعلی موحد ص. ۲۰۵ - ۲۰۴.

نقشه شهرستان ایزه به تفکیک بخش و دهستان

سرشماری عمومی مهرماه سال ۱۳۶۵



مسجد سلیمان
وزارت برنامه و بودجه
مرکز آمار ایران
علائم

- مرز کشور
- ==== حدود شهرستان
- ==== حدود بخش
- حدود دهستان
- مرکز شهرستان
- نقطه شهری
- مرکز بخش (نقطه شهری)
- مرکز بخش (نقطه روستایی با جمعیت ۲۰۰۰ نفر یا بیشتر)
- مرکز بخش (نقطه روستایی با جمعیت کمتر از ۱۰۰۰ نفر)



کیلومتر
مقیاس تقریبی
۸ ۱۶ ۲۴

بروجن

کهکیلویه

رامهرمز

فارسان

۳ - آثار تاریخی ایذه :

از آثار آن که در کتب آمده عبارتند از:

- ۱ - صورت چند نفر که در لوحه‌ای حجاری شده و به آن بُندان می‌گویند. چندین مکان حجاری شده دیگر نیز وجود دارد. یکی اشکفت سلمان که در زبان مردم ایذه به معنای غار است و در قدیم در آبادی اینج معروف به شعب سلیمان بوده است. در آنجا دو غار نزدیک هم و بزرگ و خطوط میخی در آنها حجاری شده‌اند. در این غارها چشمه‌های آب و عمارات قدیمی موجود است. بیرون غار پرازابینه قدیمی و قبور کهنه است. غالباً به جز آن چه دست آدمی به آن نمی‌رسد، تخریب شده‌اند. از آثار دیگر آن منطقه کول فره است که حجاری آن از سایرین بهتر بوده و کار استادان ماهری می‌باشد. کول در زبان لری به معنی درّه است و در دو طرف درّه اشکالی بر روی کوه حجاری کرده‌اند. نقشی نیز از یک پادشاه که چند نفر با اسلحه در اطراف او ایستاده‌اند و سه نفر دیگر اسباب طرب آن زمان را در دست داشتند، وجود دارد.
- ۲ - دریک فرسخی کول فره، سنگ بزرگی است که تکیه آن به کمر است و مابین آن و کوه دالانی وجود دارد. در صفحه زیر آن سنگ صورت اشخاصی سوار بر اسب دیده می‌شود. در جبال و دره‌های منطقه بختیاری به جز این نیز انواع آثار قدیمی بسیار است و بحث در این مورد برای مادر این مختصر نمی‌گنجد.

۴ - توابع شهرستان ایذه:

شهرستان ایذه در آبان ۱۳۳۵، شامل یک شهر، ۳ بخش، ۱۴ دهستان و ۸۳۷ آبادی بوده است. (ایرج افشار) در کتاب خود حتی بخش‌ها را در دهستان نامیده و چنین آورده است:

- ۱ - دهستان ایوه دارای ۱۳۷ کیلومتر مربع مساحت و ۵۹۳ خانوار شامل ۳۶۱۱ نفر جمعیت بوده است.
- ۲ - دهستان باغ ملک، دارای ۲۰۲ کیلومتر مربع مساحت و ۱۳۴۷ خانوار شامل ۷۱۶۵ نفر

جمعیت می‌باشد، این دهستان اکنون به صورت یک شهر است و از مظاهر شهری مانند آب، برق، اسفالت، و غیره برخوردار است و بر سر راه ایذه به رامهرمز واقع و دارای چندین باغ با صفا است. ۳ - دهستان بخش حومه، دارای ۴۵۸ کیلومتر مربع مساحت و ۲۶۱۳ خانوار، شامل ۱۵۳۷۹ نفر جمعیت بوده است.

۴ - دهستان دنباله رود، دارای ۶۷۰ کیلومتر مربع مساحت و ۲۰۹۱ خانوار شامل ۸۰۱۷ نفر جمعیت بوده است.

۵ - دهستان رودزرد، دارای ۲۲۸ کیلومتر مربع مساحت و ۶۶۸ خانوار شامل ۳۷۹۱ نفر جمعیت بوده است.

۶ - دهستان (بخش) دهدز، دارای ۶۵۱ کیلومتر مربع مساحت و ۲۰۹۱ خانوار شامل ۱۲۵۳۹ نفر جمعیت است.

۷ - دهستان سروله، دارای ۲۶۷ کیلومتر مربع مساحت و ۱۱۰۶ خانوار و ۵۹۴۴ نفر جمعیت بوده است.

۸ - دهستان سوسن دارای ۱۴۴۲ کیلومتر مربع مساحت و ۳۹۷۱ خانوار شامل ۲۲۷۴۲ نفر جمعیت بوده است.

۹ - دهستان قلعه تل دارای ۳۷۸ کیلومتر مربع مساحت و ۱۳۷۸ خانوار و ۷۴۴۴ نفر جمعیت بوده است.

۱۰ - دهستان مرغ‌دارای ۳۶۸ کیلومتر مربع مساحت و ۱۵۳۲ خانوار شامل ۸۲۸۵ نفر جمعیت بوده است.

۱۱ - دهستان منگشت دارای ۳۰۷ کیلومتر مربع مساحت و ۱۱۲۴ خانوار شامل ۵۸۷۷ نفر جمعیت است.

۱۲ - دهستان میداود، دارای ۱۸۳ کیلومتر مربع مساحت و ۱۵۳۲ خانوار شامل ۸۳۵۳ نفر جمعیت است.

۱۳ - دهستان هلايجان دارای ۴۰۴ کیلومتر مربع مساحت و ۱۰۴۰ خانوار شامل ۵۳۴۹ نفر

نفر جمعیت بوده است.

۱۴ - هیرودارای ۵۰۶ کیلومتر مربع مساحت و ۲۰۲۸ خانوار شامل ۱۰۶۴۷ نفر بوده است^(۱).

۵ - جمعیت، دین، زبان:

ایذه بنابر سرشماری عمومی ۱۳۳۵، دارای ۲۴۸۹۱ خانوار شامل ۱۳۸۶۳۳ نفر جمعیت که ۷۱۵۲۷ نفر آنها مرد ۶۷۱۰۶ نفر زن بوده و در مقابل هر یکصد نفر زن ۱۰۶/۶ نفر مرد وجود داشته است. تراکم جمعیت در این شهرستان در هر کیلومتر مربع برابر ۲۲/۴ نفر است. در آبان ۱۳۵۵، از جمعیت کل این شهرستان ۹۹/۹ درصد را مسلمانان و ۰/۱ درصد را پیروان ادیان دیگر تشکیل می داده اند.

کل جمعیت این شهرستان در سال ۱۳۶۵، ۲۱۲۲۴۱ نفر است، در این صورت تراکم جمعیت آن در هر کیلومتر مربع ۳۴/۲۲ نفر خواهد بود. مسلم است که در سرشماری عمومی اخیر بر جمعیت این شهرستان افزایش یافته است.

مردم ایذه متدین به دین اسلام و پیرو مذهب اثنی عشری بوده و به زبان فارسی لهجه لری مخصوص محلی که به جای حرف «ش» حرف «س» تلفظ می کنند و بیشتر مردم آن در حومه و دهستانها زندگی می کنند و به صورت تیره های عشایری و ایل و ارمانند قدیم می باشند.

همانطوریکه می دانیم در قدیم سه زبان در ایران باستان متداول بود، یکی زبان دینی بوده که کتابهای دینی رابه آن می نوشتند و علمای دین ناطق و متکلم به آن زبان بوده اند. دوم زبان دری، که زبان مخصوص پارسیان است. سوم زبان پهلوی مردم پهل و اسم مخصوص اصفهان و عراق عجم بوده، و بنابه گفته فردوسی زبان کیان پهلوی است. زبان بختیاری که زبان مردم ایل بختیاری ساکن در شهرستان

ایذه است تقریباً شبیه پهلوی است.

بعضی از لغات بختیاری:

سله، (سبد)، آدینه، (جمعه)، برخیز (زنج)، کِلک (انگشت)، جار کردن (گرسنه)، تلاش (بول کردن)، کچی (عمه)، بُتی (خاله)، تِلَه (تاوان)، تِلَه (چند حیوان)، چراگاه (محل مرتع)، تشینی (کلوگاه)، بُرک (ابرو)، قی (چشم)، مرگ (بازو)، جغنه (کاسه چوبی)، آرمل (سر بلندی نمودار شد)، فره (زیادی)، گُرتَه (قبا)، کَلَمَش (آدم کثیف)، صلح (زُه)، اتش (کو)، الان (بهانه جستن)، تش (آتش)، سرکوه (انگشت)، سیاه (سی تو)، بالا (جلکه)، جمع شدن (تری)، نای (کلوگاه)، پورست (روی مُدعی افتاد)، زغال سرخ (بهر)، برای مو (دایه)، سبزه و چمن (کاله و کیوه)، توانستن (اسپید)، نووکانی (ناگهانی)، انگل (بهانه)، پدر (ککو)، مادر (دکمه)، کفش (استر)، سفید (تستهی)، دیری (دوری)، بستان (بینداز)، برادر (نفت)، مشقت (پوز)، قاطر (مینا)، سُتی (موماته)، پهل (کفش)، پوزار (ارسی)، بینی (کِل کیر)، دهان (آهو)، چهارقد (جار کردن)، چیزی در شب تار ملاحظه شود (تلاش کردن).

۶ - طوایف ایذه و تیره های آنها:

در شهرستان ایذه، طوایف از دو تیره ایل بختیاری وجود دارد. بنابراین این طوایف به یکی از این دو مربوط می باشند. تیره هفت لنگ ایل بختیاری دارای چهار طایفه بزرگ به نام های:

۱ - دورکی شامل: شهی، زراسوند، اُسیوند، موری، قندعلی، بابا احمد، عرب، و آسترکی هستند، که هر کدام به شعبات متعددی تقسیم می شوند.

۲ - همچنین تیره هفت لنگ به ۵ طایفه بزرگ ذیل است:

۱- محمود صالح ۲- گُرسی ۳- زلفی ۴- موکونی ۵- میموند، که هر یک نیز به

۱- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص. ۴۳۳ - ۴۳۲.

شعبات متعددی تقسیم می‌گردد. این طوایف ازایده تا قهفرخ (فرخ شهر) نشیمن دارند. بعضی از این طوایف از نژاد عرب بوده و به قولی از سوریه به این منطقه در قرن سوم هجری و یاهشتم هجری آمده‌اند. بعضی از آنها نیز از نسل اتابکان لرستان می‌باشند. مردم ایذه مردمان بسیار خوش طینت، مهمان‌نواز، و ایران دوست می‌باشند و در انقلاب اسلامی و به ویژه جنگ تحمیلی سهم بزرگی داشته‌اند. بسیار از متعهدترین جوانان خود را در راه دفاع از مرزهای کشور اسلام فدا کرده‌اند، این شهرستان اگر جاده اهواز به شهر کرد که از آن می‌گذرد به اتمام برسد، بار دیگر اهمیت و مقام تاریخی خود را باز می‌یابد و راه آن نیز به سوی اصفهان و تهران نزدیکتر شده و از عزلت و دوری از مرکز خارج می‌شود. افتتاح دانشگاه آزاد، در این شهر و توجه به مسائل شهری موجبات ترقی و پیشرفت آن گردید.

اطلاعات طرح سرشماری جاری جمعیت شهرستان ایذه سال ۱۳۷۰: (۱)

| | | | |
|---------------------|---|---------------------|-------|
| تعداد خانوار | - | تعداد افراد | ۲۲۸۳۴ |
| تعداد افراد با سواد | - | تعداد افراد بی‌سواد | ۷۰۴۵۹ |
| تعداد افراد شاغل | - | تعداد افراد بیکار | ۲۴۶۱۹ |
| تعداد مرد | - | تعداد زن | ۷۶۴۵۶ |

جمعیت شهرستان ایذه به تفکیک سن:

| | | | |
|--------------------|---|-----------------|-------|
| زیر ۵ سال | - | تعداد ۶-۱۰ سال | ۳۵۵۸۴ |
| تعداد ۱۱-۱۳ سال | - | تعداد ۱۴-۱۷ سال | ۱۲۴۵۳ |
| تعداد بالای ۱۷ سال | - | | ۶۴۶۳۸ |

اطلاعات طرح سرشماری جاری جمعیت شهر ایذه در سال ۱۳۷۰:

| | | | |
|--------------|---|-------------|-------|
| تعداد خانوار | - | تعداد افراد | ۹۹۸۳ |
| | - | | ۶۳۹۵۴ |

| | | | |
|---------------------|---|---------------------|-------|
| تعداد افراد با سواد | - | تعداد افراد بی‌سواد | ۳۶۱۹۷ |
| تعداد افراد شاغل | - | تعداد افراد بیکار | ۱۰۴۰۵ |
| تعداد مرد | - | تعداد زن | ۳۱۳۹۵ |

جمعیت به تفکیک سن (شهر ایذه) در سال ۱۳۷۰:

| | | | |
|--------------------|---|-----------------|-------|
| تعداد زیر ۵ سال | - | تعداد ۶-۱۰ سال | ۲۵۵۰۶ |
| تعداد ۱۱-۱۳ سال | - | تعداد ۱۴-۱۷ سال | ۴۹۲۹ |
| تعداد بالای ۱۷ سال | - | | ۳۷۰۰۳ |

درصد شهرنشینی ایذه و روستانشینی آن در سنوات ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰ به قرار ذیل است درصد شهرنشینی در سال ۶۵ برابر ۳۳/۹ و در سال ۱۳۷۰، ۴۳/۴ و این در حالی است که در سنوات فوق در صد روستانشینی و غیر ساکن به ترتیب ۶۶/۱ و ۵۶/۶ بوده است. درصد شاغلان و بیکاران مناطق شهری ایذه در سال ۱۳۷۰ مساوی ۷۸/۴ و ۲۱/۶ ولی این اعداد در مناطق روستائی ۷۴/۸ و ۲۵/۲ می‌باشد. درصد شاغلان این شهرستان ۷۶/۳ و درصد بیکاران ۲۳/۷ درصد بود.

۷- کلیاتی درباره جغرافیای تاریخی ایذه:

ایذه همان طوری که در صفحات پیش نیز اشاره شد، ولایتی است در ساحل چپ کارون علیادرمشرق شهرستان مسجد سلیمان، و از مشرق به کوه منگشت و نواحی لردگان و از جنوب به خاک جانکی محدود می‌باشد. بنا بر نوشته‌های مورخان قدیم این سرزمین در عهد عیلام (ایلام)، مرکزانشن یا انزن بوده است. پس از تصرف ایران توسط سلوکیان، یونانیها در آن آبادیها ساخته و نام هلاگان و مسکوکاتی که از زیر زمین در آن شهر بدست آمده، مؤید این واقعیت می‌باشد.

به علت کوهستانی بودن این منطقه، آبادیها و مزارع آن در درّه‌ها و جلگه‌های بین کوهها واقع است و مهمترین جلگه آن به نام «مال امیر» معروف است. باین که رود کارون از شرق این سرزمین می‌گذرد، ولی چون در درّه تند و پرشیب جریان

۱- سازمان برنامه و بودجه - بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰ استان خوزستان -

ایرج اعتضادی و مسعود صفائی پور - تیرماه - ۱۳۷۱ کتابخانه سازمان برنامه ۶۸۶۳
۷۱/۱/۳۰

دارد، براراضی سوار نمی‌شود، به همین دلیل بیشتر مزارع آن دیمی است. این مسأله از ازمینه باستان قابل درک و ملاحظه بوده و باتوجه به آن است که سد خَره زاد را ساخته بودند. بعدها که این سد به هر علتی خراب شده بود، درک اهمیت و نیاز منطقه به آن سبب گردید تا با خرج ۱۵۰ هزار دینار مجدداً توسط وزیر رکن الدوله ساخته شود. البته رودهای شور و شیرین، مقداری از دره‌ها و جلگه‌ها را سیراب می‌سازد. در ولایت ایذه دو دریاچه وجود دارد که یکی به نام منگر mangar و به آن شط مال امیر می‌گویند و در پای کوه بیان واقع است. بعضی بر این باورند که این دریاچه به رود کارون راه زیرزمینی دارد. دو می دریاچه بُندان، که در جنوب منگر قرار دارد و به آن می‌ریزد. آب هر دو دریاچه از آب باران است. از نوشته‌هایی مثل فتوح البلدان مُستفاد می‌شود که شهر ایذه قبل از فتح اسلامی وجود داشته و از شهرهای آبادان خوزستان به شمار می‌رفت و پادشاهان آن تقریباً مستقل بودند. اما این شهر در دوره اتابکان کوچکتر شده بود. به همین دلیل است که حمدالله مستوفی، از آن به عنوان شهر کوچکی نام برده و هوای آنرا گرمسیری و بد معرفی کرده است. بنابه بعضی از نوشته‌ها، شهر قدیمی ایذه در اثر زلزله خراب شده ولی تاریخی برای آن تعیین نشده است. لذا در بعضی از تواریخ علت خرابی آنرا سقوط اتابکان لرستان به دست تیموریان دانسته‌اند. شهر کوچک سوسن در چهارفرسخی شمال باختری شهر ایذه واقع است و در نوشته‌ها آنرا به نام «عروج» هم یاد کرده‌اند، عروج یا سوسن رابه نام (جابلق) نیز نامیده‌اند و به نظر بعضی از مؤرخان همان قصر شوش مذکور در سفر دانیال تورات است. در این سفر دانیال می‌گوید: «بخواب دیدم که خواب می‌بینم، در شوسن قصری که در عیلام است می‌باشم».

منطقه سوسن گرچه راه صعب‌العبوری داشته، ولی چون خوش آب و هواست و مناظر زیبایی دارد، مردم ایذه برای گردش و تفریح، به ویژه در تابستان به آن می‌روند. گفته‌اند که باغهایی از انگور، نارنج و غیره دارد. کلمه عروج بنا بر جغرافیای تاریخی و آثار باستان خوزستان نوشته احمد اقتداری صفحه ۷۸ بنا بر فرهنگ‌ها به معنای

سروکوهی، در سریانی (اوروزا) یعنی مُرغابی و بط و «اروس» به معنای روشن و درخشان (عروس) یعنی مردوزن نوک‌خدا - زن نوعروس، هر چیز زیبا و آراسته، آسمان هشتم، گوگرد زرد و گل نیلوفر است و چون این معانی همه نشانه‌های ویژه ایزدبانوی ناهید می‌باشد، بنابراین سوسن و عروج به معنی ناهید با صفات اوست^(۱).

بخش باغ ملک نیز یکی دیگر از بخشهای شهرستان ایذه می‌باشد، که بر سر راه ایذه به رامهرمز واقع است و آنرا به نام جانگی هم می‌نامند. گفته می‌شود که این نام طایفه‌ای بوده، که در آن نشیمن داشت. از کوه‌های این منطقه کوه آساری، کوه دلی، بادرنگان اُرزو، کوه تنبلان و کوه دیوانه است که به گفته‌ای هر سال گیاهی در آن می‌روید و سرانجام خود به خود آتش می‌گیرد.

این موضوع در کتاب فوق‌الذکر نیز ذکر شده است. همچنین مهم‌ترین آبهای این منطقه عبارتند از: رود زرد، آب گلال، آب الا (ala)، آب دالان، آب جمجمه (jamjama)، شوراب و شورجارو هستند. ساکنان این منطقه از طوایف زنگنه و جانگی می‌باشند. زنگنه از چهار تیره تشکیل شده که هر کدام حکم یک طایفه دارند و عبارتند از: زنگنه اصلی، کرد زنگنه، تمبی و پرون. البته خود زنگنه اصلی به ۸ زیر تیره تقسیم می‌گردد: هزاروند، کراوند، شرف وند، سلماوند، عباسوند، گلاب وند، تدوی و او موند.

جانگی نیز دارای ۸ زیر تیره است که شامل: ممبی، میداودی، مکوندی، گرگیری، سید صالحی، کوهوئی، بلباس (بوالعباس)، و آل خورشیدی می‌باشد. مکوندیها بنابه روایتی اصلاً عرب و از اهل مکه بوده‌اند ولی این موضوع دلایل قابل اثباتی ندارد. این طایفه به نوبه خود به ۱۰ زیر تیره تقسیم می‌گردد:

چهاربنیچه، دشمن زیاری، کاداوائی، کاروائی، کلهر، کایدان، بالفارس، تاتائی، لک و کین پور. قبل از آمدن زنگنه‌ها به این سرزمین، طوایف شیرالی و مکوندی و شولستانی در آنجا بوده‌اند.

۱- با اقتباس از کتاب خوزستان و کهگیلویه و ممسنی جلد ۳ احمد اقتداری ص. ۷۹.

یکی دیگر از مناطق ایذه قلعه تل نام دارد که در شمال باغ ملک و در سر راه ایذه واقع است. آب گلال در آن جاری است و به همین جهت قسمتی از مزارع آن فاریاب و مابقی به صورت دیم است. محمدتقی خان کیارسی بر بالای تپه (تل) آنجا قلعه‌ای ساخت و آن در حدود سال ۱۲۳۰ هجری قمری است و آنرا حکومت نشین جانکی قرارداد. قریه یا دیر که مقدسی به آن اشاره کرده بود و آن را در دو بریدی عروه و یک منزلی ایذه معرفی کرد، در همین حدود بوده است. میداودیا میدان داود که در جنوب جانکی و در جلگه مسطح و مستطیل شکل است و رامهرمز در جنوب آن قرارداد. زراعت آن فاریاب و برنج آن از لحاظ بوم‌شهریت دارد.

ت: آغاچاری و مناطق نفت خیز اطراف آن:

۱- موقعیت، حدود، و جمعیت آغاچاری:

آغاچاری از توابع شهرستان بهبهان است و در ۵۰ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی و ۳۰ درجه و ۴۶ دقیقه عرض جغرافیائی در منطقه کوهستانی قرار گرفته و رود مارون از آن می‌گذرد^(۱).

آغاچاری در ۱۴۴ کیلومتری شرق آبادان و ۱۶۰ کیلومتری جنوب مسجد سلیمان و ۶۴ کیلومتری شمال شرقی مرکز بارگیری بندر ماه شهر، در دامنه سفلی زاگرس واقع و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۵۳ تا ۳۰۵ متر است. مسافت آن تا تهران ۱۰۲۰ کیلومتر و در سال ۱۳۵۵ جمعیت آن ۲۰۵۶ نفر بود.

آب مصرفی و آشامیدنی آن از نهر مارون تأمین شده، و آب و هوایش در تابستان گرم و گاهی از ۴۸ درجه سانتیگراد تجاوز می‌کند ولی در زمستان دارای آب و هوای معتدلی می‌گردد^(۲).

۲- وجه تسمیه و سابقه آن:

درباره وجه تسمیه آغاچاری آورده‌اند، که از نام طایفه (آغ چهری) که برای قشلاق به این ناحیه آمده بودند، اخذ شده است^(۱).

طوایف آغاچاری و قره جری عبارتند از: افشار، داودی، جغتائی، شعری، گرزبان، بیگدلی، جامه بزرگی، گشتیل، قره باغی و تیلکوز هستند. این طوایف ترک زبان و خوانین آنها به نام آقاشهرت گرفته‌اند. مانند، یوسف خان پسر آقاخان پسر اللهوردیخان، بمانی پسر برات آقاوغیره^(۲).

عباس میریان زیر عنوان تیره‌های عشایر بویراحمدی حومه بهبهان پیرامون «آغاچاری» می‌نویسد: این طایفه ۲۲۰۰ خانوار است و به تیره‌های افشار، نبالکو، جامه بزرگی، ختائی (جغتائی)، داودی، شعری، بیگدلی، تیلکو، قره باغی و گشتیل تقسیم می‌شوند... باوی، ۱۴۰۰ خانوار و در نواحی بامشت کوه مره جای دارند که به زبان عربی سخن می‌گویند که صدی پنجاه آن فارسی است و در واقع لهجه محلی می‌باشد و پیش از اسلام تاکنون در نواحی شهر ارجان جا دارند و مهاجرت آنها در ایام پادشاهان ساسانی از سوریّه بوده است^(۳).

مرحوم امام شوشتری پس از تقسیم ناحیه کهگیلویه به سه بلوک:

۱- بلاد شاهپور ۲- تل خسروی ۳- ناحیه رون به نقل از فارسنامه ناصری، آغاچاری را جزء الوار کهگیلویه آورده و نوشته است: «الوار کهگیلویه ۳ ایل اند، اول آغاچاری است که از تیره‌های افشار، بیگدلی و تیلکو و جامه بزرگی و جغتائی و داودی و شعری و قره باغی و گشتیل و لر تشکیل شده و در حومه بهبهان زندگی می‌کنند.

۱- نگاهی به تاریخ خوزستان - نیره زمان رشیدیان ص. ۲۵۶.

۲- جغرافیای خوزستان و کهگیلویه و ممسنی - احمد اقتداری جلد سوم ص. ۴۰۰.

۳- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عباس میریان با تعدیل در جمله بندی ص. ۲۷۳.

۱- نگاهی به خوزستان - ایرج سیستانی ص. ۴۱۸.

۲- نگاهی به تاریخ خوزستان - نیره زمان رشیدیان ص. ۲۵۶.

آغاچاری آنطوری که از نقشه بهبهان برمی آید در شمال غربی این شهر قرار دارد. در نوشته‌های تاریخی درباره شمال غربی بهبهان آمده است که در روزگاریش بلوکی آباد بوده و آنرا سنیل می نامیدند و قصبه آنرا «بیران» و سوق سنیل و بازار و سنیل سنابل می گفته اند. اصطخری در صفحه ۹۳ گوید: اما سنیل پس آن بلوکی است نزدیک به فارس و تا آخر روزگار صفاریان جزء خاک محمد بن واصل بوده و آنگاه به خوزستان برگردانیده شد.

از مقدسی در صفحه ۴۰۷ نقل شده است که بلوک سنیل جزء ولایت رامهرمز بوده و در صفحه ۴۲۵ چنین می نویسد:

«بیران شهر مرکزی بلوک سنیل است و در روزگاریش از خوزستان بوده». اصطخری فاصله آن را تا رجان یک منزل و تا رامهرمز دو منزل و قدامه بن جعفر در صفحه ۱۹۵ کتاب خراج می گوید:

از سنابل تا رجان پنج فرسنگ است. همچنین در حدود العالم آمده: «در بازار سنیل شهرکی است بانعمت» جای این شهر را باید در نزدیکی های چم سیاه و چم مناف پیدا کرد (۱).

۳ - ویژگیهای اقتصادی آغاچاری: (۲)

هم اکنون آغاچاری بزرگترین مرکز تولیدی نفت خام ایران است، و متجاوز از ۶۰ درصد مجموع نفت خام تولید کشور از جاهای آن استخراج می گردد، یعنی از لحاظ میزان تولیدی مقام اول رادربین مناطق نفت خیز دارد. عملیات حفاری در آغاچاری از سال ۱۳۰۵ شمسی آغاز گردید و در سال ۱۳۱۷ چاه شماره ۳ به نفت رسید و در سال ۱۳۲۳ اولین محموله نفت آن بوسیله خط لوله به آبادان فرستاده شد.

۱ - جغرافیای خوزستان و کهگیلویه و ممسنی - احمد اقتداری جلد ۳ ص. ۲۲۶.

۲ - نگاهی به تاریخ خوزستان - نیره زمان رشیدیان از ص. ۲۵۷-۲۶۶ به اختصار.

تا سال ۱۹۷۲، از ۹۶ حلقه چاه مناطق آغاچاری، کرنج، مارون و فارس ۹۴۲/۶ میلیون بشکه نفت تولید شده بود. در سال ۱۳۴۸ شمسی ساختمان ۳ دستگاه تولید گاز طبیعی مایع که مجموعاً قدرت تصفیه ۵۶۰ میلیون فوت مکعب گاز داشته اند به تکمیل رسید.

۴ - مناطق نفت و گاز اطراف آغاچاری:

مهمترین پالایشگاههای گاز اطراف آغاچاری، بیدبلند است که از آن لوله ای به طول ۱۱۰۰ کیلومتر به آستارا در مرز شمالی کشیده شده است: نواحی نفت خیز اطراف آغاچاری عبارتند از:

۱ - کرنج در ۲۴ کیلومتری شمال شرقی ناحیه میانکوه آغاچاری واقع است. در سال ۱۹۶۳ عملیات اکتشافی در این ناحیه وجود یک طاقدیس نفت زا را که دارای خصوصیات تولید عالی است به اثبات رسانید. اکتشافات نفتی بعد از حالتی از ناامیدی در این منطقه، بعدها به موفقیت های مهمی نایل آمد، تا حدی که در سال ۱۹۷۱ نفت استخراج شده این منطقه به ۱۹۶ هزار بشکه رسید.

۲ - مارون: نیز از نواحی اطراف آغاچاری است که تحت مطالعات اکتشافی و حفاری جهت پیدایش نفت قرار گرفت. در سال ۱۹۶۹ میلادی گاز پرفشار تحویلی آن به پالایشگاه آبادان ۸۸ میلیون فوت مکعب در روز بود. در سال ۱۹۷۰ میلادی این مقدار تولید به ۹۳ میلیون فوت مکعب رسید. پنجمین کارخانه تفکیک گاز طبیعی مایع در نزدیکی چاه شماره ۳ مارون در اکتبر سال ۱۹۷۱ میلادی به کار افتاد که ظرفیت آن معادل ۲۲۵ میلیون فوت مکعب در روز بوده است.

۳ - فارس یا پاریس: یکی دیگر از نواحی نفت خیز اطراف آغاچاری است که از ابتدا تا پایان سال ۱۹۶۷ میلادی نفت خام استخراج شده آن به ۸/۵ میلیون بشکه با درجه سبکی ۳۴ بوده است.

۴- پازنان: در جنوب شرقی آغا جاری واقع و نخستین چاه آن در سال ۱۳۰۵ شمسی حفر شد ولی از لحاظ بازرگانی قابل استفاده نبود. در سال ۱۹۷۳ میلادی این منطقه به عنوان منبع گاز شناخته شد. در طول جنگ جهانی دوم از گاز استخراجی آن گازولین بدست می‌آمد و آنرا با فشار تلمبه به وسیله خطلوله گچساران به آبادان منتقل می‌کردند و در آنجا از آن بنزین هواپیماتهی می‌شد. از ابتدای پایان سال ۱۹۷۶ نفت خام استخراج شده، از این ناحیه ۱۶۴ میلیون بشکه با درجه سبکی ۳۶ بوده است.

اطلاعات طرح سرشماری جمعیت شهر آغا جاری در سال ۱۳۷۰: (۱)

| | | | | |
|-----------------------|-------|---|-------------------|-------|
| - تعداد خانوار | ۲۷۹۱ | - | تعداد افراد | ۱۶۲۹۴ |
| - تعداد افراد با سواد | ۱۰۲۰۴ | - | افراد بی سواد | ۲۸۸۳ |
| - تعداد افراد شاغل | ۳۱۱۷ | - | تعداد افراد بیکار | ۶۵۸ |
| - تعداد مرد | ۸۲۸۶ | - | تعداد زن | ۸۰۰۸ |
| جمعیت به تفکیک سن: | | | | |
| - تعداد زیر ۵ سال | ۲۲۰۷ | | | |
| - تعداد ۶ - ۱۰ سال | ۳۵۴۲ | | | |
| - تعداد ۱۱ - ۱۳ سال | ۱۱۹۶ | | | |
| - تعداد ۱۴ - ۱۷ سال | ۱۲۷۳ | | | |
| - تعداد بالای ۱۷ سال | ۷۸۷۶ | | | |

۱- نشریه بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰، استان خوزستان از ایرج اعتضادی و مسعود صفائی پور تیرماه ۱۳۷۱، که شماره ۶۸۶۳ در کتابخانه سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان به تاریخ ۷۱/۶/۳۰ ثبت شده است.

ث: اندیمشک:

۱- موقعیت، حدود و سابقه تاریخی:

اندیمشک از شمال به خرم‌آباد، از مغرب به شوش، از جنوب و جنوب غرب به شهرهای دزفول و شوش و از مشرق به سردشت محدود است (۱). مشخصات جغرافیای آن بدین قرار است:

در طول ۴۸ درجه و ۲۱ الی ۲۲ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف النهار گرینویچ و عرض ۳۲ درجه و ۲۷ الی ۲۹ دقیقه شمالی از خط استوا واقع می‌باشد (۲).

بعضی از مورخان قدیم اندیمشک را بجای دزفول امروزی معرفی کرده‌اند. از حمدالله مستوفی در قرن هشتم منقول است: «دزفول آنرا اندیمشک گفته‌اند... بر دو جانب آب جندی شاپور نهاده است و پلی بر آن آب بسته‌اند، به چهل و دو چشمه و درازی آن پل پانصد و بیست گام و عرضش پانزده گام و آنرا پل اندیمشک خوانند و آن شهر را بدان پل باز خوانند» (۳).

اندیمشک اکنون در ۹ کیلومتری دزفول و ۷۱۰ کیلومتری تهران از جاده اسفالتی است. این فاصله نسبت به اهواز ۱۴۹ کیلومتر می‌باشد.

درباره کسی که این شهر را در محل فعلی مورد سکونت قرار داد، گفته‌های منقول از محفوظات بسیار است. بنابه یکی از آنها ابتدا طایفه‌ای از زهیریه به ریاست صالح نامی در آنجا نشیمن کردند و روستای آنها به نام بزرگشان صالح آباد خوانده‌اند. اما بعضی از کتب تاریخی تأسیس آنرا به حاج صالح خان مکری در سال ۱۳۲۰ هـ ق نسبت می‌دهند و می‌افزایند که بعدها آن را به سادات شاه رکن‌الدین منتقل

۱- نقشه شهرستان دزفول کتاب نگاهی به خوزستان - ایرج افشار ص. ۴۴۸.

۲- نگاهی به خوزستان ایرج افشار ص. ۴۵۲ - و نگاهی به تاریخ خوزستان نیره زمان رشیدیان ص. ۱۸۶.

۳- بلدان الخلافة الشرقيه - کی لسترنج به عربی ترجمه بشیر فرنیس و کورکیش عواد ص. ۲۷۳.

شده، دانسته‌اند^(۱).

بعضی آنرا از محله‌های قدیمی دزفول خوانده و گفته‌اند که در قدیم آنرا اندامش هم می‌نامیدند. اما این گفته، حقایق تاریخی قدیمی را انقض می‌کند. در دوره قاجار به نام صالح آباد نام داشته ولی در دوره پهلوی تبدیل به اندیمشک شده است^(۲).

تأیید از ایجاد راه آهن

سرتاسری ایران مردم اندیمشک به حال چادر نشینی زندگی می‌کردند، اما از سال ۱۳۱۱ خورشیدی به بعد این ایستگاه راه آهن روبرو ترقی نهاد و اینک به صورت شهری درآمد، با موقعیت توریستی خاص که در دامنه آخرین رشته کوه‌های بختیاری است. مرکز مهم راه آهن و سد دز در ۲۵ کیلومتری و مجاورت پایگاه وحدتی به اهمیت و پیشرفت این شهر سرعت بخشید.

۲ - سایر ویژگی‌های اندیمشک:

جمعیت اندیمشک: طبق آمار آبان ماه ۱۳۵۵ جمعیت اندیمشک ۳۲۰۸۵ نفر است که از این جمعیت تعداد ۱۶۷۳۶ نفر مرد و ۱۶۲۴۹ نفر زن می‌باشد. جمعیت این شهر بنا بر قولی در سال ۱۳۵۵ تعداد ۵۵۷۷۶ نفر بود که در سال ۱۳۶۵ به ۸۷۷۳۶ نفر رسید^(۳). جمعیت این شهر پس از ۱۰ سال ۳۱۹۶۰ نفر اضافه گردید.

مردم اندیمشک به زیانهای فارسی و عربی سخن می‌گویند و پیرو مذهب اثنی عشری و از دوستان ائمه طاهرین می‌باشند. این شهرداری مساجد، حسینیه‌ها و اماکن عمومی دیگر می‌باشد. اخیراً به صورت یک شهر مستقل از دزفول درآمد و دارای فرمانداری، آموزش و پرورش و سایر ادارات و نهادهای یک شهر گردید.

اطلاعات طرح سرشماری جاری جمعیت در سال ۱۳۷۰: (۱)

شهرستان اندیمشک:

| | | | |
|---------------------|-------|-------------------|--------|
| تعداد خانوار | ۲۱۲۳۸ | تعداد افراد | ۱۲۶۸۶۴ |
| تعداد افراد با سواد | ۷۶۵۲۳ | تعداد افرادی سواد | ۲۲۱۸۳ |
| تعداد افراد شاغل | ۳۱۹۵۲ | تعداد افرادی کار | ۶۴۹۲ |
| تعداد مرد | ۶۴۸۶۲ | تعداد زن | ۶۲۰۰۲ |

جمعیت به تفکیک سن:

| | |
|--------------|-------|
| زیر ۵ سال | ۲۸۱۵۸ |
| ۱۰ - ۶ سال | ۲۱۵۰۵ |
| ۱۳ - ۱۱ سال | ۱۰۹۵۵ |
| ۱۷ - ۱۳ سال | ۱۱۳۶۰ |
| بالای ۱۷ سال | ۵۷۸۸۵ |

اطلاعات سرشماری ۱۳۷۰ شهر اندیمشک:

| | | | |
|---------------------|-------|-------------------|-------|
| تعداد خانوار | ۱۲۸۳۹ | تعداد افراد | ۷۳۱۰۳ |
| تعداد افراد با سواد | ۲۷۴۰۲ | تعداد افرادی سواد | ۵۰۴۲۱ |
| تعداد افراد شاغل | ۱۳۹۶۵ | تعداد افرادی کار | ۳۳۳۸ |
| تعداد مرد | ۳۷۵۴۶ | تعداد زن | ۳۵۵۵۶ |

جمعیت شهرستان اندیمشک به تفکیک سن:

| | |
|------------|-------|
| زیر ۵ سال | ۱۵۳۷۹ |
| ۱۰ - ۶ سال | ۱۴۳۴۶ |

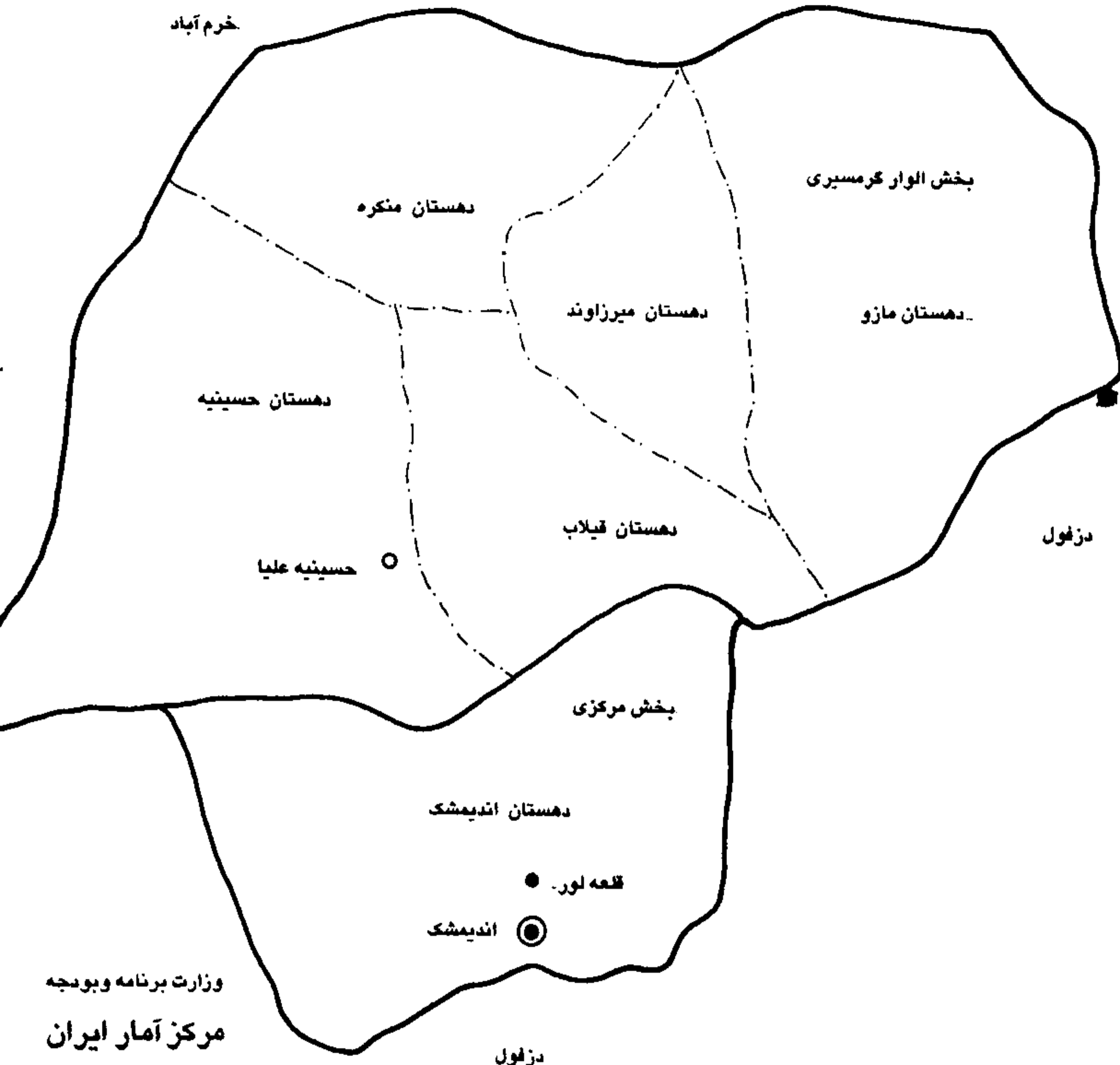
۱ - نگاهی به تاریخ خوزستان - نیره زمان رشیدیان ص. ۱۸۷.

۲ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عباس میریان ص. ۲۳۰.

۳ - جغرافیای استان خوزستان - سال دوم آموزش عمومی سال ۱۳۷۰.

۱ - مأخذ: نشریه بررسی آمارگیری جمعیت سال ۱۳۷۰، استان خوزستان - تیرماه ۱۳۷۱ - از ایرج اعتضادی و مسعود صفائی پور ثبت کتابخانه سازمان برنامه و بودجه ۶۸۶۳.

سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵



| | |
|-------|----------------|
| ۶۱۸۷ | - ۱۳ - ۱۱ سال |
| ۶۱۵۰ | - ۱۷ - ۱۴ سال |
| ۳۳۱۴۰ | - بالای ۱۷ سال |

وضع سواد افراد ۶ ساله و بیشتر اندیمشک در سال ۱۳۷۰ در مناطق شهری درصد با سوادان ۸۲/۱ و درصد بی سوادان ۱۷/۹ درصد و در مناطق روستائی و غیر ساکن درصد با سوادان ۶۹/۳ و درصد بی سوادان ۳۰/۷ درصد است. در نتیجه درصد با سوادان شهرستان مزبور در سال ۱۳۷۰، ۷۸/۱ و درصد بی سوادان ۳۱/۹ درصد بوده است.

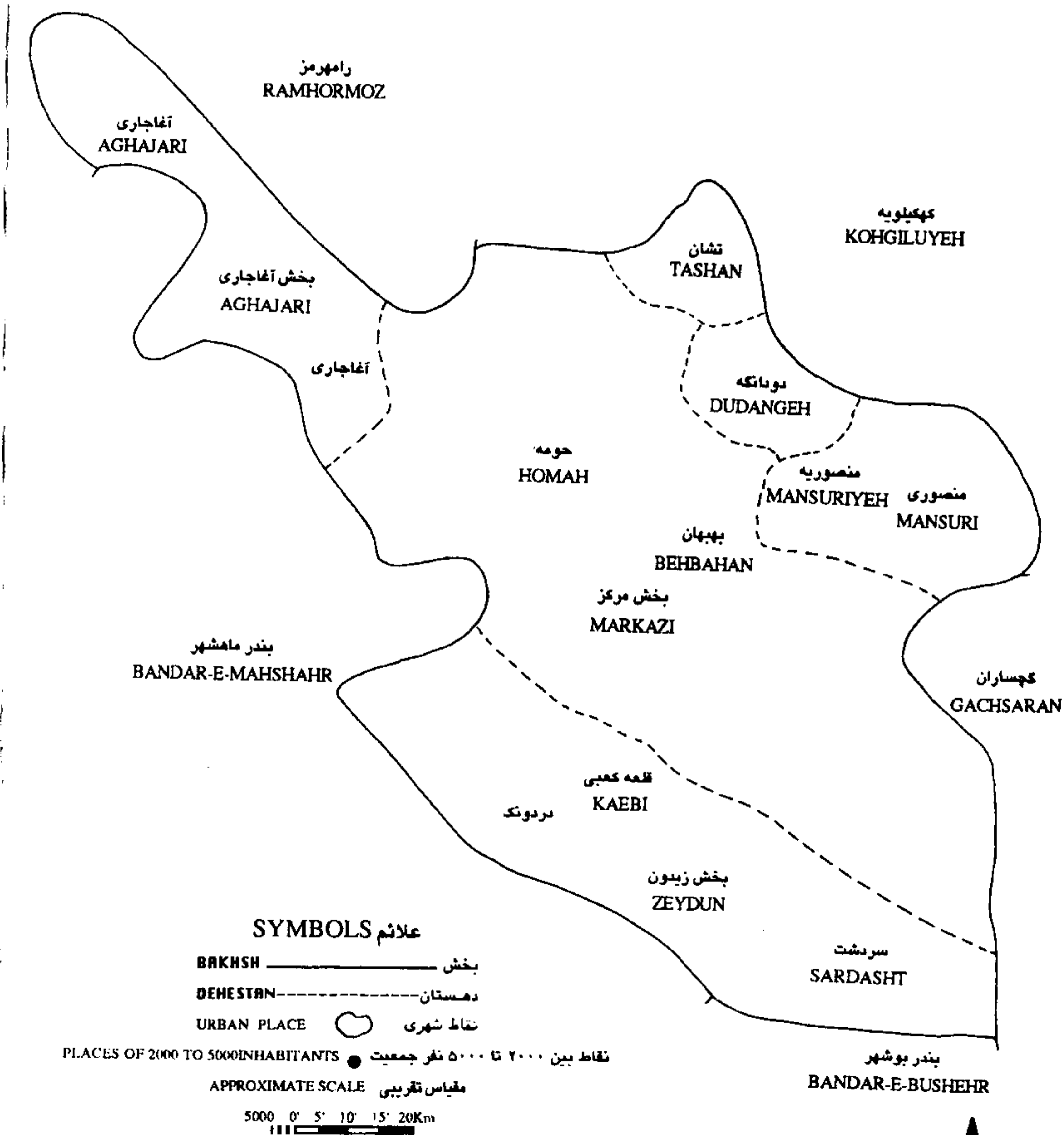
همچنین در زمینه اشتغال و بیکاری در مناطق شهری به ترتیب ۱۶/۹ درصد و ۴ درصد و در مناطق روستائی و غیر ساکن این رقم ۱۵/۵ و ۶/۳ درصد بود. نتیجتاً اینکه درصد شاغلان این شهرستان ۱۶/۵ و درصد بیکاران ۴/۷ درصد است. درصد شهرنشینی اندیمشک در سال ۱۳۶۵، ۵۲ و در سال ۱۳۷۰، ۷۰/۷ بوده است. این درصد درباره مناطق روستائی در سال ۱۳۶۵ مطابق ۴۸ درصد و در سال ۱۳۷۰ مساوی ۲۹/۳ درصد می باشد.

- علائم
- مرز کشور
 - ==== حدود شهرستان
 - حدود بخش
 - حدود دهستان
 - مرکز شهرستان
 - نقطه شهری
 - مرکز بخش (نقطه شهری)
 - مرکز بخش (نقطه روستائی با جمعیت ۲۰۰۰ نفر یا بیشتر)
 - مرکز بخش (نقطه روستائی با جمعیت کمتر از ۱۰۰۰ نفر)
 - آبادی برای ۲۰۰۰ نفر جمعیت و بیشتر (بجز مرکز بخش)



کیلومتر مقیاس تقریبی
۴ ۸ ۱۲ ۱۶ ۲۰

نقشه شهرستان بهبهان



فصل دوم

الف: شهرستان بهبهان:

۱ - موقعیت، حدود، وسعت:

بهبهان در ۵۰ درجه و ۱۶ دقیقه طول و ۳۰ درجه و ۳۵ دقیقه عرض قرار گرفته و ارتفاع آن از سطح دریا حدود ۴۲ متر است.

این شهرستان در شرق استان خوزستان در ۲۱۲ کیلومتری جنوب شرقی اهواز، در ناحیه ای کوهستانی که دنباله کوه کهگیلویه در آنجا امتداد دارد واقع شده است. فاصله آن تا تهران ۱۰۷۴ کیلومتر می باشد. بهبهان تا سال ۱۳۲۴ شمسی جزء استان فارس بود، ولی از آن تاریخ به صف شهرهای استان خوزستان پیوست. بهبهان از لحاظ تقسیمات کشوری شهری مستقل و مرکز شهرستان بهبهان است. سابقاً کهگیلویه نیز تابع آن بوده، ولی بعدها از آن جدا شده و فرمانداری کل برای آن تعیین گردید. مرکز این فرمانداری کل شهر یاسوج است. بهبهان منطقه قشلاقی لرممسنی و بویراحمدی که مردمی شجاع و سلحشور هستند می باشد.

شهر بهبهان از دو محله به نامهای قنات و بهبهان که حدفاصل آنها خیابانی (هاتف) است تشکیل می یابد. هر یک از این دو محله به نوبه خود به محله هایی تقسیم می شود که خانی مسئول اداره هر کدام بوده است. خوانین محله قناتی خانواده بهادرخان قناتی و خوانین محله بهبهان از خانواده معروف منصوری بوده اند. شهر بهبهان بعد از ویرانی شهر تاریخی گواد وارگان بنیاد گذاشته شد. آن همان شهری است که حمزه اصفهانی درباره آن گفته بود: «قباد شهری به ساخت و آترابه از آمد قباد نامید و آن شهر ارجان است و ولایتی را تابع آن قرار داد و معنی کلمه بهتر از آمد قباد است».

بهبهان به واسطه موقعیت بین استانهای خوزستان و فارس و نیز به دلایل اهمیت نظامی، راه داری و موقعیت خاص و مهم کشاورزی همیشه مورد توجه مردم منطقه بوده و بناگذر دارای ابنیه و آثار مستحدث معماری بوده است. حدود ولایت بهبهان، پستی و بلندی و رودهای جاری در آن چنین تعیین شده است: «در این ولایت از طرف شمال به خاک تل خسرو کهگیلویه به معنی (احض)، از طرف مشرق به خاک فارس، از مغرب به

خاک رامهرمز و هندیجان و از طرف جنوب به خلیج فارس محدود است. خاک آن بیشتر هموار و به جز سمت شمال که قدری کوهستانی است، بلندی مهمی در آن نیست و کوههای مهم آن کوه دیل و کوه گواست که در سمت شمال شرقی آن می باشد. هوای آن بسیار گرم است، جز در کناره های شمال شرقی که کوههای آن در تمام سال پر از برف می باشد.

آبهای فهلیان، شولستان، خیرآباد و ماران از سمت شرقی آن وارد و از سمت مغرب بیرون می رود» (۱).

ولایت بهبهان در روزگار قدیم به نام شهر حاکم نشین آن «ابز قباد» و «به از آمد قباد» و «قباد خیره» و «ارگان» نامیده می شده و ولایتی بس مهم و آباد بوده است (۲).

ناصر خسرو قبادیانی در توصیف ارجان در سفرنامه می گوید:

ارجان شهری بزرگ است و در او ۲۰ هزار مرد بود. و بر جانب مشرقی آن رودی آب است که از کوه درآید و به جانب شمال آن رود، چهارجوی عظیم بریده اند و آب از میان شهر به در برده، که خرج بسیار کرده اند و از شهر بگذرانیده و آخر شهر بر آن باغها و بوستانها ساخته، و نخل و نارنج و ترنج و زیتون بسیار باشد. و شهر چنان است که چندان که بر روی زمین خانه ساخته اند، در زیر زمین هم چندان دیگر باشد. و در همه جا آب، در زیر زمینها، آسایش باشد. و در آنجا از اغلب مذاهب، مردم بودند. و معتزله را امامی بود، که او را ابو سعید بصری می گفتند. مردی فصیح بود، و اندر هندسه و حساب دعوی می کرد. و مرابا و بحث افتاد و از یکدیگر سئوالها کردیم و جوابها گفتیم و در کلام و حساب و غیره (۳).

روی هم رفته باید گفت که مورخین قدیم نامی از بهبهان نیاورده و از ارجان نام برده و توصیفات کرده اند. اصطخری در المسالك و ابن حوقل در صورت الارض و مقدسی

۱- جغرافیای تاریخی و آثار باستانی خوزستان - جلد سوم احمد اقتداری ص. ۲۲۰.

۲- همان منبع ص. ۲۲۱.

۳- سفرنامه ناصر خسرو - بکوشش دکتر نادروزین پورچاپ ۷ ص. ۱۱۶.

و غیره از شهر مذکور یاد نموده اند^(۱).

بهبهان فعلی شهر جدیدی است که در نزدیکی شهر قدیمی ارجان ساخته شده و به قولی از آبادی آن بیش از سیصد و اندی نمی‌گذرد. این شهر در فاصله عمر کوتاه خود بسیار ترقی کرده و در ردیف شهرهای بزرگ ایران جا گرفته است. شهر ارجان (ارگان) باستانی تقریباً یک فرسنگ با آن (بهبهان) فاصله دارد. از آثار دوره اسلامی آثار مسجدی در جای خرابه‌های ارجان باقی مانده است، که بنابه گفته‌ای حضرت امام رضا (ع) در این مسجد نماز گزارده بود. عباس میریان به نقل از مرآت البلدان ناصری می‌نویسد:

«میان ارجان و رامهرمز قلعه‌ای وجود دارد که در کنارش یک درّه مهیب و بزرگی می‌باشد. در قسمت مشرق واقع شده و در ایام جنگ به جای دژ آن استفاده می‌شده است». او می‌افزاید که این قلعه موجبات گرفتاری و تلفات فراوانی برای اسکندر مقدونی و نیز تیموگورکانی در هنگام حملات خود برای تصرف ارجان شده بود^(۲).

۲ - اوضاع طبیعی شهرستان بهبهان:

شهرستان بهبهان را ارتفاعات چندی احاطه کرده‌اند که اکثر آن در شمال آن واقع شده‌اند و مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱ - کوه سفید، با ارتفاع ۲۷۷۰ متر - ۲ - پس‌شانه با ارتفاع ۳۳۲۰ متر - ۳ - کوه سردوک به ارتفاع ۳۰۲۵ متر است.

رودخانه‌های مهم این شهرستان، یکی مارون می‌باشد که از کویر کوه و کوه لخت ده سرچشمه گرفته و پس از مشروب ساختن روستاهای زیادی از شهر بهبهان گذشته و در محل قامه شیخ بارودخانه رامهرمز یکی شده و پس از عبور از رامشیر در غرب

بندر ماهشهر به خلیج فارس منتهی می‌شود. دیگری رودخانه خیرآباد است که از ارتفاعات چلخور سرچشمه گرفته و پس از شرب خیرآباد و دهستان زیدون به رودخانه هندیکان ملحق و پس از عبور از ده‌ملاو هندیکان به خلیج فارس می‌ریزد.

آب و هوای بهبهان در فصلهای بهار، زمستان و پاییز معتدل و در تابستان گرم می‌باشد، تا حدی که گرما به ۴۵ درجه سانتی‌گراد نیز می‌رسد.

میزان بارندگی در آن خیلی کم است. میزان آب مصرفی این شهرستان از رودخانه‌ها و چشمه سارها تأمین می‌شود. و چون اغلب ارتفاعات شهرستان دارای معادن گچ است، لذا آب آشامیدنی آنها دارای املاح سنگین می‌باشد.

۳ - سوابق تاریخی بهبهان:

در کتاب سیری در قلمرو بختیاری، گزارشات منتشر شده هانری لایارد و... درباره سوابق تاریخی ارجان که خرابه‌های آن در سه مایلی شمال شرقی بهبهان قرار دارد چنین آمده است:

۱ - امرای آل بویه که از یک خاندان اصیل ایرانی برخاسته و دارای مذهب تشیع بودند، به خوزستان توجه زیادی معطوف داشتند و عمادالدوله علی، شهر ارجان را پایتخت قرارداد و مبارزات خود را علیه یاقوت حکمران خلیفه عباسی در فارس آغاز کرد.

۲ - در محدوده خوزستان شهرستان‌های شوشتر، دزفول و دشت رامهرمز و بختیاری قسمتی از الوار فلیلی بر بخشی از اعراب کعب سکونت دارند. طوایف اخیر الذکراهالی بهبهان، باینکه در نقشه جزو خوزستان محسوب می‌شوند، ولی در عمل خراجگزار استان فارس محسوب می‌شوند.

۳ - ارجان در سده چهارم هجری شهر آباد و پرجمعیتی بوده و نزدیک آن دو پل سنگی معروف بر روی رودخانه طاب ساخته شده بود، که عابری از روی پلهابه خوزستان

۱- به کتاب بلدان الخلافة الشرقیة ترجمه بشیر فرنیس و کورکیش عواد ص. ۲۷۹ رجوع کنید.

۲- اقتباسی از جغرافیای سرزمین خوزستان نوشته عباس میریان ص. ۷۰ - ۶۹ نگاهی به خوزستان ایرج

می رفتند. اصطخری گوید، یک طاق دارد که عرض آن هشتادگام، و بلندی آن چنان است که مردی شتر سوار بایرقی در دست می تواند آزادانه از زیر آن عبودکند. مقدسی گوید، در شهر ارجان صابون و دوشاب بسیار خوب به عمل می آمد و در حقیقت این شهر خزانه فارس و عراق و بارانداز خوزستان و اصفهان است. قزوینی گوید، غاری در یکی از کوه های ارجان وجود دارد که از آن مومیائی ترشح می کند.

حمدالله مستوفی ارجان را در تلفظ ارغان خوانده و شرف الدین علی یزدی رودخانه طاب را آب ارغوان نامیده است.

بنابه قول حمدالله مستوفی ارجان در اوایل قرن هشتم دیگر آبادی سابق رانداشت، زیرا گروه اسماعیلیه که در قلاع مجاور سکونت کرده بودند، به طور دائم ولایات را غارت می کردند، به طوری که در نیمه دوم قرن هشتم دیگر اثری از ارجان به جای نماند، ولی طولی نکشید که بهبهان چند کیلومتر پائین تر، جای ارجان را گرفت. هیچ کدام از جغرافیایان و نویسندگان عرب نامی از بهبهان نبرده اند. نخستین بار شرف الدین علی یزدی در ذکر مسیر «تیمور» از هوازبه شیراز، در بهار سال ۷۹۵ هجری قمری نام بهبهان را می برد، و از آن تاریخ بهبهان شهر عمده ناحیه ای شد که سابقاً آن ناحیه را ولایت ارجان می گفتند. ارتفاع بهبهان از سطح دریا ۴۲ متر است و مطابق سرشماری ۱۳۴۵ شمسی ۹۱۶۲۶ نفر جمعیت داشته است^(۱).

به نظر می رسد که هر شهر مهمی در دوهزار سال قبل، بایک جاده سنگ فرش خوب با شهرهای بزرگ دیگر ارتباط داشته است. جاده سنگ فرش پرسپولیس، از طریق بهبهان به قصرهای شوشان نزدیک دزفول و راه دیگری از بندر ریگ و گناوه به رامهرمز، بهبهان، اصفهان، مال امیر، شوشتر، از طریق هفت شهیدان و عبور پلی بر روی کارون در گذار لندر در شمال شیمبار و در همان نقطه یک شاخه از همان راه در مسیر قلعه بازفت به اردل و راه دیگری هست که احتمالاً از روی گردنه چری و همچنین بقایای یک پلی

۱- سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان - ترجمه مهتاب امیری ص. ۱۹-۲۷-۱۸۸-۱۸۹.

در امتداد برد تیمچی است^(۱).

بنابه نوشته کی لسترنج، در فاصله ۶ فرسنگ از جنوب شرقی رامهرمز، بر سر راه ارجان، ونه دور از نهر طاب که کمک به تعیین حدود فارس می کند: حومه یاد یار زط قرار دارد که به آنها جات نیز می گویند. آنها از قبایلی هستند که از هند آمدند (به گفته ای نمور هستند) و نهر طاب این کوره را مشروب می کند و در آن دو قریه آباد قرار دارند که زط و خابران می باشند، و پشت آنها قبل از ارجان به دو مرحله است، نزدیک حدود فارس، در راه بین ارجان و دورق آسک قرار دارد و آن شهر کوچک است که در ناحیه آن بنا بر اصطخری آتشفشان کوچکی وجود دارد. آسک شهری است دارای نخلستانها و دوشاب و آن شیر خرم است که از آن به سایر آفاق حمل می شود. در نزدیکی آسک از آثار ساسانی ایوان بلندی است که گنبد مرتفعی به ارتفاع صد ذرع وجود دارد و پادشاه قباد آن را بر سر چشمه ای ساخته است. در شرق آسک، در فاصله چند مایلی ارجان در غرب پلهائی که بر رود طاب واقع اند، شهر سنبل تجاری در وسط شهرستانی به همین نام قرار دارد، که نزدیک حدود فارس است^(۲).

۴ - وجه تسمیه بهبهان:

در وجه تسمیه بهبهان گفته اند:

«مردمی که در آن سامان در چادر سیاه بسر می بردند و آن چادر سیاه ها را «بهان» می خواندند. چون از سنگ و گل و چوب خانه ساختند و دیدند که از سیاه چادر بهتر و راحت تر زندگی می کنند، گفتند به بهان یعنی بهتر از سیاه چادر^(۳).

۱- سیری در قلمرو بختیاری - ترجمه مهتاب امیری ص. ۲۵۶.

۲- بلدان الخلافة الشرقیه به عربی ترجمه بشیر فرنیس و کورکیش عواد برگردان به فارسی از ص. ۲۷۹ - از مؤلف این نوشته است.

۳- نگاهی به خوزستان - ایرج افشارستانی ص. ۴۱۵ - ۴۱۶.

شهر بهبهان در جایی است که ۳۵/۳۰ درجه شمالی خط استوا و ۳۶ رادرجه شرقی اهواز واقع و بلندی آن از روی دریا چهار صد متر می باشد، و آن در قدیم دهی بوده است در یک فرسنگی از جان که پس از خرابی آن، این شهر آباد شد. در وجه تسمیه آن چنین گویند که مردم آنجا در ایام پیش، بهان (چادر سیاه) نشین بوده اند و چون خانه های سنگ و گچی ساختند و آن را در تابستان و زمستان بهتر یافتند «به بهان» یعنی بهتر از سیاه چادر گفته اند. از این جهت آنجا به نام بهبهان معروف شد. این شهر به دو محله بزرگ تقسیم شده است که یکی بهبهان و دیگری راقنات می نامند و هر یک به محله های جزء منقسم است. کوچه وسیعی این دور از هم جدا می کند که آن را خط گویند و در زمستان گذرگاه آب باران شهر است. دشمنی مردم این دو محل از مشهورات است. کوچه های بهبهان عموماً تنگ و پیچ در پیچ است. این شهرداری حصار محکم و خندق و بروج و قلعه بوده است که اکنون همگی ویران شده و به وسیله آنها بود که مردم شهر در مقابل لشکر افغان مقاومت ورزیدند و افغانان بایست هزار لشکر و توپخانه نتوانستند بهبهان را فتح کنند. بهبهان دارای چهار دروازه است:

- ۱- دروازه تنگ تکا و سمت شرقی ۲- دروازه کردستان در ناحیه شمال غرب
- ۳- دروازه خیرآباد طرف جنوب شرقی ۴- دروازه زیدان روی به جنوب غربی. در شمال شرقی شهر دژ محکمی به نام قلعه تاریخ بوده است، دارای عمارات متعدده که آثار آن تاکنون بریاست و در سمت جنوب شرقی نیز دژی به نام قلعه دروازه بوده و سربازخانه به آن متصل است و در سمت جنوب غربی اطراف امامزاده فضل در کنار خندق آثار برجها و قلعه نیز دیده می شود^(۱).

۵- توابع و سایر ویژگیهای بهبهان:

الف:

ولایت بهبهان به ۴ دهستان منقسم است که عبارتند از:

- ۱- حومه شهر ۲- دهستان باوی ۳- زیدون ۴- لیراوی.

۱- حومه شهر بهبهان: بلوکی آباد است. درازی آن به گفته فارسانه ناصری از مدرسه خیرآباد تا ابوالقوارس ۱۸ فرسنگ و پهنای آن دو فرسنگ است. هوای آن از اردیبهشت تا آخر مهر ماه گرم است و از اواخر آبان تا اواخر فروردین معتدل و آن را بهشت ۶ ماهه گویند. زراعت شمال و شمال غربی آن به وسیله رودخانه کردستان و چشمه ها مشروب می شود و در سایر نواحی از آب باران بهره می گیرند. در قسمت فاریابی آن گندم، جو، برنج، گنجد، کتان، بقولات، نخل، مرکبات، انار و انگور به عمل می آید و در نواحی دیم گندم و جو کاشته می شود. سکنه آن در شهر بهبهان و دهات اطراف آن، طوایف آقاجری و چنگلوانی و ابوعلی و گاومیشی است. در شرق تنگ تکا و در کمرکوه معدن مومیائی معروف بهبهان قرار دارد که بهترین مومیائی دنیاست و در آن قریه چندین باغ و نخلستان موجود است که از چشمه ها سیراب می شود. در خیرآباد مدرسه ای موجود است که آن را حسین قلی خان زنگنه در سال ۱۰۸۹ قمری ساخته و قریه مزبور را بر آن وقف نموده است.

در سمت شمال غرب بهبهان در روزگار پیش بلوکی آباد بوده است که آنرا سنیل می نامیدند و قصبه آنرا «بیران» و سوق سنیل و بازار سنیل و سنیل سنابل می گفتند^(۱).

۲- دهستان باوی: در شرق بهبهان واقع شده و در سابق دبلوک بوده، یکی در شمال به نام کوه مره و دیگری در جنوب به نام باشت، که پس از استیلای طوایف باوی تمام این خاک یکی شده و به نام بلوک باوی معروف گردیده است. درازی خاک باشت از قریه اناتالیشتر ۱۴ فرسنگ و پهنای آن از بیچاب تا خان خاد ۶ فرسنگ است. و نواحی جنوبی و غربی آن گرم و قسمت شمال کوهستانی و سرد می باشد. سکنه این دهستان بیشتر از طوایف باوی و لرزیانند، لیکن در اصل از اعراب باوی اهواز بوده اند^(۲).

۱- خوزستان و کهگیلویه ص. ۲۲۴ - ۲۲۵.

۲- بلوک باوی امروزه به نام باشت و بابوئی نامیده می شود و جزء فرمانداری دوگنبدان است.

۱- جغرافیای خوزستان و کهگیلویه و ممسنی - جلد ۳ احمد اقتداری ص. ۲۲۴ - ۲۲۵.

۳- زیدان: در جنوب و جنوب غربی بهبهان و آب فهلیان و شولستان از مشرق آن وارد شده و نزدیک قلعه گلاب به هم می‌پیوندند. در نزدیکی قریهٔ عسکری آب خیرآباد نیز که از طرف شمال شرقی می‌آید، در آنهاریزد و رودخانه‌ای به نام زیدان روی به غرب روان می‌شود. آنگاه متوجه شمال غرب گردیده به خاک هندیان وارد می‌شود. دهات آن در دو طرف رودخانه ساخته شده و شرب و کشت آنها از این آب است. محصول این بلوک گندم، جو، برنج، پنبه، گنجد و بقولات می‌باشد. خاک زیدان در سابق بزرگتر می‌باشد و در زمان کریم‌خان زندبخشی از آن جزء هندیمان شده است. در سال ۱۲۴۵ قمری طاعون، بسیاری از مردم این بلوک را هلاک کرد^(۱).

مورخین در تسمیهٔ این بلوک به مناسبت وقوع آثار زیدان در آن، آن را به این نام خوانده‌اند. اکنون خرابه‌های شهر زیدان، در نزدیکی روستای زیدون فعلی دیده می‌شود. البته زیدان در قرون اولیهٔ دهی بوده و مقدسی آن را جزء ارجان نشمرده است و فقط آن را به نام زیتان که منزلی است ذکر نموده بود. اصطخری آن را دهی بر سر راه دورق خوانده است. بنا بر نوشته یاقوت حموی در جلد ۴ صفحه ۴۲۳ که آن را زیتان تشبیه زیت به معنی روغن نامیده، آن را شهری بین دریای فارس و ارجان معرفی کرده است. در این صورت از اینجا و از نوشته مورخین دیگر متوجه می‌شویم که آن در قرون بعد به صورت شهری بزرگ گردیده بود. اما بنابه عقیده‌ای نام آن از نام دونفراز صحابهٔ حضرت رسول اکرم (ص) که در آنجا مدفون بوده‌اند گرفته شده است. این دو صحابه جلیل یکی زید بن ثابت و دیگری زید بن ارقم هستند. حقیقت این موضوع در جلد یکم سفرنامهٔ ابن بطوطه به اثبات می‌رسد که می‌گوید: «از کارزان به شهر زیدان سفر کردم و آن را زیدان گویند زیرا قبر زید بن ثابت و زید بن ارقم انصاری که هر دو از صحابهٔ رسول خدا (ص) بوده‌اند در آنجا است...»^(۲).

در کتاب سیری در قلمرو بختیاری و طوایف بومی خوزستان ترجمهٔ مه‌راب امیری زیدان به نام زیتون نوشته و گفته است:

«بر روی نقشه، «زیتون» بقایای یکی از شهرهای بزرگ و قدیمی ایران دیده می‌شود، ولی در حال حاضر تنها خرابه‌ای از آن شهر باقی مانده است. در این منطقه چند دهکدهٔ کوچک وجود دارد که از آن جمله قلعهٔ معروف گل‌گلاب است که در ارتفاعات جنوبی زیتون واقع شده است. این قلعه همانند قلاع دیگری که در بختیاری وجود دارد یک دژ طبیعی است و می‌تواند در مقابل هجوم نیروهای دولتی مقاومت کند^(۱)».

از کارزانی منقول است که می‌گوید: «قریهٔ عسکری از قرای زیدون و اول خاک آن سامان است... و قرای زیدون از رودخانهٔ آنها آب به جهت زراعات برداشته اند تا به قریه‌ای که آن را کوت مهتا می‌نامند و سامان و سرحد واقع است میان شیخ کعب و حاکم بهبهان و در عهد کریم‌خان زند نصف بلوک زیدان را به شیخ کعب موقوف داشته بودند و تاکنون به تصرف شیخ کعب است. هفت قریهٔ آباد و معمور از بلوک زیدان به دست عمال شیوخ کعب است...»^(۲).

تاریخ و علت ویرانی شهر زیدان معلوم نیست، ولی به نظر می‌آید که همهٔ شهرهای ازین رفته خوزستان بیک علت و در یک زمان ویران شده‌اند. شهرهای بزرگ و مهم و تاریخی مانند عسکر مکرم، جندی شاپور، اندامش (اندیمشک)، مناذر کبری و صغری، شوش، بصنا، بیرو (بیروذ)، متو، قرقوب، دورالراسبی، حویزه، نهر تیرا (تیری)، دورق (سُرق)، میراقیان، میراثیان، باسیان، سوق الاربعاء، جُبّا، حصن مهدی، سلیمانان، زط، خابران، آسک، کرخا، سنیل، ایذه و غیره. گفته‌ها در این مورد مستند و تاریخی نیستند. بعضی دلایل جنگ یا قحطی و برخی موضوعاتی مانند، طاعون، و گروهی زلزله را از موجبات ویرانی این شهرها قلمداد می‌کنند. این موضوع پژوهش و تحقیقی

۱- سیری در قلمرو بختیاری و طوایف بومی خوزستان - ترجمهٔ مه‌راب امیری ص. ۶۵.

۲- خوزستان و کهگیلویه و ممسنی احمد اقتداری ص. ۲۲۹.

۱- خوزستان و کهگیلویه و ممسنی جلد ۳ احمد اقتداری ص. ۲۲۸.

۲- سفرنامهٔ ابن بطوطه جلد ۱ ص. ۱۶۲.

جدا و مستقل می‌خواهد. اما در گزارشهای منتشرشده سرراستن هانری لایارد ترجمه مهرباب امیری صفحه ۶۵ - علت خرابی زیتون و لیراوی را طاعون و وبادانسته است: «هر دو دارای چندین دهکده و روستا هستند، ولی اخیراً به خصوص منطقه زیتون در اثر شیوع بیماری طاعون و وبا خالی از سکنه شده است.

۴ - دهستان لیراوی: در جنوب بهبهان و کنار خلیج فارس واقع شده و زمین‌ها آن و زراعت آن کلاً دیم می‌باشد و جزء آب‌هائی که از چاه بیرون می‌آورند، آبی وجود ندارد. این دهستان همان بلوک ریشهر قدیم است که یکی از بلوکات مهم ارجان بود. دهات لیراوی بنابه فارسنامه عبارتند از: ابوالفتح، احمد حسین اسفندیار، امام حسن (ع)، بابا حسنی علیا، بابا حسنی سفلی، بابا زیدی، پی‌انبار، بندردیلم، بنه احمد، بنه خاطر، بنه اسماعیل، بنان‌سنان، بریرات، بی‌بی حکیم، تنوب، چاه تلخ، چاه شیرین، خواجه‌گر، داوری، رود آل شهاب (مال شهاب)، سیاه‌مکان، شاه‌عبدالله که نزدیک خرابه بندر مهرویان قدیم قرار دارد، سیاه‌مکان علیا، شهرویران، شیرونک، گاودارگر به‌ای، کره‌گزلوری، کنارکوه، گاوزرد، لیتین^(۱).

آبادیهای بیدو، عامری، روستاهای مظفری (علیا و سفلی) و شهرویران آخرین روستاهای جنوب لیراوی دشت به حساب می‌آید.

ب: ویژگیهای جمعیتی و اشتغال:

بر اساس سرشماری ۱۳۵۵ دارای ۲۰۲۲۳ خانوار شامل ۱۱۴۷۸۰ نفر جمعیت بوده است. تراکم جمعیت در این شهرستان در سال مذکور برابر ۳۰ نفر و در سال ۱۳۴۵ برابر ۲۴ نفر بوده است. میزان شهرنشینی در این شهرستان در سال ۱۳۵۵ برابر ۶۹/۵٪ می‌باشد. این میزان در سال ۱۳۴۵ برابر ۷۰/۵٪ بوده است. از مجموع ۱۱۴۷۸۰ نفر جمعیت این شهرستان ۵۸۹۷۰ نفر مرد و ۵۵۸۱۰ نفر زن بوده که در مقابل هریکصد نفر زن ۱۰۵/۷ نفر مرد وجود داشته است. درآبان ۱۳۵۵، از جمعیت کل این

شهرستان ۹۹/۵٪ را مسلمانان و ۰/۵٪ را پیروان ادیان دیگر تشکیل می‌داده‌اند. از جمعیت شش ساله و بیشترین شهرستان ۵۵/۹٪ را افراد باسواد تشکیل می‌داده‌اند. از تعداد ۲۳۵۰۲ نفر شاغلین این شهرستان در سال ۱۳۵۵، برابر ۲۲/۷٪ در بخش کشاورزی، ۴۲/۱٪ در بخش صنعت و ۳۳/۹٪ در بخش خدمات فعالیت داشتند. در واحدهای مسکونی معمولی، ۳/۹٪ در کارگاهها، کپر‌ها، چادرها و مشابه آنها سکونت داشته‌اند و هر واحد مسکونی خانوارهای معمولی ساکن به طور متوسط ۱/۲ خانوار و ۶/۸ نفر سکونت داشته‌اند و ۵۱٪ دارای آب‌لوله‌کشی و ۷۰٪ دارای برق بوده است. در صدهای مزبور در مناطق شهری به ترتیب ۹۶/۶ و ۹۶ در مناطق روستائی ۱۱ و ۱۴/۴ بوده است^(۱).

شهرستان بهبهان درآبان ۱۳۵۵ شامل دوشهر، ۳ بخش، هشت دهستان و ۲۰۱ آبادی بوده است. مهم‌ترین توابع آن عبارتند از:

۱ - آغاچاری دارای ۷۰۶ کیلومتر مربع مساحت و ۳۵۶ خانوار شامل ۲۰۵۶ نفر جمعیت است. درباره آغاچاری در فصل اول به طور کامل گفتگوه عمل آمد.

۲ - دهستان تشان دارای ۱۱۰ کیلومتر مربع مساحت و ۸۱۷ خانوار شامل ۴۰۸۰ نفر جمعیت می‌باشد.

۳ - دهستان حومه دارای ۱۶۷۵ کیلومتر مربع مساحت و ۱۳۷۰ خانوار شامل ۷۴۷۱ نفر جمعیت می‌باشد. درباره این دهستان نیز در صفحات پیش گفتگوشد.

۴ - دهستان درونک دارای ۳۹۴ کیلومتر مربع مساحت و ۹۲۹ خانوار شامل ۴۹۴۱ نفر جمعیت می‌باشد.

۵ - دهستان دودانگه دارای ۱۰۰ کیلومتر مربع مساحت و ۱۱۵۱ خانوار شامل ۵۷۹۹ نفر جمعیت است.

۶ - دهستان سردشت دارای ۳۹۳ کیلومتر مربع مساحت و ۶۵۲ خانوار شامل ۳۲۷۶ نفر

۱- خوزستان و کهگیلویه و ممسنی جلد ۳ تألیف احمد اقتداری ص. ۲۳۱.

جمعیت می باشد.

۷- دهستان قلعه کعبی دارای ۱۳۵ کیلومتر مربع مساحت و ۳۱۶ خانوار شامل ۱۶۲۶ نفر

جمعیت می باشد.

۸- دهستان منصورری دارای ۳۰۲ کیلومتر مربع مساحت و ۷۳۶ خانوار شامل ۳۷۱۴ نفر

جمعیت می باشد.

اطلاعات طرح سرشمادی جمعیت سال ۱۳۷۰ شهرستان بهبهان: (۱)

| | | | | |
|--------------------|--------|---|---------------------|--------|
| تعداد خانوار | ۲۸۷۰۷ | - | تعداد افراد | ۱۶۴۱۹۸ |
| تعداد افراد باسواد | ۱۰۰۶۰۷ | - | تعداد افراد بی سواد | ۲۹۷۸۵ |
| تعداد افراد شاغل | ۳۲۹۸۸ | - | تعداد افراد بیکار | ۴۴۲۹ |
| تعداد مرد | ۸۲۸۴۸ | - | تعداد زن | ۸۱۳۵۰ |

جمعیت به تفکیک سن:

| | |
|--------------------|-------|
| تعداد زیر ۵ سال | ۳۳۸۰۶ |
| تعداد ۶-۱۰ سال | ۳۵۹۷۳ |
| تعداد ۱۱-۱۳ سال | ۱۳۹۵۹ |
| تعداد ۱۴-۱۷ سال | ۱۴۰۵۳ |
| تعداد بالای ۱۷ سال | ۷۷۴۱۴ |

اطلاعات طرح سرشماری جاری سال ۱۳۷۰ شهر بهبهان:

| | | | | |
|--------------------|-------|---|--------------------|-------|
| تعداد خانوار | ۱۶۲۶۶ | - | تعداد افراد | ۸۶۰۳۱ |
| تعداد افراد بیسواد | ۵۶۶۴۱ | - | تعداد افراد باسواد | ۱۳۲۸۲ |

- تعداد شاغلین

۱۹۵۶۹ - تعداد بیکاران ۲۲۷۲

- تعداد مرد

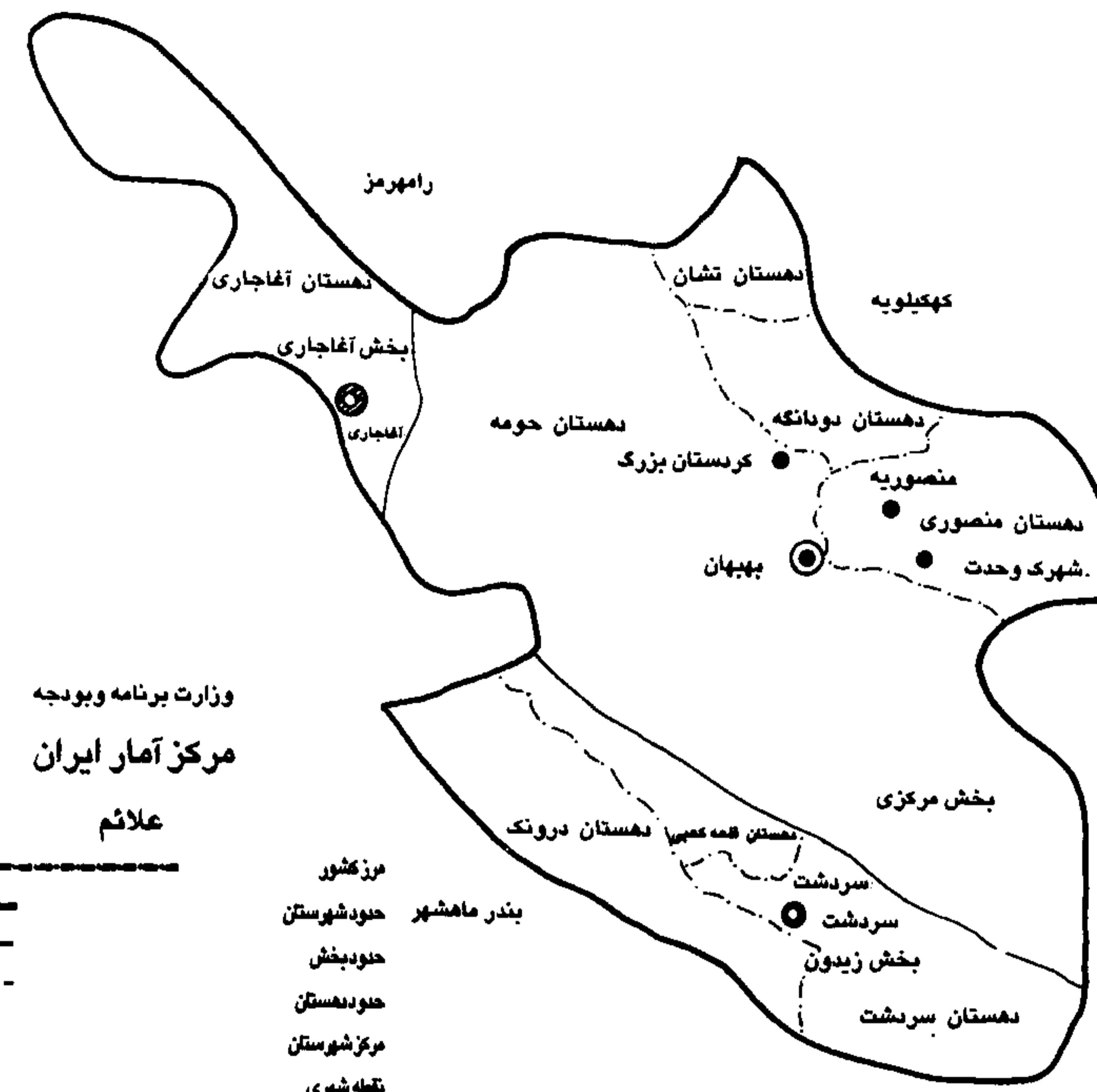
۴۴۰۷۱ - تعداد زن ۴۱۹۶۰

جمعیت به تفکیک:

| | |
|--------------------|-------|
| تعداد زیر ۵ سال | ۱۶۱۰۸ |
| تعداد ۶-۱۰ سال | ۱۲۷۹۰ |
| تعداد ۱۱-۱۳ سال | ۶۲۰۳ |
| تعداد ۱۴-۱۷ سال | ۶۶۹۳ |
| تعداد بالای ۱۷ سال | ۴۴۲۳۷ |

نقشه شهرستان بهبهان به تفکیک بخش و دهستان

سرشماری عمومی مهرماه سال ۱۳۶۵



وزارت برنامه و بودجه
مرکز آمار ایران
علائم

- مرز کشور
- ===== حدود شهرستان
- ===== حدود بخش
- حدود دهستان
- مرکز شهرستان
- نقطه شهری
- مرکز بخش (نقطه شهری)
- مرکز بخش (نقطه روستایی با جمعیت ۲۰۰۰ نفر یا بیشتر)
- مرکز بخش (نقطه روستایی با جمعیت کمتر از ۱۰۰۰ نفر)
- آبادی دارای ۲۰۰۰ نفر جمعیت و بیشتر (بجز مرکز بخش)



کیلومتر
مقیاس تقریبی
۸ ۱۶ ۲۴ ۳۲

نقشه شهرستان بندر ماهشهر به تفکیک بخش و دهستان

سرشماری عمومی مهرماه سال ۱۳۶۵



وزارت برنامه و بودجه
مرکز آمار ایران
علائم

- مرز کشور
- ===== حدود شهرستان
- ===== حدود بخش
- حدود دهستان
- مرکز شهرستان
- نقطه شهری
- مرکز بخش (نقطه شهری)
- مرکز بخش (نقطه روستایی با جمعیت ۲۰۰۰ نفر یا بیشتر)
- مرکز بخش (نقطه روستایی با جمعیت کمتر از ۱۰۰۰ نفر)
- آبادی دارای ۲۰۰۰ نفر جمعیت و بیشتر (بجز مرکز بخش)



کیلومتر
مقیاس تقریبی
۸ ۱۶ ۲۴ ۳۲

ب: بندر ماهشهر (بندر معشور):

۱ - موقعیت عمومی، حدود، وسعت:

بندر ماهشهر، از لحاظ جغرافیائی در طول ۴۹ درجه و ۱۳ دقیقه و ۲۴ ثانیه و عرض ۳۰ درجه و ۳۰ دقیقه و ۵ ثانیه قرار گرفته است^(۱).

همچنین گفته شده که این بندر در ۳۰ درجه و ۳۳ دقیقه عرض شمالی و ۴۹ درجه و ۱۳ دقیقه طول شرقی گرینویچ واقع گردیده و ارتفاع آن از سطح دریا ۳ متر است^(۲).

شهرستان ماهشهر حدود ۷۳۰۴ کیلومتر مربع وسعت دارد و در منتهی الیه شمال شرقی خور موسی قرار گرفته است. از طرف شمال به اهواز و رامهرمز، از مشرق به بهبهان، از مغرب به خرمشهر و از جنوب به بندر امام خمینی (شاهپور)، خلیج فارس و هندوستان محدود است^(۳).

عبّاس میریان تحت عنوان بندر ماهشهر می نگارد:

شمال آن به شهر آبادان و جنوب به بندر شاپور و مشرق آن به شادگان و جزّاحی و

۱- نگاهی به تاریخ خوزستان - نیره زمان رشیدیان - چاپ سوم ص. ۲۲۳.

۲- نگانی به خوزستان ایرج افشار سیستانی - چاپ اول ص. ۳۹۴.

۳- همان منبع و عین صفحه.

غرب آن به دریای خلیج فارس و شمال مشرق به شهر اهواز و رامهرمز متصل است. این بلوک در قدیم بخشی از خرمشهر بوده، ولی از چند سال پیش تاکنون شهرستان و دارای فرمانداری می باشد. هوای شهرستان ماهشهر گرمسیر و مرطوب و گاهی در ایام تابستان بدرجه حرارت ۵۸ رسیده و جمعیت ماهشهر تا ۱۳۴۵ خورشیدی ۵۴۶۹۹ نفر بوده که ۵۸ درصد آن جمعیت به امور کشاورزی در روستاها مشغولند و ۱۹۳۸ هکتار زیرکشت فعلاً زمین دارد و فاصله آن به اهواز مرکز استان ۱۴۳ کیلومتر است^(۱).

مرحوم حاج عبدالصاحب آرمند تحت عنوان بندر معشور در کتاب خود به نام جغرافیای تاریخی دشت میشان (دشت آزادگان) و... می نویسد:

«بندر معشور اخیراً به نام بندر ماهشهر نامیده شده، در شمال شرقی بندر شاهپور (بندر امام فعلی)، در منتهی الیه شمال شرقی دربریدگی خور موسی در ساحل دریا قرار گرفته است. شامل بخشهای هنديجان و بندر شاهپور و دارای ۵۵۰۰۰ نفر جمعیت می باشد، هوای آنجا بسیار گرم و درجه حرارت در سایه گاهی به ۵۸ درجه رسیده است. بندر ماهشهر سوابق و قدمت تاریخی و آثار باستانی و شهری از خود نداشته و به طوری که امام شوشتری در تاریخ خوزستان به نقل از نادری کازرونی می نویسد «بند معشور یک فرسخ و نیم از دریا دور است...»^(۲).

پیرامون فاصله، درجه گرما و میزان بارندگی آن آمده است:

فاصله ماهشهر تا تهران ۱۰۳۲، تا اهواز ۱۵۱، تا آبادان ۹۵، تا آغا جاری ۷۲ تا بندر شاهپور (امام خمینی) ۱۸ کیلومتر است. آب و هوای این شهر مرطوب و حداکثر درجه حرارتش در تابستان ۴۷/۷ درجه سانتی گراد و متوسط درجه حرارت آن در سال ۲۴/۸ درجه سانتی گراد و رطوبت نسبی ساعت ۶/۳۰ صبح ۶۵ درصد و ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر ۴۰ درصد است. میزان بارندگی سالیانه ماهشهر ۱۹۵/۸

میلی متری باشد^(۱). میزان بارندگی ماهشهر از مهرماه ۱۳۶۸ تا اول تیرماه ۱۳۶۹ جمعاً ۱۴۶/۵ میلی متر و تعداد روزهای بارندگی ۲۲ بوده است^(۲).

۲ - سوابق تاریخی بندر ماهشهر:

احمد اقتداری در صفحه ۵۷۴ کتاب خوزستان و کهگیلویه از نقل مندرجات فارسنامه ناصری به چند نکته در واژه شناسی اعلام جغرافیائی منطقه توجه کرده است: شول، شولستان، ماچول، باچول، پاشول، ماسول، یاچول:

در نام جایها، در خاک دشمن زیاری ممسنی به کلمه شول و سنگرتوجه کرده ایم و می دانیم که به روزگار مؤلف فارسنامه ناصری هنوز شولستان برای منطقه ممسنی به کار می رفته است، شول امروزه هم یک آبادی در این سامان است و این بطوطه در حله از بندری به نام ماچول، ماشول، ماسول، باچول، (با اختلاف نسخ) سخن گفته است که جای آن بندر را با بندر معشور = ماهشهر تطبیق کرده اند و می دانیم که بندر ماهشهر = معشور به نزدیکی رودخانه هنديجان و بندر هنديجان است یعنی در خاک ریو اردشیر روزگار ساسانی و مرتبط با پیش بندر بسیار معروف ساسانی آسک و بندر معروف ساسانی هنديجان بوده است و آن قطعه خاک سرزمینی است که در بندرهای آن رود خویذان (رود فهلان) بارود شیرین و زهره و طاب درهم آمیخته و به دریای ریخته اند. و درست سردشت زیدون که بندر معشور = (ماشول ابن بطوطه)، در انتهای آن واقع است دنباله خاک شولستان = فهلان و ممسنی و مهور میلاتی است. پس واژه ماچول، پاسول، ماسول، باچول، معشور می تواند پاچول = پاشول باشد، یعنی بندری که در زیر خاک شولستان واقع است و آستانه و رود به شولستان و دیدار قوم شول

۱- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی چاپ اول ص. ۳۹۴.

۲ - نشریه اداره کل کشاورزی استان خوزستان - تهیه شده: اداره طرح و بررسی ۶۹-۱۳۶۸ که به شماره

۶۳۲۲ مورخه ۷۰/۱۱/۱۶ در کتابخانه سازمان برنامه و بودجه خوزستان ثبت است.

۱- جغرافیای سرزمین خوزستان - عباس میریان چاپ اول ص. ۲۰ - ۵۱۹.

۲- جغرافیای تاریخی دشت میشان - حاج عبدالصاحب آرمند - ۱۳۴۷ ص. ۱۰۸ - ۱۰۷.

وسرزمینهای شول است^(۱).

از ابن بطوطه نقل شده است که در سفرنامه اش دربارهٔ ماچول (ماهشهر) چنین نگاشته است:^(۲)

از عبادان رهسپار شدیم، پس از چهار روز با کشتی از راه دریای ماهشهر رسیدیم و آن شهر کوچک در کنار خلیج فارس جا دارد. که در زاویهٔ پیچ به داخل سرزمین آن نواحی خوری است که رفته در میان صحرائی شوره زار که در آخر آن خور، شهر کوچک ماهشهر جا گرفته که در آن سرزمین نه گیاهی نه درختی روئیده نبود. در شهر ماچول (ماهشهر) بازاری بزرگ داشت که یک روز در آن شهر ماندیم، آنگاه با چهار یاوقافله سفر کردیم. از ماچول به رامهرمزد در این مسافت راه تا شهر رامهرمزد مدت سه روز راه بود که در فاصلهٔ عبور در راه بین ماچول و رامهرمز، لُرهای چادر نشین زیاد دیدیم که می گفتند آنها اصلشان عرب می باشد، به گله داری مشغول و هنگام کشت به کشاورزی تا اندازه ای راکشت می نمودند. مردم ماچول پیرو مذهب شافعی و مقید به دین اسلام بودند و دارای منبر و محراب، یعنی در بندر معشور چند مسجد بوده است.

ابیات عربی ذیل دربارهٔ ماهشهر (بندر معشور)، ابن بطوطه نقل کرده است:

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| فبندر المعشور محشر الدب | فیه سوی القشور لم تجدل |
| فی حقّه حکواذ و المدارک | لله در من حکا بذالک |
| فبلده لیس بها انیس | الا یسعا فیرو الا العیس |
| فسبت فیه سه ایام | معهم وهم اصل من النیام |

از یاقوت در معجم البلدان جلد ۱۸ صفحه ۳۳۳ منقول است که می گوید:

تسمیه مهرویان در دو طرف و دو قسمت می باشد، که یک قسمت آن در کنار دریای میان دو

شهرآبادان و سیراف در اقلیم سوّم به درازی ۷۶ درجه و پهنای ۳۰ درجه. حمدالله مستوفی می گوید که آن در فاصله کمی از رودخانه شیرین (زهره-طاب) و در مرز غربی فارس واقع شده و آن لنگرگاه اولین بندری بوده که کشتیها وقتی از بصره از راه دجله (اروند رود) بطرف هند بوده و بندر ازجان بشمار می آمده که در قرن چهارم شهری آباد و دارای منبر و محراب و بازاری خوب می باشد.

ناصر خسرو مسجد آن را نیکو یافته و گفته است که آب آن از باران و آب انبار و یا چاه و کاریز است. این شهر را دارای ۳ کاروان سرای بزرگ که هر کدام چون حصاری محکم و عالی بودند یافته و شهر را دارای مسجد و آدینه و منبر توصیف نموده است.

مستوفی آن راماهی رو بان خوانده و آن را کنار دریا که موج به کنارش می رسید توصیف کرده و گفته است که چند موضع هم ناحیه و حومه دارد و بذرکتان آن رابه دیگر ولایات می بردند و جز میوه خرما میوه ای ندارد^(۱).

بنابراین از آنچه گذشت به دو نکته مهم اختلاف در نوشته های نویسندگان دربارهٔ ماهشهر پی می بریم و آنها عبارتند از:

۱- اختلاف در درجه حرارت آن است که آقای حاج عبدالصاحب آرمند می گوید: درجه حرارت آن گاهی در سایه به ۵۸ درجه می رسد ولی در نوشته آقای ایرج افشار ۴۷/۵ درجه معرفی نموده است. لذا به نظر می رسد که ۵۸ درجه امری غیر طبیعی به نظر می رسد و احتمالا اشتباه چاپی باعث تفاوتی درحد ۱۰ درجه سانتی گراد شده باشد.

۲- شهر ماهشهر را فاقد قدمت تاریخی معرفی کردن با این همه نصوص دال بر کهن بودن این شهر، امری عجیب به نظر می آید. مرحوم آقای آرمند از امام شوشتری و او از کازرونی مردم آن زمان آنجا را متعهد در نمازندانسته و گفته است که

۱- خوزستان و کهگیلویه و ممسنی (جغرافیای تاریخی و آثار باستانی) جلد ۳ تألیف احمد اقتداری از سلسله انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۴۹ ص. ۵۷۴.

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - تألیف عباس میریان چاپ اول ص. ۵۱۸ - ۵۱۷.

۱- به جغرافیای سرزمین خوزستان تألیف عباس میریان ص. ۵۱۸ رجوع کنید.

مسجد در بندر معشور نبوده و دم از تشییع آنها به سبب شیوخ کعب می زدند^(۱).

همان طوری که از حمدالله مستوفی، ناصر خسرو، یاقوت حموی و غیره نقل کرده ایم، ماهشهر یکی از بنادر قدیمی کرانه خلیج فارس بوده است و قبل از تسمیه آن به «ماچوله» حامل نام مهر و بان بوده است. نام این بندر که تا سال ۱۳۴۴ شمسی بندر معشور بود، در این سال به تصویب هیأت دولت به «ماهشهر» تغییر پیدا کرد.

بیت زیر را درباره ماهشهر (ماچوله = معشور) آورده اند:

ما خود همه غولانیم و ایران همه بیغوله
از بندر عبّادان تا بندر ماسوله^(۲)

بهترین دلیل بر قدمت و تاریخی بودن بندر ماهشهر وجود آثار خرابه ها و تپه های متعدد است که از قدیم باقی مانده و به نام تل کافران نامیده می شود و نیز آب انبارها و چاههای آب سنگ چین شده است.

۳ - ویژگیهای جمعیتی بندر ماهشهر:

جمعیت ماهشهر تا سال ۱۳۴۵ شمسی ۵۴۶۹۹ نفر بوده که ۵۸ درصد آن به امور کشاورزی می پرداختند ۱۹۳۸ هکتار زمین زیر کشت داشت.

بر اساس سرشماری آبان ۱۳۵۵ شهرستان ماهشهر دارای ۱۵۹۸۷ خانوار شامل ۸۹۳۲۶ نفر جمعیت بوده است. تراکم جمعیت آن در هر کیلومتر در تاریخ فوق ۱۲/۲ نفر می باشد. در صورتی که این رقم در سال ۱۳۴۵، ۷/۵ نفر بوده است. شهرستان (بندر) ماهشهر علاوه بر ماهشهر که مرکز شهرستان است دارای ۳ شهر دیگری به نام های سر بندر، هندیجان و خارک می باشد. میزان شهرنشینی این شهرستان در سال ۱۳۵۵ برابر ۶۲/۷ درصد بود ولی این درصد در سال ۱۳۴۵ معادل ۴۱/۳ درصد ذکر شده است.

جدول تعداد خانوار - جمعیت و تراکم ماهشهر در سه سرشماری

| شهرستان ماهشهر | تعداد خانوار | تعداد جمعیت | تراکم جمعیت |
|----------------|--------------|-------------|-------------|
| ۱۳۴۵ | — | ۵۴۶۹۹ | ۷/۵ - |
| ۱۳۵۵ | ۱۵۹۸۷ | ۸۹۳۲۶ | ۱۲/۲ |
| ۱۳۷۰ | ۴۵۹۰۶ | ۲۸۷۵۷۰ | ۳۹/۴ |

اطلاعات زیر از سرشماری عمومی سال ۱۳۷۰ درباره شهرستان ماهشهر است:

| | | | | |
|----------------------|--------|---|--------------------|--------|
| - تعداد خانوار | ۴۵۹۰۶ | - | تعداد افراد | ۲۸۷۵۷۰ |
| - تعداد افراد باسواد | ۱۶۹۷۲۲ | - | تعداد افراد بیسواد | ۵۵۲۴۰ |
| - تعداد افراد شاغل | ۴۹۹۵۹ | - | تعداد افراد بیکار | ۱۵۹۰۰ |
| - تعداد مرد | ۱۴۱۹۱۷ | - | تعداد زن | ۱۴۵۶۵۳ |

جمعیت شهرستان ماهشهر به تفکیک سن:

| | |
|----------------------------|--------|
| - تعداد افراد زیر ۵ سال | ۶۲۶۰۸ |
| - تعداد ۶ - ۱۰ سال | ۴۷۲۲۶ |
| - تعداد ۱۱ - ۱۳ سال | ۲۳۰۸۶ |
| - تعداد ۱۴ - ۱۷ سال | ۲۳۹۵۷ |
| - تعداد افراد بالای ۱۷ سال | ۱۳۰۶۹۳ |

۱- جغرافیای تاریخی دشت میشان و... تألیف مرحوم حاج عبدالصاحب آرمند ص. ۱۰۸.

۲- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی چاپ اول ص. ۳۹۴.

اطلاعات طرح سرشماری جاری جمعیت شهر بندرماهشهر در سال ۱۳۷۰: (۱)

| | | | | |
|--------------------|-------|---|--------------------|-------|
| تعداد خانوار | ۱۱۸۱۶ | - | تعداد افراد | ۷۰۹۶۳ |
| تعداد افراد باسواد | ۴۵۳۱۸ | - | تعداد افراد بیسواد | ۱۱۳۸۱ |
| تعداد افراد شاغل | ۱۳۵۸۱ | - | تعداد افراد بیکار | ۲۷۵۶ |
| تعداد مرد | ۳۶۰۳۲ | - | تعداد زن | ۳۴۹۳۱ |

جمعیت شهر ماهشهر به تفکیک سن:

| | |
|-----------------------|-------|
| تعداد افراد زیر ۵ سال | ۱۴۲۶۴ |
| تعداد ۶-۱۰ سال | ۱۱۵۵۷ |
| تعداد ۱۱-۱۳ سال | ۵۶۳۷ |
| تعداد ۱۴-۱۷ سال | ۶۰۲۱ |
| بالای ۱۷ سال | ۳۳۴۸۴ |

۴- توابع بندرماهشهر:

توابع این بندر عبارتند از حومه و نواحی بندر امام خمینی، هنديجان و جزایر خارک، خارکو و سربندر است.

۱- هنديجان یارأس بحرگان:

درباره وجه تسمیه آن منقول از صفحه ۴۸۳ جلد ۸ معجم البلدان تألیف ۶۲۳ هجری از مسهرابن مهلهل مورخ معروف چنین آمده است:

۱- اطلاعات آماری فوق از نشریه بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰ استان خوزستان (سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان) تهیه کنندگان ایرج اعتضادی و مسعود صفائی پور- تیرماه ۱۳۷۱.

«مردم هندیان عده‌ای بودند، از هندوستان بودند که به جنگ پادشاه ایران آمده بودند تا کشور ایران را تصرف کنند. در این سرزمین بین دوسپاه ایران و هند جنگ سختی در گرفت و هندیها در اینجاشکست خوردند و کشتار فراوانی دادند و رفتند شکست خورده‌ها به هند و در این سرزمین قبرستانی از سربازان دوسپاه به خاک سپرده شدند. به همین جهت این سرزمین را ایرانیان پس از خاتمه جنگ به نام هندیان نام نهادند که تا حال به این اسم باقی مانده است» (۱).

در جغرافیای تاریخی دشت میشان و... نگارش مرحوم عبدالصاحب آرمند در باره هنديجان به نقل از یاقوت حموی مورخ قرن سیزده میلادی چنین می‌خوانیم: (مردمانی از هند به جنگ پادشاه ایران آمده بودند که مملکتش را بگیرند. در اینجا میان ایرانیان و هندیان جنگ شد. هندیها شکست خورده‌اند، از این رو ایرانیان این خاک را متبرکه شمردند و هندیان و بعد هنديجان نامیده‌اند.) در قدیم شهر بزرگی بوده، می‌گویند بیشتر خرابی هنديجان در اثر طاعون ۱۲۴۷ بوده است.

آقای ایرج افشار سیستانی در صفحه ۴۰۱ - ۴۰۰ کتابش نگاهی به خوزستان پیرامون یادگار هندیها در منطقه میان بصره تا کازرون و کوههای بختیاری چنین نگاشته است: نامورترین یارگاری که از نام هند در منطقه میان بصره تا کازرون و کوههای بختیاری پایدار مانده نام شهرک هنديجان است. روایت داستانی یاقوت حموی منحصر به هنديجان نیست چه اسمائی که نام هند در آن دیده می‌شود، ابله و بصره را که فرج الهند می‌نامیده‌اند و یکی از باغهای سلطنتی مدائن را که خسرو پرویز در آنجا گرفتار گردید، باغ هندوان (بنابه ضبط طبری) نامیده‌اند و پل آجری اهواز قدیم را پل هندوان می‌خواندند. جزء اول کلمه اندامش (اندیمشک دزفول) و اندکا در کوههای بختیاری مرتبط بدین نام است. ایشان پس از بررسی اظهار نظر کرده‌اند که کلمه و نام هند در ایران اصالت تاریخی دارد و از یک تاریخ بسیار قدیمی که تاکنون از نظر ما مجهول مانده، یادگار مانده است. ایشان

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان نگارش عباس میریان ص. ۵۴۲.

انتساب قوم زط رابه زط و جط که مردم سندوهندی باشند. و جزء تشابه اسمی بین آنها رابطه مدلی نیست اشتباه دانسته است.

موقعیت هنديجان در ۳۰/۱۵ درجه عرض جغرافیائی و یک درجه طول شرقی اهواز قرار دارد. آبادی هنديجان در قرون اخير بیشتر بوده، لیکن بر اثر طاعونی که به سال ۱۲۴۷ قمری رخ داد، این شهر روه خرابی گذارده و به صورت کنونی درآمده است^(۱).

مرحوم سيد امام شوشتری در توصیف هندیان هنديجان چنین می نگارد:

«بلوکی است واقع در جنوب غربی ولایت بهبهان، نزدیک به ساحل دریا و رودخانه معروف هندیان از میان آن می گذرد و آن راهنديجان معرب هندیگان یعنی جای هندیها نیز می نامند و هر دو کلمه از لفظ هندی گرفته شده است^(۲). طبق سرشماری ۱۳۵۵ جمعیت دهستان هنديجان ۴۱۴۶ نفر بوده است^(۳).

مساحت آن ۹۲۴ کیلومتر مربع و دارای ۶۹۹ خانوار است.

جمعیت بخش هنديجان ۵۸۹۵ نفر و دارای ۹۹۷ خانوار بوده، که ۲۹۳۲ نفر از جمعیت آن مرد و ۲۹۶۳ نفر زن می باشد در آمار ۱۳۷۰، ۳۵۰۱ خانوار و ۲۳۵۷۳ نفر جمعیت داشته و تعداد مرد ۱۱۳۸۴ نفر و زن ۱۳۱۹۰ نفر بوده اند.

۲- شهر سربندر:

در شمال بندر امام خمینی (بندر شاهپور) و در غرب بندر ماهشهر و جنوب شرقی خرمشهر قرار دارد. سربندر قبلاً ایستگاه راه آهن بین مرغزار و بندر شاهپور بوده و در ۹۱۵ کیلومتری تهران واقع شده است. به مرور زمان منازل سازمانی، کارکنان گمرک، صنایع شیمیائی، بنادر و کشتیرانی و غیره در آن ایجاد شد و به صورت شهر درآمد^(۴).

۱- نگاهی به خوزستان - تألیف ایرج افشار سیستانی ص. ۴۰۰.

۲- خوزستان و کهگیلویه و ممسنی - جلد ۳ تألیف احمد اقتداری ص. ۶۵۹.

۳- نگاهی به خوزستان - نیره منیره رشیدیان ص. ۲۳۰.

۴- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار ص. ۴۰۲.

اطلاعات طرح سرشماری جمعیت بندر امام خمینی در سال ۱۳۷۰:

| | | | | | |
|--------------------------|---|----------------------|---|-------------|-------|
| تعداد خانوار | - | ۸۱۱۶ | - | تعداد افراد | ۵۱۷۷۳ |
| تعداد مرد | - | ۲۵۹۶۹ | - | تعداد زن | ۲۵۸۰۴ |
| تعداد افراد بالای ۱۷ سال | - | ۲۳۷۵۷ ^(۱) | | | |

این شهر در سرشماری آبان ماه ۱۳۵۵ دارای ۲۰۸۷ خانوار شامل ۱۸۰۶ نفر جمعیت که ۶۱۲۸ نفر آن مرد و ۵۶۷۸ نفر زن بود. تفاوت افزایش جمعیت بین سرشماری ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۰، ۳۹۹۶۷ نفر می باشد که تقریباً بیش از چهار برابر شده است.

در قدیم رود کارون به خور موسی در خلیج فارس می ریخت و کشتیهائی که خلیج را می پیمودند قادر بودند از مدخل خور موسی عبور کرده تا کارون پیش روند و از طریق یک کانال قدیمی وارد اروند شوند. ولی در قرن ۱۲ هجری مسیر رود کارون تغییر یافت و خور موسی از صورت یک پسرانه قابل کشتیرانی خارج شد.

چون بندر ماهشهر و بندر امام خمینی در خور موسی واقع شده اند و مناسب تأسیسات بارگیری و صدور فراورده های نفتی و ترخیص کالا بودند، علاوه بر این از طریق راه آهن سرتاسری ایران و یک شبکه جاده شوسه شامل شاهراهی عریض و هم چنین خطوط لوله ای که گاز طبیعی و نفت خام و فراورده های نفتی پالایشگاه آبادان را حمل می کند، بنادر مذکور با تمام نقاط کشور ارتباط یافته و مجدد آخور موسی یکی از مراکز عمده کشتیرانی در خلیج فارس گردیده است...^(۲).

۳- جزیره خارک:

۱- نشریه سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان - بررسی نتایج آمارگیری ۱۳۷۰.

۲- نگاهی به تاریخ خوزستان - نیره زمان رشیریان ص. ۲۲۳ - ۲۲۴.

امیر(ع) می باشد در این جزیره واقع زیارتگاه شیعیان است^(۱).

۴ - جزیره خارکو:

در شمال شرقی جزیره خارک واقع و مساحت آن تا کرانه نزدیک به ۳۰ کیلومتر است. طول آن ۴/۵ کیلومتر و عرضش ۷۰۰ متر می باشد. در آن ارتفاع یاتپه ای دیده نمی شود. تمام نقاط آن برای پیاده شدن مناسب و از همه طرف صاف است ولی به علت کمی عمق آب فقط قایقها می توانند به آن نزدیک شوند^(۲).

۵ - دهستانهای تابعه ماهشهر:

۱- دهستان آسیاب دارای ۶۳۰ کیلومتر مربع مساحت و ۱۱۸۵ خانوار شامل ۶۵۹۴ نفر جمعیت می باشد.

۲ - دهستان جراحی دارای ۷۹۳ کیلومتر مربع مساحت و ۲۶۳ خانوار شامل ۱۶۵۱ نفر جمعیت می باشد.

۳ - دهستان چم خلف عیسی دارای ۱۵۴۴ کیلومتر مربع مساحت و ۶۱۰ خانوار شامل ۳۴۳۷ نفر جمعیت است.

۴ - دهستان حومه دارای ۵۳۴ کیلومتر مربع مساحت و ۱۶۸۴ خانوار شامل ۱۰۱۸۴ نفر جمعیت می باشد.

۵ - دهستان سویره (سورین) دارای ۴۸۸ کیلومتر مربع مساحت و ۱۷۹ خانوار شامل ۱۰۴۱ نفر جمعیت است.

۶ - دهستان شاهپور دارای ۱۴۵۲ کیلومتر مربع مساحت و ۵۴۹ خانوار شامل ۳۶۲۵ نفر جمعیت می باشد.

۷ - دهستان صفائیه دارای ۹۸۵ کیلومتر مربع مساحت و ۶۳۸ خانوار شامل ۳۶۵۴ نفر

به مناسبت نزدیکی جزایر خارک و خارکوبه کرانه های جنوبی کشور و بنادر ریگ و بوشهر از لحاظ سوق الجیشی و بازرگانی از قدیم الایام دارای اهمیت به سزائی بوده اند. داستان خریداری آنها توسط هلندیها از میر نصر جان در سال ۱۷۵۲ میلادی و اخراج آنها توسط میرمهنا در سال ۱۷۶۶ میلادی در تاریخ ضبط شده است. هلندیها در طی این مدت برای توسعه بازرگانی خود در جزیره خارک تجارتخانه ای دایر کرده بودند.

از سفرنامه نیبور نقل شده است که: «کریم خان وکیل ایران هم چندبار، از هلندیها مالیات خواسته بود، اما چون او اغلب در جنگ بود، در این سالهای اخیر چیزی نخواست بود. حالا کریم خان باشیخ های ساحل خلیج فارس، مخصوصاً میرمهنا، رئیس بندر ریگ و شیخ سلمان، رئیس قبیله کعب، که کم کم تمام جزیره های شط العرب را تحت کنترل خود گرفته بود، اختلاف داشت.

انگلستان در اوایل دوره قاجار موقع تهدید هرات برای تصرف بوشهر، ابتدا این جزایر را برای داشتن آزادی عمل در بندر بوشهر و ضمناً از نظر تکیه گاه دریائی قبلاً تصرف کرد^(۱). از سال ۱۳۳۶ شمسی خارک به عنوان بندر دوم صدور نفت انتخاب گردید. از سال ۱۳۳۹ طرحهای مورد نظر برای این هدف به بهره برداری رسید.

جزیره خارک در ۳۷ کیلومتری جنوب غرب گناوه واقع شده و مساحت آن از بندر ریگ نزدیک به ۳۵ کیلومتر است. طول این جزیره در حدود ۸/۵ کیلومتر و عرض آن ۳/۵ کیلومتر است. در سطح این جزیره برآمدگی هائی قرار گرفته که بلندترین آنها از ۸۷ متر تجاوز نمی کند. برآمدگی شمال موسوم به کوه تخت و دیده بان است. در غرب لشکری و در جنوب گردن شتر نامیده می شود.

جمعیت جزیره خارک در سرشماری ۱۳۵۵ معادل ۸۳۵۳ نفر که ۵۰۷۵ نفر آن مرد و ۳۲۷۸ نفر زن بوده است.

مقبره امامزاده محمد بن حنفیه که معروف است و از اولاد حضرت

۱- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار ص. ۳۹۸ - به نقل از سفرنامه نیورو جغرافیای نظامی ایران.

۱- سمینار خلیج فارس جلد اول ص. ۷۸-۸۰. ۲- سمینار خلیج فارس جلد اول ص. ۷۸-۸۰.

جمعیت می باشد.

۸- دهستان هندیجان دارای ۹۲۴ کیلومتر مربع مساحت و ۶۹۹ خانوار شامل ۴۱۴۶ نفر جمعیت می باشد^(۱).

۶- بندر امام خمینی (بندر شاپور):

به فاصله ۹۲ کیلومتری از دهانه خور موسی جادارد و بندر ماهشهر در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی آن است. این بندر بخشی از بندر ماهشهر به شمار می آید و از رأس البقران در خط ساحلی به طرف شمال شرقی و از آنجا به طرف جنوب رأس الطنب امتداد دارد و خلیج پهناوری را نسبت به محلش تشکیل داده، درازی کرانه فاصله بین دورأس تقریباً ۵۵ کیلومتر و بسیار پست بوده که گودی دریا کم است. از رأس الطنب در امتداد جنوب شرقی خط ساحلی به مساحت یکصد و ده کیلومتر تا فاصله ای به مساحت بیست متری شمال غربی بوشهر کشیده می شود و سواحل این قسمت جزیره بنک که نزدیک کرانه است تقریباً ۳۶۰۰ فاصله مابقی همه پست بوده، در ارتفاعات دور ساحل کناره خلیج شاپور^(۲).

این بندر در قدیم چون در کنار خور موسی واقع شده به نام آن بندر خور موسی نامیده می شد، گذشته بندری نداشته و ساکنان از راه ماهی گیری و تولید نمک از کف دریا به سختی زندگی می کردند. آب شیرین نداشتند و آب آنها به وسیله آب انبار که از بارندگیهای زمستان تهیه می شد، تأمین می گردید. از آب چاه نیز استفاده می نمودند و شهر فاقد هرگونه گیاه و درخت بوده است.

در سال ۱۳۱۴ نام این بندر به بندر شاپور تبدیل شد و در سال ۱۳۱۷ خط آهن سرتاسری به این بندر وصل و باعث پیشرفت و توسعه روز افزون آن گردید. نام آن پس از انقلاب

شکوه مند

اسلامی به نام «بندر امام خمینی» تغییر یافت.

بندر امام خمینی از شمال به شادگان و دارخوین، از جنوب به خلیج فارس و مشرق به جراحی و هندیان و مغرب به بندر ماهشهر متصل است.

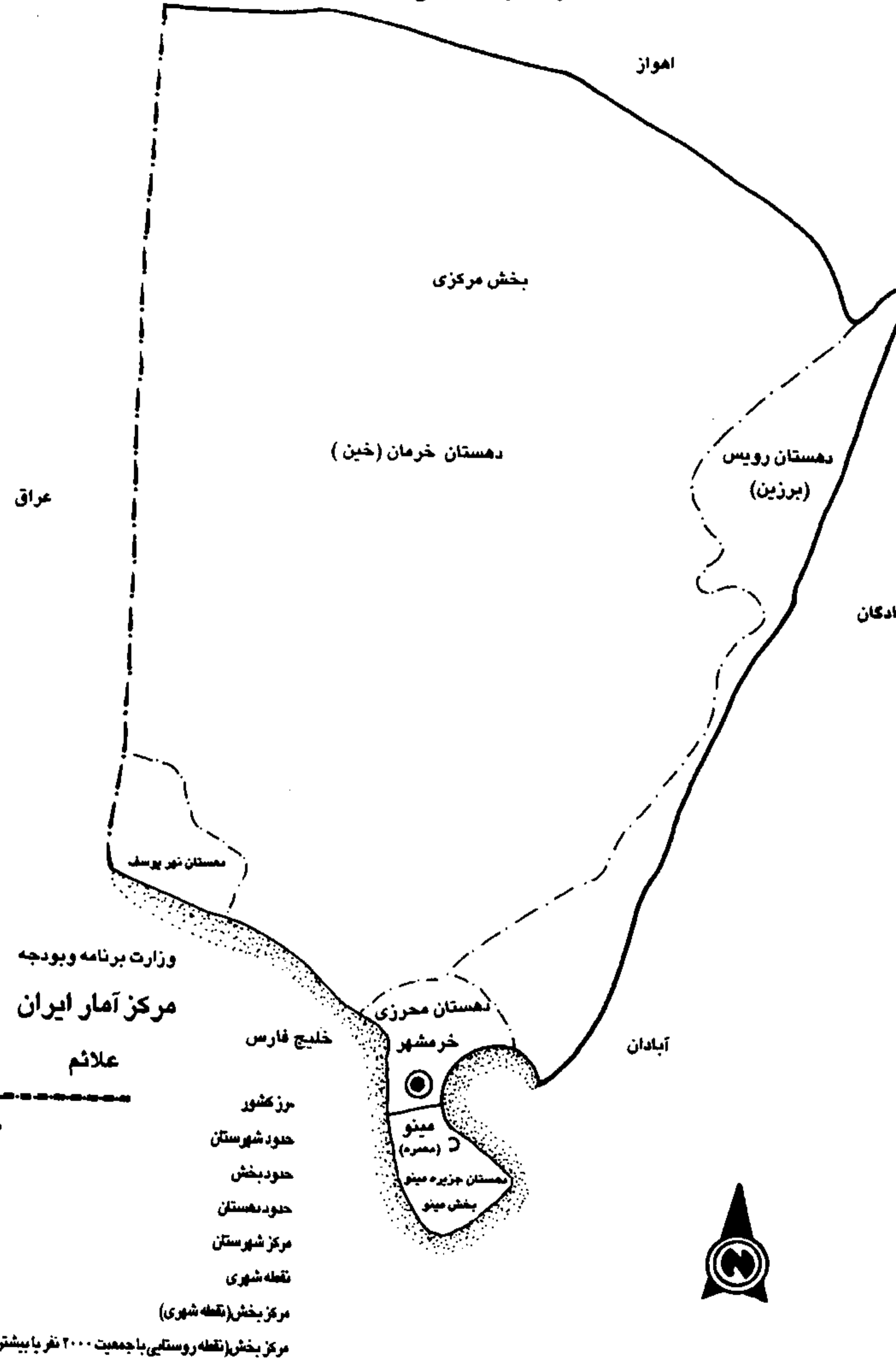
این بندر دارای اسکله های باراندازی و بارگیری جهت پهلو گرفتن کشتیهای بازرگانی اقیانوس پیما است که قسمت مهمی از صادرات و واردات ایران در این بندر بارگیری و صادر یا وارد می شود در سال ۱۳۴۲ دولت برای تشویق در استفاده از این بندر، اعلام کرد که اگر بازرگانی اجناس خود را از بندر مذکور مرخص کند صدی چهل از عوارض گمرکی آن نسبت به گمرک خرمشهر تخفیف داده می شود و نیز در سایر امور مهم دیگر تسهیلات بارگیری و باراندازی برای مراجعه کنندگان در نظر گرفته شد^(۱).

اطلاعات طرح سرشماری جمعیت شهر بندر امام خمینی در سال ۱۳۷۰ شمسی:

این بندر دارای ۸۱۱۶ خانوار شامل ۵۱۷۷۳ نفر جمعیت است که ۲۵۹۶۹ نفر آن مرد و ۲۵۸۰۲ نفر دیگر زن می باشند. تعداد افراد بالای ۱۷ سال آن در آن سرشماری ۲۳۷۵۷ نفر بوده است^(۲).

۱- آمار مربوط به سال ۱۳۵۵ که از کتاب نگاهی به خوزستان تألیف ایرج افشار نقل گردید.

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عباس میریان ص. ۴-۵۲۳.



پ: بندر خرمشهر:

۱ - موقعیت عمومی، حدود، وسعت و مختصری درباره تاسیس خرمشهر:

شهرستان خرمشهر، حدود ۴۵۵۲ کیلومتر مربع مساحت دارد و در منتهی الیه جنوب غربی جلگه خوزستان، در محل تقای رود کارن و اروندرود (شط العرب) در نزدیکی منطقه استوائی واقع شده و محدود به حدود ذیل است:

از شمال به شهرستان اهواز، از مغرب به کشور عراق، از مشرق به

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عباس میریان به اختصار از ص. ۵۲۵-۵۲۷.

۲- نشریه سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان - بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری سال ۱۳۷۰.

بندرماهشهر و از جنوب به آبادان و خلیج فارس. فاصله آن تا تهران ۱۰۰۱، تا آبادان ۱۵، تا اهواز ۱۲۸، تا بصره ۵۴، کیلومتر است. راه آهن سراسری ایران به خرمشهر منتهی می‌شود^(۱).

بامستقل و فرمانداری شدن شادگان باید گفت که این شهرستان، در مشرق خرمشهر است. بندر خرمشهر در ۳۰ درجه و ۲۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی گرینویچ در ساحل غربی کارون و مصب آن به اروندرود واقع است. ساختمان این بندر از سال ۱۸۳۷ میلادی آغاز شد. به گفته لرد کرزن، مُحَمَّرَه (خرمشهر) را حاج یوسف پدر حاج جابر خان در سال ۱۸۱۲ میلادی (۱۲۲۷ هـ.ق) بنیاد گذاشت.

ميجرکينير معاون سرجان ملکم معروف که در سال ۱۲۲۵ هـ.ق، به ایران آمده است، در کتاب جغرافیای خود مُحَمَّرَه را از دیهای خوزستان شمرده است. در سال ۱۲۶۳ هجری قمری، حاج میرزا آقاسی صدراعظم مُحَمَّد شاه قاجار، مولافرج الله خان مشعشی خوزستانی را والی خوزستان نمود و به مُرادوالی مزبور قلعه‌ای حصین در مُحَمَّرَه بنا کرد تا آن ناحیه مرزی را پاسبانی کند^(۲).

عبّاس میریان پیرامون محل سکونت او لیثه حاج یوسف بن مرداو و چگونگی انتقال او و طایفه اش (محیسن) از روستای همیلی به خرمشهر و برگزیده شدن به سرپرستی آبادی آن نگاشته است:

بیش از آبادی خرمشهر، دهستانی در چهار فرسنگی شمال شرقی آن به نام همیلی بود که خاندان و هواخواهان حاج یوسف بن مرداو بن چاسب جدّاعلای شیخ خزعل، در آن سکونت داشتند... این ده در کنار نهری است که رودخانه کارون و نهرخین فعلی اتصال داشتند، واقع بود. و امروزه جای آن ده را «تپه‌های اُم الطویل می‌گویند و نهری را که جدیده نامیده‌اند، در مشرق خرمشهر جاری بوده و طایفه محیسن

۱- نگاهی به خوزستان ایرج افشار سیستانی ص. ۳۸۲.

۲- خوزستان و کهگیلویه و ممسنی - جلد ۳ در مجموعه آثار خوزستان ص. ۷۴۰.

و هواخواهان آنها از تیره‌های آل علی (البو فرحان)، بغلانیه، هلالات و فیصلیهادر ساحل آن سکنی داشته‌اند. در ایام حاج جابر خان، مطور و آلبو غانم به آنها پیوستند. این طوایف عموماً در قرون هشتم و نهم هجری از عراق به خوزستان مهاجرت کرده‌اند. در آن زمان در ایران حکومت ملوک الطوایفی معمول بود، از این جهت سرزمین جنوب و جنوب غربی خوزستان در اختیار مشایخ کعب در شادگان (فلاحیه) قرار داشت^(۱).

او درباره موقعیت همیلی نسبت به خرمشهر می‌افزاید:

«همیلی در مشرق خرمشهر، در کنار نهر جدید و در مقابل تپه‌های (ام الطول) جای داشته است و می‌گوید که جغرافیای قرون اسلامی نشان می‌دهد که ام الطول جای شهر قدیم «بارما» است که در قرون اسلامی به نام بیان تغییر یافته است. سپس می‌گوید که نهر جدید به نام همیلی گفته می‌شد و در قرون اسلامی به نام بیان و ریان نام داشت و دنباله نهر تیری است که در حوضه جاری بوده و به سوی خرمشهر می‌آمده است. این نهر که تجزیه اول آن از رود کارون و انتهای آن به نهر بیان سرازیر می‌شد و امروزه نام خین خوانده می‌شود. فعلاً حدود ۵ کیلومتر از طول این نهر مرز ایران و عراق است. اگر این امر یعنی اتصال تیری به نهرخین صحیح باشد، می‌توان گفت که آن باید دنباله و یا شعبه‌ای از نهرهاشم بوده است. از آن جایی که این نهر در طول تاریخ نامهای مختلفی به خود گرفت، پژوهشگران را دچار اشتباه می‌ساخت^(۲).

موضوع ایجاد بندرگاهی در خرمشهر، از عصر صفویه، افشاریه و قاجاریه مورد توجه قرار گرفته بود، اما به علل مختلف از جمله وسایل و سرمایه مسکوت گذاشته شده بود، تا این که در سال ۱۲۲۴ هجری قمری مُحَمَّد شاه قاجار وقتی صورت عوارض و مصارف گمرکی کالاها، از طرف دولت عثمانی (ترکیه) به دست اورسیدورقم آن را دید، متوجه

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عبّاس میریان به اختصار از ص. ۳۹ به بعد با کمی تعدیل و تصرف در جمله بندی.

۲- منبع قبلی با دخل و تصرفاتی در جمله بندی و اختصار و موضوعات ص. ۳۹۷-۳۹۶.

گردید که هزینه مخارج گمرکی دوبرابر قیمت کالاهای وارداتی شده بود، لذا ناراحت و متغییرگشت و بلاد رنگ به معتمدالدوله حکمران خوزستان دستور داد تا در محل فعلی بندر خرمشهر، اقدام به ایجاد وسایل تخلیه و بارگیری برای کالاهای بازرگانی ایران نماید تا دیگر نیازی به گمرک بصره باقی نماند. معتمدالدوله نظر محمدشاه راباشیخ غیث رئیس آن زمان قبیله بنی کعب در میان گذاشت و سرانجام تصمیمی اتخاذ شد که به موجب آن مقرر گردید تا اهالی روستای همیلی را به محل مورد نظر انتقال دهند. ابتدا سرپرستی آبادانی شهر جدید به عهده حاج یوسف پدر حاج جابر نصرت الملک واگذار شد. اما چون او تا مدت ۷ سال، نتوانست نظر و خواسته دولت را تأمین نماید، پسرش حاج جابر خان رابه جای او تعیین کردند. شخص اخیر موفق شد، پس از ۴ سال او امر ملوکانه رابه انجام رساند. بدین جهت هم در دستگاه دولت مُقرب شد و مورد حسد شیخ ثامر کعبی قرار گرفت. عاقبت شیخ جابره به عنوان حکمران خوزستان جنوبی تعیین شد و تعهد کرد تا مالیات رابه طور مستقیم به تهران ارسال دارد.

۲ - اوضاع طبیعی خرمشهر: (۱)

این شهرستان به طور کلی دشت و شوره زار بوده و ارتفاع مُهمی ندارد، فقط در شهرستان مجاور آن یعنی دشت آزادگان ارتفاعاتی در شمال که مردم محلی بلندترین آنها را میشداخ «میشداخ» می خوانند و ۲۵۰ متر ارتفاع دارد؛ دیده می شود. در بیشتر ایام سال بادهاز دو جهت به آن می وزند. یکی از سمت شمال که هوای تابستان را معتدل می سازد و زمستان را سرد می نماید، دیگری باد جنوبی و جنوب شرقی است که محلی ها آن را شلجی (شرجی) خوانده و هوای تابستان را بسیار گرم و خفه کننده می کند. شهر خرمشهر به شکل یک زاویه بین رود کارون و اروند رود قرار دارد و قسمتی از آن که در طرف آبادان واقع است، بین کارون، بهمن شیر و اروندرود واقع است. شادگان که اکنون

دراثر تقسیمات سیاسی به عنوان یک شهرستان مستقل درآمده، یکی از بخشهای آن بوده است.

آب آشامیدنی و کشاورزی این شهرستان از رودهای اروندرود، کارون و بهمن شیر است. آب و هوای این منطقه تحت تأثیر بادهای خشک و گرمی است که از سوی عربستان و عراق می وزند، قرارداد. نم نسبی موجود در آن، به علت نزدیکی به رودهای اروند، کارون و خلیج فارس در تمام فصل های سال بالا می باشد و در ساعات مختلف روز طی چهار فصل سال متفاوت است و معمولاً در ساعات سرد روز و ماههای سرد سال بیشتر از سایر مواقع است، به طوری که آمارهای اداره هواشناسی نشان می دهد، حداکثر در ساعت ۶/۵ صبح و ۶/۵ بعد از ظهر در ماههای آبان تا فروردین بین ۶۸ تا ۴۰ درصد می باشد، نسبت این نم در فصل تابستان نیز بالاست و به همین علت، با توجه به بالا بودن درجه حرارت در تابستان شرایط زندگی مشکل می گردد، میزان ابر موجود در ماههای گرم سال صفر و در ماههای ذکر شده در حدود سه الی چهار درصد هوای باشد.

میزان ابر و رطوبت موجود در هوا با توجه به بالا بودن درجه حرارت برای ایجاد بارندگی کافی نیست، نظریه این که حد اکثر رطوبت موجود در این منطقه به ۷۰٪ می رسد و در گرمترین ماههای سال نیز از ۴۵٪ کمتر نمی باشد. میزان بارندگی اساساً ناچیز بوده و زیاد صورت نمی گیرد. هر وقت که این منطقه در معرض وزش باد شمال (از دره لرستان) قرار گیرد بر اثر رطوبت زیاد و پائین آمدن درجه حرارت بارندگی ایجاد می گردد.

میزان بارندگی سالیانه ۱۶۸/۷ میلی متر گزارش شده است. در سال زراعی ۶۹-۱۳۶۸ میزان بارندگی در آبادان ۱۰۶ میلی متر و تعداد روزهای آن را ۲۴ در نشریه معاونت طرح و برنامه ریزی اداره کل کشاورزی خوزستان اعلام شده است (۱).

به طور کلی درجه حرارت در این منطقه در اکثر ماههای سال بالاست و حداکثر درجه

۱- از آنجائیکه در نشریه فوق الذکر آماری درباره این موضوع از خرمشهر نیامده، از آمار بارندگی آبادان که همسایه خرمشهر و تا حدودی وضعیتی شبیه آن دارد استفاده گردید.

۱- نگاهی به خوزستان ایرج افشار- ص. ۳۸۲-۳۸۱ به طور اقتباس.

حرارت به ۴۹ درجه و گاهی بیشتر نیز می‌رسد و در همین فصول گرم حداقل درجه حرارت کمتر از ۲۰ درجه نمی‌باشد. در فصل زمستان نیز درجه حرارت بالا بوده و حداکثر به ۲۵ درجه می‌رسد.

طوفان خاک و شن ممکن است در تمام سال به خصوص ماههای خرداد و تیر که مصادف با باد چهل روزه شمال است بروز کند و گاه شدت آن به حدی است که رفت و آمد را مختل می‌سازد.

۳ - سوابق تاریخی خرمشهر:

کی لسترنج در کتاب خود به نام بلدان الخلافة الشرقية درباره شهریان یعنی جایی که خرمشهر فعلی در جای آن است می‌نگارد^(۱):

انهار مهم سمت شرقی دجله (اروند رود) به گفته ابن سراپون از این قرار است:

اول نهریان در حوالی شهر مفتوح و دسکره که محل صحیح آنها امروز معلوم نیست، اگرچه شهر اولی چنان اهمیتی نداشته که دجله کور را به نام آن دجله مفتوح می‌خواندند. زیر نهریان نهریان بود و شهریان در دهانه آن نهر در پنج فرسخی ابله و بر ساحل مقابل اروندرود واقع بود. بندر محمره (خرمشهر) در کنار نهر حفار در جای سابق شهریان واقع است. نهر حقار نواحی بالای شط العرب را به قسمت بالای کارون اتصال می‌دهد. مقدسی سه ربع قرن بعد از ابن سراپون گوید با مرعض الدوله دیلمی حقار را که چهار فرسخ طول آن است حفر کردند. قدامه در یک قرن قبل همین نهر را نهر نو خوانده، و کشتیهائی که از اهواز به بصره می‌رفتند از این نهر عبور می‌کردند. بیش از حفر نهر عضدی (مقدسی آن را نهر عضدی نامیده است) کشتی‌ها باید از راه رود کارون تا دریای پیش روند و از دریای مصب دجله آمده از میان بگذرند تا به ابله برسند^(۲).

از این گفته کی لسترنج و نقل قول‌هایی که از جغرافیایانویسان آورده است، متوجه می‌شویم که شهر خرمشهر یک شهر مستحدثی نیست تا بگوئیم در زمان محمد شاه قاجار حاج یوسف را مأمور ساخت آن کرده‌اند. احتمالاً یا شهر به صورت مهجور و غیر مسکون درآمده و یا اینکه مأموریت ساخت مؤسسات گمرکی (انبارداری - باراندازی و اسکله سازی) مورد نظر بوده است. لهندانی توان ابتدایه ساکن گفت که خرمشهر با انتقال دادن مردم همیلی به آن و توسط حاج یوسف ابن مرداو ساخته شد.

عباس میریان در موضوع این که شهریان آخرین مرز خوزستان است به نقل از اصطخری (المسالک و الممالک) صفحه ۹۵ چاپ لندن مینویسد: (ومن حصن المهدي الايبان مرحله على الظهر، وبيان فيها منبر و قد انتهت الى آخر حدود خوزستان). یعنی از حصن مهدی (شرق آبادان) تا شهریان، از راه خشکی سوار بر چهارپایک منزل راه است و شهریان دارای منبر (مسجد) و آخر مرز خوزستان می‌باشد.

نویسنده فوق‌الذکر همچنین از این حوقل در صورت الارض آورده است:

«بيان على دجلة فيركب منها الى سيث اراد المرء، فاما الى ابله في الماء ومن شاء الظهر الى ان يحاذي ابله ثم يعبر اليها».

یعنی، شهریان در کرانه دجله (اروند رود) بوده و انسان می‌تواند از راه آب به هر جا رود و کسی که از راه خشکی سفر می‌کند تا رویه روی ابله که می‌رسد باید به آن سمت (به آن شهر) عبور کند^(۱).

از آنچه گذشت متوجه می‌شویم که بیان نام شهری است در مرز جنوبی خوزستان بر ساحل شط العرب و می‌توان از آن به طریق آبی و خشکی به ابله رفت. نام آن پیش از اسلام بار مابوده و به گفته ابوزید بلخی در خلافت عمر به بیان تبدیل شده و جای آن در ۱۸ کیلومتری شمال خرمشهر فعلی بوده است که هم‌اکنون قریه تمار (مؤمنین) می‌باشد^(۲).

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان - عباس میریان با کمی تصرف در جمله بندی ص. ۳۸۸.

۲- همان منبع پاورقی ص. ۳۸۸.

۱- این کتاب به وسیله بشیر فرنیسیس و کورکیش عواد به عربی نقل شده است.

۲- بلدان الخلافة الشرقية ترجمة بشیر فرنیسیس و کورکیش عواد به عربی ص. ۶۹.

۴ - بندر خرمشهر جدید و سوابق آن:

ساختمان بندر خرمشهر فعلی از سال ۱۸۳۷ میلادی آغاز شد و به گفته لرد کرزن، خرمشهر را حاج یوسف بن مرداو پدر حاج جابر خان در سال ۱۸۱۲ میلادی (۱۲۲۷ هـ ق) بنیاد کرده است. این بندر در ابتداء بالاتر از موقعیت فعلی آن است و بدان شهریان می گفتند. آبادی شهر خرمشهر در کنار نهر عضدی که شعبه‌ای از کارون است قرار دارد، ولی برای این که کشتیها مجبور نشوند برای رفتن از اهواز به بصره به دریا روند و پیرامون شبه جزیره آبادان دورزنند، عضدالدوله دیلمی دستور داد این نهر را که امروز حفقار می گویند، بکنند و از این جهت این شهر در سابق (العضدی) نامیده می شده است (۱).

ایجاد نهر عضدی موجب قطع فواید گمرکی عثمانی شد و بدین جهت آنها را ناراحت و عصبانی نمود. این امر بارها سبب جنگ بین طرفین (ایران و عثمانی) گردید. در کتاب اربعة قرون من تاریخ العراق الحدیث نوشته مستر اسیتون همسلی لونگریک، ترجمه جعفر خیاط به عربی می خوانیم:

«فلم تكن معاهدات ارض روم تحل مشاكل هذه الحدود التي زاد النزاع عليها من بعد تمصير المحمره على مصب كارون في (۱۸۱۲ میلادی) (۱۲۲۷ هـ ق) وقد كان مؤسسها وهو من قبيلة المحسن، تابعاً لبنی كعب. الا ان ابنة الحاج جابر اذ هب الي ابعده التخلّص من هذه التابعيه، فغدت المحمره في ۱۸۳۰ میلادی (۱۲۴۶ هـ) خصماً لبنی كعب بدل أن تكون عوناً لهم (۲)».

از اینجا متوجه می شویم که معاهده ارض روم نتوانسته است تا اختلافات مرزی بین دولت های ایران و عثمانی که نزاع بر آنها بعد از بنای شهر خرمشهر بر مصب رود کارون در سال ۱۸۱۲ میلادی پایان دهد. در این نص مؤسس خرمشهر یکی از قبیله محسن

۱- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص. ۳۸۵.

۲- اربعة قرون من تاریخ العراق الحدیث ترجمه جعفر خیاط ص. ۲۹۹.

پیرو بنی کعب معرفی گردید. ولی پسر او حاج جابر برای خلاصی از تبعیت به حدی بالاتریش رفت و خرمشهر در سال ۱۸۳۰ میلادی تبدیل به دشمنی برای بنی کعب به جای یار و مددکار گردید.

در سال ۱۲۵۳ هـ مطابق (۱۸۳۷ میلادی) علی رضا پاشا، خرمشهر را مورد هجوم قرارداد، شهری که مؤسس آن دارای تابعیتی مشکوک و در تابعیت قبیله اودولتین ایران و عثمانی اختلاف داشتند. پس از آن دولت ایران به مطالبه غرامت سنگینی برای تعویض خرابیها از دولت عثمانی اقدام کرد. پس از اعاده (آزادی) شهر از اشغال عثمانی، یکی از شیوخ محسن با پشت گرمی ایرانیها، بدون خضوع برای بنی کعب و بصره بر آن تسلط یافت، و در اینجا اختلاف سلطان عثمانی و شاه ایران بر سر مالکیت خرمشهر به حالت خود باقی ماند، بدون این که خط مرزی بین دو کشور تعیین شود. وضع در حالت تجاوز و حمایت از پناهندگان و خدمت قبایل در آن هنگام باقی ماند. نتیجه این اوضاع معاهده ارض روم دوم منعقد در ۱۸۴۷ میلادی (۱۲۶۴ هـ) بود. یکی از مواد این عهدنامه این است که خرمشهر به ایران تخصیص یافت و درباره شئون قبایل، امور زائرین و تعیین سایر خطوط مرزی فقط بحث گردید.

از سال ۱۸۵۰ میلادی هیأتی به نام «هیأت تعیین حدود» مرکب از اعضای از انگلیس، روس، عثمانی و ایران ترکیب یافت و کار خود را از خرمشهر آغاز کرد. اعمال این هیأت با ادعاهای درویش محمد و تهکم های او نفی شد و لهذا اوضاع به حالت خود باقی ماند. با این وصف مأمورین انگلیسی به کار نقشه برداری و دقت نظر در سر تا سر مرزها استمرار دادند و موضوع تهیه نقشه ها در حالت سکون با توطئه بامسکو مسکوت گذاشته شد. این حالت تا شروع جنگ قرم باقی بود، که در این وقت ترکیه را بیش از پیش ترسناک ساخت ... پس از پایان کار در نقشه ها، قرارداد بسته شد که بر اساس آن آنچه در گذشته مورد اتفاق قرار گرفته بود بر سر جایش باقی ماند. این عهدنامه در نهان اموری در برداشت که آرزوی حل اوضاع بدویان متحرک برای یافتن چراگاه و نیز پناهندگی قطع الطريق

ونظایران امری دوردست باقی ماند^(۱).

پس از تهاجم علی رضاپاشا به خرمشهر و غارت و خراب کردن آن، این شهر مجدداً روبه آبادی رفت و بار دیگر از جمعیت مملو گردید. جنگ جهانی اول به آبادانی و توسعه این شهر افزود. علت این امر آن است که راههای دیگر بازرگانی به اهواز و راه مهران از طریق بختیاری بسته شد. در این زمان تجارتخانه‌های بزرگ داخلی و خارجی در این شهر افتتاح یافت. افتتاح ترعه سوئز و نیز ایجاد تأسیسات نفتی جنوب به عمران و آبادانی این شهر کمک کرد.

نخستین اسکله تجاری بزرگ خرمشهر برای پهلو گرفتن یک فروند کشتی اقیانوس پیما در سال ۱۳۱۸ شمسی افتتاح گردید و در جریان جنگ جهانی دوم (۱۳۲۰-۱۳۲۴ شمسی) بندر خرمشهر در پیروزی متفقین نقش عمده‌ای داشت، زیرا ۶ اسکله دیگر در آن ساخته شد. بعد از پایان جنگ اسکله بتونی دیگری به طول ۳۶۰ متر و عرض ۳۲/۵ متر در آن احداث شد. ساختمان بندر در سال ۱۳۳۴ خورشیدی آغاز شد و در ۱۳۳۷ در طرح آن تجدید نظر به عمل آمد و در سال ۱۳۴۰ برای اعتبار طرح افزوده شد. با طرحهای توسعه این بندر طول اسکله از ۱۰۰۰ متر به ۱۳۵۰ متر و تعداد ایستگاههای پهلوگیری جمعاً به ۹ اسکله افزایش پیدا کرد^(۲).

عبّاس عزّوی در جلد چهارم کتاب عشایر عراق درباره هجوم علی رضاپاشا در سال ۱۲۵۳ هجری به خرمشهر و تعلق یافتن این شهر به ایران پس از معاهده ارض روم می‌نویسد:

«... این امارت عشایری بوده و در دست (البوناصر)، از عشیره ادریس کعب قرار داشت. سپس به شیخ جابر بن مردا و ابن علی ابن کاسب کعبی منتقل شد. ولایت آن را پس

۱- اربعة قرون من تاریخ العراق الحدیث ترجمه جعفر خیاط به عربی - برگردان مؤلف به فارسی از ص.

از البوناصر به دست آورد، و علی رضاپاشا آن را از او منتزع کرد (۱۲۵۳ هـ) (۱۸۳۷ میلادی) و ایران در امر دخالت نمود و پس از گفتگوها به عقد صلح منجر و معاهده ارض روم (ارزن روم) در ۱۳ جمادی الآخر سال ۱۲۶۳ هجری (۱۸۴۷ میلادی) منعقد گردید. به موجب این معاهده، خرمشهر از آن ایران شد و در اداره شیخ جابر تا وفات او در سال ۱۲۹۸ هجری (۱۸۸۱ میلادی) باقی ماند و به لقب نصرت‌الملک امیر تومان ملقب شد. پس از او پسرش شیخ مزعل وارث القاب پدر گردید. امارت او تا کشته شدن به وسیله برادر خود شیخ خزعل در دوّم محرم الحرام سال ۱۳۱۵ هجری (۱۸۹۷ میلادی)، ادامه یافت و آنگاه خزعل جانشین او شد و مقام و شأن معروفی پیدا کرد. سپس رضاشاه پهلوی در ۲۰ نیسان ۱۹۲۵ میلادی او را عزل نموده و در تهران زیر نظر گرفت، و تا مرگ در سال ۱۹۳۶ میلادی در حجر دولت قرار داشت و در نجف اشرف مدفون گردید. از پسران او (خزعل) نظام‌الدین، شیخ کاسب که پسر بزرگتر بود، عبدالکریم، عبدالعزیز، عبدالحمید، عبدالله، منصور، عبدالمجید، عبدالجلیل، محمد سعید، عبدالامیر، صالح و نیز ۱۴ دختر است.

پس از زندانی شیخ خزعل خرمشهر و اطراف آن مستقیماً در اداره دولت مرکزی قرار گرفت و به امارت مذکور پایان داده شد و دیگری به هیچ عنوان به آن خاندان اعاده نگردید. کم‌این‌که عده‌ای از سران بنی کعب (آل ناصر) رازدانی کرده و امارت کعب که مدتی طولانی بیش از یکصد سال در دست آنها بود، در اختیار دولت قرار گرفت. از آن پس عشایر کعب در اطاعت و تابعیت دولت درآمد و محل امارت در شهر شادگان قرار داشت... و اداره آن به صورت فئودالی (اقطاع) بود و به آن (عربستان) گفته می‌شد و از شهرهای آن ناصریه عجم (اهواز)، فیلیه و غیر از آن است. به خانواده امارت (آل کاسب) می‌گفتند و از قبیله محسن به شمار است. و بعضی می‌گویند که آنها (محسن) تیره‌ای مستقل که رأساً متصل به بنی کعب است. برخی دیگر می‌گویند که آنها از جنبه اصل و نسب از بنی کعب نیستند و می‌افزایند که این گفته نه به خاطر گناهی است که از آنان سرزده است،

بلکه براساس محفوظاتی است که از شجره نسب خود دارند. و فروع (شعب) آنها عبارتند از: (آل علی) که همان آل جابر امراء هستند و آل احمد و آل منصور می باشد^(۱).

۵- ویژگیهای جمعیتی، زبان، دین و سواد:

خرمشهر براساس آمار عمومی آبان ۱۳۵۵ شمسی، دارای ۳۷۱۴۹ خانوار شامل ۲۲۵۶۳۳ نفر جمعیت است. تراکم جمعیت در این شهرستان در هر کیلومتر مربع برابر ۴۹/۶ نفر می باشد. این در حالی است که ده سال قبل از آن یعنی در آبان ۱۳۴۵، این رقم برابر ۳۴/۲ بود. میزان شهرنشینی در این شهرستان براساس سرشماری عمومی در آبان ماه ۱۳۵۵ برابر ۶۶/۸ درصد و در آبان ۱۳۴۵ برابر ۶۰/۶ درصد بوده است که ۶/۲ درصد رشد داشته بود. در سال ۱۳۵۵، از ۲۲۵۶۳۳ نفر جمعیت این شهرستان ۱۱۶۲۹۰ نفر مرد و ۱۰۹۳۴۳ نفر زن بوده اند. به این ترتیب در مقابل هریک صد نفر زن ۱۰۶/۴ نفر مرد وجود داشته است^(۲).

طرح سرشماری عمومی جمعیت در سال ۱۳۷۰ شمسی شهرستان خرمشهر^(۳):

تعداد خانوار ۷۰۶۷، تعداد افراد، ۴۰۵۹۰ نفر است که ۱۸۳۶۰ نفر آنها مرد و ۲۲۲۳۰ نفر زن بوده اند. از این مجموع تعداد ۱۸۶۵۴ نفر بالای ۱۷ سال سن داشته اند. ناگفته پیداست که تغییرات جمعیتی این شهرستان مبعوث از جنگ تحمیلی است. مردم خرمشهر اکنون با بازسازی شهرشان دسته دسته به این شهر مراجعت می کنند و آمار هر روز آن نسبت به روز قبل متفاوت می باشد.

۱- عشایر عراق جلد ۴ نوشته عباس عزوی ص. ۱۸۲-۱۸۳ به عربی. براساس برداشت مؤلف این کتاب.

۲- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص. ۲۸۸.

۳- نشریه بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جمعیت ۱۳۷۰ استان خوزستان - سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان.

آمار تفصیلی شهرستان خرمشهر براساس سرشماری فوق الذکر چنین است:

| | | | |
|-----------------------|-------|---------------------|-----------|
| - تعداد خانوار | ۷۰۶۷ | - تعداد افراد | ۴۰۵۹۰ نفر |
| - تعداد افراد با سواد | ۲۲۰۹۲ | - تعداد افرادی سواد | ۱۰۳۳۳ |
| - تعداد افراد شاغل | ۵۸۹۲ | - تعداد افراد بیکار | ۳۱۷۳ |
| - تعداد مرد | ۱۸۳۶۰ | - تعداد زن | ۲۲۲۳۰ |

جمعیت به تفکیک سن:

| | |
|----------------------|----------|
| - تعداد زیر ۵ سال | ۸۱۶۶ نفر |
| - تعداد ۶-۱۰ سال | ۶۵۱۳ |
| - تعداد ۱۱-۱۳ سال | ۳۴۹۸ |
| - تعداد ۱۴-۱۷ سال | ۳۶۷۹ |
| - تعداد بالای ۱۷ سال | ۱۸۶۵۴ |

زبان مادری سکنه اغلب روستاهای خرمشهر عربی و به فارسی نیز آشنا هستند. مردم عرب زبان ساکن در شهر نیز غالباً علاوه بر عربی به زبان فارسی نیز سخن می گویند. مذهب عمومی اهالی مسلمان شیعه اثنی عشری می باشد، تعداد قلیلی نیز اقلیت مذهبی وجود دارد. از کل جمعیت این شهرستان در آبان ماه ۱۳۵۵، ۹۸/۹٪ مسلمان و ۰/۱ درصد پیرو ادیان دیگر بوده اند.

در سال ۱۳۶۵ آمار شهرستان خرمشهر ۲۵۹۲ نفر بوده، که این امر معلول جنگ تحمیلی بعثیان و موجب خرابی منازل و مساکن مردم گشته و شهر خالی از سکنه مانده است. ارتش متجاوز و نوکر استعمار بعث به خواست ارباب مستکبر غرب و دشمن اسلام در سال ۱۳۵۹ شمسی این شهر حساسه و خون رابه اشغال خود در آورد

لازم داده شده است. شهرشادگان که در آن زمان از توابع این شهرستان به شمار می‌رفت بر اساس تقسیمات سیاسی به شهر مستقلی تبدیل شد که در جای آن مورد بحث قرار می‌گیرد. آنچه که در اینجا لازم است ذکر شود بخش جزیره مینو است. قسمتی از این جزیره در حدود ۲۵۰ سال پیش از آب بیرون آمد و از قرن یازدهم هجری زیرکشت درختان خرما رفت. نیمه دوم جزیره در حدود ۱۵۰ سال قبل سر از آب برآورد. طایفه آلبو فرحان در آن سکونت دارد و کم‌کم در آن آبادیهائی به وجود آورده‌اند. خرما عمده‌ترین محصولات این جزیره است و مرکز آن نوآباد نام دارد و ارتفاع آن از سطح دریا ۲ متر می‌باشد هوای آن در زمستان بسیار مطبوع و معتدل است. مردم شهر به زبانهای عربی و فارسی سخن می‌گویند^(۱).

جزیره مینو برابر کوی بریم آبادان در میانه اروندرود در قسمت ایران واقع است. شمال آن به فرودگاه هواپیمائی کشوری و مشرق آن کوی بریم و غرب آن اروندرود که حاشیه مغرب رود بلوک کوت زین عراق قرار دارد محدود می‌گردد. طول این جزیره حدود ۳ کیلومتر و با پهناى متفاوت است که در میانه بیش از یک کیلومتر نیست و اول و آخر آن ۲۰ متر و ۲۴ متر است. این جزیره دارای نخلستان خرما و دیگر اشجار مثمره نواحی جنوب غربی خوزستان می‌باشد. درآمد مردم آن علاوه بر کشاورزی از دامداری تأمین می‌شود^(۲).

اهالی جزیره مینو که زمانی پیش از دوازده هزار نفر بودند، پیرو مذهب تشیع و به دوزبان عربی و فارسی سخن می‌گویند و از قبائل و تیره‌های مختلف‌اند. سرزمین این جزیره بیش از هر زمین اطراف آن استعداد کشاورزی دارد و مثمره خرماى آن از تمام نواحی خرما شهر و آبادان بهتر و دارای قیمتی گرانتر می‌باشد و مردم آن از خرید و فروش‌های متفرقه نیز بهره می‌برند. نام قدیم این جزیره «حاج صلیوخ» بوده و در سال ۱۳۴۱

و مدت ۵۷۵ روز این الگوی جهاد و مقاومت اسلامی را از امام مینو ما جدانمود. سرانجام خرما شهر در سوّم خرداد ۱۳۶۱ توسط قوای اسلام آزاد و ۱۴ هزار سرباز، درجه دار و افسر عراقی، در آن به اسارت رزمندگان جان برکف امام زمان (عج) درآمده‌اند. ارتش فاسد و بی‌دین صدامی جنایاتی در این شهر مرتکب شد که در تاریخ جنایات جنگی نظیر و سابقه‌ای نداشت. آنها با این اعمال روی سربازان مغولی راسفید کرده و نشان دادند که هم‌چون صهیونیست‌ها با تمدن و انسانیت تجانس و سنخیت ندارند.

اینک با همت و تلاش دولت و ملت نجیب ایران، شهر خرما شهر می‌رود تا بار دیگر بهتر از پیش بازسازی و نوسازی گردد و به عنوان شهر همیشه خرم اروندرود و خطه جنوب باقی ماند. تا این لحظه که این سطور را در مرداد ۱۳۷۲ می‌نویسم قسمت اعظم آن بازسازی شده و بسیاری از مردم که بی‌صبرانه در انتظار بازگشت به موطن و مسقط الرأس خود و نیاکانشان هستند، به این شهر حماسه و خون بازگشته‌اند.

۶ - ویژگیهای اقتصادی و مسکونی خرما شهر:

در شهرستان خرما شهر محصول عمده خرما، غلات و محصولات لبنی و پشم و پوست است. در بعضی از روستاهای این شهرستان عبا بافی، جاجیم بافی و حصیر بافی می‌شود. در سال ۱۳۵۵، ۳۷/۹٪ جمعیت فعال این شهرستان را تشکیل می‌داد. در سال مذکور از ۳۷۱۲۲ خانوار معمولی ۹۶٪ در واحدهای مسکونی معمولی و ۴٪ در کارگاهها، کپر ها، آلونکها، چادرها و مشابه می‌زیسته‌اند. پس از پایان جنگ تحمیلی مردم تهران، شرکتها و کمیته‌های بازسازی، جهاد نیروی هوایی، محلات شهر تهران و... بازسازی این شهر را آغاز نموده و تا کنون به موفقیت‌های شایان توجه و چشم‌گیری نایل آمده‌اند.

۷ - توابع شهرستان خرما شهر:

الف - جزیره مینو: شهرستان خرما شهر در آبان ۱۳۵۵ شامل دوشهر، سه بخش، ۹ دهستان و ۲۳۷ آبادی بوده است. درباره شهر خرما شهر، قبلاً توضیحات

۱- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار سیستانی ص. ۳۸۹-۳۹۰.

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان تألیف عباس میریان ص. ۴۴۹.



- بخش مرکزی**
- ۱- قلعه سید
 - ۲- شمس آباد
 - ۳- شهرک آیت ا... منتظری
 - ۴- شهرک محمدابن جعفر
 - ۵- شهرک دکتر علی شریعتی
 - ۶- شهرک آیت ا... طالقانی
 - ۷- شهرک امام خمینی
- بخش شوش**
- ۱- حاشیه شیخ خلف
 - ۲- شرکت سهامی کاغذ پارس
 - ۳- رنگ شاورر
 - ۴- خویس
 - ۵- شهرک کشت و صنعت هفت تپه

وزارت برنامه و بودجه

مرکز آمار ایران

علائم

- مرز کشور
- ==== حدود شهرستان
- ==== حدود بخش
- حدود دهستان
- مرکز شهرستان
- نقطه شهری
- مرکز بخش (نقطه شهری)
- مرکز بخش (نقطه روستایی با جمعیت ۲۰۰۰ نفر یا بیشتر)
- مرکز بخش (نقطه روستایی با جمعیت کمتر از ۱۰۰۰ نفر)
- آبادی دارای ۲۰۰۰ نفر جمعیت و بیشتر (بجز مرکز بخش)



کیلومتر مقیاس تقریبی

۰ ۲ ۴ ۶ ۸ ۱۰ ۱۲ ۱۴ ۱۶ ۱۸ ۲۰ ۲۲ ۲۴ ۲۶ ۲۸ ۳۰

مینونامیده شده است (۱).

ب: دهستانهای خرمشهر:

مرحوم امام شوشتری تحت عنوان بلوکات خرمشهر، آنها را به ۴ قسمت تقسیم کرده است:

۱- فیلیه ۲- کوت شیخ ۳- فیاضی ۴- منیخ. فیلیه را با آبادی وصف کرده و نام سه آبادی منیخ راشلهه، مُعمره و حقار ذکر کرده است (۲).

ایرج افشارسیستانی تحت عنوان دهستانهای خرمشهر و شادگان چنین آورده است (۳).

۱- خنافز ۱۷۵۵۹ نفر ۲- خین ۱۳۷۵۸ نفر ۳- رويس ۶۰۵۸ نفر ۴- محرزی ۱۲۲۹ نفر ۵- نهریوسف ۴۰۱۳ نفر.

۱- مأخذ قبلی ص. ۴۴۹-۴۵۰ به اختصار.

۲- خوزستان و کهگیلویه و ممسنی - جلد ۵ - احمد اقتداری .

۳- نگاهی به خوزستان - ایرج افشار ص. ۳۹۳.

الف - شهرستان دزفول

۱ - مساحت، موقعیت و حدود

شهرستان دزفول حدود ۸۷۵۹ کیلومتر مربع مساحت دارد و تا قبل از شهر شدن اندیمشک و شوش، از مغرب به دهلران و دشت آزادگان از جنوب به اهواز، از مشرق به مسجد سلیمان و شوشتر محدود بوده است. بر طبق نقشه، اندیمشک در شمال، شوش در غرب، اهواز در جنوب و شوشتر و سردشت در شرق آن قرار دارند. طول و عرض جغرافیائی شهرستان دزفول به ترتیب ۴۸/۲۴ طول شرقی گرینویچ، و ۳۲/۲۴ عرض شمالی، و ۱۴۳ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. فاصله آن تا اندیمشک ۹، تا شوش ۲۴، تا شوشتر ۵۵، تا اهواز ۱۶۴ و تا تهران ۷۱۷ کیلومتر است^۱.

ارتفاعات و کوههای شهرستان دزفول در شمال آن واقع شده و مرکز و جنوب آن دشت است. کوههای شهرستان شامل کوههای سالن، لنگر، برآفتاب، دز، تفتان، تنگوان، هداو کرناس است. و مهمترین قله‌های آنها، قله کوه سالن ۲۴۶۴ متر و قله کرناس که ۲۵۵۰ متر ارتفاع دارد.

رودهای "دز" و "کرخه"، آب شرب و مصرفی شهرستان دزفول و توابع آن را تأمین می‌کنند.

۱- نگاهی به تاریخ خوزستان، نیره زمان رشیدیان، ص ۱۱۲ و نگاهی به خوزستان، ایرج افشار، ص ۴۴۷.

زمینهای شهرستان دزفول برای کشاورزی حاصلخیز و مستعد می‌باشند. طرح سد دز و کانال کشیهای آبرسانی، کمک بزرگی به کشاورزی این منطقه کرده است. استفاده از وسایل مکانیزه کشاورزی و اجرای طرحهای هفت‌تپه، بر عمران و آبادانی منطقه افزوده است. مهمترین نهرهایی که اراضی زراعتی دزفول را آبیاری می‌کنند عبارتند از:

شاه‌آباد، دهلی، منصوره، نهرخان، بنوارشامی، قمشۀ مؤمنین، الیاس، گل‌ملک، کتگان، کوتیان، قالون، شمعون، جبیر، شرف‌آباد و عباس‌آباد. که غالباً در جنوب شهر جریان دارند و در کنار همه آنها دهات و روستاهای حومه شهر جای دارند که اکثراً از قبیله بسیار قدیمی و معروف عرب خوزستان، یعنی آل‌کثیر می‌باشند. علاوه بر این از رودهای کرخه و کارون نیز نهرهایی در روستاهای زیر، جریان دارند: فرج‌آباد، وهنو، سیدنور، بندغضبان، دیلمان و بیت سعدون.^۱

در شهرستان دزفول همچون سایر نقاط خوزستان، دو نوع باد وجود دارد: یکی باد شرقی که از جنوب شرقی می‌وزد و معمولاً مرطوب بوده و سبب گرم شدن هوادر تابستان و اعتدال آن در زمستان می‌شود، دیگری باد شمال غرب و جنوب غربی، که اولی هوای تابستان را معتدل، و دومی تقریباً گرم و خشک کرده، و بدان باد سموم هم می‌گویند این نوع باد از صحراهای غرب دزفول می‌گذرد. این بادهای سه‌ماهه آخر سال را در این شهرستان سرد می‌کنند. روی هم رفته می‌توان گفت که دزفول دارای آب و هوایی صحرائی و نسبتاً خشک، با تابستانهای گرم است. که زمستانهای آن معتدل و میزان باران سالیانه آن به طور متوسط، ۲۵۰ میلی‌متر است. در سال زراعی ۶۹ - ۱۳۶۸، میزان بارندگی در صفی‌آباد دزفول ۳۰۱ میلی‌متر، و تعداد روزهای بارندگی ۳۵ روز بوده است.^۲ درجه حرارت دزفول بین ۳+ درجه در زمستان، ۴۹+ درجه در تابستان متغیر بوده و میزان حداقل و حداکثر رطوبت آن،

به ترتیب ۲۲ درصد و ۷۳ درصد می‌باشد.

۲ - نام و گذشته تاریخی شهرستان دزفول

کی‌لسترنج در کتاب «بلدان الخلافة الشرقية» که ترجمه عربی آن در دست است، درباره دزفول مطالبی نوشته است که ترجمه فارسی آن چنین است:

دزفول یا دژیل یا قلعه پل، بر کنار رودخانه دز در جنوب جندی‌شاپور واقع است و چون پل مشهوری که به گفته تاریخ، شاپوردوم فرمان ساختن آن را داده در آن جا است، آن شهر بدین نام مشهور گشته است. این پل را اصطخری «پل اندامش» نامیده و بقایای آن هنوز هم وجود دارد. در قرن چهارم، شهر دزفول به «قصر روناش» نیز معروف بوده است. ولی مقدسی گاهی آن را فقط به نام «شهر قنطره»، یعنی شهر پل، نامیده است. اسامی دیگری هم برای شهر و پل مشهور آن نهاده‌اند. به طوری که «ابن سراویون» آن را «پل روم» نامیده و اسم دز را به رودخانه جندی‌شاپور داده است و «ابن رسته» آن را «پل رود» و «ابن خرداد»، به «پل زاب» نامیده است. زیرا به عقیده ابن خرداد به، زاب نام رودخانه دز است. حمدالله مستوفی - در قرن هشتم - گوید: «دزفول آن را اندیمشک» گفته‌اند. بر دو جانب آب جندی‌شاپور نهاده است و پلی بر آن بسته‌اند به ۴۲ چشمه. و درازای آن ۵۲۰ گام، و عرضش ۱۵ گام، و آن را پل اندیمشک خوانند. و آن شهر را بدان پل باز خوانند.^۱

«نجم‌الملک» در «سفرنامه خوزستان» می‌نویسد:

رود دز از طرف شمال شرقی وارد می‌شود. در نصف شهر (دزفول) می‌پیچد، و از طرف مغرب و جنوب شهر جاری می‌شود و به سمت شرق، و پلی عظیم بر روی رود از قدیم زده‌اند. که از آثار غریبه است. فی‌الجمله تعمیری لازم دارد. این پل ۳۶۰ ذرع است و دودامنه، ۳۰ ذرع و عرض ۷ ذرع و عدد چشمه‌ها ۲۰ عدد.^۲

۱- بلدان الخلافة الشرقية، تألیف کی‌لسترنج، ترجمه بشیر فرنیسیس و کورکیس عواد به عربی، صص ۲۵۶ -

۲۵۷. (برگردان مؤلف به فارسی)

۲- سفرنامه خوزستان، نجم‌الملک، صص ۲۲.

۱- به جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، نوشته عباس میریان، صص ۲۳۷ نگاه کنید.

۲- برآورد سطح زیرکشت و میزان تولید محصولات کشاورزی استان خوزستان در سال زراعی ۶۹ - ۱۳۶۸،

تهیه شده در اداره طرح و بررسیهای اداره کل کشاورزی استان خوزستان، جدول شماره ۲.

عبّاس میریان دربارهٔ موقعیت امروز جندی شاپور می‌نویسد که آن بر جای شاه‌آباد فعلی (صفی‌آباد) است که در زمان ساسانیان شهری بزرگ و زیبا بوده، و شاپور دوم بیمارستان جندی‌شاپور را در آن بنا نهاد و انوشیروان اولین کنگرهٔ پزشکی جهان را در آن افتتاح کرده است. خلفای اسلامی، جندی‌شاپور را یکی از یادگانهای نظامی خود در آوردند. یعقوب لیث صفّار در سال ۲۶۲ هجری، علیه خلفای عباسی قیام کرد و جندی‌شاپور را مقر حکومت خود نمود، تا این که در سال ۲۶۵ هجری درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. در نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری جندی‌شاپور روبه‌ویرانی نهاد و شهر دزفول به جای آن به آبادانی رسید و توسعه یافت که به "قصر روناش" معروف گردید و دزفول در غرب جندی‌شاپور جای دارد و از این جهت مردم دزفول پس از چندین سال به نام "دژیل" شهر خود را "دزفول" نامیده‌اند.^۱

دزفول از هجوم مغول محفوظ ماند ولی بعد تحت فرمان ایلخانان درآمد. در مقابل امیر تیمور مقاومتی از خود نشان نداد. نادرشاه چندبار به دزفول آمد و برای حفظ آن در مقابل لُران، قلعهٔ دزشاه را در چند کیلومتری شمال شرقی شهر بنا نهاد. در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی، زراعت نیل در اطراف دزفول رایج شد و به سرعت توسعه یافت و تا هنگام رواج رنگهای خارجی، رونق بسیار داشت. دیگر از کالاهای عمده و تجاری آن، قلم‌نی بود که تا قسطنطنیه و هند صادر می‌شد. بر اثر وبای سخت سال ۱۲۴۷ هجری قمری در شوشتر، دزفول چندی کرسی خوزستان گردید.^۲

۳- ویژگیهای آماری شهرستان دزفول

جمعیت شهرستان دزفول تا سال ۱۳۴۵ شمسی به موجب آخرین سرشماری شهر و حومه، جمعاً ۱۷۳۸۸۷ نفر بوده است.^۳ تراکم جمعیت آن بر اساس آمار فوق، حدود ۲۰ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است. ده سال بعد از آن، طبق سرشماری ۱۳۵۵ این شهرستان

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، عبّاس میریان، ص ۲۳۵.

۲- نگاهی به خوزستان، ایرج افشارسیستانی، ص ۴۴۹.

۳- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، عبّاس میریان، ص ۲۳۹.

دارای ۳۰۲۲۹۲ نفر جمعیت گردید. که طی این مدت ۱۲۸۴۰۵ نفر بدان افزوده شد. تراکم جمعیت در سرشماری مذکور ۳۴/۶ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است. از کل جمعیت این شهرستان ۹۹/۷ درصد مسلمان و مابقی از پیروان ادیان دیگرند.^۱

سرشماری جمعیت سال ۱۳۷۰ شهرستان دزفول

| | | | | | |
|---------------------|---|--------|---|---------------------|--------|
| تعداد خانوار | - | ۵۳۲۳۰ | - | تعداد افراد | ۲۹۰۰۲۳ |
| تعداد افراد با سواد | - | ۱۷۲۴۱۲ | - | تعداد افراد بی‌سواد | ۵۶۵۵۷ |
| تعداد افراد شاغل | - | ۶۲۷۶۳ | - | تعداد افراد بیکار | ۱۲۲۴۸ |
| تعداد مرد | - | ۱۴۸۵۳۷ | - | تعداد زن | ۱۴۱۴۸۶ |

جمعیت آن در سال ۱۳۷۰ به تفکیک سن

| | | |
|--------------------|---|--------|
| تعداد زیر ۵ سال | - | ۶۱۰۵۴ |
| تعداد ۶-۱۰ سال | - | ۴۷۸۶۹ |
| تعداد ۱۱-۱۳ سال | - | ۲۳۰۲۶ |
| تعداد ۱۴-۱۷ سال | - | ۲۳۲۰۱ |
| تعداد بالای ۱۷ سال | - | ۱۳۴۸۷۳ |

کاهش جمعیت این شهرستان نسبت به سال ۱۳۵۵، مولود شهر شدن اندیمشک و شوش بوده است. مجموع جمعیت سه شهرستان دزفول، اندیمشک و شوش در سرشماری سال ۱۳۷۰، بالغ بر ۵۷۰۶۲۸ نفر گردید. این جمعیت نسبت به سال ۱۳۵۵ افزایشی معادل ۶۸۳۳۶ نفر را نشان می‌دهد.

شهرستان دزفول در سرشماری سال ۱۳۷۰، نسبت به سال ۱۳۶۵، ۳/۴۷ درصد رشد متوسط سالانه جمعیت داشته است. این نسبت در نقاط شهری، ۴/۹۵ درصد، و در مناطق روستایی و غیر ساکن ۱/۱۸ درصد بوده است.^۲

۱- نگاهی به خوزستان، ایرج افشارسیستانی، ص ۴۴۵.

۲- نشریه سازمان برنامه و بودجهٔ استان خوزستان، بررسی نتایج سرشماری سال ۱۳۷۰ استان خوزستان،

۴ - توابع شهرستان دزفول و آثار تاریخی آن

شهرستان دزفول قبلاً شامل شهرهای دزفول، اندیمشک و شوش بود. اکنون با تغییراتی که از لحاظ کشوری در تقسیمات آن به عمل آمده است؛ دوشهر اخیراً بخش به شهر تبدیل شده و به مثابه شهرستان مجزا هستند که دارای فرمانداری می باشند.

دهستانهای شهرستان دزفول براساس نقشه ضمیمه عبارتند از:

۱ - بنوارناظر، ۲ - قبله‌ای، ۳ - شمس آباد، ۴ - شرقی

سازمان اداری شهرستان دزفول، در سال ۱۳۲۹ شمسی، از چهار بخش به نامهای: مرکزی، اندیمشک، شوش و سردشت تشکیل می یافت که جمعیت دزفول و قراء و قصبات آن در تاریخ مزبور، مجموعاً ۱۱۱ هزار نفر بود. در آبان ۱۳۵۵ این شهرستان شامل سه شهر، چهار بخش، چهار دهستان و ۵۱۳ آبادی بود. شهرها عبارت بودند از خود دزفول، اندیمشک و شوش. حصار شهر دزفول در زمان خلیفه دوم کشیده شده بود و دارای چهار دروازه به نامهای: پل، شوشتر، بختیاری و خراسان بود که قسمتی از آن تا سال ۱۳۲۴ برجای بوده است. آثار معماری قبل و بعد از اسلام که هنوز هم به صورت ویرانه‌هایی بر روی رودخانه دز، از شمال و جنوب مشاهده می شود، به ترتیب عبارتند از:

۱ - بند بالارود بالایی، ۲ - بند بالارود پایینی، ۳ - بند شیرزاد کشته، ۴ - آسیابها (آسیبوا)، ۵ - آسیابهای رعنا ۶ - پل قدیم دزفول. در بالارود از زمانهای قدیم ایوانهایی به مساحت‌های مختلف در کنار ساحل رود دز حفر کرده‌اند، که در گذشته مردم برای فرار از گرمای تابستان به آنها پناه می بردند. این ایوانها را به زبان دزفولی (کَت Cat) می خوانند^۱. آثار دیگر دزفول و توابع آن عبارتند از:

۱ - از آثار باستانی شهرستان بزرگ دزفول (شوش + دزفول)، یکی چغامیش است که در دهه پنجم قرن چهاردهم شمسی، قدمت آن توسط هیأت مشترک ایرانی - امریکایی

به نام "میس کنتر" به نه هزار سال تخمین زده شد. علاوه بر آن چند مکان دیگر با پیشوند "چغا" در این شهرستان وجود دارد که عبارتند از: چغاشرخ، چغاپهن، چغاسوز و چغا چشمه. این چغاها از تپه‌های کوچک و بزرگی تشکیل شده‌اند. چنانچه مورد حفاری و کاوشهای باستانشناسی و تاریخی قرار گیرند؛ احتمال پیدایش آثار تمدنهای قدیم در آنها زیاد است. عقیده‌ای هم وجود دارد که مثلث دزفول - شوس - هفت تپه، زمانی محل تمدن بزرگی بوده است. اگر این مثلث مورد کاوش و حفاری قرار گیرد، احتمال به دست آمدن آثار تاریخی و باستانی در آن زیاد است.

۲ - از آثار دیگر دزفول، شهر تاریخی گندی شاپور (جندی شاپور) است که در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی دزفول واقع است. بعضی از مورخین و آگاهان دزفولی روستاهای سیاه منصور، چغاسوز، چغاشرخ و چغامیش را محل جندی شاپور قدیم می دانند. بعضی از مورخین هم این نظر را ابراز کرده و گفته‌اند که: شهر جندی شاپور را اردشیر بابکان ساسانی (۲۴۱ - ۲۷۱ م.) به وسیله اسرای رومی ساخته است^۱.

در کتاب اشکال العالم، صفحه ۱۰۵، درباره فاصله بین شهرهای خوزستان آمده است: «... از جندی شاپور تا سوس، یک منزل، از سوس تا قرقوب، یک منزل، و از قرقوب تا طیب یک منزل» علاوه بر این می افزاید: «جندی شاپور شهری است بانعمت بسیار، در آن زراعت و آبهای روان و خرماستان فراوان است. یعقوب لیث صفاری آن جا نزول کرد و به جهت فراخی و نعمت بدان جا مقیم شد و هم آن جا بمرد و گورا و آن جا است^۲».

۳ - اتاق اقامیر، که در کوچه آقامیری خیابان سیروس دزفول، در یک ساختمان نیمه ویران به نام اتاق یا منزل آقامیری باقی مانده است ...

۴ - قمش آقامیری، یا آب انباری که به فاصله کمی از اتاق آقامیری واقع است و این آب

۱ - همان منبع، صص ۱۷۸ - ۱۸۱ به اختصار نقل گردید.

۲ - اشکال العالم، تألیف ابوالقاسم بن احمد جیهانی، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب که در قرن چهارم هجری قمری تحریر یافته است، صص ۱۰۵ - ۱۰۶.

تیرماه ۱۳۷۱، ثبت کتابخانه سازمان برنامه و بودجه ۶۸۶۳
۷۱/۶/۳۰

۱ - به اختصار از تگاهی به تاریخ خوزستان، تألیف نیره زمان رشیدیان، صص ۱۱۶ - ۱۲۷.

انباردارای پلکانی پایین‌تر از سطح زمین بوده و آب را از مجاری زیرزمینی بالامی آورده‌اند.

۵ - حمام وزیر، که در خیابان سی متری نزدیک پل جدید دزفول و نزدیک به آسیب‌های رعنا در "کوچه بوریکو" واقع است.

۶ - حمام کرناسیون، در محله قدیمی کرناسیون و در کنار رودخانه، در شهر دزفول قرار دارد.

۷ - ایوان کرخه، در ۲۰ کیلومتری شمال غرب ویرانه‌های شوش و تقریباً به همین فاصله در جنوب غربی دزفول، آثار کاخ معظمی از دوره ساسانی طرف راست کرخه پدیدار است که ساکنان آن حدود، آن را به نام "کوت کرخه" می‌نامند. نام درست این مکان بنا بر آثار ملی، "ایوان کرخه" است. آثار دیگر شهرستان دزفول فهرست وار عبارت از: پل رودخانه کرخه، هورمس و کاروانسرای دزفول است.^۱

۵ - زیارتگاهها و اماکن مذهبی

الف - مساجد : ۱ - مسجد جامع دزفول، که از مساجد اوایل دوره اسلامی است. ۲ - مسجد صعصعه، که مدفن صعصعه است. ۳ - مسجد میان‌دژه، در خیابان امام خمینی. ۴ - مسجد بازار کهنه، که آن را مسجد امام حسن مجتبی می‌نامند. ۵ - مسجد علی‌شاه در نزدیکی اتاق آقامیری.

ب - زیارتگاهها : ۱ - بقعه مقوم، که بر سر جاده دزفول به محمد بن جعفر، و در جنوب غرب دزفول است. آن را به نام بقعه امام علی (ع) می‌شناسند.

۲ - بقعه محمد بن جعفر، در شش کیلومتری دزفول در کنار جاده کوتیان واقع، و زیارتگاه مردم منطقه است.

۳ - بقعه سوارغیب، در جاده دزفول - صفی آباد

۴ - بقعه پیرفراش، در آبادی فراش نزدیک قلعه چیتی

۵ - بقعه سید محمد، در نزدیکی آبادی ده‌بهره، که در یک مقبره واقع است.

۶ - بقعه امامزاده زین‌العابدین، در روستای دیلم سفلی در جاده دزفول به هفت‌تپه.

۷ - بقعه پیراساق، در جاده دزفول - هفت‌تپه، و حدود یک کیلومتر پس از خسروآباد.

۸ - بارگاه شاه ابوالقاسم (شابلقاسم)، در سمت راست جاده دزفول - شوشتر، به مسافت حدود ۱۲ کیلومتر، قرار دارد.

۹ - بقعه جناب‌علی، پس از آبادی شاه‌آباد، در نزدیکی روستای شلگهی در قبرستانی واقع می‌باشد.

۱۰ - قدمگاه عباس و امیر حاضر، در جاده دزفول - شوشتر.

۱۱ - بقعه سبزقبا، در کنار خیابان امام خمینی، بعد از خیابان سی متری دزفول واقع شده که بنای آن به سبک بسیار زیبایی نوسازی شده است. لذا هیچ آثار باستانی در آن مشاهده نمی‌شود. بنا بر شجره‌نامه منصوب در آن بقعه، به نقل از "سید نعمت‌الله جزایری" در کتاب "المجموعه" صاحب بقعه را برادر حضرت امام رضا (ع) خوانده، به صورت غریب به شهر دزفول آمده و مهمان زنی به نام "زبیده" شده بود که فرزند مریض او در اثر دعای سید شفا یافته بود.

۱۲ - سایر بقاع و اماکن زیارتی دزفول : شاه خراسون بقعه جابر، بقعه سله به سر، یا پیر سله به سر، بقعه امیرکن، بقعه قدمگاه ابوالفضل، بقعه قدمگاه امام رضا، بقعه امام رضادیمی، بقعه علی اوّس او، بقعه پیرنظر، بقعه باخرقیل، بقعه پیرحبش، مقبره علی مالک، مقبره علمدار، بقعه پیرزنگی، بقعه سید صبر، بقعه دلدل علی، بقعه بوالعلا، مقبره سید محمد یا سید محمود، بقعه شیخ اسماعیل، بقعه بیت‌گزیده خاتون، مقبره شیخ اکبر زرین‌کلا، مقبره بایوسف، مقبره کاشفیه (میر صدرالدین)، بقعه عباس علی، بقعه شاه رکن‌الدین، مقبره داعی، بقعه پیرروبن^۱

۱ - تگاهی به خوزستان، ایرج افشار، ص ۳۰۶ - ۳۱۵، (به تلخیص).

۱ - تگاهی به خوزستان، ایرج افشار، ص ۳۰۶ - ۳۱۵.

ب - شهرستان دشت آزادگان

۱ - موقعیت، حدود و مساحت

شهرستان دشت آزادگان، در ۳۱ درجه و ۳۳ دقیقه عرض شمالی، و ۴۸ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی گربنویج واقع شده و نسبت به سطح دریا ۱۳۰ متر ارتفاع دارد.

درباره طول و عرض جغرافیایی، آن بین بعضی از کتابها اندک تفاوتی وجود دارد برای نمونه: دشت میشان (دشت آزادگان) در مغرب اهواز واقع شده، و مرکز آن سوسنگرد است، که مرکز ایالت عرب می باشد. مشخصات جغرافیایی آن، بین ۴۷ و ۴۸ درجه و ۱۵ دقیقه، طول شرقی، و ۳۰ تا ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه، عرض شمالی، واقع شده است.^۱

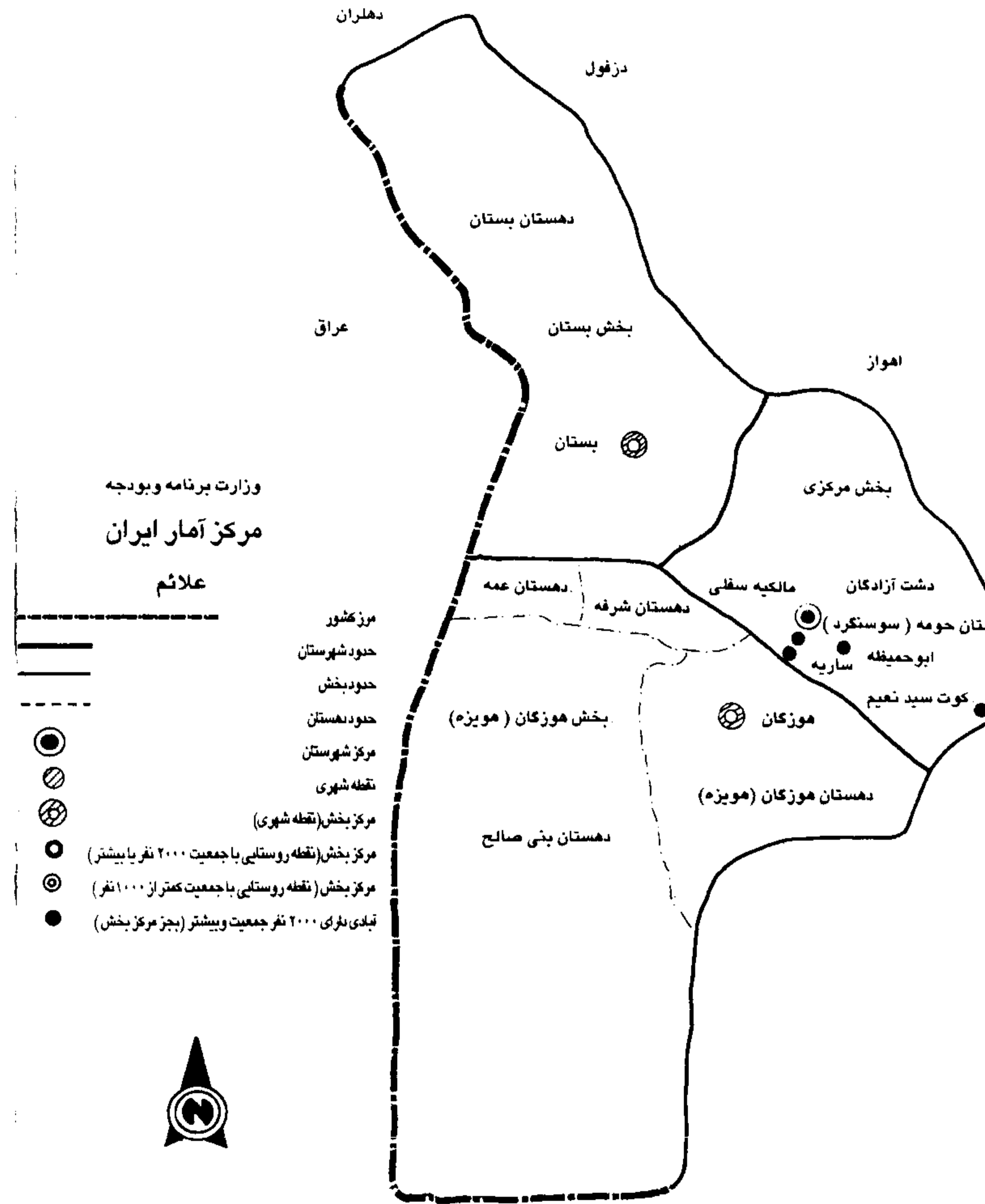
منطقه وسیع و غالباً هموار دشت آزادگان در غرب شهرستان اهواز واقع شده و حدود ۵۸۴۴ کیلومتر مربع مساحت دارد. از شمال به دهلران، از مشرق به شوش و اهواز، از مغرب و جنوب غربی به عراق، و از جنوب به شهرستان خرمشهر محدود می شود. مسافت آن تا اهواز ۵۵ و تا تهران ۹۴۱ کیلومتر است.

در این شهرستان ارتفاعات مهمی وجود ندارد. فقط چند رشته تپه شنی به نامهای: «الله اکبر، قطاره، اغیر، قهقهه، عین آسمان، طمقچی، ابو غریب» و همچنین دو رشته کم ارتفاع «حمرین» و «قوسی»، در شمال آن، مشاهده می شود. هوای شهرستان گرم، و از مناطق گرمسیری محسوب می شود. گرمای آن در تابستان حداکثر به ۵۰ درجه، و در زمستان حداقل به صفر درجه سانتی گراد می رسد. به طور کلی آب مزروعی و شرب شهرستان، از رودخانه کرخه و در بعضی از مناطق دور افتاده، از چاه تأمین می شود.^۲

مزارع درکناره شعبات کرخه، به صورت فاریاب بوده، و غالباً به وسیله تلمبه آبیاری می شوند. اما مناطق دیگر به روش دیم و یاب قول محلیها، «علی اللهی» کشت و زرع می گردد.

۱- نگاهی به تاریخ خوزستان، نیره زمان رشیدیان، ص ۱۰۹.

۲- با اقتباس از کتاب نگاهی به خوزستان، تألیف ایرج افشار سیستانی، ص ۴۲۰.



تقریباً در مدت ۷ ماه سال، اگر به طرز صحیح از آب کرخه بهره‌برداری شود، برای زراعت و کشت محصول کافی است. ولی در فصل تابستان این میزان رفته رفته کاهش می‌یابد. به همین دلیل سازمان عمران، با مطالعه و بررسی تصمیم گرفت تا با حفر کانالی از رود دز، و انتقال آن به کرخه کمبود آب منطقه را جبران نماید. این طرح در نزدیکترین نقطه بین دو رودخانه "کرخه و دز"، تقریباً در ۳۰ کیلومتری شمال اهواز به اجرا درآمد. ولی متأسفانه به عللی مفید واقع نشد. نام این کانال هم به نام مهندس آن، (توانا) نامگذاری گردید. طبق حفاریها و عملیات اکتشافی شرکت ملی نفت، که در دشت آزادگان صورت گرفت در سال ۱۳۴۶ وجود نفت در این منطقه به اثبات رسید.

۲- نامگذاری و گذشته تاریخی دشت آزادگان

بنابر تاریخ دوره‌های اسلامی، در هنگام حمله قوای اسلام، به "دست میسان" معروف بود که معرب شده، دشت میشان خوانده شد. مرحوم حاج عبدالصاحب آرمند، در کتاب "وضع جغرافیایی و تاریخ خوزستان"، در این مورد می‌نویسد:

«شهرستان دشت میشان، معرب آن دست میسان» که در مغرب اهواز است، زمانی به نام حکومت نشین خود (نهرتیری) نامیده می‌شد. در قرون وسطی به نام ولایت حویزه، و در اوایل قرن بیستم میلادی، در دوره قاجاریه و زمامداری رضاخان، به نام بنی طرف و حویزه، و در سال ۱۳۱۲ شمسی، به تصویب فرهنگستان، به دشت میشان موسوم گردیده است^۱. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، و به ثمر رسیدن شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی"، مردم این شهرستان، نام آن را به دشت آزادگان تغییر داده و حکومت اسلامی بر آن مهر تأیید گذاشت. به نظر می‌رسد که مردم این خطه دلایلی بر رد نام دشت میشان داشته‌اند که یکی از مهم‌ترین آنها این است که: "این نام مربوط به این منطقه نبوده است". در متون کتب مختلف تاریخی عربی، فارسی، یونانی و سریانی از ولایتی آبادان و بزرگ، که بر سر راه پُر آمد و رفت

روزگار باستان قرار داشته، و در گوشه شمال غربی خوزستان (اهواز و شوش) واقع بوده، نام کشور میسن، مملکت کرخ میسان، ایالت میسن یا میسان برده شده است. میسان را به لفظ میشان هم ضبط کرده‌اند. چنان که "کرخ میشان"، و "فرات میشان" هم نوشته‌اند.

متون یونانی و سریانی از آبادانی آن به روزگار هخامنشیان سخن می‌گویند و رود کرخه را زندگی بخش و مایه حیات این سرزمین به شمار آورده‌اند. کشور یا ایالت میسن، که گاهی مستقل بوده و زمان دیگر تابع فرمانروایان خوزستان گشته است، تا به روزگار اشکانیان و سلوکیان، ارزش و اعتبار خود را در کتب و نوشته‌های وقایع و تواریخ ایام، حفظ کرده است. در فاصله حکومت سلوکیان و اشکانیان، ساتراپی میسن، گاه مرکز فرمانروایی سلوکیان خوزستان، و زمانی متحد آنها، زمان دیگر در حال جنگ و ستیز با اقوام مجاور بوده است. در روزگار اشکانیان بیشتر از میسن به عنوان مرکز یک ایالت بزرگ اشکانی، که شوش و خوزستان را زیر فرمان دارد، نام برده شده است. در تاریخ اشکانیان آمده است که: مهرداد اشکانی بر پادشاه الیمایی خوزستان، (سلسله الیمائی، پادشاهان محلی خوزستان در اواخر سلوکیان و اوایل دوره اشکانی بودند)، "کامناشگیرارد"، بتاخت و کشور او را تسخیر کرد و این الیمائیان خوزستان پادشاهانی بودند که وقتی شاهان آن سلسله قوی بودند، بر سرزمینهای همسایه تا "ماساباتیس" و "گایان" که سرزمینهای میسان بودند، غلبه کردند. در قرن دوم پیش از میلاد مهرداد اول اشکانی به سرزمین الیمایی حمله کرد. مهرداد اول معبد آتنا، و پرستشگاه آرتیمیس (ننه) را غارت کرد و شهر بزرگ سولوگ، پایتخت الیمائی را تسخیر کرد^۱.

محقق است که "سولوگ" همان شهر "سورگ" یا "سورق" = دورق بوده است. کی لسترنج در کتاب بلدان الخلافة الشرقية، نام آن را دورق و سورق ضبط کرده که از شهرهای نزدیک آن میراقیان و میراثیان بوده‌اند. تا قرن چهارم در شهر سورق بناها و آتشکده‌های عجیبی مربوط

۱- خوزستان و کهگیلویه و بویراحمد، احمد اقتداری، جلد ۳، صص ۷۲۱-۷۲۲، مستخرج از مقاله پروفیسور.

و. هنینگ درباره نقوش و حجاریها.

۱- وضع جغرافیایی و تاریخی خوزستان، عبدالصاحب آرمند، ص ۱۷.

به دوره ساسانی وجود داشته است. اما سرزمینها یا ایالات "ماساباتیس" و "گابیان" محققاً جزء ایالت کشور میسن، یا میسان، سلوکی - اشکانی بوده است، که مردم نام این دو ایالت را در نام بومی بازمانده از ایوان کرخه، که در زبان مردم "کوت گابون" و یا به قول ایرج افشار، "کوت کرخه" نامیده می شود، و همچنین در نام آبادی کوچک میسیان، در گوشه شمالی ولایت سوسنگرد و نزدیک ایلام کنونی، در می یابند.

بعدها در جنوب و جنوب غربی این سرزمین، کشور یا ایالت دیگری بنا نهاده شد که «دشت میسان» نامیده شد. و در متون عربی دست میسان ضبط شده، که قبلاً از آن صحبت به میان آمد. همچنانکه یاقوت در صفحه ۵۹ جلد چهارم گوید: «دست میسان بلوک معتبری است میان واسط و بصره و اهواز و آن به اهواز نزدیکتر است. حکومت نشین آن "بسامتی" نام دارد و این بلوک غیر از بلوک میسان است ولی به آن پیوسته است». از بیان یاقوت چنین بر می آید که دست میسان تا به روزگار یاقوت، و یا به روزگار مؤلفینی که یاقوت از آنها نقل کرده است، بلوک دست میسان غیر از بلوک میسان بوده است. و این دو بلوک در قرون اولیه اسلامی از یکدیگر مجزا و مشخص بوده اند، چنانکه ایالت یا کشور میسن یا میسان سلوکی و اشکانی نیز، غیر از ایالت دشت میسان ساسانی بوده و بلوک دست میسان پس از انحطاط بلوک میسان بنا نهاده شده است. به هر حال این قطعه خاک پهناور که در شمال شوش و اهواز تا دامنه های لرستان و ایلام کنونی، و از غرب و جنوب به مرزهای بین النهرین و سواحل خلیج فارس گسترده بوده است؛ بازمانده کشور یا ایالت باستانی میسان دوران اسلامی و هخامنشی و بخصوص کشور میسان در دوره سلوکی است. به روزگار اسلامی، دست میسان نامی بود که مسلمانان عرب زبان به دشت میسان ساسانی داده بودند. و این همان نام است که به سرزمین دشت میسان اطلاق می شود و مرکز آن سوسنگرد است که نام قدیمی روستایی، از آن سرزمین می باشد.^۱

و اما سوسنگرد که بنابه نوشته فوق نام روستایی از سرزمین دشت میسان است، به نقل

از کی لسترنج، نام پارچه های قلابدوزی شده ای بوده که در شهر "قرقوب"، که شهر نسبتاً مهمی بین شوش و طیب بود، بافته می شد. "قرقوب" بین اهواز و متوٹ واقع بوده که تا شوش یک منزل و تا بصنا دو منزل فاصله داشته است. بدین ترتیب متوجه می شویم که سوسنگرد نیز در دشت میسان نمی باشد.^۱

بنابراین معلوم می شود که سوسنگرد (سوسنجرد) نام روستای شهری در گذشته نبوده، بلکه نوعی پارچه قلابدوزی بوده است که در شهر قرقوب در ۵۴ کیلومتری جنوب شوش بافته می شد انتخاب آن به عنوان نام شهر سوسنگرد مرکز دشت آزادگان فعلی، در زمان طاغوت، مستند بر دلایل و نص تاریخی نمی باشد. استدلال به نام "مشی و مشیانه" اساطیری، و یا کرخه میسان امری بی مورد و دور از واقعیت به نظر می رسد. دلیل ندارد که ایالت یا کشور میسن یا میسن سلوکی و اشکانی، که محل آن جای دیگری (شمال شوش) بوده است، برای این منطقه در نظر گرفته شده باشد.

دست میسان قبل از تهاجم مسلمانان به ایران، همین نام موسوم بوده و در کتب تاریخی دلایلی دال بر این که آنان آن را از دشت میسان به دست میسان معرب کرده باشند؛ وجود ندارد. با این وجود، می توان احتمال داد که مردم آن مناطق (میسن) به عللی، همچون جنگها، ویرانی پلها و سدها و امثال آن، به قسمت سفلی کرخه منتقل شده و نام منطقه خود را به این نام، (دشت جنوب میسن) منسوب کرده باشند. واللہ اعلم! اما این احتمال در مورد شهرهای فعلی سوسنگرد و بستان که: تا تغییر مسیر کرخه، رودخانه ای نداشته اند مردود باید شمرد. در یاد داشتهای سراستن لایارد، ترجمه مهرا بامیری، درباره تاریخ مسیر رود کرخه به سوی سوسنگرد و بستان چنین می خوانیم «رودخانه کرخه قبلاً از میان شهر و چند مایلی بالاتر، از "بندی" که جهت آبیاری احداث شده بود، عبور می کرد. اما هفت سال پیش، یعنی بهار ۱۸۳۷ میلادی، رودخانه به طوری سابقه ای طغیان کرد و "بند" که یک

۱- بلدان الخلافة الشرقية به عربی، ترجمه بشیر فرنیسیس و کورکیس عواد، ص ۲۷۶.

۲- آثار این سد در حمیدیه فعلی، هنوز باقی است.

۱- منبع قبلی، ص ۷۲۴.

بنای مستحکم قدیمی بود درهم شکست، ورودخانه مسیر خود را تغییر داد. این حادثه شب هنگام اتفاق افتاد^۱.

از شهرهایی که تاریخ‌نویسان در محدوده بین شوش و اهواز، و غرب اهواز از آنها نام برده‌اند، وکی لسترنج نیز در کتاب خود، *بلدان الخلافة الشرقية*، آنها را ثبت نموده است:

۱- *مناذركبری و مناذر صغری*، در نزدیکی ملتقای دجیل در قرون وسطی بوده است و احتمال داده که در شمال اهواز واقع بوده‌اند. او آنها را شهرهای آبادانی می‌دانسته است. ابن حوقل نقل کرده که این شهرها دارای مزارع و نخل آبادان هستند. در مقابل می‌توان احتمال داد که این دو شهر، در جنوب اهواز و در ملتقای کارون و کرخه واقع بوده‌اند. احتمال می‌رود که سکنه این دو شهر، از عربهای مناذر بوده باشند که در حیره عراق از سوی پادشاهان ساسانی حکومتی داشته‌اند. و آخرین آنها، "نعمان بن المنذر" بوده است که به دست خسرو پرویز به قتل رسید^۲.

دست‌میشان در ابتدای هجوم سپاه اسلام، بین واسط، بصره و اهواز واقع بوده است. این حقیقت از بررسی مسیر حرکت عتبه در تسخیر بصره، و پس از آن دست‌میشان نیز آشکار می‌شود. در "اخبار الطوال دینوری" آمده است: «... فخرج عتبه بهم الی قرات البصرة، فافتتحها، ثم سار الی دست‌میشان». سپس آن را پس از آن که مرزبان آن و سربازانش، با او جنگید، متصرف شد^۳.

۲- شهر کرخا (کرخه)، که آثار خرابه‌های آن به نام ایوان کرخه هنوز در پانزده کیلومتری شوش باقی است.

۳- بنابراین آنچه بلدانیون قدماء ذکر کرده‌اند، در دوسوی کرخه مواضعی بردو جانب ساحل

یا نزدیک آن قرار داشته است. بعضی از آن مواضع در غرب، و شماری هم در قسمت سفلی شوش واقع بوده‌اند. شهرهای باشکوهی در قرون وسطی وجود داشته است، ولی در نقشه جدید اثری از آنها نیست... از مهمترین آنها شهر «بصنا» در فاصله یک منزلی جنوب شوش... و نزدیک آن در یک منزلی، شوش، شهر بیروت (بیروذ - بیروذ) که احتمالاً در غرب کرخه قرار داشته، و مقدسی آن را بصره کوچک نامیده بود، واقع بوده است.

۴ و ۵- شهرهای "متوث" و "قُرقوب" که بین شوش و اهواز واقع بوده‌اند. اولی در ۹ فرسخی شوش و بین قُرقوب و اهواز جا داشت.

۶- دورالراسبی، شهری که موضع و جای آن مشخص نبوده و احتمالاً در شمال قُرقوب واقع بوده است. بنابه توصیف یاقوت، بین جندی شاپور و طیب، که شهری از عراق است، قرار داشته است. ابوالحسن علی بن احمد راسبی، که از بزرگان عمال و رجال زمان بود، در این شهر متولد شد و در زمان مقتدر، خلیفه عباسی، سالها به ولایت منطقه بین واسط تا شهر زور منصوب گردید. شهرت راسبی به خاطر ثروتی بود که بعد از وفات خود برجای گذاشت^۱.

و اما از شهرهایی که در قسمت سفلی کرخه یعنی منطقه دشت آزادگان فعلی (دست - میسان عصر اسلامی) قرار داشتند؛ یکی همان حویزه است. که لسترنج در این باره می‌نویسد: تقریباً در عرض، جغرافیایی اهواز، نهرهایی که از حویزه به فتح «حاء» یا حویزه مُصغَر حوز یا هوز (که چنانکه گذشت نام ساکنین ایالت است) جاری می‌گردید، به رود کرخه ملحق می‌شد... شهر "نهرتیرا" یا "نهرتیرین" در کنار رودخانه یا نهریست به همین نام که ظاهراً یکی از شعبات کرانه راست کرخه سفلی می‌باشد و در ولایت حویزه جاری می‌باشد. این شهر در فاصله یک منزل در مغرب اهواز سر راه واسط واقع بوده، و به جهت بافتن پارچه‌های مخصوص شبیه پارچه‌های بغداد شهرت داشته است^۲.

۱- سیری در قلمرو بختیاری و قبایل بومی خوزستان، ترجمه مهتاب امیری، ص ۷۹.

۲- به التنبیه والاشراف مسعودی، ص ۱۵۷ نگاه کنید.

۳- الاخبار الطوال، تألیف دینوری، تحقیق و مراجعه عبدالمنعم عامر و دکتر جمال‌الدین شیال، ص ص

۱۱۷ - ۱۱۸ (به عربی).

۱- *بلدان الخلافة الشرقية*، تألیف کی لسترنج به عربی، ترجمه بشیر فرنیسیس و کورکیس عواد، ص ص

۲۷۴-۲۷۶.

۲- همان منبع.

همان طوری که در بالا گفته شد، در کتب تاریخ پیشینیان، نام این شهر، (دشت آزادگان) "دست میسان" ثبت شده است. این کلمه مرکب از واژه‌های دست به اضافه میسان است که هر دو ریشه ایرانی داشته‌اند به گفته مؤلف اخبار الطوال، ساکنان آن در هنگام حمله عتبه فارس زبان (ایرانی)، و دارای مرزبانی ایرانی بوده‌اند. از سوسنگرد نیز به عنوان یک شهر در هیچ کتاب تاریخی که نگارنده مورد مطالعه قرار داده، نامی برده نشده است. واگر ذکری از سوسنجد به میان آمده، به عنوان نوعی پارچه قلابدوزی شده بوده که در شهر قرقوب می‌بافته‌اند. شهر سوسنگرد اکنون در موضعی است که چادر نشینانی از قبیل خفاجه پس از انحراف رودخانه از حمیدیه به جهت غرب، در آنجا ساکن شده بودند. بنابه مقولات سینه به سینه، آورده‌اند که این منطقه جنگل و نیزار بوده و حیوانات وحشی از جمله شیری درنده در آن وجود داشته‌است. که به هنگام چرای شتران توسط شتربانان، در آن منطقه ظاهر شده و به شتران حمله می‌کرد. که سرانجام این شیر، توسط ضربه چماق یکی از شتربانان، از پا در می‌آید. این موضوع در اطراف و اکناف پیچید و سبب اشتها آن محل به نام خفاجیه، یعنی محل سکونت خفاجه گردید. پس از آن که بنی طرف در اثر فشار مولای حویزه، از بستان مهاجرت کرده و بر ساحل رود "جدید" (فَلیت Falet) ساکن شدند، بتدریج بر این منطقه استیلا یافته و خفاجه که قومی کوچ‌نشین بودند، به مناطق دیگری کوچ کردند.

این نکته را نباید فراموش کرد که بسیاری از کتابهای جدید با استناد نوشته "ثعالبی"، مورخ قرن چهارم هجری، در "یتیمه‌الدهر" آورده‌اند که سوسنگرد یکی از قصبات حویزه قدیم بوده است که آن را معرب کرده، سوسنگرد خوانده‌اند در فرهنگ معین نیز از سوسنگرد به عنوان معرب سوسنجد و خفاجیه نام برده شده‌است. البته باید در نظر داشت که هیأت وزیران در شهریور سال ۱۳۱۴ خورشیدی، نام خفاجیه را به سوسنگرد تغییر داد. این شهر مرکز شهرستان دشت آزادگان است. شهرت و تأسیس آن پس از آن است که طوایف ساکن حویزه در اثر بی‌آبی به بنی طرف روی آورده، و در زمرة عشایر آنها درآمدند. بنابراین باید به این نکته توجه داشت که: حویزه نام تاریخی و پیشین این منطقه بوده که

پس از رونق یافتن سوسنگرد، توسط قبیل بنی طرف، نام این شهرستان به حویزه و بنی طرف، و بعدها به دشت میشان و در پیروزی انقلاب اسلامی، به دشت آزادگان تبدیل شد. با توجه به اهمیت تاریخی شهر حویزه، در زیر به طور اجمال درباره آن گفتگو خواهیم کرد. پس از آن و در جای خود، از بستان که بخش دیگری از دشت آزادگان است، صحبت خواهیم کرد.

حویزه، که اکنون به دشت آزادگان شهرت دارد، در جنوب دزفول و شمال خرمشهر، بین ۴۷ درجه و ۱۵ دقیقه تا ۴۸ درجه طول شرقی، و از ۳۰ درجه و ۴۰ دقیقه تا ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه عرض شمالی، قرار گرفته‌است. (حویزه) در دوره ساسانیان و قرون اولیه اسلامی شهری بوده است به نام «نهر تیری». یاقوت می‌گوید: «تیری را بهمن پسر اسفندیار حفر کرده است». مقدسی مسافت بین «تیری» و اهواز را یک منزل نوشته‌است. «لسترنج» گوید: شهر «تیرا» در زمان خلفای اموی شهرتی بسزا داشته‌است. زیرا این شهر بین سنوات ۹۰ - ۹۷ هـ. مرکز ضرب سکه بوده‌است. و پارچه‌های مخصوص آن، که شبیه پارچه‌های بغداد بوده، شهرت جهانی داشته‌است. «حمدالله مستوفی» می‌گوید: «حویزه» شهری است در خوزستان که در آن غله، پنبه و نیشکر خوب به عمل می‌آید. در آنجا قوم صابیان فراوانند. جمعیت دشت آزادگان مطابق سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی، ۷۹۵۲۳ نفر بوده است.^۱ درباره انحراف آب کرخه از سمت حویزه به سوسنگرد فعلی، در کتاب «سیری در قلمرو بختیاری»، گزارشات سراوستن لایارد آمده‌است:

«رودخانه کرخه قبلاً از شهر (حویزه) و چند مایل بالاتر، از بندی که جهت آبیاری احداث شده بود، عبور می‌کرد. اما هفت سال پیش یعنی در بهار سال ۱۸۳۷ (میلادی) رودخانه به طور بی سابقه‌ای طغیان کرد و «بند» که یک بنای مستحکم قدیمی بود، در هم شکست و رودخانه مسیر خود را تغییر داد. این حادثه شب هنگام اتفاق افتاد. حویزه که تا شب قبل در کنار یک رودخانه پهناور واقع شده بود، صبح روز بعد در یک بیابان خشک

۱ - سیری در قبایل بختیاری و قبایل بومی خوزستان، ترجمه مهراب امیری، ص ۱۹۵.

بدون آب قرار گرفت. بیشتر اهالی شهر بلافاصله خانه‌های خود را ترک کرده و در سواحل بستر جدید رودخانه کلبه و کپرا حداثت کردند و از این طریق آب مورد نیاز خود را فراهم کردند... رودخانه نیز پس از تغییر مسیر، به شاخه‌های متعدد فرعی منشعب شد و در بین این کانالها، مردابهای وسیعی بوجود آمد.^۱

شهرستان دشت آزادگان فعلی، در گذشته به نام شهر حکومت نشین خود، "نهر تیری" و در قرون وسطی به نام ولایت حویزه، و سپس به نام بزرگترین قبیله ساکن در آن، "بنی طرف" و در زمان پهلوی اول، "دشت میشان" نامیده شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، این شهرستان به "دشت آزادگان" موسوم گردید.

از گفته مقدسی که مسافت بین نهر تیری و اهواز را یک منزل تعیین کرده، برمی آید که احتمالاً باید جای آن شهر، در کنار کرخه کور فعلی بوده باشد. زیرا نهر تیری از آن منشعب می شده است. حکومت نشین این شهر (حویزه) در ایام ساسانیان و قرنهای اولیه اسلامی، همان شهر تیرا یا تیرین بوده است که در قرن چهارم یا پنجم خراب شده است. بعضی از مردم جای این شهر را در قسمت راست کرخه، در جنوب روستاهای حمودی و در محلی که آثار خرابه‌های آن اکنون به نام "اشن‌الاماره" یعنی "تپه‌های جای کاخ امیران" می باشد؛ می دانند. اما بعضی دیگر شهر تیری را حوالی قریه سیدعلی طالقانی می دانند. در حالی که این محل در مکان فعلی سد شکسته شده کرخه، واقع است و فاصله آن نیز نمی تواند یک منزل باشد، بلکه تقریباً در نیمه راه اهواز به محل "اشن‌الاماره" است.

بنابر منقولات به دست آمده از اهالی منطقه؛ این شهر در گذشته در جایی غیر از مکان فعلی آن به نام "یمعانی" واقع شده بوده، که توسط قومی از بنی اسد به ریاست شخصی به نام دبیس، که گویا رئیس آنها بوده است، در حدود اواخر قرن چهارم هجری بنا گردید. در سال ۸۴۵ سید محمد مشعشع پس از نهضت خود به یاری عشایر «نیس» (فرعی از مذحج) و سلامات و چند طایفه شیعه دیگر، آن را به تصرف درآورد.

بعضی بر این عقیده اند که محل این شهر در نزدیکی شهر موسوم به عباس بصاری یا شطّ عباس قرار داشته است و چون در کنار نقطه تجمع آنها بوده، آن را "جمعانی" یا "نهریمعانی" نامیده بودند. شهر حویزه جدید را پس از کشته شدن سیدعلی، پسر سید محمد و وفات سید محمد مشعشع، پسرش سید محسن، یعنی سومین حکمران مشعشعی بنا نمود. و دور آن را حصار کشید که به همین جهت "حویزه محسنیه" نامیده شد. آثار این دیوار تا به حال در غرب حویزه باقی مانده و مردم محلی آن شهر، آن را «بَدَن» می نامند. از گفته‌های بزرگان و سالمندان این منطقه بر می آید که حویزه محسنیه در عهد صفویه، بسیار آباد بوده و علاوه بر نهر اصلی، نهر دیگری در شمال آن کشیده شده بود. این دو نهر شهر را در میان گرفته بودند. به علت سدی که بر روی نهر اصلی زده بودند؛ آب رودخانه به وسط کانالهای زیرزمینی به داخل شهر انتقال می یافت و به سوی مزارع خارج شهر هدایت می شد. مردم حتی غذای کشاورزان را درون ظرفهایی می گذاشتند و از طریق این کانالهای آب برای آنها می فرستادند. شهر حویزه در طول تاریخ بارها ویران شده است. یک بار در اثر طاعونی بود که در سال ۱۲۴۷ قمری، به قولی دهها هزار تن از مردم شهر را به هلاکت رسانید. در اثر این واقعه بسیاری از مردم آن شهر و حوالی آن، در مناطق دیگر خوزستان مانند جراحی، خلف آباد، رامهرمز، شوشتر، میان آب و غیره پراکنده شدند. حتی بنابر قولی دیگر، بسیاری از عشایر به عراق مهاجرت کردند. علت دیگر ویرانی این شهر همان طور که اشارت رفت، شکسته شدن سد نهر هاشم و انحراف رودخانه بوده است که در سال ۱۳۰۲ ه. ق اتفاق افتاد.

۳ - جمعیت دشت آزادگان

بر اساس سرشماری سال ۱۳۵۵ دشت آزادگان متشکل از ۱۶۱۷۹ خانوار، شامل ۱۰۰۵۱۹ نفر جمعیت بوده است. از این عده ۵۰۶۵۵ نفر مرد و بقیه زن بوده اند. یعنی در مقابل هر صد نفر زن ۱۰۱/۶ نفر مرد وجود داشته است. با در نظر گرفتن ۵۸۴۴ کیلومتر مربع مساحت کل این شهرستان، در آبان ماه ۱۳۵۵، در هر کیلومتر مربع ۱۷/۲ نفر، و بر

اساس آمار ۱۳۴۵ شمسی این رقم ۱۳/۶ نفر بوده است.

شهرستان دشت آزادگان، متشکل از سه شهر و چندین دهستان است، که عبارت از سوسنگرد (مرکز شهرستان) و بستان و حویزه هستند.

میزان شهرنشینی در این شهرستان در آبان ماه ۱۳۵۵، برابر ۲۶/۹ درصد بوده است. این در حالی است که در سرشماری ۱۳۴۵، این میزان فقط ۸/۳ درصد بوده است.^۱

پس از تابستان ۱۳۵۹ به علت جنگ تحمیلی، مردم این شهرستان بناچار به شهرهای دیگر مهاجرت نموده و بسیاری از آنها که روستانشین بودند؛ به شهرنشینی و زندگی شهری روی آوردند. عده زیادی از عشایر روستاهای حویزه و بستان تا تاریخ تألیف این کتاب، (۱۳۷۲/۵/۱۰)، هنوز هم به روستاهای خود بازنگشته‌اند. نسل جدید این مردم به زندگی شهری خو گرفته و در ادارات، کارخانه‌ها، مؤسسات دولتی و شخصی اشتغال دارند. لذا بازگشت این افراد به موطن اولیه، امری است که اگر محال نباشد بسیار مشکل می‌نماید. اطلاعات طرح سرشماری جمعیت سال ۱۳۷۰، در شهرستان دشت آزادگان، بنابر نتایج حاصل از بررسی مقدماتی سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان، که در تاریخ تیرماه ۱۳۷۱ در نشریه‌ای انتشار یافته است، چنین است:

تعداد کل خانوار ساکن در این شهرستان ۱۳۴۰۷ خانوار، و تعداد افراد ۹۶۸۶۴ نفر است. از این عده، ۴۰۲۱۲ نفر باسواد، ۲۲۵۳۹ نفر بی‌سواد، ۱۴۳۶۷ نفر شاغل و ۵۳۲۶ نفر بیکار بوده‌اند. از میان آنها ۴۶۵۵۲ نفر مرد، و ۵۰۳۱۲ نفر دیگر زن، بوده‌اند.

اگر جمعیت فوق را بر اساس سن تفکیک و توزیع نماییم، خواهیم دید که تعداد افراد زیر ۵ سال ۲۴۱۱۳ نفر، تعداد ۱۰ - ۶ سال، ۱۵۲۳۲ نفر، تعداد ۱۳ - ۱۱ سال، ۷۸۱۲ نفر، تعداد ۱۷ - ۱۴ سال، ۸۳۹۵ نفر و بالاخره تعداد بالای ۱۷ سال، ۴۱۳۱۲ نفر بوده‌اند.

از افراد ساکن در سه بخش این شهرستان (سوسنگرد، حویزه و بستان) تعداد ساکن در

مناطق شهری به ترتیب ذیل است:

بستان ۳۳۶۵ نفر، سوسنگرد ۳۴۴۵۹ نفر و در حویزه ۸۰۵۶ نفر. از کل جمعیت شهرستان دشت آزادگان، در سرشماری مذکور، در مجموع ۴۵۸۸۰ نفر در مناطق شهری زندگی می‌کنند. تعداد ساکنان روستایی نیز در حدود ۵۰۹۸۴ نفر بوده‌اند. اگر آمار سرشماریهای ۱۳۵۵ و ۱۳۷۰ را با هم مقایسه کنیم، متوجه خواهیم شد که جمعیت کل و تعداد خانوار در این شهرستان، در اثر جنگ تحمیلی کاهش یافته است.^۱

۴ - توابع دشت آزادگان

همان طوری که قبلاً نیز گفته شد، شهرستان دشت آزادگان مرکب از سه شهر و چندین دهستان است. شهرهای این شهرستان عبارتند از سوسنگرد، حویزه و بستان. در این قسمت به طور خلاصه درباره هر یک از آنها اطلاعاتی داده می‌شود:

۱ - سوسنگرد و جهاد عشایر علیه انگلیس

سوسنگرد فعلی که مرکز شهرستان حاصلخیز و مرزی جنوب غربی استان خوزستان است، شهری نوین است که تاریخ بنای آن به سال ۱۸۳۷ میلادی ختم می‌شود. اگر از آنچه "یتیمه‌الدهر ثعالی" - که آن رابه عنوان قصبه‌ای از حویزه معرفی کرده - و بعضی از مورخین و نویسندگان از او نقل کرده‌اند؛ بگذریم، باید بگوییم که تا قبل از انحراف رودخانه کرخه از مسیر حویزه، روستا یا شهری در این حدود وجود نداشته است. اگر در کتابهای تاریخ نامی از سوسنگرد برده شده است، عبارت از پارچه قلابدوزی شده‌ای بوده که در شهر قرقوب، از شهرهای جنوب شوش، می‌بافته‌اند. تسمیه نام سوسنگرد بدین معنی، امری عجیب به نظر می‌رسد. سوسنگرد پس از سال ۱۳۰۲ قمری بتدریج به صورت روستایی درآمد و تاجنگ دوّم جهانی، جزیره‌ای به نام "خفاجیه" چیز دیگری نبوده است. در جلد چهارم کتاب "لمحات اجتماعیة من تاریخ العراق الحدیث" نوشته دکتر علی وردی،

۱ - نشریه سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان، بررسی سرشماری سال ۱۳۷۰، استان خوزستان، شماره

استاد دانشگاه بغداد دربارهٔ جهاد عشایر عرب دشت آزادگان علیه قوای مهاجم استعماری انگلستان در (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی)، از زبان ارنولد ویلسون نقل شده است که: «سوسنگرد (خفاجیه) قریه‌ای بود».

در گذشته مرکز بنی طرف قریهٔ خفاجیه، که همان شهر فعلی سوسنگرد می‌باشد، بوده است که بر کرانهٔ غربی کرخه قرار داشت. مساکن بنی طرف از مجموعه‌هایی گلی و حصیری، که به مسافت چهارمیل در امتداد رودخانه واقع شده بود، تشکیل می‌یافت. در سیزدهم ماه ایار، قوای انگلستان از دوسوباراهنمایی ویلسون بر سوسنگرد یورش برده، و آن رابابارانی از گلوله‌های توپ و تفنگ در هم کوفتند. این جنگ به مدت سه روز ادامه داشت. در این جنگ، مردان قبیلهٔ بنی طرف دلاورانه در برابر مهاجم مقاومت کردند.

ویلسون در توصیف آنچه برای قریهٔ خفاجیه (سوسنگرد) رخ داده بود، گفت: «توپخانه که در جهت مقابل رودخانه (در تپه‌های شمالی سوسنگرد) قرار داشت، آتش خشم خود را به سوی قریه متوجه ساخت. به نحوی که خانه‌های آنها را که از نی و حصیر ساخته شده بود، به آتش کشید و تعداد زیادی از اسبها و گاو میشهایی را که صاحبانشان آنها را ترک کرده بودند؛ بسوخت». زبان مالی بنی طرف بنابر تخمین ویلسون، «بیش از هزار رأس از حیوانات و همهٔ گندمها و برنجها و به علاوه تخریب همهٔ منازل سوسنگرد بوده است»^۱.

در این جا فعلاً از ادامهٔ موضوع جهاد خودداری می‌کنیم زیرا آن را قبلاً علی حده مطرح کرده‌ایم.

در زمان رضاشاه نام این روستا را با رعایت مسایلی وبدون در نظر گرفتن تعلق خاطر عشایر شیعهٔ عرب منطقه، به حکومت و دولت علی (ع) که، اباعن جدّ، به ارث برده‌اند، از خفاجیه به سوسنگرد تغییر دادند. بنابه گفتهٔ بزرگان و شواهد تاریخی مستدل، مردم این منطقه از بدو تأسیس، همواره از استقلال و تمامیت ایران، باچنگ و ناخن دفاع کرده‌اند. مردم

۱ - لمحات اجتماعی من تاریخ العراق الحدیث، دکتر علی وردی، جلد ۴، صص ۱۳۹ - ۱۵۶، (ترجمه به

آن هیچ‌گاه دست به دست مخالفین تمامیت ارضی ایران، به منظور دوام مذهب حقّهٔ تشیّع، نداده و هرگز نخواهند داد. مردم بنی طرف زیر بار سلطهٔ آل مشعشع در حویزه، و یا امارت شیخ خزعل در عصر سلسله‌های صفویه و قاجار نرفتند. اگر زمانی هم به موالی حویزه در مقابل هجوم عشایر عراق یاری داده‌اند، صرفاً به خاطر دفاع از مرزهای کشور بوده، نه تبعیت و فرمانبرداری از اوامر آنها. دوران تبعیت و پیمان بنی طرف با موالی حویزه، با انحراف مسیر رود کرخه بکلی پایان پذیرفت و قبیلهٔ بنی طرف مالیات خود را به وسیلهٔ مشایخ خود مستقیماً می‌پرداختند.

شهر سوسنگرد که یکی از شهرهای استراتژیکی و مهم استان شهیدپرور خوزستان است، در مدت جنگ تحمیلی بارها مورد تاخت و تاز نیروها و تانکهای عراق قرار گرفت و دوبار هم به تصرف نیروهای عراقی درآمد. عدهٔ زیادی از مردم این شهر بر اثر شلیک گلوله‌های توپ و بمبارانهای هوایی شهید و یا مجروح شدند. قوای بعثی، همچون قوای ویلسون انگلیسی، چاره‌ای جز هجوم، غضب و خشم بر آنها نداشتند. تبلیغات موهوم و مغالطه‌آمیز حکومت عراق نتوانست در تصمیم قاطع مردم مسلمان این شهر کمترین اثری داشته باشد. حتی توطئه کشتن چند گاو و گوسفند و نشان دادن آنها از طریق تلویزیون بصره، جز در عده‌ای معلوم الحال، بر سایر افراد این خطه اثری نداشت. مردم مسلمان این شهر قهرمان پرور با چوب و چماق به مصاف تانکها و نفربرهای دشمن بعثی رفته، و در برابر آنها مقاومت می‌کردند. سوسنگرد قدمگاه سرداران رشیدی چون شهید دکتر مصطفی چمران و دهها و صدها شهید گمنام دیگر، و مظهر مقاومت و باینداری مردان و زنان این خطه مجاهد پرور است.

سوسنگرد در ۵۵ کیلومتری اهواز در موقعیت ۳۲ درجه و ۳۱ دقیقه عرض شمالی، و ۱۱ درجه و ۴۸ دقیقه طول شرقی، در شمال غرب اهواز واقع شده، ارتفاع آن از سطح دریا حدود ۱۲۰ متر است. مساحت کل شهر ۱۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن طبق سرشماری سال ۱۳۷۰، معادل ۳۴۴۵۹ نفر بوده است تعداد ۱۵۳۸۹ نفر آنها مرد، و ۱۸۹۷۰ نفر دیگر زن بوده‌اند. جمع عملیات اجرایی شهرداری آن در سال ۱۳۷۰ بالغ بر حدود نهمصد میلیون ریال

بوده، که شامل جدول بندی، خاکبرداری، خاکریزی و تسطیح، پل سازی، اسفالت، زیرسازی و تولید جدول و غیره بوده است.^۱

۲- شهرستان

بستان یکی از سه بخش دشت آزادگان است که در ۳۱ کیلومتری شمال غرب سوسنگرد، در طول جغرافیایی ۴۸ درجه، و عرض ۳۱ درجه و ۴۳ دقیقه واقع شده است. این شهر - که مردم بومی بدان "بسیتین" می گویند - از مستحذات جدیدی است که بنی طرف پس از سال ۱۲۴۷ هجری قمری، و پس از طاعون و جنگ با قبیله سودان، در آن رحل اقامت افکندند. ولی پس از سه سال والی حویزه زمینهای زراعتی را از آن قبیله گرفته و به عشایر دیگر سپرد. از آن تاریخ بنی طرف به ساحل "شط الفلت"، در فاصله بین سوسنگرد تا کوت طالقانی، منتقل شدند. ولی پس از گذشت سه سال، علاوه بر سوسنگرد، بستان را نیز بار دیگر متصرف شدند. از آن تاریخ تا به حال عشایر بنی طرف در بستان و سوسنگرد باقی مانده اند. این امر یعنی در اختیار گرفتن اراضی حاصلخیز بستان و سوسنگرد، باعث گردید تا دیگر عشایر حویزه که بر ساحل کرخه بودند، به تابعیت و هم پیمانی آنها در آیند و قبیله بنی طرف بیش از پیش بزرگتر و قویتر گردد. شهرستان بتدریج در همسایگی غرب قریه "شماریه" ساخته شد. و علت تسمیه آن به این نام، این بوده که: ابتدا در آن باغی از نخل و انگور وجود داشته است. بقایای این باغ که مردم آن را «بستان حاج مصطفی» می نامیدند، هنوز هم باقی است. لفظ باغ در زبان عربی و محلی، "بستان" و "مَصْعَرَان" "بسیتین" می باشد. لذا از این جا در می یابیم که چرا بعضی از مردم نام این شهر را "بسیتین" می خوانند.

متأسفانه شهرستان در طول جنگ تحمیلی، متحمل خسارات و زیانهای کُلی گردید. دولت جمهوری اسلامی سعی بلیغی در تجدید ساخت این شهر و بازگشت مردم آن به عمل آورده که خوشبختانه در این زمینه به موفقیت‌های چشمگیری نایل آمده است. امید است که

دهات و روستاهای تابعه این شهر نیز هر چه زودتر ساخته شده، و زمینه بازگشت اهالی آنها فراهم گردد. جمعیت این شهر در سرشماری جاری سال ۱۳۷۰، ۳۳۶۵ نفر بوده است.

اطلاعات مقدماتی طرح سرشماری جمعیت شهرستان بستان در سال ۱۳۷۰

| | | | | |
|---|------|---|---------------------|------|
| - تعداد خانوار | ۵۰۷ | - | تعداد افراد | ۳۳۶۵ |
| - تعداد افراد با سواد | ۱۵۸۳ | - | تعداد افراد بی سواد | ۱۰۵۵ |
| - تعداد افراد شاغل | ۳۷۰ | - | تعداد افراد بیکار | ۳۰۶ |
| - تعداد مرد | ۱۷۱۱ | - | تعداد زن | ۱۶۵۶ |
| - از این جمعیت، تعداد ۱۴۱۱ نفر بالای ۱۷ سال بوده اند. | | | | |

۳- شهر حویزه

شهر حویزه که قدیمی ترین شهر دشت آزادگان است، در پانزده کیلومتری جنوب غربی سوسنگرد قرار گرفته، و صحرای "شَلْوَه" در جنوب آن، به شهرهای خرمشهر و بصره منتهی می شود. این سرزمین محل قشلاق دامداران عشایر بنی اسکین، حمودی و بنی ساله، بوده است. بنا بر نوشته ایرج افشار در صفحه ۴۲۴ کتاب «نگاهی به خوزستان»، در شهر حویزه آثار چند شهر قدیمی که احتمال می رود قرقوب، متوث، بصنا و شهر زور بوده باشند، مشاهده می شود که در ایام خلفای اسلامی آباد و نواحی سرسبز و خرمی داشته اند.^۱

البته این احتمال بایادآوری نوشته‌های مؤرخان درباره موقعیت آنها در جنوب شوش، منتفی می شود. اما اگر این احتمال را بپذیریم، در این صورت گفته "ثعالبی" در "یتیمه الدهر" درباره سوسنگرد که آن را روستایی از حویزه دانسته است، بیشتر قابل قبول خواهد بود. زیرا می دانیم که "سوسنجرد" به عنوان پارچه قلابدوزی شهر قرقوب در تواریخ ذکر شده است.

مرحوم امام شوشتری، حویزه را به زمان طایع بالله عباسی نسبت داده و گفته است که

۱- بیان عملکرد شهرداری سوسنگرد سال ۷۰، و نتایج مقدماتی آمارگیری جمعیت سال ۱۳۷۰.

۱- نگاهی به خوزستان، ایرج افشار سیستانی، ص ۴۲۴.

شخصی به نام "ذبیس بن عقیف اسدی"، آن را در حدود سال ۳۷۰ هجری حیات کرده، و با عشایر خود در آن ساکن شده است^۱.

به قولی هم، حویزه مزبور دریمعانی (جمعانی)، شمال شط عباس واقع بوده است. ابتدا سید محمد مشعشع همین شهر را در سال ۸۴۵ هجری فتح کرده و پایتخت خود ساخته بود. اما حویزه دیگر که آن را حویزه محسنیه نامیده‌اند، توسط مولا محسن، دومین سلطان آل مشعشع بنا شده بود. تاریخ آن را سال ۸۹۰ هجری ذکر کرده‌اند. از جمله علل ویرانی و ضعف حویزه، که از قرن سوم تا سیزدهم هجری حکومت نشین دشت آزادگان بود، می‌توان از سه واقعه مهم نام برد:

۱ - طاعون سال ۱۲۴۷ هجری قمری، که منجر به مرگ چهل هزار نفر از مردم این منطقه گردید و از همان زمان شهر مذکور روبه خرابی و ضعف نهاد.

۲ - شکسته شدن سد نهر هاشم در حمیدیه در سال ۱۳۰۲ هجری قمری، و کور شدن نهر حویزه که سبب از بین رفتن درختان خرما، باغها و کشتزارها گردید.

۳ - مخالفت بنی طرف و خروج آنها از حیطة قدرت آل مشعشع، که از جمله عوامل جذب عشایر حویزه و تشکیل قدرتی در مقابل آنها بود. حویزه قبل از شکسته شدن سد نهر هاشم، سرزمینی بسیار حاصلخیز و یکی از پربرکت‌ترین و بزرگترین شهرهای خوزستان بود.

"نجم‌الملک" که در سال ۱۲۹۹ به این شهر سفر کرده بود، آن سرزمین را مستعد برای هر نوع کشت و زرع از جمله نیشکر، پنبه، تریاک و غیره دانسته است. از رود کرخه تا سال ۱۲۵۰، که

به گفته سید احمد کسروی سیل کرخه زور آورد و بند جوی هاشم را که زمان مولا محمد، یعنی چهل سال پیشتر برپا بود، برانداخت، نهرهای متعددی جهت آبیاری مزارع احداث

شده بود. در کنار بعضی از آنها عشایر مساکن خود را ساخته بودند. از مهمترین این انهار یکی نهر "ابودبون" است که محل سکونت و کشاورزی قبیله بنی طرف و پیروان آن بود. دیگری

نهر "لاوی" است که سیدی به نام مولا لای، که به قولی از سادات حسنی بود، آن را برای

مزارع خود احداث نموده بود با سابقه‌ترین و معروفترین نهر منشعب از کرخه، نهر "تیری" بوده که در قرن هفتم هجری توسط شخصی به نام هاشم، از قبیله آل‌کثیر، از گل و لای لایروبی شد و به نام وی خوانده شد. همین نهر بود که به طرف شهر بیان می‌رفت.

از مهمترین دهستانها و قرای بخش حویزه، عبارتند از:

یوبه (جوبه)، جراحیه، شویب، رفیع، شرفه، طبر، بنی صالح، عمه، برص، حسکه و روستاهای کرانه کرخه کور. می‌دانیم که آل مشعشع به قول کسروی تبریزی، صاحب "تاریخ پانصد ساله"، در حویزه بوده‌اند. اگر از افکار و تشبثات گوناگونی که به حق و یا ناحق در متهم ساختن آنها به غلات بودن^۱ بگذریم، بعضی از آنها خدماتی را انجام داده‌اند که در این جا بد نیست ذکر کردند:

۱ - سلطان محسن، بانی شهر محسنیه نزدیک شهر حویزه کنونی می‌باشد.

۲ - مولا علی، که صاحب تصنیفات فراوانی بوده است.

۳ - مولا عبدالعلی، که ملقب به صاحب‌العماره بوده و ساختمانهای مهمی در حویزه بنا کرده، که آثار آنها در نزدیک پاسگاه ژاندارمری محل، تا قبل از ویرانی شهر حویزه توسط قوای بعث، موجود بوده است.

۴ - مولا فرج‌الله اول.

۵ - مولا عبدالمطلب بن حیدر، که مدارس زیادی ساخته و مشوق اهل علم و فضیلت بوده است.

۴ - آثار حویزه

۱ - بقعه ابراهیم خلیل، که دارای بنایی مخروطی شکل، شبیه آرامگاه دانیال پیامبر در شهر شوش است. متأسفانه قسمت بالایی این مخروط در اثر بمبارانهای هوایی ویران شده

۱ - غلات (بضم غین) جمع غالی، در فارسی گروهی راسی گویند که به اعتقاد خود امیرالمومنین علی (ع) را خدای دانند.

۱ - به تاریخ جغرافیایی، تألیف امام شوشتری، صص ۲۴۱ - ۲۴۰.

که تاکنون کسی اقدام به مرمت و بازسازی آن نکرده است. بعضی معتقدند که این محل قدمگاه حضرت ابراهیم خلیل الرحمان (ع) بوده، و قدمت آن رابه زمان آن حضرت نسبت می دهند و می گویند که ساختمان آن تا به حال چندین بار تجدید بنا شده است که بار آخر آن حدود دویست و پنجاه سال پیش بوده است.

۲ - قدمگاه قدیمی موسوم به علی بن الحسین.

۳ - مزاری قدیمی و معروف به علی بن موسی الرضا (ع)، که تا قبل از جنگ برپا بوده و به قولی آن حضرت در زمان مأمون، و مسافرت به خراسان در آن جا توقف نموده و نماز خوانده است.

۴ - مزاری به نام «خطوه» یا قدمگاه حضرت ابوالفضل العباس، در نزدیکی بازار قدیمی ویران شده حویزه و دهها مزار و بقعه دیگر که با کمال تأسف ارتش کفر صدامی همه آنها را منهدم و ویران نموده است. بعضی با تجزیه و تحلیل تاریخی منکر وجود چنین قدمگاههایی می شوند. لذا باید متذکر شد که، برای بعضی از این مزارها، توسط شخصی از اهالی محل، به علت استجابت دعاها و توسل وی به این بزرگان، مقامی ساخته شده است. گاهی هم فردی مسلمان، صاحب مزار را در آن مقام به خواب دیده است. بعضی هم مثل مزار حضرت ابراهیم (ع) هستند که به قولی قدمگاه واقعی اوست. اما از آن جایی که قبری در درون آن است، آن را آرامگاه می خوانند. حضرت ابراهیم پسر تارخ پسر ناحور، پسر شارخ، پسر ارغو، پسر فالغ، پسر عابر، پسر شالخ، پسر ار فخشند، پسر سام پسر نوح پیامبر است. نام ابراهیم یک نام سریانی بوده و معنای آن به عربی «آب رحیم» یعنی پدر مهربان است. به این دلیل و به خاطر رحمتش که پیامبر خداست، بدان منسوب شد. آن حضرت پیامبر و خلیل خدا بوده و خدا او را از انبیاء اولوالعزم قرار داده است. او پدر انبیاء و تاج اصفیاء می باشد. محل تولد آن حضرت در شهر شوش استان خوزستان، در زمان نمرود بوده است. رشد آن حضرت پس از تولد، هر روز معادل یک ماه دیگران بوده است و به گفته «مقاتل» پس از یکسال حرف می زده و اولین کسی است که برای حفظ دین خود از محل سکونت خویش مهاجرت فرمود. مدت دویست

سال زندگی نمود و مدفن او در مزرعه حرون است که آن را خریده بود و قبر زوجه اش ساره نیز در آن است. واللّه اعلم^۱.

۵ - آثار قدیمی شهرستان دشت آزادگان

الف - حویزه

در شهر حویزه علاوه بر آنچه قبلاً گفته شد، ارگ و حصار معروف محسنی که به دور حویزه کشیده شده بود؛ و نجم الملک در سال ۱۲۹۹ هجری قمری قسمتهایی از آن را سالم دیده و عرض و ارتفاع آن را در سفرنامه خوزستان ثبت کرده، در کتب تاریخی هم نام برده شده است. اکنون هم در بعضی از جاهای حویزه، بخصوص در غرب، تلهای خاکی آن در مزرعه حاج خزعل ساکی دیده می شوند. مردم حویزه نام آن را «بدن» نهاده اند. در حویزه پنج مسجد وجود داشته است که عبارت از:

۱ - مسجد ساکیه، ۲ - مسجد سلامات، ۳ - مسجد هفت در، ۴ - مسجد اهل الجرف، ۵ - مسجد نیس و ۶ - مسجد جامع ... بودند.

مسجد جامع از بناهای حاج سیف الدین خان بود که بسیار عالی و با صفا بوده است. دیگری مسجد لب شط بود که هر دو بنا به گفته امام شوشتری در کتابش؛ «جغرافیای تاریخی خوزستان» در حال انهدام بوده اند. از هفت باب مدرسه اش (۱ - مدرسه شیخ عبدالله جامعی، ۲ - مدرسه شیخ علی ابوصوف، ۳ - مدرسه شیخ الاسلام، ۴ - مدرسه شیخ یعقوب، ۵ - مدرسه شیخ نصار، ۶ - مدرسه شیخ عبدالعلی عروسی و ۷ - مدرسه شیخ سعد). تنها مدرسه شیخ سعد، بنا به گفته امام شوشتری، برپاست. که اداره معارف، آن را تعمیر نموده و محل دبستان ابتدایی قرار داده است. در اطراف حویزه مقابر و مزارهای بسیاری وجود دارد. از آن جمله مقابر حمزه، سلطان داوود، ابوالعقر، مولافاضل، زین العابدین و شیخ محمد غزی مراغی و دیگر مقامات، (قدمگاهها) که بعضی از آنها قبلاً ذکر گردید. و مابقی عبارتند از: علی وابنه، علی ابورحی (صاحب آسیاب)، صاحب الزمان (عج)، و علی

۱ - جهت کسب اطلاعات بیشتر، می توانید به سایتک الذهب فی معرفة انساب العرب سویدی، ص ۸ رجوع نمایید.

ابوذئب و ... گویند که چهار نفر اول از موالی مشعش بوده‌اند. وزین العابدین از علمای حویزه بوده و شیخ محمد نیز عالمی جلیل‌القدر بوده که مردم آن ناحیه بیماران خود را با زیارت قبرش استشفامی‌کنند^۱.

آثاری که در جنوب حویزه قرار دارد نشان می‌دهد که سرزمین صحرائی و بی‌آب و علف «شلوه» زمانی از مناطق آباد و مسکونی شهرستان دشت‌آزادگان بوده، که با کور شدن نهر حویزه ویران شده‌است. این آثار را مرحوم حاج عبدالصاحب آرمند، در جغرافیای تاریخی دشت‌میشان این گونه دسته‌بندی کرده بود:

۱- کوشک معروف به حویزه (ساختمان قلعه و عمارت آجری و سنگی).

۲- کوشک بصری (دوقلعه محکم بین راه حویزه و بصره)

۳- حدادیات (تلی خاکستری رنگ در جنوب غربی کوشک بصره که در اطراف آن آثار آبادی بسیاری دیده می‌شود).

۴- ام‌هاون، که آثار آبادی بزرگی است در غرب کوشک. وبه مناسبت آن که نصفه هاونی بزرگ به وزن حدود نیم خروار، در آن جا افتاده بود، به این نام معروف شد.

۵- ام‌الدجیح، آثاری در یازده فرسنگی حویزه، بر سر راه خرمشهر که علائم قصور و دکانهای آن هنوز هم وجود دارند. این پنج خرابه در صحرای شلوه واقع‌اند.

۶- شش عماره و چهار طاق، محلی است بین حویزه و اهواز و به زبان محلی معروف به «شن‌الاماره و شرتاق» می‌باشد. این آثار که امروز به صورت چندین تل خاکی و سنگی درآمده، در سیصدسال پیش برای سکونت قشون اعزامی دولت مرکزی وقت که به منظور وصول منال به این حدود می‌آمدند، ساخته شده بود^۲.

۱- تاریخ جغرافیای خوزستان، نوشته امام شوشتری، ص ۲۴۲، و خوزستان و کهگیلویه، تألیف احمد اقتداری، ص ۷۲۸.

۲- جغرافیای تاریخی دشت‌میشان، عبدالصاحب آرمند، ص ۱۵. این آثار در کتابهای تاریخ جغرافیای خوزستان، از امام شوشتری و خوزستان و کهگیلویه، احمد اقتداری نیز آمده‌است. به ص ۷۳۲ کتاب اخیر نگاه کنید.

ب- نواحی مرکزی و شمالی دشت‌آزادگان

۱- آثار آبادی در شطّ عباس (عبّاس بصری) در غرب سوسنگرد. بعضی عقیده دارند که شهر "حویزه دیسیه" در همین محل بوده‌است.

۲- آثار شهری است بین حویزه و سوسنگرد در اراضی موسوم به "صحین" که به قولی روزگاری به صورت یک بندر برکنار رودخانه کرخه بوده و کشتیهای حامل کالا از طریق نهر تیری از کارون به این محل می‌آمدند.

۳- آثار کلاته، آثار شهری است در ساحل کرخه.

۴- آثار شهری درام‌الدبس بین کرخه و کوه مشداخ.

۵- آثار خرابه شهر بزرگی در رشیدیه، در چهار فرسنگی شمال شرقی هور حویزه، و فاصله آن تا فکه در شمال غربی، نیز چهار فرسنگ است.

۶- آثار خرابه شهر بزرگی بین فکه و موسیان، در ساحل "دوبریج" در نزدیکی منطقه سکونت طایفه "ربود خسرج".

۷- آثار مخروبه شهر بزرگی نزدیک قریه شماریه، در شرق شهرستان کنونی که به گفته مؤلف "کتاب جغرافیای خوزستان و کهگیلویه"، احمد اقتداری، شاید محل شهر "سمر" که یاقوت در ضمن شهرهای "کسکر" از آن نام برده، همان باشد^۱.

۸- تل طمغچی، که در زیر خاک مدفون و قسمتی از آثار آن روی سطح زمین است.

۹- آثار قنات مسقف سنگی، قبور کهنه، ساختمانها و بازار درام‌الدبس، که تا این اواخر از آجرهای کهنه و پراکنده آن استفاده می‌شده‌است^۲.

۱- این قسمت از کتاب خوزستان و کهگیلویه، تألیف احمد اقتداری، ص ۷۳۳، اقتباس گردیده‌است.

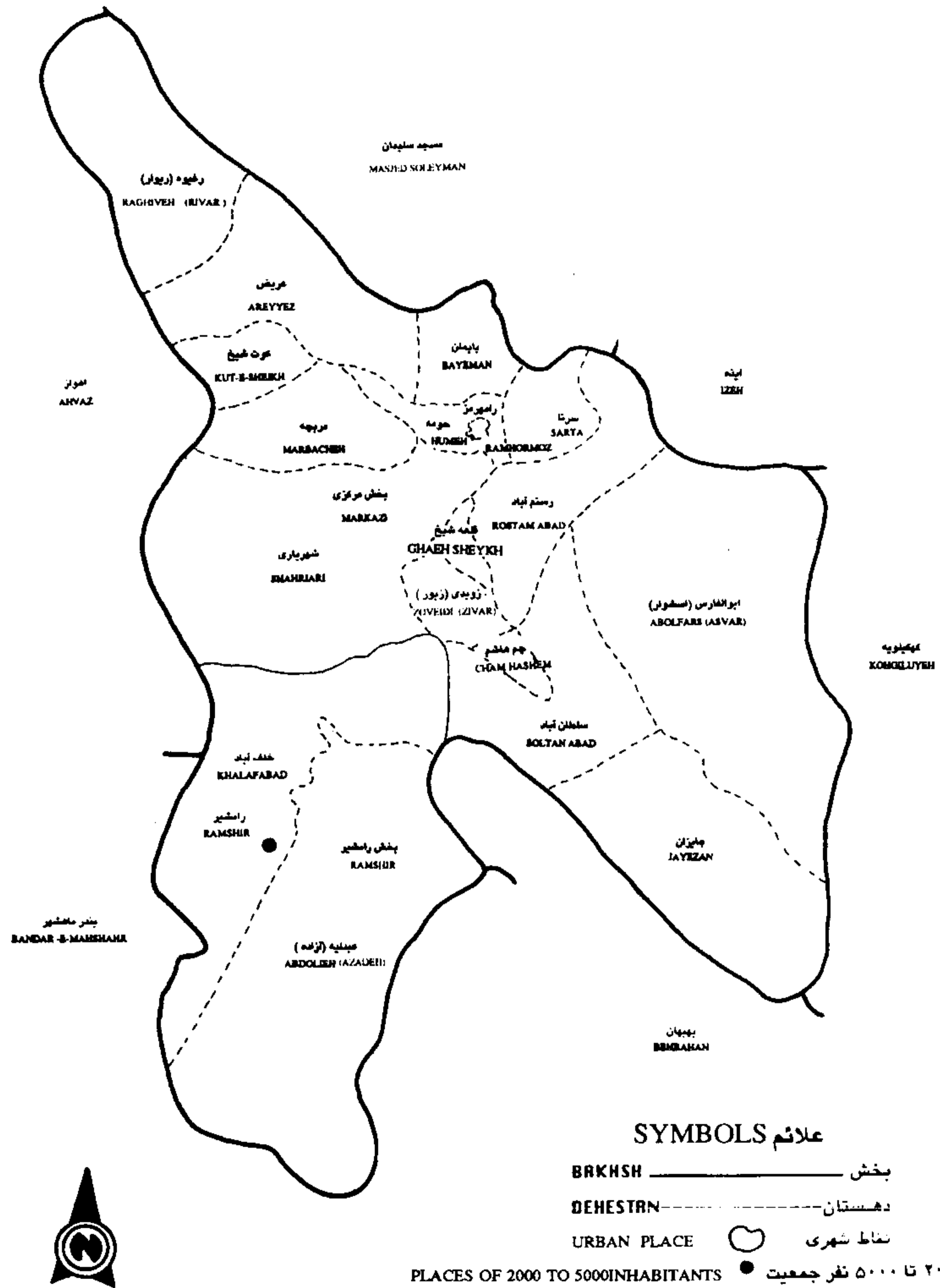
۲- از جغرافیای تاریخی دشت‌میشان، عبدالصاحب آرمند، ص ۱۷، اقتباس گردید.

ج - شهرستان رامهرمز

۱ - موقعیت، حدود و وسعت

این شهرستان در ۴۹ درجه و ۳۹ دقیقه و ۱۵ ثانیه طول، و ۳۱ درجه و ۱۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه عرض شمالی، واقع شده است. بلندی آن نسبت به سطح دریا ۱۶۰ متر، و فاصله هوایی آن از تهران، ۵۲۲ کیلومتر می باشد^۱. در حدود ۴۳۱۳ کیلومتر مربع مساحت دارد و از طرف شمال به مسجد سلیمان، از مشرق به ایذه و کهگیلویه، از مغرب به اهواز و بندر ماهشهر و از جنوب به بهبهان محدود است. فاصله رامهرمز تا اهواز ۱۲۷، تا شوشتر ۹۶، تا تهران ۱۰۰۸ کیلومتر، از راه زمینی می باشد^۲.

آب و هوای رامهرمز گرم و در تابستان تا ۴۸ درجه سانتی گراد، و در زمستان تا صفر درجه می رسد. میزان بارندگی آن در سال زراعی ۶۹ - ۱۳۶۸، ۳۶۸/۶ میلی متر، و تعداد روزهای بارندگی در سال مذکور ۴۰ روز بوده است^۳. رودخانه جراحی از طرف مشرق رامهرمز می گذرد، قسمت عمده اراضی آن به وسیله شاخه های متعددی آبیاری می شود. از قدیم در شهر رامهرمز، چندین باغ، از جمله باغ سمیع، باغ خدر و باغ خواجه خضر، در مقامی به نام خضر، وجود دارد. همچنین باغچه های چندی در داخل شهر وجود دارد که دارای درختان مرکبات و انار هستند. اخیراً در روستای "مرغ بچه" مقداری درخت نخل هم، غرس شده است. همچنین در این شهر بقعه ای معروف به امامزاده علمدار وجود دارد. حومه شهر رامهرمز در شمال، به سرچشمه، در مشرق، به پاگچی و جوآسیاب و سرنا و در جنوب، به ایمان و بنه میر عبدالله و در مغرب به کیمه شهریاری و یوسف آباد، معروف است و در حقیقت اینها روستاهایی هستند که به شهر متصل می باشند. که باغها



۱- شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، مهندس عباس جعفری، چاپ اول، صص ۹ - ۲۲.

۲- نگاهی به خوزستان، ایرج افشارسیستانی، صص ۴۳۵.

۳- نشریه معاونت طرح و برنامه ریزی اداره کل کشاورزی استان خوزستان، ثبت شماره ۶۳۲۲ / ۷۰/۱۱/۱۶

کتابخانه سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان.

وجوبهایی آنها را از شهر جدامی کند. آب آشامیدنی شهر و حومه بیشتر از جوی بورشوهی (پورشاهی) که از رود زرد جدا شده است، و همچنین چشمه‌ها و چاههایی که در شهر و اطراف آن وجود دارند، تأمین می‌شود. مردم آبادیهای رامهرمز، از طوایف آل خمیس، آلبوعباد، بنی رشید، بنی سعید، عتاب، دلیم، والوار متفرقه‌اند. مرکز مشایخ آل خمیس در زمان اقتدار آنها، "تل زربنی" بوده است.^۱

۲ - پیشینه تاریخی رامهرمز

کی لسترنج در کتاب خود که در ترجمه عربی به "بلدان الخلافة الشرقيه" موسوم است، درباره رامهرمز می‌نویسد:

«وعلى مسيرة ثلاثة ايام من شرق الاهواز مدينة رامهرمز وما زالت تعرف بهذا الاسم. و انما سميت بذلك نسبة الى الملك هرمز حفيد اردشير بابكان. و في المئة الرابعة (العاشرة) اشتهرت هذه المدينة بدود القزو بالابريسم الذي يحمل منها الى سائر الافاق و كان في رامهرمز جامع بهي واسواق عامرة بناها عضدالدولة البويهى ...»^۲

یعنی: سه روز مسافت در خاور اهواز شهر رامهرمز، منسوب به هرمز نواده اردشیر بابکان قرار دارد که تا الآن به این نام مشهور است. در قرن چهارم هجری قمری (دهم میلادی)، رامهرمز به داشتن کرم‌ابریشم که در آن جا عمل می‌آید، و ابریشمی که از آن صادر می‌شود شهرت داشت و در آن مسجد با شکوهی و بازارهای آبادی از بناهای عضدالدوله دیلمی واقع بود...»^۳

لسترنج از مقدسی درباره بازارهای آن شهر که شامل دگانهای بزازی، عطر فروشی و حصیر بافی بوده و درهایی داشته که هر شب بسته می‌شد، و همچنین درباره کتابخانه معروف آن که مانند کتابخانه بصره بوده، سخن به میان آورده و گفته است که رامهرمز از نهری آب می‌گرفته که از طاب منشعب می‌شده است و در تابستان خشک می‌گردید. همچنین از

حمدالله مستوفی نقل می‌کند که اسم "رامهرمز" به مرور، "رامز" شد و تا زمان او به همان نام باقی بود. و می‌افزاید که غله و پنبه در این شهر فراوان بوده و نیشکر هم در آن می‌رویده است. یاقوت درباره رامهرمز می‌گوید: رامهرمز معنی کلمه "رام" به پارسی یعنی، مقصود و "هرمز" نام یکی از خسروان ساسانی بوده، و این کلمه مرکب است از دو کلمه مقصود هرمز. و بعضی گفته‌اند: "رامز" نامی است کوتاه شده از رامهرمز اردشیر، و این شهری است نامدار در خوزستان و عامه مردم خوزستان این شهر را "رامزی" گویند.^۱

از "ابن حوقل" در صفحه ۲۸ "صورت الارض" منقول است که گفت:

«... و نیز می‌گوید که مانی نقاش را در همین شهر کشته و بدار آویخته‌اند. و بعضی گفته‌اند که او در زندان بهرام به مرگ طبیعی مرده، و بهرام سرش را بریده و او را کشته نشان مردم داده، مردم برای تماشای کشته، و بدیدن سر بریده مانی نقاش، می‌رفته‌اند و آن را از نزدیک تماشا می‌کرده‌اند. مانی مبتکر دین و مذهب بی‌دلیل و اعجازی بود که پایه پیشرفت آن بر اساس اشتراک، و نوعی از کمونیستی شناخته شده بود که بارزیم پادشاهی سازگاری نداشت. و در خیلی از موارد بین آنها تصادم عقیده وجود داشت و سرانجام موجب نابودی مؤسس مذهب گردیده است»^۲.

از "فارسنامه ابن بلخی" منقول است:

«بعد از شاپور بن اردشیر، فرزند او هرمز به پادشاهی نشست و مانند جدش بود به جمال و ارج و قوت و عدل. و در قمع زندیقان مبالغت نمود. اما "مانی" رابه دست نیاورد، چه در اجل فسحت نیافت و بیش از دو سال پادشاهی نکرد. و اندر آن مدت کمی که زیست، بسیار آثار خوب پدید آورد و از جمله آثار او "رامهرمز" خوزستان، و "دستکره کی" در راه بغداد است و دیوار آن برجاست، او بنا کرد»^۳.

۱- به نقل از مجله مهر، شماره ۱۰، دی ماه ۱۳۴۴، ص ۶۵۰ و نگاه‌های به خوزستان، ایرج افشار، ص ۴۳۵.

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، عباس میریان، ص ۲۸۱.

۳- خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، جغرافیای تاریخی و آثار باستانی، تألیف احمد اقتداری، ص ۱۸۰.

۱- از کتاب خوزستان و کهگیلویه، نوشته احمد اقتداری، جلد ۳، ص ۱۷۵ - ۱۷۶، اقتباس گردید.

۲- بلدان الخلافة الشرقيه، تألیف کی لسترنج، ترجمه بشیر فرنیسیس و کورکیس عواد، ص ۲۷۸.

رامهرمز در زمان حسین قلی خان بختیاری جزء خاک بختیاری شده بود ولی در سلطنت رضاشاه باز جزء استان خوزستان گردید و تحت نفوذ بلاواسطه استانداران این استان شد.^۱ شاید علت وابستگی رامهرمز به خاک بختیاری در زمان حسین قلی خان بختیاری، به منظور بازگشت به تحقق تاریخ گذشته بوده است. زیرا بسیاری از مؤلفین قدیمی ولایت مذکور را ولایت تمام خاک بختیاری از شمال تا جنوب دانسته‌اند. و حتی نواحی کوهستانی شرقی یا شمال شرقی را جزو این ولایت شمرده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که رامهرمز در تشکیلات قدیم، شامل تمام خاک بختیاری، از شمال تا جنوب بوده است. به نقل از مقدسی در صفحه ۴۰۳، در این مورد می‌خوانیم:

«و اما رامهرز پس از آن ولایتی است در سرحد فارس. باصفا و کوهستانی آبادان. نخلستان و زیتون و حبوب در آن فراوان است و از دشت خوزستان بهره آن کم است. مزارع نیشکر ندارد، و از آبهای کارون به آن نمی‌رسد و آن را نهری علیحده است. از شهرهای آن سنبل، ایذج تیرم، تازنگ، لان، عروه، بابج، کوزوک می‌باشد و همه این شهرها کوهستانی و بزرگ است. بیشتر این شهرها در جانکی و خاک بختیاری واقع بوده است»^۲.

«یا قوت حموی» رامهرمز را در میان شهرهای خوزستان بدین علت ممتاز دانسته است که در آن نخل، گردکان و ترنج گرد آمده است و در سایر شهرها اینها جمع نشود.

«ابن بطوطه» در سفرنامه اش آن را «مدینه حسنه» توصیف کرده است. این شهر در قرون اخیر در اثر استیلا و کشمکش اعراب و اتراک بکلی کوچک و ویران گردید و به روستایی که عده‌ای زارع فقیر در آن سکونت داشتند، تبدیل شد. در گزارشات منتشر نشده «سراوستن هانری لایارد» ترجمه «مهراب امیری» درباره کشته شدن حکمران عرب رامهرمز توسط محمدتقی خان، و مهاجرت قبایل «آل خمیس» به منطقه بین کارون و حویزه، و بازگشت مجدد آنها به رامهرمز، چنین آمده است: «رامهرمز قبلاً جزء استان فارس و خراجگزار

حاکم بهبهان بود. از چند سال پیش میرزا منصورخان حاکم ملی و مورد علاقه مردم بهبهان، و برادر میرزا قوما حاکم فعلی، درازاء کمکهای محمدتقی خان در بیرون راندن قوای حاکم شیراز از بهبهان، این سرزمین را به خان بختیاری واگذار کرد. طوایف مشروحه زیر در حال حاضر به صورت «ده نشین» و «ایلات» در محدوده رامهرمز سکونت دارند: «آل خمیس»، «آلبوگرد»، «آلبوگرد»، «شولی»، «آل بومراد» و «گرگه».

«شیخ مُسَلِد، حکمران عرب رامهرمز، چند سال قبل به دست محمدتقی خان به قتل رسید. ظاهراً وی در خفا با «سلطان مرادمیرزا» حاکم شیراز، علیه خان بختیاری مکاتبه داشت و از او دعوت کرد که به خوزستان لشکرکشی و محمدتقی خان را معزول و دستگیر کند. پس از قتل شیخ مُسَلِد، تعداد زیادی از قبایل «آل خمیس»، رامهرمز را ترک کرده و در سواحل شمالی کارون و رودخانه حویزه سکونت گزیدند. لیکن پس از چند سال (به علت جنگ آل مشعشع با آنها) دوباره به رامهرمز مراجعت کردند... پس از دستگیری محمدتقی خان، قبایل آل خمیس تحت قیادت «شیخ سلطان»، دوباره به رامهرمز کوچ کردند»^۱.

۳ - توابع شهرستان رامهرمز

شهرستان رامهرمز در آبان ماه ۱۳۵۵، شامل یک شهر، دو بخش، هفده دهستان و ۳۷۲ آبادی بوده است. شهر رامهرمز مرکز شهرستان، و دارای دو بخش به نام بخش مرکزی و بخش رامشیر می‌باشد. دهستانهای تابعه رامهرمز عبارتند از:

۱ - دهستان ابوالفارس (اسوار) دارای ۷۱۰ کیلومتر مربع مساحت، و از شمال به ایذه و از مشرق به کهگیلویه محدود است.

۲ - دهستان بایمان، دارای ۱۲۵ کیلومتر مربع مساحت، و در جنوب مسجد سلیمان بین عریض و سرطا واقع است.

۳ - جایزان، به مساحت ۳۷۵ کیلومتر مربع، و در شمال شهرستان بهبهان قرار دارد.

۱ - سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، سر اوستن هنری لایارد، ترجمه مهتاب امیری،

۱ - نگاهی به تاریخ خوزستان، نیره زمان رشیدیان، صص ۲۳۳.

۲ - خوزستان و کهگیلویه و ممسنی (جغرافیای تاریخی و آثار باستانی)، احمد اقتداری، صص ۱۷۵.

۴ - دهستان چم هاشم، به مساحت ۵۶ کیلومتر مربع، در مغرب ابوالفارس و مشرق خلف آباد واقع است.

۵ - دهستان حومه، به مساحت ۶۰ کیلومتر مربع است.

۶ - خلف آباد در جنوب با ۴۶۰ کیلومتر مربع مساحت، در جنوب شهرستان رامهرمز و در جوار بندر ماهشهر قرار دارد.

۷ - دهستان رغیوه، دارای ۲۷۹ کیلومتر مربع مساحت بوده، و از مغرب به شهرستان اهواز، و از مشرق به مسجد سلیمان محدود می باشد.

۸ - رستم آباد، دارای ۲۰۲ کیلومتر مربع، مساحت و در جنوب دهستان سرطابو بخش مرکزی واقع است.

۹ - دهستان زویدی (زیور)، به مساحت ۸۰ کیلومتر مربع، بین قلعه شیخ، چم هاشم، خلف آباد و بخش مرکزی رامهرمز قرار دارد.

۱۰ - دهستان سرطا، به مساحت ۷۴ کیلومتر مربع، در شرق رامهرمز واقع است.

۱۱ - سلطان آباد، با مساحت ۲۵۰ کیلومتر مربع، در جنوب چم هاشم و شمال جایزان قرار دارد.

۱۲ - شهر یاری، دارای ۴۳۸ کیلومتر مربع مساحت، در شمال خلف آباد و مشرق شهرستان اهواز واقع است.

۱۳ - دهستان عبدلیه (آزاده)، دارای ۶۰۸ کیلومتر مربع مساحت است.

۱۴ - دهستان عریض، بین اهواز و مسجد سلیمان و در شمال غرب رامهرمز واقع است.

۱۵ - دهستان قلعه شیخ، دارای ۳۵ کیلومتر مربع مساحت، در شمال دهستان زویدی و جنوب بخش مرکزی قرار دارد.

۱۶ - دهستان کوت شیخ، دارای ۱۰۰ کیلومتر مربع مساحت، در شمال مریچه و جنوب عریض قرار دارد.

۱۷ - دهستان مریچه، دارای ۱۱۷ کیلومتر مربع مساحت و در شمال بخش مرکزی رامهرمز

در شرق شهرستان اهواز واقع است^۱.

۴ - ویژگیهای جمعیتی

جمعیت این شهرستان با حومه اش، طبق سرشماری ۱۳۴۵ شمسی، بالغ بر ۵۶۵۵۹ نفر بوده است. در سال ۱۳۲۹ سازمان اداری رامهرمز از ۹ دهستان تشکیل می یافت که جمعیت آنها حدود ۲۹ هزار نفر بوده است^۲.

در سرشماری ۱۳۵۵، دارای ۱۲۲۲۹ خانوار، شامل ۶۸۵۹۰ نفر جمعیت بوده که ۳۴۶۲۹ نفر آنها مرد، و ۳۳۹۶۱ نفر زن بوده اند. از جمعیت کل این شهرستان ۹۹/۹ درصد را مسلمانان و ۰/۱ درصد را پیروان ادیان دیگر تشکیل می داده اند. در سال ۱۳۵۵، ۳۶/۶ درصد از کل جمعیت شش سال به بالای این شهرستان را، افراد باسواد تشکیل می دادند. از ۴۴۰۳۲ نفر جمعیت ده سال به بالای این شهرستان، ۳۶/۹ درصد را جمعیت فعال اقتصادی، و از ۱۳۱۸۵ نفر شاغلان این شهرستان، ۴۶/۵ درصد در بخش کشاورزی، ۳۴/۷ درصد در بخش صنعت و ۱۸/۲ درصد در بخش خدمات فعالیت داشته اند. این درصدها در مناطق روستایی به ترتیب ۵۴/۳، ۳۶/۱ و ۹/۱ درصد و در مناطق شهری به ترتیب ۷/۶، ۲۸/۲ و ۶۳/۴ درصد بوده است.

در سال ۱۳۷۰ شهرستان رامهرمز دارای ۲۷۷۵۷ خانوار، شامل ۱۷۳۴۲۴ نفر جمعیت بود، که ۷۱۷۶۳ نفر آنها در مناطق شهری، و ۱۰۱۶۶۱ نفر در مناطق روستایی زندگی می کردند. رشد متوسط سالیانه جمعیت این شهر در طی سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰، ۹۸ درصد بوده است. درصد باسوادان مناطق شهری و روستایی این شهرستان در سال ۱۳۷۰، به ترتیب ۷۶/۴ و ۶۴/۸ درصد و نسبت به کل جمعیت شهرستان ۶۹/۶ درصد بوده است. درصد کل بی سوادان این شهرستان ۳۰/۴ درصد بوده است. درصد شاغلان و بیکاران این

۱- اعداد مربوط به مساحت دهستانها، از کتاب **نگاهی به خوزستان**، تألیف ایرج افشار اخذ شده است.

۲- **نگاهی به تاریخ خوزستان**، تألیف نیره زمان رشیدیان، ص ۲۳۳.

شهرستان در سرشماری فوق، نسبت به کل جمعیت استان خوزستان، به ترتیب ۱۸ و ۴/۵ درصد بوده است. ولی این درصد نسبت به وضع فعالیت در جمعیت فعال استان خوزستان، به ترتیب ۸۰/۱ و ۱۹/۹ درصد جمعیت این شهرستان بوده است.^۱

اطلاعات طرح سرشماری جاری جمعیت، شهر رامهرمز، سال ۱۳۷۰

بر اساس سرشماری مذکور این شهرداری ۵۷۸۴ خانوار، شامل ۳۳۰۸۳ نفر جمعیت بوده که ۱۶۷۵۶ نفر آنها مرد و ۱۶۳۲۷ نفر زن بوده‌اند. جمعیت افراد زیر ۶ سال، ۶۵۱۸ نفر و ۱۰-۶ سال، ۵۱۳۲ نفر، و ۱۳-۱۱ سال، ۲۱۷۵ نفر، ۱۷-۱۴ سال، ۲۴۳۸ نفر و بالای ۱۷ سال، ۱۶۸۲۰ نفر بوده است. در شهر رامشیر نیز از ۲۲۶۸۸ نفر جمعیت کل، ۱۲۰۵۰ نفر باسواد، ۵۴۱۷ نفر بی‌سواد، ۳۸۹۲ نفر شاغل، ۵۸۸ نفر بیکار، ۱۱۲۷۹ نفر مرد و ۱۱۴۰۹ نفر زن بوده‌اند.^۲

۵- آثار تاریخی رامهرمز^۳

در شهرستان رامهرمز، آثاری تاریخی به گونه‌ای که قابل ذکر باشند؛ وجود ندارد. اشیاء، آثار و کتیبه‌های تاریخی نیز به علت دوری و فراموشی منطقه، فعلاً در موزه‌ها و کتابخانه‌هاست و آنچه که در بعضی از کتابهای تاریخی و آثار باستانی ضبط است، به قرار ذیل می‌باشد:

۱- تل برمی یا تل برمک، در جنوب شهر رامهرمز در کنار جاده‌ای که از رامهرمز به راه اهواز- بهبهان می‌پیوندد، و نزدیک به آبادی کیمه. در این تپه حفاریهای غیر علمی هزار چندگاهی صورت گرفته و اشیایی مانند مجسمه‌های جانوران، سفالهای منقوش و اجسام مسین به

۱- بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت، سال ۱۳۷۰ استان خوزستان، سازمان برنامه و بودجه

استان خوزستان، ایرج اعتضادی و مسعود صفایی پور.

۲- همان منبع.

۳- در نوشتن این قسمت، از کتاب خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، احمد اقتداری، از صص ۱۹۰-۱۹۵،

اقتباس شده است.

دست آمده است.

۲- طاق نصرت ساسانی، یک بنای مُحَقَّر که گویا مربوط به دوره ساسانی یا اوائل آن است. این بنا بارها تعمیر شده و در مدخل شهر رامهرمز، از طرف جاده میداود و باغ ملک واقع است.

۳- بارگاه سید حسن زاهدان، در آبادی و اراضی دهیور و نزدیک شهر رامهرمز در کنار رودخانه قرار دارد.

۴- گور هرمز ساسانی، در کنار یکی از خیابانهای اصلی شهر رامهرمز کنونی در باغی که امروز به نام «برده شور» شهرت دارد و روبروی عمارت بهداری شهر واقع است.

۵- قلعه "داو- دور یا داوود دختر"، در شمال رامهرمز در دامنه‌های میانی کوهی گچین در برابر روستای "بغدک" بر روی دو تپه که در امتداد هم پایین و بالا می‌باشند، قرار دارد. این بنا از نظر اسلوب و اصول معماری، تقریباً یادآور قلاع رومی است.

۶- بقعه خواجه خضر، در پشت باغ شهرداری در رامهرمز، باغی است که به بقعه خواجه خضر شهرت دارد. وجود یک چارطاقی با روزنه‌ها و نورگیرها و درهای ورودی جانبی و قطعاً با گنبدی به مانند گنبدهای بناهای سلجوقی، که اکنون فرو ریخته است. از امام شوشتری منقول است که این بقعه دارای دری چوبی بوده که بر روی آن آیات قرآنی به خط کوفی کنده کاری شده بوده است و درسی-چهل سال اخیر، آن را از جا کنده و به موزه ایران باستان فرستاده‌اند. این اثر در غرفه اسلامی قرن سوم هجری نگهداری می‌شود.

۷- آثار ویرانه‌های "سرچشمه بی بی تاج" - ویرانه یک بقعه زیارتگاه به نام امامزاده بی بی تاج که چندان قدیمی هم نبوده و عمارتی روستایی است. اما بر اطراف این بنا آثار تپه‌های کهن آکنده از مواد ساختمانی و گل و لای سیلابها وجود دارد. سنگ قبرهای کهنه بدون تاریخ و نوشته و حجاری شده از دل خاک سربر آورده‌اند. و تمام این مناظر و آثار حکایت از کهنگی و قدمت این منطقه می‌کند. این آثار در شمال غرب رامهرمز قرار دارند.

۸- آثار پل قدیمی، در غرب سرچشمه امامزاده بی بی تاج، که اکنون جز یادی از آن در خاطر

سالمندان باقی نمانده است.

۹ - بقعه علمدار در شهر رامهرمز، در پشت پارک شهر که با گنبد پلکانی مطابق آن با نوسازیهای زمان به گونه‌ای که آن هم سیمان کاری شده و هم باتیر برق و سیم آن آراسته شده است، به چشم می‌خورد.

۱۰ - قلعه یزدگرد یا تاشاری، در نزدیکیهای آبادی و رودخانه "ماتین"، که در پشت روستای شور دین است، واقع شده، پس از گذشتن از صخره‌ای که "زردبردی" نام دارد در آن حفره‌های کوچک و بزرگ به مانند مساکن پیش از تاریخ قدیمی، شناخته شده و در ایران و ترکیه به چشم می‌خورد، به مدخل دره‌ای تنگ می‌رسیم که رود زرد از جانب شمال در آن جریان دارد و بسوی رامهرمز در جریان است. در سمت چپ این دره، بر منتهی‌الیه کوهی برپهنه دشتی مسطح با شیب ملایم، که برگرداگرد آن دره‌های عمیق و هولناک قرار دارند، آثار بی‌شماری از مساکن سنگی و خانه‌ها و اطاقها و آغلها و راهها و تقسیم‌بندیهای شهری، مانند کوجه‌ها و معبدها وجود دارد. دیگر آثار رامهرمز عبارتند از: تل سوده (تل قصر یا زرینی)، آثار آبیاری و قنات قدیمه، اشکفت کموترگرد، و شهر مختارک و ویرانه‌های آن.



الف - شهرستان شادگان (دورق = فلاحیه)

این شهرستان یکی از توابع خرمشهر به شمار می‌رفت. ولی پس از تقسیمات کشوری از آن جدا شد و به صورت شهرستانی مستقل، و دارای فرمانداری و سایر دوایر و نهادهای مستقل گردید. این شهرستان حدود ۳۱۹۷ کیلومتر مربع مساحت دارد و ارتفاع آن از سطح دریا، ده متر است. از شمال به شهرستان اهواز، از مغرب به خرمشهر، از مشرق به بندرماهشهر و از جنوب به آبادان و خلیج فارس محدود می‌باشد. موقعیت آن در ۳۰ درجه و ۳۹ دقیقه عرض شمالی، و ۴۸ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی گرینویچ می‌باشد.^۱

"کی لسترنج" در کتاب خود «بلدان الخلافة الشریه» می‌نویسد:

«رود کرخه از طرف غرب جاری شده، زیرا اهواز به دجیل (کارون) می‌ریزد. ظاهراً در آن قسمت عربی این رودخانه، که به نهر سدره معروف است، و در سمت مشرق پایین‌تر از این نقطه، رودخانه دورق به آن ملحق می‌شود که بر کرانه آن شهری به همین نام (دورق) واقع است و کرسی ولایت "سُرق" است. این شهر را "دورق الفرس"، یعنی "دورق فارسها" می‌گویند. دارای روستایی وسیع و بازاری بزرگ بوده، و کالاهای فراوان در آن انبار می‌شود. و کسانی که به قصد حج از فارس و کرمان می‌آیند، از آن جا می‌گذرند. دورق به ساختن پرده نیز شهرت دارد، و در حوالی چشمه‌های آب گرم و گوگردی آن، گوگرد زرد یافت می‌شود.

در این چشمه‌ها، بیماران شستشومی‌کنند و شفا می‌یابند. آب این چشمه‌ها از کوهی بیرون می‌آید و در دو استخر جمع می‌گردد. در قرن چهارم به گفته ابن مهلهل، هنوز در دورق ساختمانهای عجیبی از عصر ساسانیان و همچنین آتشکده‌ای از آن زمان باقی مانده است. در این ولایت نزدیک دورق دوشهر موجود بوده، یکی به نام "میراقیان" و دیگری "میراثیان". که به گفته مقدسی، اولی در کنار نهری است که جزر و مد بدان می‌رسد و در روستای آن دهات بسیار و زمینهای حاصلخیز وجود داشت. و دومی شامل دو محله بوده و در هر یک مسجد جامع و بازار آبادی قرار داشته است. در قرن چهارم بیشتر آبهای زمینهای باتلاقی جنوب خوزستان به وسیله انهداری از دورق به طرف جنوب جریان داشته، در نقطه "باسیان" به خلیج فارس می‌ریخت. نزدیک باسیان "جزیره دورقستان" قرار داشت، که به گفته یاقوت و قزوینی، کشتیهایی که از هند می‌آمدند، در آن جا لنگر می‌انداختند. و در وسط آن جزیره قلعه‌ای است که در عهد خلفا زندانیان سیاسی، از بغداد به آن جا تبعید می‌شدند. تا قرن هفتم قایقها می‌توانستند از این جابه طرف شمال بالا رفته، از راه انهار و ترعه‌هایی که در مشرق دجیل (کارون) قرار داشتند، به عسکر مکرم بروند^۱.

شادگان بعدها به فلاحیه موسوم شد. این منطقه از نواحی قدیمی خوزستان است و روزگار آبادی آن را، به اردشیر بابکان نسبت داده‌اند. در قرون اسلامی آن را "دورقستان"، و مرکز آن را "دورق" خوانده‌اند. شهر شادگان در تابستانها با مشکل خشک شدن رودخانه و بی‌آبی مواجه می‌شود. گرچه آب آشامیدنی شهر را توسط لوله از آب کارون تأمین کرده‌اند، اما مردم به جهت ترس از بی‌آبی رودخانه در تابستان، اقدام به کشت تابستانی نمی‌کنند. این شهرستان که برای کشاورزی و دامداری استعداد فراوانی دارد، متأسفانه به علت کم‌آبی تابستان بتدریج اغنام و احشام خود را که زمانی بسیار زیاد بودند، از دست داده است.

عباس میریان به نقل از صفحه ۲۱۴ فارسنامه، درباره دورق و دامداری آن آورده است: «بلوک "دورق" بلوک "رامجرد"، دراصل "دام‌گرد" بوده، یعنی شهرستان خرّم. و از سرد سیرات فارس می‌باشد که شمال آن به شیراز و درازی آن از حسن آباد باقریه "بیزدان" هشت فرسنگ، و پهنای آن از اسفنددران تا نگارستان چهار فرسخ. از شرق به بلوک مرودشت، و از شمال به بلوک مائین و ایذج و از مغرب به بلوک کام‌فیروز و بیضا^۱.

بنابر مکتوبات صفحه ۱۱۴ سمینار خلیج فارس، منقول در کتاب نگاهی به خوزستان، سابقاً بنی خالد در آن جا مسکن داشته‌اند. ولی در سال ۱۱۶۰ ه. ق. که شیخ سلمان کعبی آنها را مغلوب نمود، شهرک شادگان را در همان وقت در این جابنا نهاد. این ناحیه از مهمترین نواحی عرب نشین خوزستان می‌باشد و اکثراً در دست قبیله بنی کعب بوده است. فلاحیه چهارده نهر بزرگ با توابع و عشایر زیاد دارد. نام شادگان را به تصور این که رودخانه "طاب"، همان رودخانه شادگان است؛ بر فلاحیه گذارده‌اند. در صورتی که چنین نیست و شادگان یکی از شعبی است که رودخانه خیرآباد را تشکیل می‌دهد و با زهره یکی شده و در هندوستان به دریا می‌ریزد. بهتر بود نام آن "دورق" یا "سورگ" (سُرق)، که از نامهای باستانی آن حدود است، گذاشته شود.

"ابوالقاسم بن احمد جیهانی" در کتاب "اشکال العالم" ترجمه "عبد السلام کاتب" در نیمه دوم قرن چهارم، صفحه ۱۰۴، ضمن برشمردن شهرهای خوزستان، نام دورق فرس را نیز آورده است:

«عسکر مکرّم و تسترو جندی شاپور و شوش و رامهرمز و سوق، و این مواضع که یاد کردیم، همه نام شهرهاست. جز سوق که شهر آن را دورق می‌گویند و معروف است به دورق فرس. همین منبع فاصله دورق را تا اهواز چهار منزل، و تا ارجان چهار منزل و تا ماسبان دو منزل یاد کرده است»^۲.

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، عباس میریان، ص ۵۱۶.

۲- اشکال العالم، تألیف ابوالقاسم بن احمد جیهانی، ترجمه عبد السلام کاتب، ص ۱۰۴.

۱- بلدان الخلافة الشرقية به عربی، نوشته کی لسترنج، ترجمه بشیر فرنیسیس و کورکیس عواد، ص ص ۲۷۶-

۲۷۷. (برگردان مؤلف به فارسی).

سایر ویژگیهای شادگان

شهر شادگان در طرح سرشماری جمعیت، سال ۱۳۷۰، دارای مشخصات جمعیتی

زیر بوده است:

تعداد خانوار، ۶۲۶۸، و تعداد افراد آن ۴۱۰۴۲ نفر، که تعداد ۲۰۶۶۲ نفر آنها مرد و ۲۰۳۸۰ نفر دیگر زن بوده‌اند. تعداد افراد باسواد ۲۱۳۰۹، و بی‌سواد ۱۰۴۶۱ نفر بوده‌اند. همچنین تعداد شاغلین آن ۶۲۸۰ نفر، و افراد بیکار این شهر ۲۵۳۳ نفر گزارش شده بود. جمعیت این شهر به تفکیک سن چنین بوده است:

تعداد افراد زیر ۵ سال ۹۲۷۲ نفر، افرادی بین ۱۰-۶ سال ۶۵۷۶ نفر، ۱۳-۱۱ سال ۳۲۰۸ نفر، ۱۷-۱۴ سال ۳۵۰۴ نفر و تعداد افراد بالای ۱۷ سال، جمعاً ۱۸۴۸۲ نفر بوده است.^۱

جمعیت شهرستان شادگان براساس این طرح در سال مذکور، مجموعاً ۱۲۲۰۲۴ نفر بوده است که نسبت به سال ۱۳۶۵ رشدی معادل ۲/۹۹ درصد را نشان می‌دهد. از مجموع کل جمعیت شهرستان در سال ۱۳۷۰، در نقاط شهری ۴۵۳۳۲ نفر، و در نقاط روستایی و غیر ساکن، ۷۶۶۹۲ نفر بوده است. رشد متوسط سالانه جمعیت شهرستان شادگان در طی سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ به ترتیب در نقاط شهری و نقاط روستایی معادل ۵/۲۷ درصد و ۱/۷۸ درصد بوده است. درصد افراد بی‌سواد این شهرستان، طی طرح فوق‌الذکر، ۵۰/۶ درصد است که متأسفانه از این بابت گوی سبقت را از همه شهرهای خوزستان ربوده است. امید است که مسئولین و مردم، به این امر، توجه و عنایت بیشتری مبذول دارند.^۲ در شادگان نخلستانهای بسیاری وجود دارد که تعداد آنها به ۵ میلیون اصله می‌رسد.

خوشا اکباتان و خوشا شهرشوش
خوشا آن بلخ فرخنده جای سروش
(ملک الشعراء بهار)

ب- شوش

۱- شهرستان شوش (سوزا- سوسن - شوشن)

شهرشوش در کنار کاخهای ویران و گنبد پادشاهان ایران قدیم (عیلام و هخامنشی) واقع، و در ۴۸ درجه و ۱۵ دقیقه طول شرقی گرینویچ، و ۳۲ درجه و ۱۲ دقیقه عرض شمالی، در ۶۵ کیلومتری جنوب غربی دزفول (از راه اندیمشک) قرار گرفته، و بلندی آن از سطح دریا ۸۷ متر، و فاصله هوایی آن از تهران، ۴۷۹ کیلومتر است.^۱

این شهر زمانی بزرگترین و مهم‌ترین پایتختهای جهان و معظم‌ترین شهرستان ایران باستان بوده، و شکوه و اقتدارش نزد مردمان آن روزگار آشکار و هویدایافته است. زیر مرکز تشعشع مدنیت، و گهواره حضارت پنجهزار سال تاریخ انسانیت را در دل خاکهای خود مدفون دارد. اقتدار سلاطین عیلام و هخامنشی، میلاد حضرت ابراهیم خلیل الرحمن (ع) و وجود بقعه متبرکه حضرت دانیال نبی (ع) و... در دل این شهر نهفته مانده است. بنای آن را بعضی به هوشنگ پیشدادی (بلعمی)، و برخی دیگر جلورفته، به مهلائیل بن قینان بن انوش بن آدم نسبت داده‌اند (مانند مستوفی). در بعضی از کتابها نوشته‌اند که تولد حضرت ابراهیم در این شهر در عهد نمرود صورت گرفته است.^۲

شهرستان شوش که بخشی از شهرستان دزفول محسوب می‌شد، اکنون از لحاظ تقسیمات کشوری مستقل شده و از شمال به خرم‌آباد، از مغرب به دهلران و دشت آزادگان، و از مشرق به اندیمشک و دزفول محدود است.^۳

۱- شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، گردآورنده، مهندس عباس جعفری.

۲- سبانک الذهب فی معرفة انساب العرب، تألیف ابوالفوز محمد امین سویدی، ص ۱۷.

۳- از روی نقشه ص ۴۴۸ کتاب نگاه به خوزستان، تألیف ایرج افشار سیستانی، نوشته شده است بنابه نوشته خانم نیره زمان رشیدیان، از شمال به اندیمشک، از غرب به دشت آزادگان، از جنوب به اهواز و از مشرق به رودخانه دز، محدود است و فاصله آن از ایستگاه شوش تا تهران ۷۱۴ کیلومتر است.

۱- سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان، بررسی نتایج سرشماری سال ۱۳۷۰، تیرماه ۱۳۷۱.

۲- مأخذ قبلی، ص ۹-۱۱.

رودکرخه از غرب شهر شوش می‌گذرد و ورود شاوور قسمت بزرگی از مزارع آن را آبیاری می‌کند. هوای آن مانند دیگر مناطق خوزستان گرمسیری است.

۲ - وجه تسمیه و سوابق تاریخی شوش

از "استرابو" منقول است که شوش را "سوسن" پدر "ممنون" بنا نهاده است و شاید ابتدا آن را سوسن، گرفته شده از نام پدر ممنون، می‌گفته‌اند. سوزای قدیم تابه حال، به چندین نام به قرار زیر نامیده شده است:

۱ - سوزا، ۲ - سوسن، ۳ - شوشن که این نام در تورات نوشته شده است، ۴ - سوس، ۵ - شوش. و این نامی است که اکنون به آن خوانده می‌شود.

حفاریهای انجام گرفته در اطراف شوش، حکایت از وجود تمدنهای بشری در شش هزار سال پیش می‌کند. ولی به روایت تاریخ، ۳۶۰۰ سال قبل از هجرت، این شهر تختگاه پادشاهان و فرمانروایانی بزرگ بوده، که تمدن شکوهمند و با عظمت ایران را پی‌ریزی کردند. نخستین قومی که تمدن سرزمین خوزستان را بنا نهاد، عیلامیها بودند که در حدود هزار سال بر خوزستان و لرستان فرمانروایی کردند و پایتخت آنها شهر "سوزا" بوده است. این دولت مقتدر، برای حفظ سلطنت خود با همسایگان توانا و قدرتمند، پیوسته در پیکار بوده، و سالها با دولتهای آشور و کلدی رقابت و کشمکش داشته است. از نتایج حفاریهایی که در سرزمینهای عیلام، سومر و اکد به دست آمده، چنین استنباط شده است که عیلامیها سه هزار سال قبل از میلاد مسیح، دارای تمدن، خط، مذهب و آداب و سنن و رسوم بوده‌اند. یکی از شاهان عیلام به نام "کودورنان خوندی"، حدود سال ۲۲۸۰ قبل از میلاد، سومر را شکست داد و شهر «اور» را گرفت و سلسله پادشاهی آن را منقرض کرد و مجسمه رب‌النوع این شهر را به نام نانا (NaNa)، که الهه نگهبان آب بوده است، جزو غنایم به عیلام برد و بعد از آن شکست، حدود شصت سال سومر تحت تصرف عیلامیها اداره شده است.^۱

درباره زادگاه ابراهیم (ع)، در برخی از تواریخ، شهر «اور» از شهرهای بابل ذکر شده، و در روایتی دیگر «کوئی ربی» که مشهد آن حضرت و مولداوست؛ محل به آتش انداختن آن حضرت نام برده شده است، که در هر دو حال آن دو شهر جزو سرزمین بابل بوده‌اند.^۱ بنابراین می‌توان احتمال داد که علت ذکر شوش به عنوان مولد ابراهیم، مقصود همان زمانی است که دولت عیلام بر شهر اور تسلط پیدا کرده بود (یا برعکس). زیرا در حدود ۲۵۰۰ ق.م. یکی از پادشاهان سومر به نام "گودآ"، بعد از یک سلسله جدال و ستیز سرانجام پادشاه "آنزان" را مطیع خود ساخت و فلز مس را جزیی از باج شمرده و از عیلامیها مطالبه می‌نمود که آن را در ساختن معابد سومر به کار می‌بردند. همچنین او از کارگران عیلامی در ساختن معبد رب‌النوع شهر «لاگاش» استفاده می‌کرده است.

سرانجام در سال ۶۴۵ ق.م. آشوربانی پال "پادشاه آشور، طی حملاتی شوش را تصرف کرد و مردم را با بیرحمی کشتار نمود. از این تاریخ عیلام در سکوت و تاریکی، زمان را طی می‌کرد تا این که دولت آشور گرفتار عدالت زمان و چنگال انتقام گردید و به وسیله نیروهای ماد منقرض شد. و لهذا عیلام نیز به دست پارسها افتاد و دوره دوم اقتدار و اعتبار شوشیان (سوزا) در زمان شاهان هخامنشی شروع شد. سرانجام هخامنشیان به دست اسکندر سرنگون، و شوش در سال ۳۳۲ ق.م. سقوط کرده، و قصرهای هخامنشی طعمه آتش گردید.

در زمان ساسانیان، بار دیگر در خوزستان عمران و آبادی ایجاد گردید. و شهرهایی مثل گندی شاپور، رامهرمز، کرخ شاپور و غیره بنا شد و در مسیر ترقی قرار گرفت. و سرانجام در سال نوزده هجری، خوزستان و از جمله شوش، به دست مسلمانان به تصرف درآمد.

۳ - شوش و گفته‌های نویسندگان درباره آن

در جنوب غربی دزفول خرابه‌های شوش یعنی سوسای قدیم، نزدیک رودکرخه قرار دارد. شوش در قرون وسطی شهری آباد و مرکز ولایتی بوده که چندین شهر از توابع آن بوده

۱ - نگاهی به تاریخ خوزستان، تألیف نیره زمان رشیدیان.

۱ - تاریخ انبیاء به قلم سیدهاشم رسولی محلاتی. (به ص ۱۱۶ نگاه کنید).

است، و به داشتن ابریشم خام و نارنج و نیشکر فراوان شهرت داشته است. در آن شهر قلعه‌ای مستحکم و قدیمی و بازارهای باشکوه و مسجدی که برستونهای مدور استوار بوده است، وجود داشت. می‌گویند قبر دانیال پیامبر (ع)، در بستر رودخانه کرخه که شهرشوش نزدیک ساحل آن قرار دارد، واقع شده و کنار کرخه در نزدیکترین نقطه به قبر مزبور، مسجد زیبایی است که جای آن قبر را تعیین می‌نماید. جغرافیایانویسان قدیم چندین موضع را در ساحل رود کرخه، یا نزدیک آن نام برده‌اند که از آن جمله‌اند:

۱ - بصنا، به فاصله یک منزل راه در جنوب شوش، کنار رودخانه‌ای که آن را (دجیل بصنا) می‌گفتند.

۲ - شهر بیروت یا بیروذ، نزدیک بصنا و در فاصله یک منزلی شوش واقع بود و مقدسی آن را شهری بزرگ، دارای نخلستانهای وسیع، و به بصره کوچک موسوم دانست.

۳ - متوث یا متوت، در ته فرسخی جنوب شوش، بین اهواز و قرقوب.

۴ - قرقوب، بین شوش و طیب از شهرهای عراق، که تا شوش یک منزل و تا بصنا دو منزل فاصله داشت.

۵ - دورالراسبی، شاید در شمال قرقوب قرار داشته است. به گفته یاقوت میان جندی شاپور و طیب قرار داشت. و زادگاه راسبی بوده، که در سال ۳۰۱ هجری وفات یافته بود. وی سالهای زیادی در زمان مقتدر عباسی، والی منطقه بین واسط تا شهر زور بوده است.^۱

ابوالقاسم جیهانی می‌نویسد: «از سوس تا بصنا کمتر از یک منزل باشد و از سوس تا بردوی یک منزل و از سوس تا متوث یک روز راه است»^۲.

«ابن البشار» در توصف شوش می‌گوید: شهرستان شوش در مرز عراق و کوهستان است. کشتزارهای برنج و نیشکر بسیار دارد. در این شهرستان شکر فراوان پخته می‌شود.

۱ - بلدان الخلافة الشرقیه، تألیف کی لسترنج، ترجمه به عربی، بشیر فرنیس و کورکیس عواد، (برگردان استنباطی به فارسی توسط نگارنده صورت گرفته است).

۲ - اشکال العالم، تألیف ابوالقاسم بن احمد جیهانی، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، ص ۱۰۷.

از شهرهای این ناحیه: بصنا، متوث، بیروذ، بدان، قریه الرمل و کرخه می‌باشد.^۱
از صفحه ۲۸ "صورت الارض ابن حوقل" نقل شده است که:

در شهر قرقوب، جامه‌های قلابدوزی می‌بافند که به نواحی مختلف می‌فرستند و در دو شهر شوش و قرقوب طرازهای سلطانی می‌بافند و پرده‌های معروف شهر بصنا به سراسر دنیا صادر می‌شد. گاهی هم در شهرهای "برذون" و "کلیوان" آن پرده‌ها را می‌بافتند و به تدلیس بر آن نام بصنا می‌نوشتند.^۲

۴ - توابع شوش و جمعیت آن

شهرستان شوش بنا بر نقشه شامل بخش مرکزی و دهستانهای زیر است:

۱ - دهستان چانه، در سال ۱۳۵۵ دارای ۱۵۲۸ کیلومتر مربع مساحت، و ۱۰۳۴ خانوار، شامل ۶۳۲۹ نفر جمعیت بوده است.

۲ - دهستان حسین آباد، دارای ۵۷۸ کیلومتر مربع مساحت، و ۴۳۰۰ خانوار، شامل ۲۵۵۸۴ نفر جمعیت است.

۳ - دهستان سرخه، دارای ۶۲۱ کیلومتر مربع مساحت، و ۵۰۶ خانوار، شامل ۲۹۴۴ نفر جمعیت است.

۴ - بند ملاً.

۵ - زویه (زاویه) و نیز ۶۱ قریه دیگر است.

بر اساس سرشماری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، رشد متوسط سالانه و تعداد جمعیت و خانوار شهرستان شوش و مناطق شهری و مناطق روستایی و غیر ساکن آن چنین است:

۱ - تگاهی به خوزستان، ایرج افشار، به نقل از مجله سرشماری ۱۰، دی ماه ۱۳۴۴، ص ۶۴۵.

۲ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، عباس میریان، ص ۲۱۱، با تغییر در جمله بندی.

| نام شهرستان | تعداد خانوار | تعداد جمعیت | رشد متوسط سالانه در طی سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰ (درصد) |
|--------------|--------------|-------------|--|
| شهرستان شوش | ۲۲۰۹۵ | ۱۵۰۰۶۳ | ۳/۶۳ |
| نقاط شهری | ۸۱۰۶ | ۵۱۴۸۴ | ۵/۳۲ |
| نقاط روستایی | ۱۳۹۸۹ | ۹۸۵۷۹ | ۲/۸۱ |

جمعیت شهر شوش بنا بر اطلاعات طرح سرشماری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰

| | | | | |
|-----------------------------|----------|---------------------|-------------------|-------|
| تعداد خانوار | ۷۶۲۱ | - | تعداد افراد | ۴۷۸۲۰ |
| تعداد افراد با سواد | ۲۸۵۹۳ | - | تعداد افرادی سواد | ۸۸۳۴ |
| تعداد افراد شاغل | ۸۴۴۹ | - | تعداد افرادی کار | ۱۵۷۵ |
| تعداد مرد | ۲۴۲۷۷ | - | تعداد زن | ۲۳۵۴۳ |
| تعداد افراد بین ۱۷ - ۱۱ سال | ۸۰۴۳ نفر | و از ۱۷ سال به بالا | ۲۱۱۳۱ نفر | |

آثار تاریخی شوش

شوش همان طور که قبلاً به اختصار بیان گردید، پایتخت ایلامیان و آبادی آن تا دوره اسلامی ادامه داشته است. لذا در این جامی توانیم آثار باستانی آن را به دو دوره قبل از اسلام، و بعد از آن تقسیم کنیم:

۱- آثار قبل از اسلام: در نتیجه کاوشها و پژوهشهای علمی که توسط هیأت‌های مختلف از سال ۱۲۶۹ شمسی به بعد انجام گرفت، آثار و بقایای ماقبل تاریخ از زیر خاک بیرون آمده، چنانکه در طبقه اول اراضی شوش، آلات و ادوات مسی کشف شده است. و در نتیجه تاریخ اراضی این طبقه را به دوره مس نسبت داده‌اند. پیدایش ظروف سفالی زرد رنگ پایه دار، که در روی آنها نقش حیوانات و اشکال هندسی ترسیم شده، معرف صنعت سفال سازی ایران در حدود سه تا دوهزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح می باشد. در طبقه دوم اراضی این شهر ایلامی، ادوات زیادی از سنگ و مس و سایر فلزات و مهره‌های استخوانی به دست آمده است. همچنین در سایر طبقات زمینهای شوش، سفالهای پخته شده مصور، رنگین

وسلاح و مهره‌های فلزی، سنجاق مسی، تصاویر انسان و حیوانات کشف شده است. ناحیه قدیمی شوش را از نظر قدمت و اهمیت آثار به چهار بخش متمایز تقسیم نموده‌اند: آکروپل (گورستان دوران اور)، شهرشاهی، آپادانا و بخش پیشه وران^۱.

۲- آثار بعد از اسلام را نیز می توان به دو دسته زیر تقسیم کرد:

۱- بقعه حضرت دانیال پیامبر (ع)، ۲- آثار دوران اسلامی که شامل چند بقعه از جمله: بقعه عباس، بقعه سید طاهر شوش، پیر شجاع و عبدالله بن علی می باشد. مرگان فرانسوی، آثار تاریخی شوش را به چهار بخش تقسیم کرده است:

۱- ارگ یا قلعه شوش، که از زمانهای قدیم و تا دوره اسکندر مقدونی آباد بوده است.
 ۲- قصر شاهان هخامنشی، که خرابه‌های کاخ داریوش و اردشیر دوم، و تالار آپادانا در آن کشف شده است.
 ۳- محله بازرگانان، چنان می رساند که در زمان هخامنشی شوش مرکز تجارت شرق و غرب بوده است.

۴- محله دیگری که در طرف راست رود کرخه واقع بوده است^۲.

مرگان بر اساس امتیاز کاوشی که از مظفرالدین شاه قاجار گرفته بود، به ایران آمد و در شوش مشغول کاوش شد. او آنچه از کاوشهای خود تا سال ۱۹۰۰ میلادی در نمایشگاه بزرگ فرانسه به معرض تماشا گذاشت، مجموع ۱۸۳ صندوق از کشفیاتی بود که بعدها در موزه لور، در تالار ایران جا داده شد. از آن جمله ستون سنگی بزرگی است که حمورابی پادشاه کلدان خود را بر آن نقر کرده، که شاید کهن ترین قانونی است که در حال حاضر در دسترس می باشد. مرگان تاریخ ایلام را که پایتخت آن شوش بود، به دو قسمت تقسیم کرد:

۱- اعصار قبل از تاریخ، ۲- قرون تاریخی. که قسمت اول باز به دو بخش تقسیم می شود

۱- نگاهی به خوزستان، ایرج افشار سیستانی، ص ۲۷۷.

۲- نگاهی به تاریخ خوزستان، نیره زمان رشیدیان، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.

و هر دو از عهد حجر است. زیرا آلات و اسباب فلزی در آنها پیدانشده و غالباً از سنگ و گل رُس است. او با مقایسه اشیا یی که در مصر به دست آمده بود، عقیده داشت که این اشیا متعلق به هشت هزار سال قبل از میلاد است. همچنین آثار و اشیا یی از دوران پیدایش خط و آغاز مدنیت به دست آمده که در خوراهمیت هستند. از آن جمله از دوره شاهان عیلام اشیا یی چون:

- ۱ - مجسمه رب النوع نیاشگر.
- ۲ - مجسمه برنزی «نایر آسو» همسراوتتاش گال.
- ۳ - مجسمه برنزی طلاکاری ازخدای ایلامی.
- ۴ - مجسمه شیر محافظ معبد.
- ۵ - مجسمه الهه مادر از گل پخته.
- ۶ - مجسمه سربک زن از گل پخته در موزه ایران باستان محفوظ است.
- ۷ - لوح سنگی بانقش «اوتتاش گال» و همسرش.
- ۸ - قطعه آجر قالبی معبد این شوشیناک.
- ۹ - انگشترهای طلای ایلامی، به صورت حلقه بانقشهای جالب.
- ۱۰ - مجسمه پوزوراین شوشیناک.
- ۱۱ - تبر نقره دوره شاهان (سیماش شوش).
- ۱۲ - عقاب گشوده بال از طلا و مینا کاری.
- ۱۳ - جام سه پایه با خطوط تزئینی.
- ۱۴ - ظرفی بانقش برجسته.
- ۱۵ - ظرفی بانقش تزئینی منبتکاری.
- ۱۶ - ظرفی بادسته مجسمه از قطعات صدفی.
- ۱۷ - مجسمه یک زن از عاج.
- ۱۸ - نقش شیر با کاشیکاری رنگی. و بسیاری از چیزهای دیگری که بعضی از آنها در موزه

ایران باستان و بعضی دیگر در موزه شوش نگهداری می شوند. شمار زیادی از این اشیا را به موزه لور فرانسه منتقل کرده اند.

در قصر داریوش، آثاری از قبیل پاسنگهای ستون، اجرها، کاشیها، مجسمه ها، لوحه ها و ... وجود دارد. کتیبه هایی که مختصر و کوتاه، به زبان ایلامی، پارسی قدیم و آسوری، داریوش را معرفی می کنند. از لوحه های زمان داریوش، معلوم می شود که نقشه ساختن کاخهای قصور داریوش در شوش، به پنج بخش تقسیم شده است که هر قسمتی را ملتی ساخته است که آن ملتها عبارت بودند از:

- ۱ - مادیها، ۲ - بابلیها، ۳ - ساردیها، ۴ - یونانیهای آسیای صغیر، ۵ - مصریها.
- همچنین کتیبه هایی از خشایار شاه و اردشیر دوم و داریوش. سنگ تراشی تزئینی کاخ آپادانا، ظرف زرین با تزئین سنگی، کنده کاری بر روی استخوان، مجسمه استخوانی از دوره ساسانی، گوشواره های طلایی خوشه ای شکل زمان ساسانی، گچبریهای بردیوار قصر از دوره شاهان ساسانی، که شاید نقش بهرام گور و معشوقه چنگ نواز باشد سوار بر شتر در شکارگاه. و سرانجام حجاریهایی از دوره اشکانی^۱.

۱- ازنگاهی به تاریخ خوزستان، نیره زمان رشیدیان، صص ۱۵۸ - ۱۶۵.

یکی رود بُد پهن در شوشتر
که ماهی نکردی بر او بر گذر
(فردوسی)

ج - شهرستان شوشتر

۱ - موقعیت، حدود و وسعت

این شهرستان در ۳۲ درجه و ۲ دقیقه و ۳۰ ثانیه عرض شمالی، و ۴۸ درجه و ۵۱ دقیقه و ۱۵ ثانیه طول شرقی گریجوی قرار گرفته، و ارتفاع آن از سطح دریا ۴۳ متر، و فاصله هوایی آن از تهران، ۴۶۳ کیلومتر است.^۱

حدود آن از طرف شمال به ایذه و دزفول، از مشرق به شهرستان مسجد سلیمان، از مغرب و جنوب به شهرستان اهواز است. فاصله آن از راه زمینی تا اهواز ۱۲۸، و تا تهران ۸۵۰ کیلومتری باشد. مرتفعات این شهرستان در شمال واقع بوده، و مهمترین کوههای آن عبارتند از:

۱ - کوههای تفت، به ارتفاع ۲۰۵ متر در شمال خاوری.

۲ - مازاد، به ارتفاع ۲۹۳ متر در جنوب خاور این شهرستان.

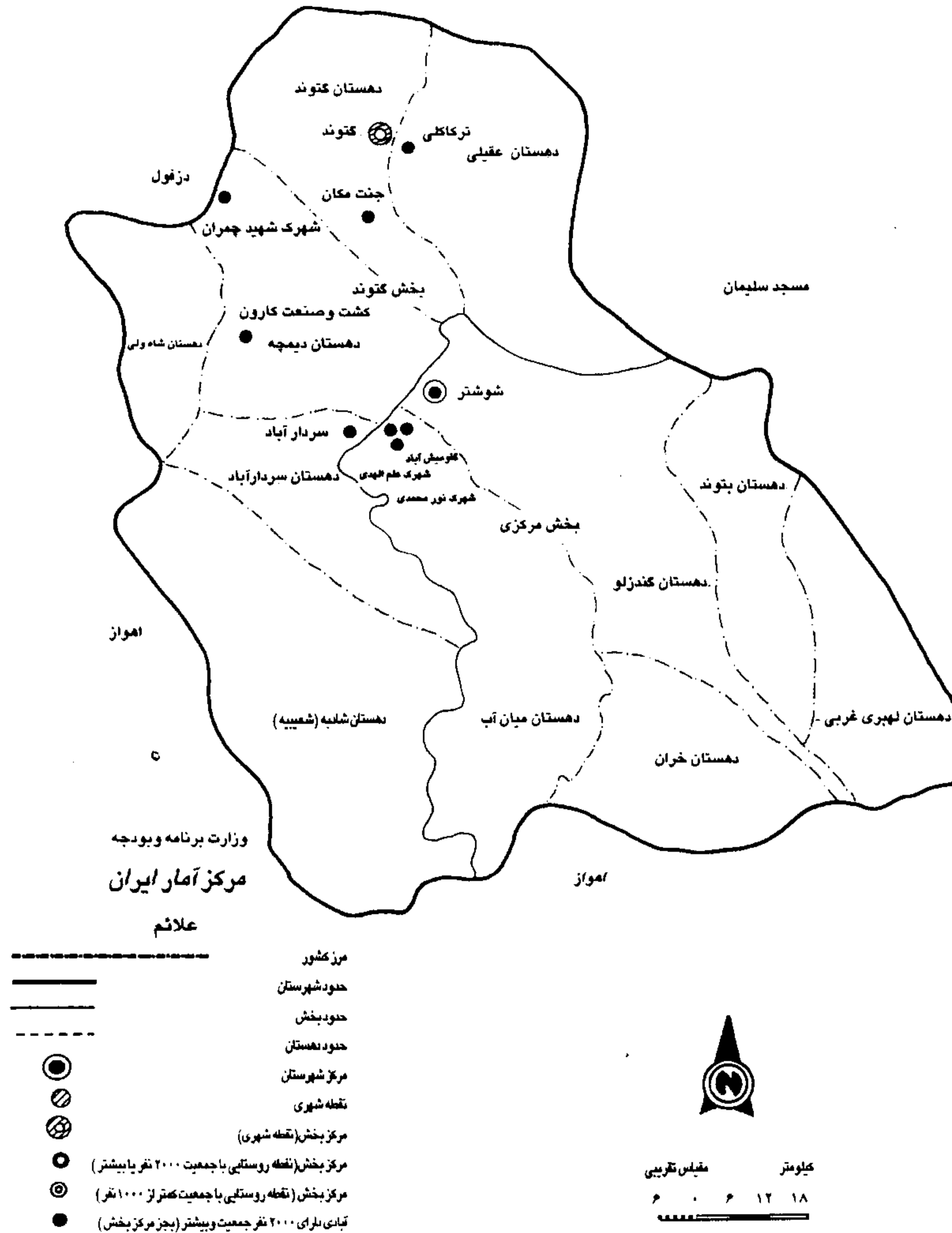
۳ - کوه چال، به ارتفاع ۴۹۴ متر و ۴ - کوه سیاه، به ارتفاع ۶۰۶ متر است. مساحت این شهرستان حدود ۳۵۳۸ کیلومتر مربع می باشد.^۲

هوای شهرستان شوشتر، مانند سایر شهرستانهای خوزستان گرم، و درجه حرارت آن در تابستان تا ۵۰ درجه، و در زمستان به یک درجه سانتی گراد بالای صفر می رسد. از لحاظ رطوبت هوا، در مقایسه با شهرهای آبادان و خرمشهر خشکتر بوده، و میزان بارندگی آن در سال زراعی ۶۹-۱۳۶۸، حدود ۳۲۹/۵ میلی متر و تعداد روزهای بارندگی ۳۳، گزارش شده است.^۳

۱ - شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، گردآورنده، مهندس عباس جعفری.

۲ - به صفحات ۴۵۶، نگاهی به تاریخ خوزستان، نوشته ایرج افشار، و ۲۰۰، نگاهی به تاریخ خوزستان، نیره زمان رشیدیان، نگاه کنید.

۳ - نشریه اداره طرحها و بررسیهای اداره کل کشاورزی استان خوزستان، جدول شماره ۲.



مهمترین رودخانه‌ای که در آن جریان دارد، "کارون" است که از کوه‌های بختیاری سرچشمه می‌گیرد و در شمال باختری این شهرستان به دو قسمت تقسیم می‌شود. یک شعبه آن "گرگر" از شمال خاوری شهر، از بند میزان می‌گذرد و در داخل شهر تشکیل چندین آبشار را می‌دهد، که مورد استفاده است. شعبه دیگر از شمال باختری شهر از سد معروف شادروان گذشته، و به طرف جنوب غربی جریان دارد.^۱

سراوستن لایارد در این باره می‌نویسد:

«شهر به وسیله آب گرگر و کارون احاطه شده و یک کانال کوچک این دوشاخه را وصل می‌کند. و به این ترتیب یک دفاع طبیعی در مقابل شهر ایجاد شده است. دیوار قدیمی شهر در حال خرابی است. در بالای صخره‌ای در کنار رودخانه، قلعه‌ای وجود دارد. این قلعه فقط از طرف رودخانه قابل دفاع است و قسمتهای دیگر آن بلا دفاع، و به زمینهای مسطح کنار شهر منتهی می‌شود... شوشتر به دوازده محله تقسیم می‌شود که بعضی از آنها تقریباً نیمه ویران و مخروبه‌اند. به طوری که می‌گویند قبلاً جمعیت آن حتی در زمان حکومت محمد علی میرزا به ۴۵ هزار نفر می‌رسید».^۲

۲ - نامها و تاریخچه شهرستان شوشتر

مرحوم سید عبدالله جزایری، در تذکره شوشتر، فصل دوم، درباره نام شوشتر می‌نویسد: «... صاحب "نزهة القلوب" در خواص بلدان آورده که شوشتر مقتضی فقر و نیازمندی است و مردمان صاحب ثروت و توانگر در آن جا بغایت نادر می‌باشند. و به زبان تازی، شوشتر را "تستر" گویند. به قاعده عرب که الفاظ عجمه را تعریف می‌کنند. و بعضی گفته‌اند که شخصی از بنی عجل، تستر نام، آن را فتح نمود و به اسم او مشهور گشت و صاحب قاموس گوید: "تستر" به وزن "جندب" و شوشتر، بشینین لحن است و باروی آن اول شهری است که بعد از طوفان بنا شده، یعنی از بلاد معموره، و در بعضی کتب قدیمه مسطور

است که طالع شوشتر جوزا است، و "مولانا جلال‌الدین محمد عبدالله یزدی" در کتاب "تحفة المنجمین"، سرطان گفته، و این به صواب نزدیکتر است. و چنانچه مشاهده اخلاق و احوال این ولایت دلالت تام بر آن دارد. و به تجربه رسیده است که هرگاه قرانی از قرانات کبری یا کسوف یا خسوف در برج سرطان واقع شود، معظم تأثیرات آن در آن جا کمال ظهور به هم می‌رساند».^۱

حمزه اصفهانی، شوشتر را صفت تفضیلی شوش دانسته، و شوش را به معنای خوب پنداشته است و معرب آن را شوشتریاتستروبرخی «شش در» ذکر کرده‌اند، به مناسبت این که شش دروازه دارد. از "ابن بشار" منقول است که می‌گوید: «در اقلیم خوزستان پاکیزه‌تر، خرم‌تر و بزرگوارتر و قلعه بارویی استوارتر از شهر شوشتر یافت نمی‌شود. باغستانها و نخلستانها از همه سو شهر را در میان گرفته است و گرداگرد شهر باغستان و درخت است. شهر شوشتر مرکز و معدن استادان ماهر در بافت دیبا و پارچه پنبه‌ای است و بر همه شهرها برتری دارد، و در همه جهان نام و آوازه اش پیچیده است. اما از فراوانی نعمت و بسیاری میوه در این شهر مپرس. من آن جا را شهری خوب یافتم. بازارهای این شهر از انواع کالا و نعمت انباشته است. خصائص بسیاری دارد. از شرق و غرب جهان برای دیدن و بهره‌مند شدن از خصائص آن به دیدن شهر روی می‌آورند».^۲

مرحوم سید عبدالله، نوه سید نعمت‌الله جزایری، در توصیف برکت، فراوانی محصولات، و خوبی خاک آن جهت شخم و کشت محصول، در تذکره خود می‌نویسد:

«در شوشتر نرخ غلات و اطعمه غالباً ارزان باشد و گندم و برنج و سایر حبوب، نیکوبه عمل آید، و ریع زراعت فراوان باشد. و اراضی آن جا پر برکت و بخدی سبک است که به یک درازگوش شخم توان کرد و اشجار زود ترقی نماید و لیمو و نارنج و انجیر و انار ممتاز،

۱- تذکره شوشتر، نوشته سید عبدالله بن سید نورالدین جزایری، ص ۴. بنابه هرات البلدان، تسترین‌نون

مردی از طایفه بنی عجل بوده است که شوشتر را فتح کرد. آنگاه به نام او خوانده شد.

۲- نگاهی به خوزستان، ایرج افشار سیستانی، ص ۴۵۸ به نقل از مجله مهر شماره ۹، آذرماه ۱۳۴۴، ص ۵۴۶.

۱- لغت‌نامه دهخدا، جلد ۳۱، در لغت شوشتر ص ۶۷.

۲- سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، ترجمه مهرباب امیری، ص ص ۷۱-۷۲.

پادشاه ساسانی صورت گرفته است. "مستوفی" که در قرن هشتم هجری می زیسته، شوشتر را دارای چهار دروازه با قلعه‌ای مستحکم توصیف کرده است. معاصراو "ابن بطوطه"، رود کارون را به نام «الازرق» نامیده، و آن را مانند پل بغداد و حله دانسته است. "ابن مهلهل" از "یاقوت" نقل می کند که: «آب مسرقان سفید و آب دجیل سرخ بوده و بار دیگر به هم می پیوندند». در نیمه اول قرن نهم هجری، حافظ ابرو و علی یزدی نام این دو نهر را، یکی که از بالای شوشتر به مشرق جاری می شد، مسرقان یا گرگر ذکر کرده که پل دو دانگه آب را می برد. در حالی که قسمت عمده آب، از بالای شادروان در سمت غرب شهر جریان دارد و آن پل یا چهار دانگه است که به آن "شطیط" نیز می گویند.^۱

شهر شوشتر در فتح اسلامی به فرماندهی هرمزان، بسختی و دلاوری به دفاع برخاست و بنابر نوشته مورخین، مدت هجده ماه مقاومت نمود. در زمان یزدگرد سوم، قوای اسلامی به دستور عمر بن الخطاب، خلیفه دوم، به فرماندهی ابوموسی اشعری، نعمان بن مقرن، جریر، براء بن مالک (برادر انس بن مالک)، مجزأة بن ثور بکری، انس بن مالک و سلمه بن رجاء، پس از چندین جنگ شدید سقوط کرد و هرمزان به دست مسلمانان اسیر، و نزد عمر فرستاده شد.^۲

به نقل از صفحه ۹۱ "صورة الاقالیم ابوزید بلخی" (مؤلف ۲۳۵ هجری) آمده: «و اما زبان آنها، این که به فارسی و تازی سخن می گویند و نیز زبان دیگر هم دارند که زبان خوزی است. و لباس پوشیدن آنها شبیه پوشاک مردم عراق است که از پیراهن، عمامه و زیرجامه تشکیل می یابد».

«شوشتر در اثر مقاومت هایی که در مقابل قوای اسلامی به عمل آورد، متحمل خرابیهایی شد ولی خلفا در آبادی آن کوشیدند، و خرابیها را جبران نموده، و از عواید سرشارش بهره برداری کردند. و آبادی شوشتر در حدود نهصد سال دوام یافت و مرتباً بر عمران آن

و سایر ثمار متوسط و نمک آن جا بغایت لطیف و ممتاز است. و قلم از خواص آن جا است که به همه بلاد عالم از آن جا می برند. و پالیز آن جا نیکو است و از آن جمله بادنجان و خیار و هندوانه بسیار خوب است. و جوزق آن جا بغایت نیکو، و پنبه آن بهتر از پنبه سایر بلاد است»^۱.

شهرستان شوشتر اکنون موقعیت مهم کشاورزی خود را منطبق با توصیف فوق، دارا می باشد. به همین دلیل است که در سال زراعی ۶۹ - ۱۳۶۸، از لحاظ سطح زیر کشت، (۱۱/۹ درصد) و محصولات کشاورزی آن (۱۳۱۲۸۰) در سطح استان خوزستان، پس از اهواز و دزفول قرار داشته است.^۲

کی لسترنج در کتاب بلدان الخلافة الشرقیه که به عربی ترجمه شده است درباره شوشتر مطالبی نوشته است که ترجمه فارسی آن چنین است:

«اما کرسی دوم خوزستان که عرب آن را "تستر" و ایرانیان "شوستر" یا "شوشتر" می گفتند، بر خلاف اهواز، شهری خوش نام بود. این شهر، به خط راست، در ۶۰ میلی شمال اهواز قرار دارد. اما چون مجرای رود کارون پیچ و خم زیادی دارد، از راه رودخانه این مسافت چند برابر می شود». مقدسی می گوید: «باغهای اترج و انگور و خرما، شوشتر را از هر سودر برگرفته اند و در آن استان، شهر مهمتر، مستحکم تر و نیکوتر از آن نیست. گرمای آن سخت است و بازارهایش آماده و مردم آن در یافتن پارچه های ابریشمی ونخ استادند. و دیبای شوشتر همه جا معروف است. مسجد جامع در بازار بزازان واقع شده و سرپلی که پایین شهر است؛ مکان دلپذیری است که جای رخت شویان است»^۳.

بر اساس منبع فوق، بنای شادروان عظیم، بر رود کارون در پایین شوشتر، در سال ۲۶۰ میلادی، در مدت هفت سال اسارت "والرین"، قیصر روم، به دست شاپور اول، دومین

۱- تذکره شوشتر، سید عبدالله جزایری، صص ۴-۵.

۲- نشریه اداره کل طرح و بررسیهای اداره کل کشاورزی استان خوزستان، صص ۲۰-۲۱.

۳- بلدان الخلافة الشرقیه، تألیف کی لسترنج، مترجمان آن به عربی، بشیر فرنیسیس و کورکیس عواد، ص ۲۷۱.

۱ - همان منبع قبلی.

۲- برای تفصیل بیشتر، به اخبار الطوال، نوشته ابی حنیفه و دیگران رجوع فرمایید.

افزوده می‌شد. نساجیها و پارچه‌بافیهای شوشترزبانزد مردم دنیا است. و ظرافت و زیبایی بافته‌هایش تا حدی است که پرده سالیانه کعبه را از این شهر تهیه می‌کرده‌اند، و دریافت آن علاوه بر نخهای ابریشمی، ریسمانهای زری برزینت آن افزوده، و زیبایی آن را دو چندان می‌کرد. "نظامی گنجوی" می‌گوید:

صبا چون در آید به دیباگری زمین روی آرد هواشوشتری

"سد میزان" در زمان فتحعلی شاه به وسیله محمد علی میرزای دولت شاه، در سال ۱۲۲۷ هجری ساخته شد و در حقیقت تجدید بنا گردید. این سد در ایام شاه اسماعیل صفوی در اثر جنگ با آل مشعشع رو به خرابی رفت. این جنگ در ۸۷۵ هجری با سید فیاض آل مشعشع رخ داده بود^۱.

۳ - توابع شهرستان شوشتر

شهرستان شوشتر در آبان ۱۳۵۵، شامل دوشهر، دوبخش، یازده دهستان و ۲۴۹ آبادی بوده است. درباره شهر شوشتر در صفحات پیش توضیحاتی داده شد. اکنون پس از شرح مختصری از گتوند، دهستانهای تابعه این شهرستان را فهرست وار نام خواهیم برد.

۱ - گتوند، «گتوند از شمال و مغرب به شهرستان دزفول، از جنوب به دهستان شاه ولی و سردار آباد و از مشرق به شوشتر و بخش عقیلی محدود است. ارتفاع آن از سطح دریا ۱۵۰ متر می‌باشد. این شهر در جلگه واقع شده و هوای آن گرمسیر است. حداکثر درجه حرارت آن در تابستان، ۴۹/۵ و حداقل آن در زمستان صفر، و میانگین تعداد روزهای یخبندان در این شهر، دو روز است. میزان بارندگی سالیانه آن ۴۳۷ میلی‌متر، و آب آشامیدنی آن از رودخانه تأمین می‌گردد. محصول عمده این شهر غلات است. زبان ساکنان این منطقه، فارسی و لری و مذهب آنها شیعه اثنی عشری است»^۲.

بر اساس سرشماری سال ۱۳۷۰، شهرگتوند دارای ۲۷۸۴ خانوار، شامل ۱۸۱۷۴ نفر جمعیت (۹۳۳۴ نفر مرد و ۸۸۴۰ نفر زن) بوده است. تعداد افراد باسواد آن ۱۱۰۱۳ نفر و بی سوادان ۳۳۰۵ نفر، عده افراد شاغل ۲۸۸۹ نفر و بیکاران ۶۶۷ نفر بوده است. تعداد افراد بالای ۱۷ سال این شهر، ۷۸۲۸ نفر بوده است.

۲ - دهستانهای شهرستان شوشتر عبارتند از:

۱ - بتوند، به مساحت ۳۰۰ کیلومتر مربع.

۲ - خزان، ۲۶۴ کیلومتر مربع.

۳ - دیمچه، ۳۱۲ کیلومتر مربع.

۴ - سردارآباد، ۳۱۲ کیلومتر مربع.

۵ - شاه ولی، ۱۶۸ کیلومتر مربع.

۶ - شادبه، ۴۰۰ کیلومتر مربع.

۷ - عقیلی، ۳۸۲ کیلومتر مربع.

۸ - لهبری غربی، ۲۵۳ کیلومتر مربع.

۹ - گتوند، ۲۸۴ کیلومتر مربع.

۱۰ - گندزلو، ۴۳۷ کیلومتر مربع.

۱۱ - میان آب، ۴۲۶ کیلومتر مربع^۱.

۴ - سایر ویژگیهای شهرستان شوشتر

۱ - جمعیت، بر اساس آمار سرشماری آبان ماه ۱۳۵۵ شمسی، جمعیت این شهرستان ۹۳۸۹۳ نفر بوده، که ۴۸۵۹۷ نفر مرد، و ۴۵۲۹۶ نفر، زن بوده‌اند. جمعیت شهر شوشتر در تاریخ فوق، ۲۶۱۷۳ نفر بوده که ۱۳۸۷ نفر آن مرد و ۱۲۲۳۶ نفر زن بوده‌اند. جمعیت شهرگتوند ۷۰۰۵ نفر بوده که ۳۶۸۱ نفر مرد، و ۲۳۲۴ نفر زن بوده‌اند. جمعیت دهستانهای

۱- منبع پیشین، صص ۱۹۳-۱۹۴. (به تلخیص).

۲- تگاهی به خوزستان، تألیف ایرج افشار، صص ۴۶۳۵.

۱ - همان منبع، صص ۴۶۳ - ۴۶۴.

شوشتر به قرار ذیل بوده است:

- ۱ - بتوند، ۱۴۹۶ نفر.
- ۲ - خِرَّان، ۳۱۲۶ نفر.
- ۳ - دیمچه، ۶۵۷۹ نفر.
- ۴ - سردارآباد، ۳۹۸۷ نفر.
- ۵ - شاه ولی، ۲۷۳۴ نفر.
- ۶ - شادبه، ۱۰۲۰۷ نفر.
- ۷ - عقیلی، ۹۸۹۴ نفر.
- ۸ - لهری غربی، ۵۸۹ نفر.
- ۹ - دهستان گتوند، ۲۰۷۴ نفر.
- ۱۰ - گندزلو، ۳۵۴۴ نفر.
- ۱۱ - میان آب، ۱۴۴۸۹ نفر.^۱

شهرستان شوشتر در نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰، دارای شاخصهای جمعیتی زیر است:

تعداد خانوار، ۲۹۶۸۳ و تعداد افراد ۱۸۶۸۵۴ نفر بوده است که از مجموع آنها، ۱۸۰۹۴۰ نفر مرد، و ۹۳۸۳۶ نفر، زن می باشد. تعداد افراد باسواد در این شهرستان ۱۰۵۰۸۸ نفر و عده افراد بی سواد ۳۹۰۰۳ نفر بوده است. عده افراد شاغل آن ۳۲۳۰۶ نفر، و بیکاران ۸۶۱۰ نفر بوده است.

جمعیت شهرستان شوشتر به تفکیک سن

| | |
|------------------|-------|
| تعداد زیر ۵ سال | ۴۲۷۶۳ |
| تعداد ۱۰ - ۶ سال | ۳۰۵۷۷ |

- تعداد ۱۳ - ۱۱ سال ۱۵۴۸۰
- تعداد ۱۷ - ۱۴ سال ۱۷۰۴۰
- تعداد بالای ۱۷ سال ۸۰۹۹۴

شهرگتوند نیز در سال ۱۳۷۰ دارای ۲۷۸۴ خانوار، شامل ۱۸۱۷۴ نفر، که ۹۳۳۴ نفر آنها مرد، و ۸۸۴۰ نفر زن، بوده است. تعداد افراد باسواد آن ۱۱۰۱۳ نفر، و تعداد بی سوادان ۳۳۰۵ نفر و شاغلین ۲۸۸۹ نفر، و بیکاران ۶۶۷ نفر بوده است. تعداد نفرات از ۱۷ سال به بالا هستند.^۱

۲ - ویژگیهای مسکن، و منابع آب مصرفی مردم شهرستان شوشتر

از مجموع ۱۶۷۲۲ خانوار معمولی این شهرستان در سال ۱۳۵۵، حدود ۹۶/۸ درصد در واحدهای مسکونی معمولی، ۳/۲ درصد در کارگاهها، کپرهای آلونکها، چادرها و مشابه آن سکونت داشته اند. هر واحد مسکونی به طور متوسط ۳/۷ اتاق داشته و تعداد متوسط ساکنان هر اتاق، ۱/۹ نفر بوده است. در این شهرستان از کل واحدهای مزبور، ۳۶/۲ درصد، دارای آب لوله کشی، و ۳۵/۹ درصد دارای برق بوده است. در صداهای مزبور در مناطق شهری به ترتیب، ۸۸/۶ و ۹۵ درصد و در مناطق روستایی ۶/۸ و ۲/۷ درصد بوده است.

آب مصرفی واحدهای مسکونی فوق، ۳۸/۵ درصد از مخزن عمومی، و ۱۵/۴ درصد از چاه، ۴۲/۱ درصد از رودخانه، ۳/۱ درصد از چشمه، و بقیه از سایر منابع آب تأمین می شود.

در این شهرستان از کل واحدهای مسکونی، ۱۰ درصد با مصالح ساختمانی بادوام، ۱۰/۷ درصد با مصالح ساختمانی نیمه دوام، ۷۱/۱ درصد با مصالح ساختمانی کم دوام، و ۸/۲ درصد با مصالح ساختمانی بی دوام، ساخته شده است.^۲

۱- نشریه سازمان برنامه و بودجه درباره بررسی نتایج مقدماتی سرشماری سال ۱۳۷۰ شمسی.

۲- بررسی نتایج سرشماری ۱۳۵۵ شهرستان شوشتر، به نقل از تگاهی به خوزستان، ایرج افشار، ص ۴۶۵.

۱- تگاهی به تاریخ خوزستان، نیره زمان رشیدیان، ص ۲۲۳.

۵ - آثار تاریخی شهرستان شوشتر

تا قبل از اسلام شوشتر مرکز خوزستان به شمار می رفت. این شهرستان دارای آثار باستانی بسیاری از زمان پادشاهان قبل و بعد از اسلام است که بعضی از آنها را به اختصار در ذیل می آوریم:

۱ - شادروان، از ابوزید بلخی در صور الاقالیم منقول است که می گوید:

«وَأَمَّا الْخَاصِيَاتُ بِهَا عِنْدَهُمْ بَتْسْتَر، الشَّادِرُ وَالَّذِي بِنَاهُ سَابُورُ وَهُوَ مِنْ أَعْجَابِ الْبِنَاءِ وَاحْكَمُهُ، بَلْغَنِي أَنْ أَمْتَدَّاهُ يَقْرَبُ مِيلًا، قَدْبَنِي بِالْحِجَارِ كَلَّةً، حَتَّى تَرَجَعَ الْمَاءُ فِيهِ وَارْتَفَعَ إِلَى بَابِ تَسْتَرٍ». یعنی: و از خصوصاتی که در آن (شوشتر) است، سد شادروان می باشد که شاپور آن را ساخت و آن از عجایب ابنیه و محکمترین آنها است. به من ابلاغ شد که درازی آن قریب یک میل است. آن را برای این ساخته اند تا آب را به ارتفاع به در شوشتر رساند.

دراحسن التقاسیم مقدسی، نزهة القلوب حمد الله مستوفی، سفرنامه ابن بطوطه، تذکره شوشتر سید عبدالله جزایری، بلدان الخلافة الشرقية کی لسترنج و دیگران، توصیفات دربارۀ این سد شده است.

مقدسی می گوید: «پلی بر رودخانه شوشتر بسته بودند که جاده غربی شوشتر به عراق از روی آن می گذشته است».

۲ - قلعه سلاسل، دژ بسیار مستحکمی است که بر بلندی مشرف بر شعبه غربی رود کارون به نام "شطیط" ساخته شده و درباره علت نامگذاری آن به این اسم، گفته می شود که در قرون اسلامی شخصی به نام سلاسل، در سال ۳۱۵ هجری آن را تعمیر کرده و نام اصلی آن "دژ شاپور" بود^۱.

قلعه سلاسل بر بالای تلی مصنوعی به ارتفاع پنج متر ساخته شده که یکی از استحکامات معتبر، و قلاع محکم و مهم ایران به شمار می رفته است. محیط آن چهار صد ذرع، و شمال آن رودخانه کارون است. و آبی از رودخانه آن را دور زده، باز داخل رودخانه شده، آثار

خندق و مجرای آن هنوز پیدا است. فتح آن قلعه بسیار دشوار بوده، چنان که موقعی که قشون اسلام شوشتر را فتح نمود؛ هر زمان ساسانی حکمران خوزستان از راه رامهرمز به اهواز، و از اهواز به شوشتر می رود و در قلعه سلاسل با یک هزار نفر سرباز حصار می کشد. و به ابوموسی اشعری سردار عرب، پیغام می دهد من در این قلعه آذوقه یک سال هزار سرباز سوار خود را دارم و تسلیم شما نخواهم شد...».

این قلعه تا یکصد سال بعد از انتشار اسلام در ایران، استحکام و استواری قدیم را داشته است. و در زمان قاجاریه نیز قلعه ای محکم بود، چنان که بعد از مرگ محمد شاه قاجار پسرش که به سلطنت رسید، یکی از اعراب ایرانی موسوم به "شیخ حداد" از "مشایخ آل کثیر"، با عده ای از اعراب اطرافش به شوشتر می آیند و در قلعه سلاسل حصار می گیرند. به همدستی شورشیان شوشتری، شیخ حداد خود را شاه می خواند.

هنوز هم ویرانه این قلعه با «شوادون» یعنی محل زیرزمینی خنکی که تابستان را در آن می گذرانند، برقرار است. و ایوان چند ضلعی آن، و آب نمای وسط ایوان، و بقیه ساختمانهایش گرچه خراب شده اند، ولی همین خرابیها، دلیل واضحی است بر عظمت و اقتدار قدیم ایران^۱.

از سید عبدالله، نوه سید نعمت الله جزایری، منقول است که از زبان مردم گرفته، که سلاسل غلام والی فارس، که حاکم شوشتر بوده، آن را بنا نمود. آن گاه برای نشان دادن خدمت خویش و بزرگی کار، علم طغیان برافراشت. والی فارس شش ماه قلعه را در محاصره داشت و نتوانست آن را بگشاید، ناچار دست برداشت. سپس سلاسل از قلعه بیرون آمد و اظهار خدمت کرد. اما یقیناً این دژ از پیش از اسلام وجود داشته، و در آن روزگار بودن کسی به نام سلاسل در این حدود بعید نیست^۲.

۳ - قبر براء بن مالک، برادر انس بن مالک، مؤسس مذهب "مالکی"، که یکی از مذاهب اهل تسنن است، و خود از اکابر صحابه رسول خدا بوده است. سید نورالدین جزایری. در

۱ - نگاهی به تاریخ خوزستان، نیره زمان رشیدیان، صص ۲۱۳-۲۱۴.

۲ - دیار شهریاران، جلد اول، صص ۶۷۸ - ۶۸۸.

۱ - جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، عباس میریان، ص ۲۰۹ (با تعدیلی در جمله بندی).

صفحه ۲۱ تذکره شوشتر، (فصل ششم) می گوید: «قدیمی ترین مزارات شوشتر مزار براء بن مالک انصاری است و او از اکابر صحابه حضرت رسالت پناهی بود. و در شأن او روایت شده: «رُبَّ أَشْعَثٍ أَغْبَرَ ذِي طَمْرِينٍ لِأَيُّوبَ بِهِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَمَنِهِمُ الْبَرَاءُ بْنُ مَالِكٍ» یعنی: بسیار ژولیده موی گردآلود ژنده پوش گمنام، که اگر خدا را سوگند دهند؛ حق تعالی قسم آنان را راست کند. از آن جمله است براء بن مالک. و او همراه لشکر اسلام بود و...»^۱

۴ - دستوا، شهر یا قصبه ای است به فاصله یک کیلومتر از شوشتر، و در جنوب آن قرار دارد هنوز هم نهر آن، به همین نام خوانده می شود. ولی از آن جز ویرانه ها و تله های خاکی، چیزی باقی نمانده است. هنوز هم محلات غربی شوشتر، همچون محله موگهی، به خاطر مجاورت با آن شهر، به "قصبه دستوا" شهرت دارند. در اراضی دستوا در اثر کاوش تراشه های ۵ و ۶، کشفیاتی به عمل آمد که در این مختصر، بحث درباره آنها نمی گنجد.^۲

۵ - پلها و بندهای تاریخی :

۱ - بند امیر یابند والریان، شامل بند یاسد سنگی است بادریچه هایی از قطعات بزرگ سنگ خارا، که به وسیله میله های آهنی تقویت گردیده، و جهت عبور آب از یک سرتاکنار دیگر رودخانه ساخته شده است. در بالای بند هم پلی دارای ۴۱ طاق بنا کرده اند. این بند سابقاً "بند میزان" و همچنین "پل قیصر" نام داشت.

۲ - بند شادروان یابند شاپوری، این بند در چشم انداز بند میزان، در حدود سیصد متری آن، و در غرب بند میزان واقع است. - به موازات پل سیمانی جدیدی که در اول جاده دزفول در غرب شهر شوشتر قرار دارد. آثار شانزده دهانه "آبرویل" باطاق باقی مانده. و هشت دهانه بدون طاق، و چندین طاق کوچک طرفین طاق بزرگ، و دودیوار شمالی - جنوبی، که به صورت مورب بدنه اصلی پل را متقاطع کرده اند. و هشت دهانه پل کوچک که

۱- تذکره شوشتر، سید عبدالله ابن سید نورالدین جزایری، ص ۲۱.

۲- به کتاب نگاه به خوزستان، تألیف ایرج افشارسیستانی، و دیار شهریاران، احمد اقتداری، مراجعه فرمایید.

در ضلع شمالی باقی است. و چند دهانه بدون طاق؛ باقی مانده شادروان است که امروز در شمال غرب شهر شوشتر قرار دارند. عرض پی پایه های پل هفت متر، و عرض دهانه آبرویل، هشت متر و ارتفاع از کف رودخانه تا تاج پل، حدود ده متر است.^۱

۳ - بند برج عیار، از بقعه مقام علی قریب پانزده پله به پایین، و از آن جاتالب رودخانه گرگر، که بیش از ده قدم به طرف شرق فاصله ندارد؛ آثار بند برج عیار آغاز می شود. این بند که زمانی سد ویل عبوری بوده است، اکنون به بند "صابی کش" نیز مشهور شده. زیرا تا صد سال قبل صایبان در جوار آن ساکن بودند. گویا زنی این بند را از ذخیره طلا آلاتی که در برج عیار خود داشته است، پس از خرابی از نو ساخته و آبادان کرده است. و برج عیار، طرفی بوده که در آن طلا و جواهر نگهداری می کرده اند.^۲

۴ - سایر بندها و آثار تاریخی شوشتر عبارتند از

بند خاک، بند میزان، دهنه مسرقان، پل نفس کش، آثار چشمه سی زنگر، تخت قیصر، شاه نشین، خانه معین زاده، حصار شهر و سیکا و نیز قلعه رستم که در چهار فرسنگی شمال شوشتر بر تخته سنگی بزرگ، در کنار رود کارون قرار دارد.

۵ - زیارتگاهها و اماکن دوره اسلامی

الف - مساجد

۱ - مسجد جامع شوشتر، تاریخ بنای آن را در سال ۲۵۴ هجری نوشته اند و نیز گفته اند حضرت امام حسن (ع)، در آن نماز خوانده است. هنوز هم کتیبه هایی با خط کوفی بر سر در آن مسجد باقی است. و از بناهای قدیم قرون اولیه اسلامی شناخته شده، که در نوع خود بی نظیر و مایه اعجاب معماران این زمان قرار گرفته است. این مسجد در ایام خلافت المعتضد بالله، خلیفه عباسی، ساخته شده است.^۳

۱- نگاه به خوزستان، ایرج افشار، ص ۳۲۷.

۲- دیار شهریاران، احمد اقتداری، جلد ۱، صص ۷۲۵ - ۷۷۳

۳- مسلماً باید گفت که یا این مسجد در سال ۲۵۴ تجدید بنا یافته، و یا این که مقصود از حضرت امام حسن (ع)

۲ - مسجد شاه صفی، بقایای مسجدی کوچک، ساده و بی نقش و نگار، در خیابانی که به ویرانه‌های قلعه سلاسل منتهی می‌شود؛ در سمت راست خیابان واقع است. که "مسجد شاه صفی" نامیده می‌شود. ایوان نمازخانه که روبه شمال است، دارای پنج طاق کوچک، و یک طاق بزرگ وسطی می‌باشد، که پی‌های آن $2/60 \times 2/30$ متر است. اگر نام شاه صفی بر این مسجد، نامی بی‌مسمان باشد؛ به احتمال بازمانده مسجدی از دوران حکومت، یا اقامت شاه صفی دروغین در شوشتر است که خود را از خاندان صفوی می‌دانست، و ادعای سلطنت داشت^۱.

۳ - مسجد حسین، این مسجد در دوران صفویان در شوشتر ساخته شده، و دارای ایوانی بزرگ است که پهنای بالای آن حدود ده متر می‌باشد.

۴ - مسجد میر شکار، این مسجد در سال ۱۱۴۳ هجری به دست اسفندیار بیگ، پسر رستم بیگ میر شکار، ساخته شده است.

۵ - مسجد عبدالله بانو، این مسجد در زمان شاه سلطان حسین صفوی ساخته شده، و در سال ۱۱۱۲ هجری ساختمان آن پایان یافته است.

۶ - مسجد شیخ علی، از مساجدی است که در دوره صفوی ساخته شده است.

۷ - مسجد خان، این مسجد در سال ۱۱۲۰ هجری، جنب مقبره البراء بن مالک ساخته شده، و هم‌اکنون نیمه ویران است.

۸ - مسجد شاه زید، این مسجد نیز از آثار دوره صفوی می‌باشد^۲.

در این جا باید امام حسن عسکری باشد. در حالت دوم اگر بنای اولیه مسجد در سال مذکور انجام گرفته باشد؛ باید گفت که امام عسکری تا هفت سال پس از بنای مسجد (۲۶۰ هـ) در قید حیات بوده‌اند.

۱ - نام این مسجد در **جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان**، نوشته عباس میریان، مسجد شیخ صفی‌الدین آمده است. ولی نویسنده ساختمان آن را به صفی میرزای صفوی منسوب کرده است.

۲ - **جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان**، عباس میریان، صص ۲۰۳ - ۲۰۹.

ب: زیارتگاهها (بقعه‌ها)

۱ - بقعه سید محمد گیاه خوار (گلابی)، در کنار رود کارون در شرق و شمال شرقی شوشتر، در صحرای گرگر واقع است. بر بالای سردر ورودی، لوحه‌ای از سنگ سفید نصب شده و کتیبه‌ای بر آن منقور است که تاریخ مرمت بنا را به دوران محمد شاه قاجار در زمان حکومت معتمدالدوله، منوچهرخان، نشان می‌دهد.

۲ - بقعه براء بن مالک.

۳ - بقعه صاحب الزمان، در شمال شرقی شوشتر، نزدیک بقعه شیخ شمس‌الدین و در جوار قبر مادر سهل بن عبدالله، در محله گرگریا صحرای گرگر، واقع است. عمارت بقعه بر فراز تپه‌ای در میان قبرستان قرار دارد این بنا در آذرماه ۱۳۴۹ شمسی، مرمت و نوسازی گردید.

۴ - بقعه سید محمد شاه، در خیابان پهلوی سابق قرار گرفته است.

۵ - بقعه امامزاده عبدالله، بنای کنونی این بقعه به قرن هفتم هجری قمری مربوط است که تاریخ ۶۲۹ هجری قمری در آن ثبت است. این مزار بر بالای تلی در جنوب شهر، داخل حصاری واقع شده که دارای منظری با صفا است. ساختمان اصلی آن را به المستنصر بالله، خلیفه عباسی، نسبت می‌دهند. در بالای سردر حرم امامزاده عبدالله، کتیبه‌ای به خط کوفی به جامانده که تاریخ محرم سال ۶۲۹ هجری بر آن حک شده است. این مزار در قدیم دارای متعلقات زیادی مانند مدرسه، کتابخانه و مهمانسرا بوده که به مرور زمان از بین رفته، و منهدم گشته‌اند^۱. صاحب بقعه عبدالله بن الحسن بن الحسین الاصفهانی امام زین العابدین، علی بن الحسین است^۲.

۶ - پیر بلدی، که بقعه او در محله دگان شمس واقع است. سید عبدالله جزایری در صفحه

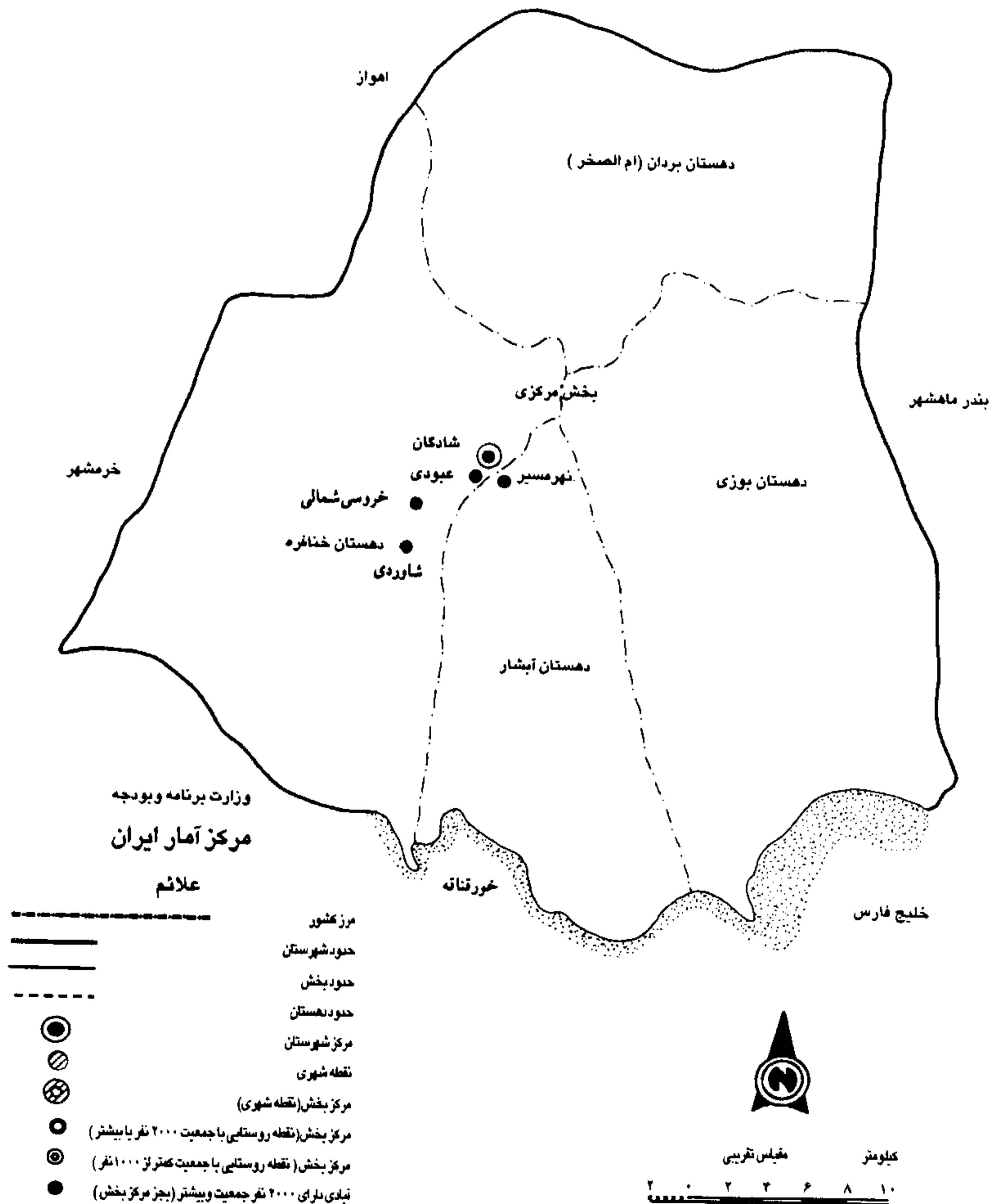
۱ - **نگاهی به خوزستان**، ایرج افشار، به نقل از فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، صص ۱۱۸ - ۱۱۹.

۲ - امامزاده عبدالله که در شوشتر مقام دارد، بنابر صص ۲۶ تذکره، با سه واسطه به امام حسین (ع) می‌رسد. و سی‌گویند سراوست که در شوشتر مدفون است. داستان رادرتذکره شوشتر بخوانید.

۲۲ تذکره شوشتر، درباره اومی نویسد: «... وبعدازفتح شوش، عازم شوشترگردید. و مردم شهر چون بشنیدند قبل از رسیدن لشکر، خارهای سه پهلو آهنین بسیار ساختند، و در صحرا پاشیدند. چون قشون مسلمانان خالی الذهن به آن حوالی رسیدند، خارها به دست و پای اسپان ایشان نشست. متحیر گردیدند و مدتی در آنجا توقف نمودند. تا آن که شخصی از اهل بلد، خفیه بیرون آمده، از عساکر اسلام امان گرفت. و ایشان را به راهی دیگر بلدیّت نمود که تا سرپل رسیدند. و گویند "پیر بلدی" که مزار او در شوشتر معروف است آن شخص است»^۱.

۷- بقاع و اماکن زیارتی دیگر شوشتر عبارتند از:

پیرگوری، پیرگراو یا مقام عباس، پیرچنگیا، پیرمهدی، پیرچه خوهی، پیرخمیس، پیرفتح، پیر محمد، بقعه های: خدر یا خضر، صالح پیمبر، امام رضا دیمی، پیر دالو، شاه نجف، سربخس، جابر، مقوم (مقام) حسین، مقوم سید صالح، سید محمد ماهر، سید محمد بازار، مقام عباس، مقام علی، مقام حسین، عباس کچیله، عالم دار، بی دوفاهارون، بی نام، آسید علی سید، شیخ محمد، شیخ محمد سوار، سید قطب الدین، سادات سبزیوش، شیخ اسماعیل قصری، سنی فاطمه، عبدالرحمن بن عوف، سید رکن الدین، سید حسن، سید ناصر الدین، نبی الله نوح، قاسم زید، صالح شهید، گور مادر سهل بن عبدالله، سکوی سید قاسم، شاه مون گشت، سعد سعید، سکوی دلدل، قبر علی واقع در کنار گرگر شوشتر، قبر علی واقع در محله شاهزید، کف علی.



شهرستان مسجد سلیمان

۱ - موقعیت، حدود و مساحت^۱

مسجد سلیمان در ۱۴۹ کیلومتری شمال شرقی اهواز، در مشرق شوشتر، و در طول جغرافیایی ۳۹ درجه و ۱۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه، و عرض ۳۱ درجه و ۵۹ دقیقه، در دامنه جنوبی رشته کوههای زاگرس واقع شده، و حدود ۶۹۸۶ کیلومتر مربع مساحت دارد. از شمال به داران و دزفول، از مشرق به شهرکرد و ایذه، از مغرب به شوشتر و اهواز، و از جنوب به رامهرمز محدود است.

ارتفاع این شهرستان نسبت به سطح دریا ۳۶۲ متر، و فاصله آن تا تهران از راه زمینی ۱۰۳۰، و از راه هوایی ۴۶۵ کیلومتر است.^۲

۲ - اوضاع طبیعی مسجد سلیمان

سرزمین مسجد سلیمان، منطقه‌ای کوهستانی است و چند رشته کوه خاکی، سنگی و گچی (از جمله گچ امام رضا و گچ خلیج) سرتاسر آن را احاطه کرده است. از این رشته کوهها شاخه‌هایی جدا شده که در میانه آنها جلگه‌ها و دره‌هایی قرار گرفته، که در گذشته توسط آب باران (کشت دیم) در آنها گندم و جو می‌کاشتند. اکنون بیشتر این کشتزارها یا تبدیل به ساختمان شده، و یا این که در آنها چاههای نفت حفاری شده است. به همین دلیل بوده است که انگلیسی‌ها این منطقه را "نفت‌زار" می‌نامیدند. بلندترین قلّه رشته کوههای آن "تیز تلغر" نامیده می‌شود که نزدیک به ساختمان امامزاده، معروف به "هفت شهیدان" واقع است. به علت وجود کوههای خشک و گچی و فقدان آب و جنگل و وزش بادهای

۱- به ص ۴۴۰، نگاهی به خوزستان، از ایرج افشار، و ۳۰۷ جغرافیای تاریخی خوزستان، نوشته عباس میریان، رجوع فرمایید.

۲- ارتفاع این شهرستان از سطح دریا بنا بر شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، از مهندس عباس جعفری، ۲۶۰ متر تعیین شده است.



سوزان، هوای این منطقه در تابستان بسیار گرم و طاقت فرساست. به طوری که گرمای آن به ۵۲ درجه سانتی گراد می‌رسد.

رودخانه کارون از این شهرستان می‌گذرد و آب مورد احتیاج اهالی از شانزده کیلومتری، در محلی به نام «گذارلند»، به وسیله لوله از رودخانه مزبور گرفته شده، و پس از تصفیه به مصرف می‌رسد. این شهرستان از نظر وجود معادن نفت، یکی از نقاط پرارزش کشور است و تاکنون متجاوز از ۲۵۰ حلقه چاه نفت در آن حفر شده است.^۱

۳- نامها و سابقه تاریخی مسجد سلیمان

مسجد سلیمان میان ولایت شوشتر و ایذه واقع شده، از شمال به رودخانه کارون و از جنوب به منطقه «جانکی» محدود می‌شود. این منطقه در قرون وسطی به «تلغر» مشهور بوده است. تلغریه سرزمینی گفته می‌شد که از کنار رودخانه کارون تا زمینهای شرقی چشمه نفت، امتداد داشت. امروزه بخش بالایی آن را «ترک دز» و قسمت پایین تر را مسجد سلیمان می‌خوانند. بلوک تلغر در گذشته محلی آباد، و دارای چندین روستا بوده است. در کتاب تذکره شوشتر آمده: «محل تلغراز محال مرغوبه این بلاد است که به حسب آب و هوا و نیکی محصولات، خصوصاً تنباکو، کمال امتیاز را دارد و مکان آن به سبب احاطه جبال بغایت حصین است. نهایت به واسطه کثرت تقلب و تعدی اولی الامر، و صفت سادات (مالکین)، آنجا از رفیع بی حسابات اکثر اوقات خراب و بی رونق، و ترک تاز اکراد والوار که در آن حوالی می‌باشند؛ مزید علت شده، محصولی از آنجا به عمل نیاید.» در همان کتاب تصریح می‌شود که «چشمه قیر» از محل تلغراست و اراضی هفت شهیدان را در گوشه تلغر می‌نامند و این خود گواه است که سراسر این خاک به نام تلغر خوانده می‌شده است.^۲

در باب تسمیه مسجد سلیمان به این نام آمده است:

«... و آثار و بقایای یک پرستشگاه قدیمی در این شهر که مردم محلی آن را مسجد سلیمان می‌گفتند، موجب تسمیه آن به این نام گردید».^۱

به گفته «مؤلف تذکره شوشتر، سکنه مسجد سلیمان در قدیم طوایف «شالو» و «مالو» بوده‌اند، اما بتدریج «گندز لوها» و «الوار» آنها را از آن منطقه بیرون رانده‌اند. اکنون در اطراف مسجد سلیمان طوایف «بابا احمدی»، «منجری»، «باورسا»، «راکی» و «شهنی» سکونت دارند و در خود شهر هم، همه گونه مردم از اروپایی و هندی و مردم عراق عجم و خوزستان و اتراک و غیره دیده می‌شود.

بنای مسجد سلیمان در سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۹۰۶ میلادی) آغاز گردید. به این ترتیب که متصدیان امور شرکت نفت در آن سال عمارتی در آن جا ساخته، و شروع به حفر چاه شماره یک کردند. چون چاه به نفت رسید؛ پرمایگی آن توجه متصدیان شرکت را جلب نمود و آنان را به آینده امیدوار ساخت. لذا بلافاصله شروع به ساختن راهها و حفر چاههای دیگر کردند و ساختمانهای بسیاری برای کارکنان اروپایی، هندی و ایرانی برپا داشتند. همین که کار در آن جا فراوان شد، مردم بسیاری از اطراف در مسجد سلیمان گرد آمده به کار مشغول شدند و این سرزمین ویران، پر از سکنه و آبادان گردید... دولت هم ادارات مالیه و ژاندارمری و بخشداری و پستخانه و شهربانی بتدریج در آن جا تأسیس کرد و تاکنون برآبادی مسجد سلیمان روز به روز افزوده می‌شود... در سال ۱۲۹۰ شمسی، نفت خام به وسیله لوله از این محل به آبادان برده شده است».^۲

لذا با کشف نفت و حفاریهای متعددی که در این منطقه صورت پذیرفت؛ مسجد سلیمان بتدریج به صورت شهری مستقل شناخته شد. براساس تقسیمات کشوری در سال ۱۳۳۹ شمسی، از شش دهستان به نامهای، زیلایی، ترک دز، جهانگیری، تل بزان، یک مه و حومه مسجد سلیمان تشکیل یافته که دارای ۹۷ قریه بوده و جمعیت آنها با شهر مسجد سلیمان،

۱- نگاهی به تاریخ خوزستان، تألیف نیره زمان رشیدیان، ص ۲۴۴.

۲- خوزستان و کهگیلویه و... تألیف احمد اقتداری، ص ص ۴ - ۹.

۱- نگاهی به خوزستان، ص ۴۴۱ به نقل از لغت نامه دهخدا.

۲- خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، تألیف احمد اقتداری، ص ۳.

جمعاً در حدود ۵۱ هزار نفر بوده است.^۱

اهمیت مسجد سلیمان علاوه بر تولید نفت خام، که از ابتدا تا ۱۹۷۶ میلادی، تولیدی نفت خام از این منطقه، ۱۳۶۱ میلیون بشکه بوده، از لحاظ اولین منبع نفت ایران و تولید گاز مورد نیاز مجتمع شیمیایی بندر امام خمینی، و هم از لحاظ پالایشگاه آن است که تصفیه خانه منحصر بفردی است که به نام کارخانه تقطیر نامیده می شود...^۲

۴ - توابع شهرستان مسجد سلیمان و جمعیت آنها الف - توابع

مسجد سلیمان در سال ۱۳۴۵ شمسی دارای ۹ دهستان به نامهای زیر بود:

اندیکا، ترکه دز، تل بزان، هفتگل، تمبی گلگیر، جهانگیری، لالی، گزین ولهبری شرقی. در سال ۱۳۵۵، این شهرستان شامل دوشهر، سه بخش، نه دهستان و ۹۰۸ آبادی بوده است. آنچه که در این سال تغییر یافته، هفتگل بود که تبدیل به شهر شده است.

هفتگل: وجه تسمیه هفتگل را از آن دانسته اند که حاجی گرگعلی یکی از رؤسای طوایف "لرکی"، روزی از نزدیکی کوهی می گذشت؛ هفت تن راهزن سرراهش را گرفتند، که حاجی هم سارقان را از پا درآورد. بعدها بر روی گور آنان هفت سنگ چیدند و آن را هفت تپه یا هفت گل نامیدند. هفتگل چشمه های شور و تلخ و کوههای گچ و چاههای عظیم نفت دارد. شهرت هفتگل بیشتر برای وجود چشمه های نفتی آن می باشد. این ناحیه پرجوش ترین مراکز نفتی و صنعتی ایران به شمار می رود.^۳

هفتگل که دومین منطقه نفت خیز جنوب است، در ۸۰ کیلومتری مشرق مسجد سلیمان واقع شده و حدود ۲۷۵ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. هفتگل پیش از آن که شرکت نفت عملیات خود را در این ناحیه توسعه دهد، مرتع و چراگاه ایلات مختلف بود و هیچ آبادی از

خود نداشت بجز تعداد کمی سیاه چادر که در آن منطقه دیده می شد. ولی دو آبادی ترک نشین نزدیک آن بودند که یکی را "دیه برمکان" و دیگری را "گزین" می گفتند. ترکهای هفتگل از ایل قشقایی فارس ریشه گرفته، و یکی از تیره های آن هستند. هفتگل امروز یکی از مناطق نفت خیز و پراهمیت جنوب است که از هر گوشه و کنارش لوله های نفت جریان دارد. کشف و استخراج نفت در این منطقه از سال ۱۳۰۶ شمسی شروع شده است و از ابتدا تا پایان سال ۱۹۷۶ میلادی، نفت خام استخراج شده از این منطقه، ۱۶۹ میلیون بشکه با درجه سبکی ۳۸ بوده است.^۱

"نفت سفید" از توابع هفتگل است و بلندترین نقطه آن، ۶۱۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. این منطقه در ۳۲ کیلومتری شمال غربی هفتگل، و ۷۲ کیلومتری جنوب شرقی مسجد سلیمان، واقع شده و مساحت آن ۴۸ کیلومتر مربع است. چون در آن جا چشمه ای جاری است که از آن نفت بیرنگ می جوشد؛ آن را "نفت سفید" نامیده اند.

در سال ۱۹۷۳ از ۹ حلقه چاه این منطقه، ۱۳۸۶۵۰۰۰ میلیون بشکه نفت با درجه سبکی ۳۸ استخراج شد. علاوه بر نفت، از گاز طبیعی چاههای نفت، که مرغوبتر از گاز مسجد سلیمان است، نیز استفاده بسیاری حاصل می گردد. به همین جهت روزانه به میزان متوسط ۱۵۸۵۷۵ متر مکعب گاز طبیعی توسط یک لوله ۱۵ سانتی متری، به مسجد سلیمان فرستاده شده تا به مصرف سوخت توربینهای گاز آن جابرسد.^۲

جمعیت نفت سفید شش هزار نفر بوده و توابع آن گزین، چمن لاله، سرپتوک علیا و سفلا و رود زرد است.

ب - جمعیت شهرستان مسجد سلیمان

جمعیت این شهر به موجب سرشماری سال ۱۳۴۵ خورشیدی، ۱۲۱۲۵۵ نفر بوده است. این جمعیت بر اساس سرشماری آبان ماه ۱۳۵۵، بیش از هفتاد هزار نفر شد، و به

۱- به نقل از فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۶، صص ۳۳۷ - ۳۳۸.

۲- نگاهی به تاریخ خوزستان نیره زمان رشیدیان، صص ۲۴۵ - ۲۴۸.

۳- نگاهی به خوزستان، ایرج افشار، ص ۴۴۴.

۱- نگاهی به تاریخ خوزستان، نیره زمان رشیدیان، صص ۲۵۰ - ۲۵۳.

۲- همان منبع، صص ۲۵۳ - ۲۵۵.

۱۷۹۰۷۳ نفر رسید. ۹۲۹۲۱ نفر مرد، و ۸۶۱۵۲ نفر زن. یعنی در مقابل هر یکصد نفر زن ۱۰۷/۹ مرد بوده است. تراکم جمعیت بر این اساس در هر کیلومتر مربع، برابر ۲۵/۶ نفر می باشد.

تعداد جمعیت و خانوار و رشد متوسط سالانه مسجد سلیمان بر اساس سرشماری ۱۳۷۰ به تفکیک شهر و مناطق شهری و مناطق روستایی و غیر ساکن، به ترتیب جدول ذیل است:

| نام شهرستان | تعداد خانوار | تعداد جمعیت | رشد متوسط سالانه در طی سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰ (درصد) |
|-------------------------|--------------|-------------|--|
| مسجد سلیمان | ۳۱۱۵۰ | ۱۹۵۱۷۹ | ۱/۶ |
| نقاط شهری | ۲۰۰۱۲ | ۱۲۲۹۶۴ | ۱/۲۸ |
| نقاط روستایی و غیر ساکن | ۱۱۱۳۸ | ۷۲۲۱۵ | ۵/۵۸ |

در سال فوق تعداد ۱۰۷۳۵۶ نفر با سواد، ۴۶۱۶۱ نفر بی سواد، ۳۰۹۷۷ نفر شاغل، ۱۳۷۳۷ نفر بیکار، در این شهرستان بوده اند. از کل جمعیت آن، ۹۷۹۷۹ نفر مرد، و ۹۲۹۲۶ نفر زن بوده اند. عده افراد بالای ۱۷ سال هم ۸۸۹۱۲ نفر بوده است.

از کل جمعیت این شهرستان در سال ۱۳۷۰، تعداد ۱۰۷۶۲۹ نفر در شهر مسجد سلیمان می زیسته اند که ۱۹۸۲۱ نفر آنها زیر ۵ سال، ۱۷۰۴۷ نفر؛ ۱۰-۶ سال، ۸۹۷۸ نفر، ۱۱-۱۳ سال، ۹۴۶۶ نفر، ۱۴-۱۷ سال و ۵۲۳۲۷ بالای ۱۷ سال بوده اند.

شهر هفتگل در سال ۱۳۷۰ از لحاظ جمعیت دارای مشخصات ذیل بوده است: تعداد ۲۴۳۶ خانوار و ۱۴۲۹۸ نفر جمعیت، که ۹۱۲۷ نفر آنها با سواد، ۲۵۱۴ نفر بی سواد،

۱- آمار سال ۱۳۷۰، کلاً از نشریه تیرماه ۱۳۷۱، سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان است. که تحت عنوان: "بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، استان خوزستان" منتشر شده و به شماره $\frac{۶۸۶۳}{۷۱/۶/۳۰}$ ، در کتابخانه آن سازمان ثبت گردیده است.

۲۶۵۹ نفر شاغل و ۹۹۱ نفر بیکار بوده اند. از کل جمعیت این شهر ۷۴۷۱ نفر مرد و ۶۸۲۲ نفر زن بوده اند.

جمعیت هفتگل به تفکیک سن

| | |
|----------------------|-----------|
| - تعداد زیر ۵ سال | ۲۶۵۷ نفر |
| - تعداد ۶-۱۰ سال | ۲۳۹۱ نفر |
| - تعداد ۱۱-۱۳ سال | ۱۰۸۱ نفر |
| - تعداد ۱۴-۱۷ سال | ۱۱۷۵ نفر |
| - تعداد بالای ۱۷ سال | ۱۶۹۹۴ نفر |

۵- آثار تاریخی شهرستان مسجد سلیمان^۲

الف - صفت سلیمان سر مسجد: بر فراز تپه ای که مشرف به محله سریش مسجد سلیمان است؛ و آن تپه را "سر مسجد" می نامند؛ درپهنه وسیعی بقایای کاخ یا معبد یا ساختمانی وجود دارد که هم اکنون جز تخته سنگهای تراشیده نامنظم و سنگهای بادبر و نیمه ستونهای مدور و شکسته و بقایای مواد ساختمانی سنگ و گچ و برخی دیوارهای فروریخته سنگین، و طاقها و نیم طاقها و قوس مانده های بام پوش و حمالهای طاقهای جسیم، چیزی از آن باقی نمانده است. البته قطعات فوق بجز هیأت باقی مانده قدیمی آن بوده است که قبل از عملیات باستان شناسی و حفاری و شناسایی علمی آن وجود داشته، که به صورت ایوان یا صفت ای بوده است که تخته سنگهای قطور و جسیم آن جلب توجه می کرده است. و به همین جهت هم بوده که به "صفت سلیمان" و "صفت سر مسجد" معروف شده است.

ب - برد نشانده: بین راه مسجد سلیمان و سد کارون (رضاشاه سابق) و قبل از گذار لند، تپه ای آکنده از سنگهای ساختمانی و سنگهای تراشیده، از دور جلب توجه می کند. انبوه

۱- منبع قبلی: اطلاعات طرح سرشماری جاری جمعیت شهر هفتگل، سازمان برنامه و بودجه خوزستان.

۲- در این قسمت از کتاب خوزستان و کهگیلویه، نوشته احمد اقتداری، استفاده شده است.

سنگهای تراشیده و تراشیده در گوشه و کنار دیوارهای مخروبه به نزدیکیهای قلعه تپه، به صفا می‌رسد، که مانند صفا سلیمان سر مسجد است. این صفا ۲۸ پله دارد و هر پله آن به طول ۸/۵ متر است. صفا مزبور از چهار طرف پلکان داشته، و در سمت شرق و غرب این پلکانها دارای پنج دهانه بوده که هر دهانه آن ۷/۲۰ متر پهنا داشته است. "برد نشانده" یا "میل نشانده" در درون یک ساختمان ویرانه در ابتدای قسمت سفالی این مجموعه به چشم می‌خورد... در قسمت غرب و شمال غرب برد نشانده آثار خرابه‌های سنگی، مقابر اسلامی و مقابر قدیمه وجود دارد و قدیمی‌ترین تاریخی که بر یک قطعه سنگ، یعنی بر لوحه سنگ قبری اسلامی در قطعه زمینی که در آن طرف جاده گورستانی متروک بر سر تپه‌ای، است؛ تاریخ ۱۲۱۶ هجری قمری ثبت است. ولی آثار فراونی از ساختمانهای کهن و جای یورتهای شبانی و بندهای آبرسانی و جویها و خانه‌ها به چشم می‌خورد.

اشیاء مکشوفه از "برد نشانده" بیشتر مسکوکات و سفال است. مسکوکات مکشوفه بیشتر مسین و سفالها بیشتر از جنس سفالهای ضخیم نخودی رنگ دوران ایلامی کهن بوده‌اند.

ج - هفت شهیدان: بین جاده مسجد سلیمان و لالی، بقعه‌ای در میان قبرستان و در کنار روستائی بزرگ واقع شده است. این بقعه هفت شهیدان نام دارد. گنبد شلمجی و کاشیکاری آن با ترنجیهای "یا الله"، "یا محمد" و "یا علی"، در کثیر الاضلاعهای هشت ضلعی برگرداگرد گلوئی گنبد کاشیکاری و نقش گردیده‌اند. و نقوش کاشیکاری و لعابکاری آنها سبک گنبدسازی دوران قاجار را نشان می‌دهد. که تقلیدی ناقص از شیوه معماری صفویان است. این بقعه دارای یک حیاط چهار گوش است که در چهار طرف، ایوانی دارد و اطاقها و حجره‌هایی در این ایوانها ساخته شده است. این بقعه مدفن هفت شهید است که اولاد امام هفتم بوده و در این مکان مدفون شده‌اند. برخی از آنها هم همسر و یا دختران آنها هستند. از سایر بناها و بقاع مسجد سلیمان می‌توان از پل اوسور، بقعه عنبر، بقعه آغا برکت (زیارت برکت) بقعه شابلوقاسم، شاه آباد و سادات لالی نام برد.

د - کاوشهای هیأت باستان شناسی فرانسوی در مسجد سلیمان: در سال ۱۳۴۶ شمسی،

هیأت کاوش فرانسوی، در مسجد سلیمان واقع در کوههای بختیاری از رشته کوههای زاگرس، مستقر شدند. در آن جابریک تراس ساختگی پهناور، که شاید در زمان هخامنشیان بر آورده شده باشد؛ به سه پرستشگاه دست یافتند. در پرستشگاه "هراکل" مجسمه‌ای به بلندی دو متر یافته شد که سه تکه شده بود و نزدیک در پرستشگاه افتاده بود. این مجسمه، خدای پهلوان را در کار خفه کردن شیرنمه «دره نمه Neme» نشان می‌دهد.

یک پیکر سنگی دیگر از هراکل نیز در اطاق پشتی پرستشگاه یافته شد. موهایش به شکل نیم تاج آراسته شده، و در یک گوش، گوشواره‌ای دارد. یک پیکره بی سر، از یک زن در ساختمان همسایه پرستشگاه هراکل، پیدا شده است. در آن جا این مجسمه رابه جای مصالح در میان، کار گذاشته بودند.

در پرستشگاه هراکل یک نقش برجسته پیدا شده، که امیری را نشان می‌دهد که "شاخ همامان" (برای وفور نعمت) در دست دارد و در برابر یک آتشدان قربانی می‌گذارند. این آثار نمی‌تواند از زمان حضرت عیسی کهن تر باشد.^۱



و به یاری خدا پایان یافت

۱- نگاهی به خوزستان، ایرج افشار، ص ۳۵۲ به نقل از مجله هنر و مردم، شماره ۶۷-۶۸، اردیبهشت و